

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
یومنا خدا ابو اسلمہ الفاروقی الاعظم	۱۲۴	الفصل الاول	۳۴	سوا غلط سیدین اکبر رحمہ	۳۴
اقوال زید بن عبد اللہ بن مسعود	۱۲۵	العلم	۳۵	قیام سیدین اکبر بحق خلافت	۳۵
اقوال وسیر عبد اللہ بن عمر رحمہ	۱۲۶	التعبید	۳۶	آخر فاروق اعظم رحمہ	۳۶
رسالہ کلمات فاروق اعظم رحمہ	۱۲۷	آفات اللسان	۳۷	برہم شدن دولت سیاسیان	۳۷
توسط فاروق اعظم در تبلیغ قرآن عظیم	۱۲۸	آفات القلب	۳۸	روز بای جنگ قادسیہ	۳۸
توسط فاروق اعظم در تبلیغ حدیث	۱۲۹	التوبہ	۳۹	برہم شدن دولت رومیان	۳۹
آخر حضرت عثمان بن عفان رحمہ	۱۳۰	ذم الدنیا و استحباب تقویٰ و تقویٰ	۴۰	حکایات سیاست فاروق اعظم رحمہ	۴۰
فتوح سیدنا عثمان رحمہ	۱۳۱	الفصل الثانی فی جنس من مقامات الیقین	۴۱	حکایات گشت حضرت ایشان	۴۱
ابتلاء حضرت ذی النورین بابل زنا و...	۱۳۲	اشہار الیہ فی قولہ اشہار علی الکفار	۴۲	رسالہ مذہب فاروق اعظم رحمہ	۴۲
وجواب اشکالات ایشان کہ برود	۱۳۳	و رد محال و بیہسم	۴۳	ادلہ الشرع اربعہ	۴۳
دارد کردند	۱۳۴	الفصل الثالث فی جنس آخر من المقامات	۴۴	کتاب الصلوٰۃ	۴۴
آخر حضرت علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ	۱۳۵	و مشار الیہ فی حدیث ان الہ جعل	۴۵	کتاب الزکوٰۃ	۴۵
سبب کثرت فضائل سیدنا علی رحمہ	۱۳۶	الحق علی لسان عمر	۴۶	کتاب الصیام	۴۶
فصل فضایا سیدنا علی رحمہ	۱۳۷	الفصل الرابع فی مکاشفات الفاروق	۴۷	کتاب الحج	۴۷
بازگشتن آفتاب بعد غروب	۱۳۸	الا عظم و فواساتہ	۴۸	کتاب البیوع	۴۸
کلمات حکمت آیات سیدنا علی رحمہ	۱۳۹	خروج و عیسیٰ از کوفہ و حلوان عراق	۴۹	کتاب النکاح	۴۹
کرامات سیدنا علی رحمہ	۱۴۰	الفصل الخامس فیما انطق السدب الفاروق	۵۰	کتاب حکام الخلافہ و القضاء	۵۰
بجہت غلطی معذ و بودون حضرت علی	۱۴۱	من دقائق مقامات اسلوک	۵۱	الفرائض	۵۱
و طلعه و زبر بر رضی اللہ عنہم	۱۴۲	الفصل السادس فی تثقیف الفاروق	۵۲	من ابواب شتی	۵۲
مسئدہ در غایت غمو صی	۱۴۳	رعیۃ علی منوال تربیتہ النبی صلعم متب	۵۳	مخات تہذیب مذہب فاروق اعظم رحمہ	۵۳
خاتمہ الطبع	۱۴۴	الفصل السابع فی بقا و مسلسلہ الصحیۃ	۵۴	رسالہ تصوف فاروق اعظم رحمہ	۵۴
خ	۱۴۵	الصوفیۃ المبتدایۃ من النبی صلعم	۵۵	حقیقت تصوف سہ اصل دارد	۵۵

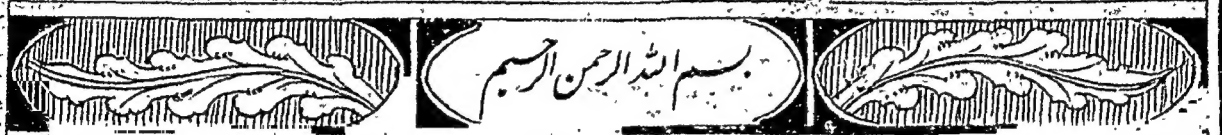
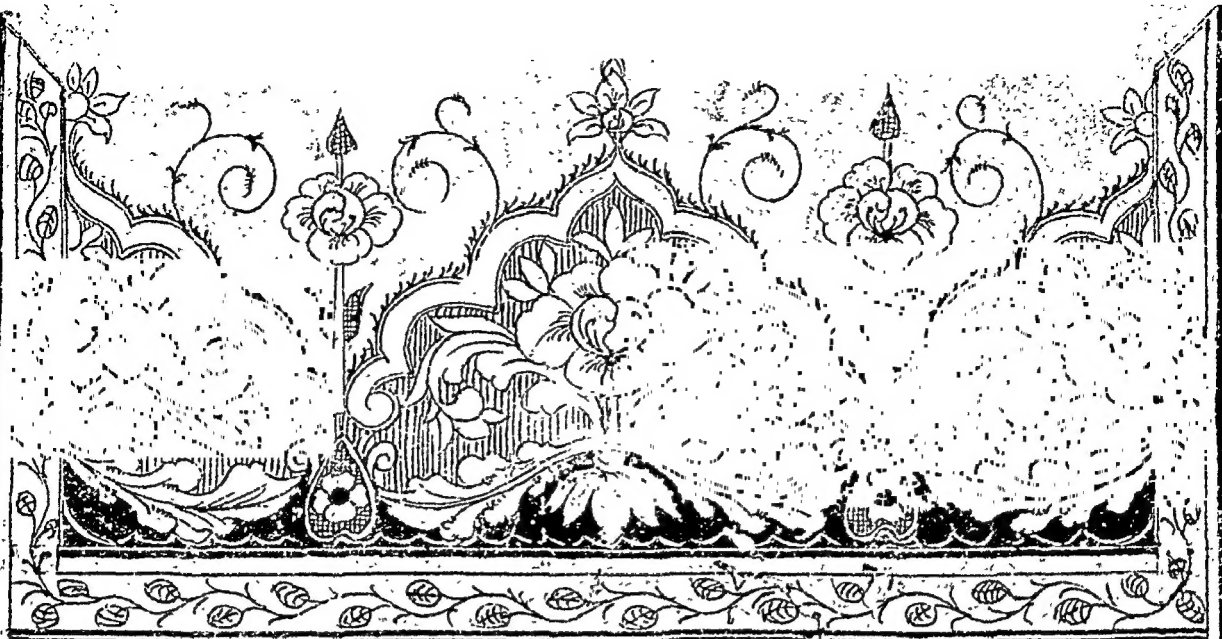
اغلاط ازالہ الخفا عن خلایفہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۱	بنائی	بنائی	۱۳۲	۱۰	من خیر قول	من خیر قول	۱۳۲	۱۰	من خیر قول	من خیر قول
۱۳	۱۳	زاد	زاد	۱۳۳	۱۱	پرنیر	پرنیر	۱۳۳	۱۱	پرنیر	پرنیر
۳۶	۱۹	بیشیج	بیشیج	۱۳۴	۱۲	الحوب	الحوب	۱۳۴	۱۲	الحوب	الحوب
۵۴	۱۰	بیشیج	بیشیج	۱۳۵	۱۳	فناشعب	فناشعب	۱۳۵	۱۳	فناشعب	فناشعب
۶۳	۲	ان تالہ	ان تالہ	۱۳۶	۱۴	عمودا	عمودا	۱۳۶	۱۴	عمودا	عمودا

ردیف	تخلص	لقب	نام	تخلص	لقب	نام	ردیف	تخلص	لقب	نام
۱۴۱	ماشیم	دامل کیم اوارا	اورا کشت باکم	اغلاط مقصد و م				۱۹۳	۶	شیرازی
۱۴۵	۲	الاسکرام	الغفران شام	۲۶	۲۳	غزافلم از	غزافلم از	۲۱۳	۲۲۲	مستجاب
۲۱۵	۱۹	هند تنه	عذر تنه	۶۳	۱۸	برزدون	برزدون			
۲۳۲	۱۶	یخچن	یخچن	۷۹	۱۱	ایمن	آیناد	۲۴۲		یبعنه
۲۵۰	۱۳	آخند	آخند	۷	۱۲	سهاجها	سهاجها			این عیبه

حال مختصر جناب مصنف قدس سره

ایده داشت که جناب مصنف عمری فاروقی هستند در شان شیخ ابو الفیض عبدالرحیم از اجله مشایخ دہلی بودند کسب شان از طرف مادر حضرت امام کاکم میر سید گویند که حضرت قطب الدین سحابار کاکی در حواش الد مصنف را بتساریت پیغمبر فرمودند و گفتند که او را با منم مسمی گردانی بهترین است و قطب الدین موسوم گردید و بعد رسیدن سن نیز از حد علوم از والد خویش که سندنشان از طوفان سید زاهدین علم بر و تابه علامه محقق جلال الدین دکنی امیر سید گردید با جارت عامه نزد آمدن از مولانا محمد افضل معروف بجای سیکوئی گرفتند و برایشیم قافح مگردید و در سینه منور علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام شریف بر زد و تجدد با جارت از عمده شیوخ خود ابو الطاهر بن ابراہیم مسیم الکروسی الدلسی نمودند درین اثنا آنچه ساسانی اذل در جام طالع شان از علوم عجیبه ریخت زبان قلم از احصا و آنها کوتاه است چنانچه استاد شان ابو الطاهر میفرمود که او سست لفظ از من میکند و من سست معنی از او میکنم در فصاحت بلفت عربی و علوم فقه بر ذهاب و ذهاب صاحب تاملین و اقوال جماعه از فقهاء محدثین و مسلم حدیث و تفسیر و اصول و فقه عقائد و اصول دین و ادب سلوک و علم حقائق مرتبه عالی هستند هر چند از موصران ایشان هم کدام کس خنین موده باشد مگر تردید و اتقان این علوم و تدوین اسرار آنها و تسهیل بر طلاب و تبیین مسائل عبارات مختصره و اشارات لطیفه چنانکه حضرت شان فرمودند یکسوی میرشد همچنین در بیان علوم حقه و نایل مقطعات و ترجمه قرآن که در قدر الفاظ و خصوص و عموم آن خاص شلش باشد و الفکر و یدن در قلب شریف ایشان علوم طبین من اراد الناس و در یافتن امر حق عند الله و الرسول هم و حید عصر و فرقه و هر اند مولانا شاه عبدالعزیز صاحب قدس سره در مناقب حضرت شان بنویسند که آیه من ایات الله و محیزه النبیه الکریم صلی الله علیه و آله و سلم و الحی که سخن را گفتند تعانیف ایشان در فنون مختلفه بسیار اند مشهور تر از آنها فقه الکبریٰ فی اصول التفسیر و التفسیر فی فقه الحنفی و التفسیر شرح الموطا و کتاب یعنی از الة انفع من خلاقه الخلفاء و حجتہ الله الباقی فی اسرار الحدیث و حکم الشریعه و القول البجیل فی السلوک و الانتباه فی سلاسل اولیاء الله و الارشاد الی مہات الاسناد و الدلائل الثبوتی و قبولی الخیرین و العاص العارفین و نایل الاحادیث فی رموز قصص الانبیاء و المرسلین و التعقیبات الالهیه فی علم الحقائق که بقول مولانا شاه عبدالعزیز رحمۃ الله علیه عمدہ تعانیف ایشان است و کتاب مہات و غیره است سال ولادت شان تحقیقا بکتاب حروف نرسید است مگر غالباً شیخ قطب الدین نام تاریخی بوده باشد و سن وفات ۱۱۷۴ و مدفن در شهر کهنه جانب جنوب اجمہ آباد است و در حدیث رحمت و رحمت و جزاء الله عن السالین خیر الجزاء است کتب دینی الله خیر فائده و یدید الذکر البجیل و منعم و الحمد لله اولاد و اخرا و ظاهر او باطن و صلوات الله علی خیر خلقه محمد و آلہ و صحابہ اجمعین



الحمد لله الذي بعث النبا اشرف الرسل واعيا الى اقوام اسبل جعل صحابا له ووراؤه في عهده وخلفاء ومن بعده لنتم نعمته
ونعم الرحمة واشهد ان لا اله الا الله وحده واشهد ان محمدا بن محمد عبده ونبيه الذي لا نبي بعده صلى الله وسلم عليه وعلى آله وصحبه جميعا
اما بعد فيكون في حقير ولي الله عفى عنه في دين زمان بدعت شيخ اشكار شد ونفوس عوام بشبهات ايشان بنش گشت
والكرا بل اين اقليم در اثبات خلافت خلفا وراشدین صوان الله تعالى عليه جسم شکوک بهم رسانیدند لا جرم نور تو فین
در دل این بنده ضعیف علمی را مشروح و مبسوط گردانید تا آنکه بعلم یقین استه شد که اثبات خلافت این بزرگواران اصلی است از
اصول دین تا وقتی که این اصل را محکم نکریم هیچ مسئله از مسائل شریعت محکم نشود زیرا که اکثر احکامی که در قرآن عظیم مذکور شده بحال
بدون تفسیر سلف صالح بکار آن نتوان رسید و اکثر احادیث خبر و حدیث محتاج بیان بغیر وایت جماعه از سلف آن را دانستنی است
مجتهدان ازان متسکین گرد و تطبیق احادیث متعارضه بدین سعی این بزرگواران صورت نگیرد هم چنین جمیع فنون دینی مثل
علم فرائد و تفسیر عقاید و علوم سلوک غیر آثار این بزرگواران متاقبل نشود و قد و قد و سلف در این امور خلفا وراشدین متسکین
ایشان با ذیال خلفا جمیع قرآن و معرفت فرائد متواتره از شاهه مبتنی بر سعی خلفا است و قصایا و حدود و احکام فقه و غیر آن
همه ترتیب بر تحقیق ایشان هر که در شکستن این اصل سعی میکند بحقیقت بهم جمیع فنون دینی میخورد و نیز دانسته شد که بدر السموات
والارض تبارک و تعالی چنانچه سائر شرایع را اولاد در مرتبه کلام نفسی در ازال لازال معین و مقرر گردانید و اشاره بهمان مرتبه
است آیه کریمه ان علة الشهور ليعبد الله اثنا عشر شهرا في كتب الله يوم خلق السموات والارض حينئذ لم يكن
بعد ازان بر قلب مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجمالاً تارة و تفصیلاً آخری فرمود آورد بعد ازان آن حضرت صلی الله
علیه وسلم نصراً تارة و اشاره آخری بیان آن فرمودند تا آنکه آنچه مراد حق بود ظاهر شد و حجة الله قائم گشت و تحلیف عباد بان
اعتقاد و عمل بطور رسید هم چنان خلافت خلفا وراشدین اولاد کلام نفسی مقرر شد و در قرآن عظیم اجمالاً فرمود آمد بعد ازان

در بیان این که اختلاف در احکام و عقاید است و این که بعضی از علما و فاضلان در این باب اشتباه کرده اند و بعضی دیگر نه

بر قلب مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق مناسبت و بطریق فراست در تعبیر بیانات صحابه آخری این مجمل
مفصل گشت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن علم شریف لغت و اشارت خبر دادند تا آنکه تکلیف بسیار با استیلائی این بزرگوار
اعتقاد و علمای متحقق شد و در ده از روی کار برانداخته گشت و اهل قرن اول و دوم بوجوب آن بجهان دل عمل کردند و بر خلاف آن پنج
متأخرین اشاعره تقریر میکنند که خلافت ایشان منقضی نیست مطلقاً باقیست بلکه امر اجتهادی است که اهل عصر بنا بر اجتهاد
بر آن اتفاق نمودند و بر خلاف آنچه شیعیه همان میکنند که در قرن اول حقیقت عظیم رفتن بطلب و نیای خلافت را از دست حق آن عصبانیت
و بر سر سخن اتفاق نمودند استغفر الله من جمیع اگر چه الله و نیز دانسته شد که تطبیق در اختلاف علما در آنکه آنحضرت صلی الله علیه
و سلم اختلاف نمودند یا نه آن وجه تواند بود که استیلائی گاهی اطلاق کرده میشود و مجسّم و تشبیه شایسته بر میگفت بودن عباد
بالتقیاد این جماعه را و گاهی بر مبنی معتاد و نزدیک و صحت پلاطین و عهد انبیا علی علیهم السلام و بعضی بلفظ استیلائی و تأیید آن
هر یک معنی را را داده کرده است و بعضی آن گفته و تفسیرات صحابه بفظا حادوث بود و بعضی متنباه طار لغوی و تذکر صافی مستخرج از
بسیار و مانند آن و تطبیق در میان اختلاف علما در آنکه خلافت منقضی است یا نه باین وجه می باشد که جمعی را آیه اجمالی با حدیثی که
تفسیر آن است مربوط با هم منوط شد و بعضی علی قابل شدند و جمعی آیه را جدا دانستند و جماعه اجمالی او را نتوانستند برانداخت و احادیثی
را جدا و از الحقیق بآیه نداشتند باز احادیث اخبار آحاد بود متفق در معنی اثبات خلافت که قدس شریک است جمعی را نظر بر حدیث
دون حدیثی افتاد و دانستند که خبر واحد است و جمعی را نظر بر جمیع دفعه و احادیث متواتر یا لغوی شناختند و چنانکه نور توفیق
علم را مبسوط نمود و داعیه ستر آن کتاب تارة و خطا با خبر نیز بخاطر نیت اخراج ابن ماجه عن باب رضی الله عنه قال قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم اذا لکن آخریة الامه اذ کما فسن کتم حدیثاً فقد کتم ما انزل الله عز وجل بنی علی ذالک در حق چند درین مسئله
نوشته شد و به ازاله الخفا عن خلافة الخلفاء گشت و در مقصد ششم کرده آمد **مقصود اول**
در بیان معنی خلافت ماته و خاصه و شرط آن و آنچه متعلق بآن است و آنچه متعلق بر خلافت ایشان و خلل اختلاف اهل

در میان خویش که خلافت منقضی بود یا با جتهاد و مقصد ششم در آثار خلفاء و اربعه و تبار و ان اشروع فی التصویف و نحو
توفیق امتک و علی افضل التوکل و الی کلائیة و حفظ کل امر آفرش حسبنا الله و نعم الوکیل و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم
مقصود اول مشتمل بر فصول چند **فصل اول** در خلافت عامه مسئله و تعریف خلافت هی الریاسة العامة فی التمسک

الامة الدین با جبار العلوم الدینیة و اقامه ارکان الاسلام و القیام بالجهاد و ما یعلق به من ترقیب الجوش و العشر من
للقایمة و اعطایتم من الفی و القیام بالقضاء و اقامه الحدود و رفع الظالم و الامر بالمعروف و النہی عن المنکر و تبار
عن النبی صلی الله علیه و سلم تفصیل این تعریف آنکه معلوم بالقطع است از ملت محمدیه علی صاحبها الصلوات و التسلیات
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون بعوث شدند برای کاتر خلق الله با ایشان معامله ماکر دند و تصرفها نمودند و برای
هر معامله کتوب تعیین فرمودند و اینها هم عظیم و در هر معامله مبذول داشتند چون آن معاملات را استقرائیم و از جزئیات کلیات
و از کلیات کلی واحد که شامل همه باشد انتقال کنیم جنس علی آن اقامت دین باشد که متضمن جمیع کلیات است و تحت وی
اجناس دیگر باشند یکی از آن اجار علوم دین است از تعلیم قرآن و سنت و تذکر و موعظه قال الله تعالی

در بیان این که

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَتُسْفِضُ شَيْئًا
صلى الله عليه وسلم بعد ميگردند صحابه را بنده کبر و موعظت - و دیگر اقامت ارکان اسلام است زیرا که مستفيض شده که
امامت مجمع و اعیاد و جماعت خود میگردند و نصب امام در هر محلی میفرمودند و اخذ زکوة و صرف آن بر مصارف مینمودند و علماء
را برای این معنی منصوب می ساختند و هم چنین شهادت بر هلال رمضان و هلال عید می شنیدند و بعد ثبوت شهادت حکم
به صوم و فطر میفرمودند و حج را خود اقامت نمودند و سال نهم که حضور شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مکة متخلف
حضرت ابوبکر صدیق را فرستادند تا اقامت حج نماید و قیام آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجای او و نصب امر او بعت جیوش و
سرایا و قیام آنحضرت بقضا و حصوات و نصب قضاة در بلاد اسلام و اقامت حدود و امر معروف و نهی منکر مستغنی
از آنست که به تنبیه احتیاج داشته باشد چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر فتنه اعلی انتقال فرمودند و واجب اقامت
دین بهمان تفصیل که گذشت و اقامت همین موقوف افتاد بر نصب شخصی که اهتمام عظیم فرماید در دین امر و ثواب را با آفاق فرستند
و بر حال ایشان مطلع باشد و ایشان از امر و می تجاوز نکنند و بر حسب اراده می جاری شوند و آن شخص خلیفه آنحضرت باشد
و نائب مطلق می پس از کلمه ریاست عامه بر آید نزد علماء و مسلمین که بتعلیم علوم دینی مشغول شوند و قضاة امر و احوال
که با هر خلیفه اقامت این معنی نمایند و در عصار اول موعظت و تذکره ضمیمه خلافت بود قال صلی الله علیه و سلم لا یقضی الا امری
او ما موزع و مختار و از لفظ فی التصدی لا قامة الدین بر آید شخصی که ریاست و غلبه بر اهل آفاق پیدا کند و مقصد می شود
اختلاج را من غیر و جبر شرعی مثل ملوک جابر و متغلبه و از لفظ تصدی بر آید شخصی که قابلیت اقامت دین بر وجه اکمل داشته
باشد و افضل اهل زمان خود بود و لیکن بالفعل از دست می چربی ازین امور نه بر آید پس خلیفه مخفی و غیر منصور و غیر متسلط نخواهد
بود و قید نیاید عن النبی صلی الله علیه و سلم بر می آید و از مفهوم خلیفه انبیا را هر چند در قرآن عظیم حضرت داود را علیه السلام خلیفه
گفته شد زیرا که سخن و خلافت آن حضرت صلی الله علیه و سلم حضرت داود و خلیفه الله بودند لهذا حضرت ابوبکر صدیق رضی
نشند با هم خلیفه الله و فرمودند که مرا خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم بنشیند باشد مسئله واجب بالکفایه است بر
مسلمین الی یوم القیامة نصب خلیفه مستجمع شروط پنجند وجه یکی آنکه صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بنصب خلیفه تعیین
او پیش از وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم متوجه شدند پس اگر از شرع وجوب نصب خلیفه ادراک نیکردند برین امر خلیفه مقدم
نمی ساختند و این وجه اثبات دلیل شرعی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم می نماید بر وجه اجمال و وجه آنکه در حدیث وارد شده
من مات و لم ین فی خیرة متقیة مات میتة جاهلیة یعنی هر که میرود حال آنکه نیست در گردن او بعت خلیفه مرده است بزرگ جاهلیت
و این نص شرع است تفصیلا سوهم آنکه خدا تعالی جبار و قضا و احیاء علوم دین و اقامت ارکان اسلام و دفع کفار از جو
اسلام فرض بالکفایه گردانید و آنهم بدون نصب امام صورت نگیرد و مقدمه واجب است کبار صحابه برین وجه تنبیه نمود
اند مسئله در شروط خلافت - واصل درین مسئله آنست که معنی خلافت چنانکه گذشت متضمن است احیاء علوم دین را
و اقامت ارکان اسلام و امر معروف و نهی منکر و قیام با هر جهاد و قضا و اقامت حدود و در پس بر چه شرط هر یکی ازین امور
باشد شرط خلافت است و زیاده از این شرطی دیگر مقتضای حدیث مستفيض و آن قریشیت است چنان اهل اصل نیستند چنان

در کتاب فرائد

در تفصیل بنام از جمله شروط خلافت است که مسلمان باشد زیرا که ریاست مسلمین با نمی نهد و مسلمان که قال الله تعالی
وَلَا تَجْعَلُ اللَّهُ لَكُمْ خِيفَةً عَلَى الَّذِينَ يُبْغُونَ سَبِيلًا و در ظاهر است که این معانی از زیر مسلمانان سرانجام فتود و اگر خلیفه کافر گردد
اینها واجب شود و خروج بر وی پس نصیب کافر اولاد و سلف است بآنکه درست نباشد و از آنجمله آنست که ساقط و
باز باشد زیرا که مجنون و سفیه و مجنونی مجبورند از تصرفات جزئی خویش قال الله تعالی وَلَا تَقُولُوا لِلشُّعْقَاءِ آمَنَّا بِالْكَفَرِ
چون بر مال خود قادر نباشند بر اموال در قایب مسلمین الله تسلط ایشان مجسم نباشد و کارهای مطلوب از استحقاق بالقطع از
جامعه سرانجام نمی شود و از آنجمله آنست که ذکر باشد نه امراة زیرا که در حدیث بخاری آمده که الْفَلَاحُ قَوْمٌ وَلَوْلَا امْرَأَتُهُ
چون سبع مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسید که اهل فارس دختر کسری را با پادشاهی برو داشته اند فرمود دستگارش
نومی که والی امیر پادشاهی خود را معتقد و از زیر که امراة انفسی العقل الدین محمد در جنگ و پیکار بیکار و قابل حضور محافل و
بمالس پس از وی کارهای مطلوب بر آید و از آنجمله آنست که بخت باشد زیرا که عبد قابل شهادت در خصومات نیست و بظهور
تقریر و نهان و واجب است بر وی مشغول بودن بخدمت سید خود و از آنجمله آنست که مشکم و وسیع و طبیعتی زیرا که لازم
است بر خلیفه علم کردن بوجهی که در مقصد او اشتباه واقع نشود و معرفت مدعی و مدعی علیه و مقصر و مقصر که و شاید و مشهور و
و استماع کلام آیین جماعه و واجب است بر وی قبولیت فضاة و نصیب محال و امر کردن مرجعش را با آنچه در جهاد و پیش آید
و اینهمه بدون سلامت اعضا تحقق نشود و مقدمه واجب است - و از آنجمله آنست که شجاع باشد و صاحب بای در حرب و
سلم و قدومه و فرضی مطابق تعیین امرا و محال و صاحب کفایت یعنی دقت و دست نباشد و نه ناکرده کار که خط کند و امور
و نتواند سرانجام دادن مهات را زیرا که جهاد و مجر شجاع و صاحب را و کافی صورت نه بند و آن مطلب عظیم است از مطالب
خلافت - و از آنجمله آنست که عدل باشد - یعنی مجتنب از کبار غیر معسر بر صغار و صاحب مروت باشد نه هوسه و گردد
خلیفه العدا زیرا که در شاید و قاضی و راد می حدیث هر گاه این معانی شرط است پس در ریاست عامه که زمام خلق بدست
او افتد او سلفی است بآنکه شرط باشد قال الله تبارک و تعالی حِیْثُ وَصَّوْكَ مِنَ الشَّهَادَةِ و مرضی بودن منشر
ست بعدالت و مروت - و از آنجمله آنست که مجتهد باشد زیرا که خلافت منسبت قضا و احیاء علوم دین و امر معروف و نهی منکر را
و اینهمه بدون مجتهد صورت نگیرد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم القضاة ثلاثة ائمة في الجنة و ایشان فی النار فاما الذي
في الجنة فربل عرف الحق فحكم بحكمه و الحق فحكم بحكمه فبهم فی النار و ربم ففهم فی الناس علی
جبل فبهم فی النار و راه ابو داود و اصل معنی اجتهاد آنست که جمله عظیمه از احکام فقه دانسته باشد با و له تفصیلیه از کتاب و
سنت و اجمال و قیاس و حدیث را منوط بدلیل و شناخته باشد و ظن قوی بهمان دلیل حاصل کرده پس درین زمانه
مجتهد نمیزانند مگر کسیکه جمع کرده باشد شیخ علم را علم کتاب و قراة و تفسیر و علم سنت با سانیه آن و معرفت صحیح و ضعیف
دران علم و افاضل سلف و مسائل تا از اجماع تجاوز نماید و نزدیک اختلاف علی قولین قول ثالث اختیار نکند و علم عربیت از
لغت و نحو و غیر آن و علم طرق استنباه و وجه تطبیق بین المتکلفین بعد از ان اعمال فکر کند و مسائل جزئی و هر حکمی را منوط
بدلیل او بشناسد و لازم نیست که مجتهد مستقل باشد مثل ابی حنیفه و شافعی بلکه مجتهد منسوب بکسب تحقیق سلف و شناخته و دستورات

ایشان فهمیده ظن قومی در بر سلسله بهم رسانده کافی است و تحقیق آنست که احیاء تفسیر قرآن نیز لغیر این علوم چنانچه میسر نیست
 لیکن متغیر انجاء عادت اسباب نزول و مناسب دست و آثار سلف و در باب تفسیر و حفظ و قوت فهم سابق و سابق و توجیه و
 انما آن دو بر علم تفسیر قیاس بیاید که در جمیع قنون دینی را داشته اعلم - و در زمان صحابه اکثر این شروط لازم نبود همین معرفت
 قرآن و حفظ سنت و در کار می شد زیرا که عربیت زبان ایشان بود لغیر تعلیم نحو لغیر کلام عربی می رسیدند و هنوز احادیث متعارفه
 ظاهر شریعت اختلاف سلف پدید نیامده بود - و از انجمله آنست که قریشی باشد باعتبار نسب آباء خود زیرا که حضرت ابو بکر صدیق
 صلی الله علیه و آله از انصار از خلافت باین حدیث که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده اند الایمة من قریش و ابو هریره و
 جابر روایت میکنند ان الناس یخرجون لقریش منتهی بدان نشان دین عمر روایت میکنند لا یرال بدأ الا من قریش باقی می فهمیم
 ایشان و معاویه بن ابی سفیان روایت میکنند ان هذا الامر منی قریش لایعاید بهم احد الا کتبه الله علی وجهه ما قاله الدین
 و غیر این طرق و دیگر هم این حدیث را ثابت است بجهت اختصار بر بنی قدر گفتا نمودیم و اختلاف کرده اند در اشتراط
 کتابت جمعی اثبات آن کرده اند بلام حظه آنکه بسیاری از امور دینی موقوف است بر معرفت خط از علم کتابت سنت انشا
 احکام دینا و بعضی رو کرده اند آنرا بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله سلمتی بودند و حق آنست که بر آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم
 درین امر قیاس نمیتواند کرد و دیگری را اکبوم معرفت دین موقوف است بر شناختن خط و بسیار از مصالح منوط بنوشتن با حمله
 چون این شروط در شخصی موجود باشد مستحق خلافت شود و اگر او را خلیفه سازند و خلافت را برای او عقد کنند خلیفه را
 شود و غیر مستجمع این شروط را اگر خلیفه سازند ساعیان خلافت او عاصی گردند لیکن اگر تسلط باید حکم او فیما یوافق الشرع
 باشد برای ضرورت که بر دشمن او از مسند خلافت اختلاف امت پیدا کند و مرجع پیدا آرد مسئله در طرق انعقاد
 خلافت - انعقاد خلافت بچهار طریق واقع شود - طریق اول بیعت اهل حل و عقد است از علما و قضاة و امراد و جوه ناس که
 حضور ایشان متیست شود و اتفاق اهل حل و عقد جمیع بلاد اسلام شرط نیست زیرا که آن مستغنی است و بیعت یکد و کس فائده
 ندارد زیرا که حضرت عمر در خطبه آخر خود فرموده اند من بايع رجلا علی غیر مشورة من المسلمین فلا یبایع و الذی یبایع
بغيره فان یقبلا و انعقاد خلافت حضرت صدیق بطریق بیعت بوده است طریق دوم استخلاف خلیفه است مستجمع شروط
را یعنی خلیفه عادل متقی صاحب نفس مسلمین شخصی را از میان مستجمعین شروط خلافت اختیار کند و جمیع نمای مردان را و نص کنند
باستخلاف وی و وصیت نماید باتباع وی پس این شخص میان سایر مستجمعین خصوصیتی پیدا کند و قوم را لازم است که همان شخص
را خلیفه سازند و انعقاد خلافت فاروق بهین طریق بود طریق سوم شورای است و آن آنست که خلیفه شایع گرداند خلافت
 را در میان جمعی از مستجمعین شروط و گوید از میان این جماع هر کرا اختیار کنند خلیفه او باشد پس موت خلیفه نشاء و گشتند
 و یکی را تعیین سازند و اگر برای اختیار شخص را یا جمعی را تعیین کند اختیار میان شخص یا میان جمیع معتبر باشد و انعقاد خلافت
 ذمی النورین بهین طریق بود که حضرت فاروق خلافت را در میان شش کس شایع ساختند و آخر عبد الرحمن بن عوف برا
 تعیین خلیفه مقرر شدند و ذمی النورین را اختیار نمود طریق چهارم استیلاست چون خلیفه میرد و شخصی متصدی
 خلافت گردد و بغیر بیعت و استخلاف و همه را بر خود جمیع سازد با تیلان قلوب یا بقره و نصیب قبال خلیفه شود و لازم گردد بر جرد

در استیلا و انقیاد

مسئله در طرق انعقاد خلافت
 خلافت را بچهار طریق واقع میشود
 ۱- بیعت اهل حل و عقد
 ۲- استخلاف
 ۳- شورای
 ۴- استیلا

[illegible]

خلافت و دین مستقامت اقامت دین که بغیر آن اقامت دین متصور نشود و عیالات و کد بدن آنها علی اکمل وجه تحقیق پذیر
 واجب است بر خلیفه نگاه داشتن دین محمدی صلی الله علیه و سلم بر صفتی که بکثرت مستفیضه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت
 شده و اجماع سلف صالح بر آن مستقر گشته با نکار بر مخالف و انکار بر آن وجه تواند بود که قتل کند مرتدین و زنا و فحشاء را و زجر نماید
 مبتدعه را و دیگر اقامت ارکان اسلام نمودن از جمعه جماعات و زکوة و حج و صوم بآنکه در محل خود بنفس خود اقامت نماید و
 مواضع بعیده ائمه ساجد و مصدق را نصب فرماید و امیر الحج معین نماید و احیاء علوم دین کند بنفس خود قدری که تیر شود و
 مقرر سازد مدرسین را و بر هر بلدی چنانکه حضرت عمر رضی الله عنه عبد الله بن مسعود را با جماعه در کوفه نشاند و معقل بن یسیر و عبد
 بن معقل را به بصره فرستاد و فیصل کند میان اهل حصوت یعنی قضا کند در دعاوی و نصب قضاة نماید برای آن و نگاه دارد
 بلاد اسلام را از شر کفار و قطاع طریق و متغلبان و حسد نامی دار الاسلام را با فوج و آلات جنگ مشغول سازد و جهاد نماید
 با اعداء الله ابتداء و در فضا و ترتیب و بدجوش را و فرض ایزان کند برای مقایله و اخذ جزیه و خراج قسمت آن نیز بر غزاه
 بعمل آرد و تقدیر عطایای قضاة و مفتیان و مدبران و عظام و ائمه ساجد با جهاد خود نماید بغیر اسراف و تقصیر و تاب گزند
 و کار با ائمه عدول را و اهل نیکوایی را و همیشه در مشاغل امور تصفح احوال رعیت و افواج و امرای انصار و جیوش غزاه
 و قضاة و غیر ایشان مقید باشد تا خیانتی و حیثی در میان نیاید و سپردن کارهای مسلمین بکفار اصلا درست نیست حضرت عمر این
 امر نمی شد و فرموده اند اخرج شیخ الشیوخ العارف السهروردی قدس سره فی العوارف عن وثیق الرومی قال کنت ملوکا
 ثم فکان یقول لی ائمتکم فانک ان ائمتکم استعنت بک علی ائمتهم المسلمین فانه لاینبغی ان استعین علی ائمتهم بمن کفینهم
 قال فابیت فقال عمر لا اکره فی الدین فلما حضرته الوفاة اختلفت فقال اذین حیث شئت این است بیان آنچه واجب است بر
 خلیفه بطریق اختصار و ایجاز مسلم در بیان آنچه بر رعیت واجب است از طاعت خلیفه لازم است بر مسلمین
 امر فرماید خلیفه از مصالح اسلام و از آنچه مخالف شرع نباشد خواه خلیفه عادل باشد خواه جائز و اگر قوم در مذاهب فروع مختلف
 باشند و خلیفه حکم فرماید بامری که مجتهد فیه است غیر مخالف کتاب سنت مشهوره اجماع سلف و قیاس حلی بر اصل واضح الثبوت
 لازم است سخن او شنیدن و بمقتضای قضا و در فتن هر چند موافق مذاهب محکوم علیه نباشد و حرام است خروج بر سلطان بعد از آنکه
 مسلمین بر او مجتمع شدند مگر آنکه کفر بواح از وی دیده شود و اگر چه آن سلطان ستم شریک باشد و خروج بر خلیفه بلبه نوع تواند
 بود کسی که آنکه خلیفه کافر شود و با نکار ضروریات دین و العیال باشد در مقصود واجب است خروج بر او و قال بادی داین
 قتال اعظم انواع جهاد است تا اسلام متلاشی نگردد و کفر غالب نشود و دیگر آنکه خروج کند برای تهتیب اموال و قتل نفوس تحلیل
 خروج بغیر تاویل شرعی سیف را حکم سازد و نه قانون شرع را و حکم این جماعه حکم قطاع طریق است دفع کردن ایشان و از بیم
 متفرق ساختن جماعه ایشان را واجب است اسلیم که خروج کند بنیت اقامت دین و تفریق در خلیفه و احکام او شبیهه را پس آن تاویل که
 باطل باشد قطعا هیچ اعتبار ندارد و مانند تاویل اهل بدعت و مانعین زکوة و زمران صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه و معنی قطعیت
 بطلان تاویل آن است که مخالف نص کتاب یا سنت مشهوره یا اجماع یا قیاس حلی واقع شود و اگر آن تاویل مجتهد فیه است
 نه قطعی البطلان آن قوم بغاوت باشند و در زمان اول حکم این قوم حکم مجتهد خطی بود و ان اخطأ فله اجر چون احادیث منع یعنی

بانی الامم الذین
 برآمدن و طغیان
 جیش
 سپردن کارهای
 مسلمانان بکفار
 درست نیست

در همین مسئله نیز آن مستفیض است و هر چه واجب است بر این مستفیض گشت امر در حکم بسیاری با غی لایم اگر از خلیفه جور مستخرج
 مساوی شود با تمام بر خلاف شرح نماید و در آن مسئله بر آنست از جانب شرع پیش از موجود و معنی بر آن همان است که تقریر کردیم
 بآنست قیام بفتح ظلم ظلمه از خود ترک فرمانبرداری و ادو جمعی که رفیق سلطان شوند برای اندازی او عصا باشند و اگر در آن
 مسئله بر آنست از جانب شرع نیست مبر نماید و آنانی را که بر سر وی میگردد از آفات مساوی بشمرود دست از قتال باز دارند
 و از اعظم انواع جهاد دست امر کردن خلیفه بمردن و نهی او از منکر بغیر خروج بسیف و میباید که ملطف باشد و در آن العفت و در
 غلوت باشد و در آن جمله و آنست بر بخیر و در چون معنی خلافت و مشروط خلیفه و آنچه متعلق است به خلافت دانسته شد وقت
 آن رسیده که باصل مقصد خود کنیم اثبات خلافت مامه براسه خلفاء اربعه از اهل بیات است چون مفهوم خلیفه و مشروط
 او را در ذهن تصور نماییم و از احوال خلفاء اربعه آنچه مستفیض شد و تذکر فرماییم بالبداهت ثبوت مشروط خلافت در ایشان ظهور
 مقاصد خلافت با کل وجه از ایشان ادراک کرد و میشود اگر خفائی در ثبوت خلافت ایشان است باعتبار اخذ معانی دیگر است
 در مفهوم خلافت چنانکه شیعه عصمت و وحی باطنی در امام شرط میکنند و الا وجود اسلام و عقل و بلوغ و حریت و ذکوره و سلا
 احسان و رشیت درین بزرگان محل بحث ماقالی نمی تواند بود و هیچ عاقلی انکار نمینماید که در مقابل اهل بیت و فتح بلاد محسوم
 بلا و روم و مدافعت جیوش کسری و قیصر تندیر و امرا ایشان بوده است فی ذلکافیه لمن الکفنی و شیعه باین قدر خود قائلند که
 حضرت شیخین خلافت را از دست حضرت رفیعی انصب بردند و آن متصور نیست الا با کمال حیرت و تدبیر و ابتلا ناس با خود
 پس شجاعت در امری و کفایت را قایل شدند از آنجست که قصد کردند باقی ماند شرط اجتهاد و عدالت در اقا و ایل خلعت
 میباید تا مل کرد و در قضا بامی ایشان و مناظرات ایشان خرم میباید نمود تا اجتهاد ایشان انظر من الشمس شود و تا حال
 هیچکس از مخالفان بر دامن ایشان نفس ظاهر بسته است هر از امری که فائده اند موجب آن امر مختلف نیست که جمهور اسلام
 آنرا نمیدانند الا همین فرقه عالمهم الله بعدله پس اثبات خلافت برای ایشان معنی مذکورستغنی است از برهان و آنچه درین
 باب مطلوب میشود تجربه معنی است از معانی دیگر و تحریر مشروط خلافت و بیان مقاصد نصب خلیفه لا غیر و این امور را
 بتوفیق الله تعالی درین مجاله بسین ساختیم و الحمد لله بالعلین **فصل** و هم در لوازم خلافت خاصه در حدیث صحیح وارد
 شده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند که چندی که نبوت و رحمت خواهد بود بعد از آن خلافت و رحمت بعد از آن ملک است
 مفروض بعد از آن جبریت و حقود بعض روایات خلافت بر مناج نبوت واقع شده و نیز نبوت رسیده که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم خبر دادند الحلافه بعد می نمون سنه و خدای عزوجل در چندین آیه از قرآن عظیم باوصاف و علامات خلافتی که
 در کمال برضا و محبوبیت است تلمیح و تصریح فرمود و از آنجمله آیه الذین ان کلمنا هم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و
 امری انا لمعرفی و یقینا عن للکرمایه و عد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیکسفنا عنهم و آیه محمد رسول الله و الذین
 صفة اشد على الکفار و آیه یا ایها الذین امنوا من تریتم منکم عن دینه فسوف یأکر الله نعوذ بیده و یجش منه
 الی نیز ذلک من الذیات و صحابه در وقت مشاوره در تعیین خلیفه بعض اوصاف تلقی نموده اند چنانکه گفتند احی بنده الامر
 و توفی رسول الله صلی الله علیه و سلم و چون بهر این از استناده این اوله و معنی چند متصل می شود زیاده از اوصافی که در خلا

در این مسئله نیز آن مستفیض است و هر چه واجب است بر این مستفیض گشت امر در حکم بسیاری با غی لایم اگر از خلیفه جور مستخرج مساوی شود با تمام بر خلاف شرح نماید و در آن مسئله بر آنست از جانب شرع پیش از موجود و معنی بر آن همان است که تقریر کردیم بآنست قیام بفتح ظلم ظلمه از خود ترک فرمانبرداری و ادو جمعی که رفیق سلطان شوند برای اندازی او عصا باشند و اگر در آن مسئله بر آنست از جانب شرع نیست مبر نماید و آنانی را که بر سر وی میگردد از آفات مساوی بشمرود دست از قتال باز دارند و از اعظم انواع جهاد دست امر کردن خلیفه بمردن و نهی او از منکر بغیر خروج بسیف و میباید که ملطف باشد و در آن العفت و در غلوت باشد و در آن جمله و آنست بر بخیر و در چون معنی خلافت و مشروط خلیفه و آنچه متعلق است به خلافت دانسته شد وقت آن رسیده که باصل مقصد خود کنیم اثبات خلافت مامه براسه خلفاء اربعه از اهل بیات است چون مفهوم خلیفه و مشروط او را در ذهن تصور نماییم و از احوال خلفاء اربعه آنچه مستفیض شد و تذکر فرماییم بالبداهت ثبوت مشروط خلافت در ایشان ظهور مقاصد خلافت با کل وجه از ایشان ادراک کرد و میشود اگر خفائی در ثبوت خلافت ایشان است باعتبار اخذ معانی دیگر است در مفهوم خلافت چنانکه شیعه عصمت و وحی باطنی در امام شرط میکنند و الا وجود اسلام و عقل و بلوغ و حریت و ذکوره و سلا احسان و رشیت درین بزرگان محل بحث ماقالی نمی تواند بود و هیچ عاقلی انکار نمینماید که در مقابل اهل بیت و فتح بلاد محسوم بلا و روم و مدافعت جیوش کسری و قیصر تندیر و امرا ایشان بوده است فی ذلکافیه لمن الکفنی و شیعه باین قدر خود قائلند که حضرت شیخین خلافت را از دست حضرت رفیعی انصب بردند و آن متصور نیست الا با کمال حیرت و تدبیر و ابتلا ناس با خود پس شجاعت در امری و کفایت را قایل شدند از آنجست که قصد کردند باقی ماند شرط اجتهاد و عدالت در اقا و ایل خلعت میباید تا مل کرد و در قضا بامی ایشان و مناظرات ایشان خرم میباید نمود تا اجتهاد ایشان انظر من الشمس شود و تا حال هیچکس از مخالفان بر دامن ایشان نفس ظاهر بسته است هر از امری که فائده اند موجب آن امر مختلف نیست که جمهور اسلام آنرا نمیدانند الا همین فرقه عالمهم الله بعدله پس اثبات خلافت برای ایشان معنی مذکورستغنی است از برهان و آنچه درین باب مطلوب میشود تجربه معنی است از معانی دیگر و تحریر مشروط خلافت و بیان مقاصد نصب خلیفه لا غیر و این امور را بتوفیق الله تعالی درین مجاله بسین ساختیم و الحمد لله بالعلین فصل و هم در لوازم خلافت خاصه در حدیث صحیح وارد شده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند که چندی که نبوت و رحمت خواهد بود بعد از آن خلافت و رحمت بعد از آن ملک است مفروض بعد از آن جبریت و حقود بعض روایات خلافت بر مناج نبوت واقع شده و نیز نبوت رسیده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند الحلافه بعد می نمون سنه و خدای عزوجل در چندین آیه از قرآن عظیم باوصاف و علامات خلافتی که در کمال برضا و محبوبیت است تلمیح و تصریح فرمود و از آنجمله آیه الذین ان کلمنا هم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امری انا لمعرفی و یقینا عن للکرمایه و عد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیکسفنا عنهم و آیه محمد رسول الله و الذین صفة اشد على الکفار و آیه یا ایها الذین امنوا من تریتم منکم عن دینه فسوف یأکر الله نعوذ بیده و یجش منه الی نیز ذلک من الذیات و صحابه در وقت مشاوره در تعیین خلیفه بعض اوصاف تلقی نموده اند چنانکه گفتند احی بنده الامر و توفی رسول الله صلی الله علیه و سلم و چون بهر این از استناده این اوله و معنی چند متصل می شود زیاده از اوصافی که در خلا

ایر الخاصه والاصحاب

عامه گفته شد درین فصل بنویسیم که آن اوصاف را بر شمریم و ثبوت آنها در خطای ارباب رضوان الله علیه بیان کنیم و باستجماع
 لوازم خلافت خاصه مقرون بقریب نسبت نسب تفسیر کرده است فتاوه شیخ ابوالعباس از تابعین حواریت را قال سمر قال فتاوه الحواریون
 کلهم من آل شیش ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حمزه و جعفر و ابوعبیده و عثمان بن ملهون و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
 و طلحه و الزبیر و قناده و قیاض و سی عنه روح بن القاسم الحواریین الذین تصلم لهم الخلافة کذا فی استیعاب ابن عبداللہ و اصل
 در اعتبار این اوصاف شش نکته است نکته نخستین آنکه نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام در عایت صفاء و علو فطرت آفریده است و در
 حکمت الهی بهمان صفاء و علو فطرت مستوجب محی گشته اند و ریاست عالم بایشان موقوف شده قال الله تعالی اکتفی بحکم
 حیث یجعل رساکم کما یشاء و از میان است جمعی هستند که جوهر نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده و این جماع
 در اصل فطرت خطای انبیا اند در است بنال آنکه آئینه آینه از آفتاب اثری قبول میکند که خاک جوهر سنگ استیز نیست
 این مندریق که خلاصه است اند از نفس قدسیه پیامبر صلی الله علیه وسلم بوجهی شائری شوند که دیگر از امیر سرخ آید و آنچه از
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم فر گرفته اند بشهادت دل فر گرفته اند گوید اهل ایشان آنچیز را را اجمالاً ادراک کرده بود و کلام آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم شرح و تفصیل آن معانی اجمالی نمود و بعد از ایشان جماعه دیگرند پایه پایه فرو و تر تا آنکه نوبت عوام
 مسلمین آید پس خلافت خاصه آنست که این شخص چنانکه در ظاهر حال مسلمان
 بنی آدم است در صفاء و علو فطرت لا مثل فالامثل نیز نیست باشد تا ریاست بر سر همه باشد و درین جماعه
 بوضع طبعی خطای انبیا اند در شریعت است اند بصدیقین و شهدا و صالحین
 قال الله تعالی علی لسان عباده اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انکرت علیهم الذل و العین
 صراط الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهاداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً پس درین دو آیه افاده
 فرمود که مطلوب مسلمین و مسؤل ایشان در صلوات خویش و طمع هم ایشان در سلوک مراتب قرب موافقت با جماعه منعم علیهم است
 و مراد از منعم علیهم این چهار مندریق و در جای دیگر باینکه الذین امنوا من یرتبه جنکم عن دینیه الی ان قال انما اولئک
 نیز اشاره بهین معنی است یعنی دلی عوام مسلمین فاضل ایشانند که با قامت صلوات و وصف محبت و محبوبیت و غیر آن متصف
 اند و این معنی را عبد الله بن مسعود بیان کرد و اخرج ابو عمر فی خطبه الاستیعاب عن ابن مسعود قال ان الله نظر فی قلوب العباد
 فوجد قلب محمد صلی الله علیه وسلم خیر قلوب العباد فاصطفاه و بعثه برساکم ثم نظر فی قلوب العباد فوجد قلب محمد صلی الله علیه وسلم
 فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء و نسیه صلی الله علیه وسلم یصلون عن وینه و بعضی مثل آن ذکر کرد الا انه
 قال فجعلهم انصار دینه و وزراء رتبیه فماراه المؤمنون تحت نافر عهده عند حسن و ماراوه قبیحاً فهو عند الله قبیح و چنانکه اولئک
 این فریق در خلافت متحقق است اجتهاد این فریق ادواحق است از اجتهاد دیگران و عسر و از اوصاف مذکور
 علامات و خواص دارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان مناقب صحابه گاهی نص فرموده اند بایشان این اوصاف
 و ایشان و گاهی بایشان اثبات علامات و خواص تلویحاً بالغ من التصریح ادا کرده نکته دوم آنکه خلیفه حقیقی پیامبر صلی الله علیه وسلم
 است که نامی آنرا بر دلمان خود می نهد بجهت بلند گردانیدن آواز و مانند آن است و زعمه تعیین کینیت آن اجماع است

[illegible]

فی النار و از آن جمله حدیث جعل الله الحی علی سنان عمر و قلبه بر دایت ابن عمر و ابی ذر و علی بن ابی طالب و حدیث لقد کان
 فیما کان قبلكم من الانبیاء ناسٌ یُحَدِّثُونَ فِی اَنْبِیاءٍ کَما تَکُونُ عَمْرُو دایت ابی هریره و عایشه و شبنه بانست حدیث
 عقبه بن عامر لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب و حدیث و الذی نفسی بیده بالعلیک الشیطان فاما الاسکاف فجا غیر
 فیک از حدیث سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و عایشه و بریده سلمی و حدیث موافقت فاروق با وحی الهی از روایت عمر
 و ابن عمر و ابن مسعود و از آن جمله حدیث یدان سید الکبوال اهل الجنة من الاولین و الآخرين الا النبیین و المرسلین از روایت
 علی بن ابی طالب و انس و ابی حمزة و حدیث ان اهل الدرجات العلی کبر اهلهم من شتمهم کما ترون النجم الطالع فی افق السماء
 و ان ابابکر و عمر منہم و النعماء اخرجه الترمذی و ابن ماجه و حدیث الاستحیی ممن یستحیی منه الاله لانه یعنی عثمان اخرجه مسلم
 و حدیث کل نبی رفیق و رفیق بنی النجیه عثمان اخرجه الترمذی و حدیث اما ترضی ان یكون منی بمنزلة بارودان من موسی
 بروایت سعد بن انس و قاص و جابر و غیره و حدیث لا عظیمین الراية غدارٌ یحجب الله ورسوله و یحجب الله ورسوله رواه
 جماعة من الصحابة و قال علی عن النبی صلی الله علیه و سلم ان کل نبی سبعة سجناء و قبا و اعطیت انا اربعة عشر قال اما و با
 و جعفر و حمزة و ابوبکر و عمر و مصعب بن عمیر و بلال و سلمان و عمار و عبد الله بن مسعود و ابوذر و المقداد و رواه الترمذی و یاره از
 سیرت منسوبة خلفاء اربعة که بنقل مستفیض النبی ثابت شده و فصل آئیده نقل خواهم کنم که در اوزارم خلافت خاصه
 آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم باخلفه معامله فرماید مرات بسیار و کرات بشمار چنانکه امیر با مستطیر الامارة معاه
 میکند قولاً و فعلاً و بمعنی بچند وجه تواند بود یکی آنکه استحقاق خلافت او بیان فرماید و فضائل او باعتبار معامله با است
 ذکر کند و دوم آنکه اظهار منزه نماید و ثانی بسیار چنانکه فقهاء صحابه بدانند که لو کان مستخلفاً لا یتخلف فلان و بدانست که
 آنست النابین الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فلان و یگوید توفی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو عنهم راض و آنچه ازین باب
 باشد سوم آنکه در حیات خود این شخص را بکار رانمی که متعلق بنفس مبارک آنحضرت است صلی الله علیه و سلم من حیث النبوة امر
 فرماید و بمعنی در خلافت خاصه از آنجست مطلوب که در ثبوت بخلافست خلیفه از جهت شرع بهر مد و حضرت شیخین چون میخواستند
 که شخصی را بکار رانند که متعلق بخلافست و شایسته باشد امر کنند فخص من یمنون و ند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم این شخص را گاهی
 متولی امری ساخته اند از امور مسلمین اگر می یافتند مضامی غریب میفرمودند و الاموقوف میداشتند و این قصص محمد
 تواند رسیده است انشاء الله تعالی پاره ازان در فصل آئیده بیان کنیم و نیز قیام این شخص با موردین نسبت کرده شود
 با آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه منسوب میشود و فعل بامر در مثل بنی الامیر المذنبه اما بیان کردن آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم حال خلفا را باوصافی که حسن خلافت بان حاصل گردد پس مستفیض شده است در بیان مناقب جماعه از افاضل صحابه و در
 تنها نیز و این بیان آنحضرت بمنزله اجازت روایت حدیث و اجازت تدیس علم و فدا می است چنانکه الیوم علما جمعی را خلافت
 خود بر میگزینند و نص مینمایند ب استحقاق آن اشخاص آنحضرت صلی الله علیه و سلم این منزلت را بفضلاء صحابه و کبراء ایشان
 تنویر فرموده اند از آن جمله حدیث ابی سعید خدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ارحم امتی بها ابوبکر و اقول لهم فی
 دین الله عمر و اصدقهم جیار عثمان و اقضاهم علی بن ابی طالب و ارحمهم ابو عمر فی اول الاستیعاب و حدیث شیخ من الصحابة

حدیث
 حاکم
 حاکم
 حاکم

حدیث
 حاکم
 حاکم
 حاکم

حدیث
 حاکم
 حاکم
 حاکم

حدیث
 حاکم
 حاکم
 حاکم

[illegible]

خلافت خاصه آنست که قول خلیفه جت باشد و درین نه بان معنی که تقلید عام مسلمین و راجح باشد زیرا که این معنی از لوازم آنست
است و در خلافت عامه بیان آن گذشت و نه بان معنی که خلیفه نه نفس نه اعتمد بر تنبیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است
باشد زیرا که این معنی غیر از امتیاس نیست بلکه مراد اینجا تنزیل است بین المنزلهین تفصیل این صورت آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله
علیه السلام حواله فرموده باشند بعض امور را بشخصه مخصوص اسم او پس لازم شود متابعت او چنانکه لازم می شود متابعت ائمه اربعه
آنحضرت بقتضای امر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این خصلت در خلفای بعد از ایشان همان چنانکه که قول زید بن ثابت را در فرایض
مقدم باید ساخت بر اقوال مجتهدین دیگر و قول عید الله بن مسعود را در قرات و فقه و قول ابی بن کعب را در قرات بر قول دیگران و
قول ابی ندینه نزدیک اختلاف است بر قول دیگران آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتعلیم الله عزوجل آنستند که بعد آنحضرت
اختلاف ظاهر خواهد شد و است در بعض مسائل بحیرت در مانند افتد کماله آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر است اقتضا فرمود که مخلص
آن حیرت برای ایشان تعیین فرماید و درین باب حجتی برای است قائم کنند و معنی ثابت است بر ائمه خلفای اربعه زیرا که قال الله
تبارک و تعالی که کُنْتُمْ لَهُمْ دِينَهُمْ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ دین آیه افاده میفرماید آنچه بسعی ایشان ممکن و شائع و مشهور میشود و
مرتضی است پس آنچه بکوشش این جماعه شائع شد منساب او بشرح معلوم گشت و میفرماید انَّ مَكَّ كُنْتُمْ فِي الْاَحْزَانِ
اَقَامُوا الصَّلَاةَ درین آیه افاده فرمود که هر نمازی در کوتاهی و امر معروفی و نهی منکر می که از ممکنان ظاهر شود محمود و محل رضا
است و در حدیث عرابض بن ساریه علیه السلام بشتی و شتی الخلفاء الراشدین من بعدی و در حدیث ابن مسعود و حدیثه ائمه و ابان
من بعدی ابی بکر و عمر و ابن معنی از اکابر صحابه مروی است اخرج الدارمی عن عبد الله بن ابی بکر قال کان ابن عباس اذا اُخبر
عن الامر فکان فی القرآن انجز به و ان لم یکن فی القرآن و کان عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انجز به فان لم یکن فعن
ابی بکر و عمر فان لم یکن قال فیه برأیه و مجتهدان تابعین و تبع تابعین باین اصل قابل شده و اهل نه سبب اربعه بان رفته اند
سببکه در موطا و آثار محمد بن الحسن ثمال نماید بعضین این را بدانند اگر چه بعضی اصولیان شافعیه درین باب تردد دارند و غالباً
منشأ تردد و عدم اخذ سلف بعض آثار خلفا بوده باشد و تحقیق در نیای نیست که نزدیک تعارض اوله تقدیم بعض اوله شرعی
بر بعض فنی حجت دیگر نیست چنانکه خبر و احداث نزدیک مخالفت حدیث مشهور یا اجماع است ترک میکنیم ماخذ فقه راطیقات است
و هر طبقی را حکمی اینجا کلام امام شافعی بجنبه نقل کنیم قال البیهقی فی السنن الصفری اخبرنا ابو سعید بن ابی عمر و قال حدثنا ابو العباس
قال اخبرنا الربیع قال قال الشافعی رحمه الله ما کان الکتاب و السنة موجودین فالتفت علی من سمعها مقطوع الا بتیاریهما فاذا
لم یکن ذلک صرنا الی آقا و یل اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم او واحد منهم ثم قال قول الائمة الی بکر و عمر و عثمان قال فی التقدیم
و علی رضی الله عنهم اذا صرنا الی التقليد احب الینا و ذلک اذا لم یجد دلالة فی الاختلاف تدل علی اقرب الاختلاف من الکتاب
و السنة فشیع القول الذی منه الدلالة ثم بسط الکلام فی ترجیح قول الائمة الی ان قال فاذا لم یوجد عن الائمة فاصحاب
رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الدین فی موضع الایامه اخذنا بقولهم و کان اتباعهم ادلی بنا من اتباع من بعدهم قال
و العلم طبقات الادلی الکتاب و السنة اذا ثبتت السنة ثم التایة الاجمال فیما لیس فی کتاب و لا سنة و التایة ان
یقول بعض اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم و لا تعلم له مخالفا منهم و الایة اختلاف اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم و الحاکم

القياس على بعض هذه الحقائق ولا يصار الى شبهة غير الكسبية لسنه وها هو جود ان واما يوثق العلم من اسطى واذ
لوازم خلافت فاما آتست که خليفه افضل است باشد ودر زمان خلافت خود معتقد و نقلاً از انجمنيت که در نکته اولي فقير
کردم که چون خلافت ظاهر و پدید درش خلافت حقیقی باشد و نسخ شئی در محل خود ثابت گردد لیکن اینجا این نکته باید باشد
که غیر اخقی خواص را است خواص الاثنیست پس خلافت او مطلق نباشد و نصب غیر افضل حکم نخست دارد و نسبت غربت
و نخست خانی از نصیحت نیست و مهذب و مع مطلق نمونند است و از انجمنيت که در خلافت عامه ممکن دین مرنسی من کل وجه مطلوب
است و آن غیر مستخدم است افضل صورت نمونند و چنانکه حضرت مرنسی نزدیک استخلاف امام حسن فرمود آن نیز در انست بالناس خیر
نسیجیم پس مدعی نقلی خیریم رواد الحاکم خلافت خلافت عامه که اینجا ممکن دین مرنسی من وجه دون وجه مطلوب است لامن
کل الوجود و از انجمنيت که خلافت فاضله خیرست بر نبوت زیرا که در حدیث آمده و خلافت علی منساج النبوة و نیز آمده و تكون بوجه و
رحمة ثم خلافة و رحمة و جامع هر دو ریاست عامه است در دین و دنیا ظاهر و باطن پس چنانکه استنباط شمس دلالت میکند بر این
دری ریاست تا قبح از مستثنی بل ذکر و مرفوع گردد و همچنان استخلاف شخص بر است دلالت مینماید بر افضلیت و می ریاست و از انجمنيت
که حامل ماضی شمس مقبول خیانت است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استعمل رجلاً من عصابة و فی
عصابة من هو از فضلی میرشد نقد مان الیه خان رسول الله و ان المؤمنین و عن ابی بکر الصديق قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من قتل من امر السليبين شيئاً قاتلهم عليه أعداءه ماؤه فعليه لعنة الله لا يقبل الله منه قرناً ولا قد لا حتى يدخله جحيم
اخر چنانچه الحاکم از اینجا میتوان دانست که حال خلافت کبری چه خواهد بود آدمی نزدیک تراحم امور و اختلاط خیر و شر و عدم
انتظار امر علی با هر حقه میتوان را و زخمس پیش گرفت و از انجمنيت که در وقت مشاورت صحابه مدار استخلاف افضلیت انبیا
و لفظ احق بهذا الامر گفتند و جمعی که منافست داشته در استخلاف صدیق الرحمن خطای را می خود بر ایشان ظاهر شد و آن
افضلیت او و این مبتنی است بر آنکه استخلاف با افضلیت سادق بود و افضلیت غلامی از ربه ثابت است بر تریب خلافت با و
بسیار اینجا بر سه سلک انفا کیم مسلک اول آنکه استخلاف این بزرگواران منس و اجماع ثابت شده است و استخلاف کذا
لازم است افضلیت را که از تفریر مسلک ثانی احادیث مرفوعه الیه بر افضلیت ایشان نقلاً از انجمله حدیث ابن عمر
کنا خیر من زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فنقول ابو بکر خیر من و الا منه ثم عمر ثم عثمان و از انجمله حدیث نه ان سید
کهول اهل الجنة و تلو سجا مثل حدیث ابی بکر و در فقه در وزن میزان در حجاب ایشان تریب و حدیث ابی هریره
اما انک يا ابا بکر اول من يدخل الجنة و حدیث جابر بن عبد الله السدس قال في الآخرة للناس مائة و تسعة و تسعة و تسعة
رواه الحاکم و حدیث ان اهل الجنة يتكلمون اصحاب الغر المحجلين تسلسلک لست اجماع صحابه اجمالاً و تفصیلاً و این
قتله پس در از ست از هر صحابی نقیه لفظ خیر الاله و احق به الاله و مانند آن مروی شده و چنانکه حضرت فاروق در وقت
بیست حضرت صدیق گفته است انک افضل منی و ابو عبید و گفته است تا تونی و فیکم ثالث ثلثه اشاره بکرو با یک
تونی اثین و چنانکه حضرت صدیق وقت استخلاف فاروق اعظم و شکایت مروان از وی گوید و لیکان کان انظروا لفظ
نفسه است از تونی شجر تونی اقول اللهم استخلفت علیهم خیر خلقک اخر الحاکم ابو بکر بن ابی شیبة کل ذاک لیکن مصرع ترین در حضرت

میست است از وی بطریق نو اثبات شد که برینبرگرفته در وقت خلافت خود میفرمود و نیز فرموده است ابو بکر ثم عمر این لفظ را محمد
 بن الحنفیه و ابو جحیف و ثمال بن سبیره و عبد الحمید و حکم بن حجل و غیر ایشان روایت کرده اند و از هر یک طرق متعدد و مشتب
 شده و بطریق استفاضه از وی منقول است که میفرمود و سبق رسول الله صلی الله علیه و سلم و صلی الله علیه و سلم و ثمال بن سبیره
 فتمت زوا و عبد الله بن احمد بن زوائد السند و الحاكم و غیره و نیز بطریق استفاضه مروی شد که علی مرتضی بر جنازه حضرت عمر
 فاروق حاضر شد و گفت یا من الناس احب الي ان اتقى الله بافی حقیقه من هذا المشیخی اخرجه الحاكم من طریق سفیان
 بن یسینه عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر و اخرجه محمد بن الحسن عن ابی حنیفه عن ابی جعفر الباقری عن علی مرسله و الاضمار وایت کرد
 شد از طریق ابی یحیی و عبد الله بن عمر و غیر ایشان و بطریق استفاضه از وی به ثبوت رسید که روایت میکرد مرفوعاً انه ان سید
 که قول اهل الحجة و اولاد امام حسن و امام حسین همه ایشان این حدیث را روایت کرده اند قال ابو داود و حدیثنا محمد بن سلیمان قال
 حدیثنا محمد یعنی الفریابی قال سمعت سفیان يقول من زعم ان عليا كان احن بالولاية منها فقد خطا بابا بكم و عمر و المهاجرین
 و الانصار رضي الله عنهم و ما را ویرتفع مع هذا العمل الى السماء و اخرج البيهقي عن الشافعي بطريق مستدرة انه قال نظر الناس
 بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم الى ابی بکر فلم يجدوا تحت اديم السماء خيراً من ابی بکر فوؤوه و رقابهم در ذیل این سلبه
 دانست که فضیله که در شرایع مدار افضلیت خلفا شده امور عریضه نیست که شعرا و مانند آنها بان نظا و کنند مثل براعت
 نسب و قوت فصاحت و زیادت شجاعت و کمال صباحت و تناسلی سخاوت اگر چه فی الجمله شرع آخسان این اخلاق فرموده است
 و نه علوم غریبه از روی و جعفر و زیاده و نه اموری که در شرع تصریح بان زرقه مثل معرفت و حدیث وجود و مراتب تنزلات
 چون این امور در شرع مذکور نشود افضلیت ابرار و ابرسا ختن چرا باشد ثبت العرش و الاثم انفس بلکه مراد اینجا و صافی است
 که در قرآن عظیم و سنت صحیحه صیغه اعظم درجه و اکثر توابع را مانند آن بران و ابرسا ختن باشد که قال الله تعالی لا یستوی
 مِنْكُمْ مَنْ اتَّقَى الْقَوْمَ قَبْلَ الْفَتْحِ وَقَالَ اُولَئِكَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ اتَّقَوْا مِنْ بَعْدِ وَقَالَ تَعَالَى
 لَا یَسْتَوِی الْقَاعِلُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا اُولَى الضَّرَارِ وَ الْجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ
 أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِلِينَ دَرَجَةً وَ كَلَّا وَ نَعَا اللَّهُ
 الْحُسْنَى وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِلِينَ أَجْرًا عَظِيمًا و مثال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فضل العالم علی الساید کفصله علی اونا که مثال من افضل المسلمين اهل بدر و کما قال
 پس باین سابق میاید خاطر راه داد باز ازین صفات تفصیلی میاید بکلیات آن انتقال نمود و از مقدمات بمقاصد
 واضح شود که افضلیت خلفا با یکدیگر باعتبار زیادت نشه بالانبیاء است فیما لا نبیاء و بحسب نبوتهم یا گوئیم باعتبار قوت اوصاف
 که در خلافت خاصه شرح داد و شد آیات ما شد قتل با کلمات و مقدمات قیام خلافت خاصه بسیار است اصل مقصود و مقاصد
 خلافت است نه طرق موصله بان چون مقاصد خلافت حاصل گشت مقدمات و کمالات خوان برداخت این جهان میاید که
 قتل عدوی باشد تا شریعام از عالم مرتفع گردد و چون عدوی بهر صفت که توانست بان قیام نمود ساد و لوحی میگوید قتل
 بشمشیر اول است بر شجاعت از قتل به تیر یا شمشیر روح از فلان درخت بهتر باشد پس قوی و جوه افضلیت کمال تمسکین

گفته اند نفس همت و تلبیر دین بر گرفته بر دست خلیفه زیرا که اصل الاصول در ثبوت خلافت عامه و خاصه جان است و در اصل
 خلافت بر این آیات و این فضیلت در مشایخ ثلثه روشن ترست و نیز اقوی و جوه افضلیت در خلفا نفس شریعت است با اختلا
 ایشان و این معنی در مشایخ ثلثه اعلی است زیرا که در اکثر احادیث خلافت و ذکر مشایخ ثلثه آمده است فقط و سیزده اقوی و جوه
 افضلیت قیام با امور موجود بر اینها سبب بمشال آنکه گردد اگر و باد بر سید باد و گوشت بدی اصطلاح میفرماید اراده الهی
 نفس پیما بر حرکت واحد و بعض کارها بوجود آور و کارهای دیگر هنوز تا تمام بود که حکمت الهی پیما بر از عالم ادنی بر رفیق
 اعلی رسانیده آنحضرت صلی الله علیه و سلم توحی از تسبب اتمام آنرا بخود منسوب گردانید و صورت آن کارها مکتفا بر جمع گشت و ایام خلافت
 بکفایت ایام نبوت بود لیکن سعی از آسمان فرو نموده این وجه در مشایخ ثلثه زیاده تر نمایان گشت و نیز اقوی و جوه افضلیت
 اعانت پیما برست در تحمل اعباء نبوت را خاصه و جهاد و ادانها قال الله تعالی لا یستثنی عنی شیئکم من آل نوحی الخ
 ظاهرست که پیما برست الله علیه و سلم تنها بود چون اراده الهی زیاده را امر او منع گشت الهام در قلوب اذکیاء و آخرین افتاد
 که اورا اعانت کنند و در ضمن این اعانات رحمت الهی که پیما بر باز رسیده است شامل حال این اذکیاء شد و این وجه همچنین خصوصاً
 قبل از جبرئیل ترست و نیز اقوی و جوه افضلیت تنه است با حضرت صلی الله علیه و سلم در تالیف قلوب پس بر سلام و التماس و همچنین
 بان واضح ترست و آخری و جوه افضلیت و مطهر بودن است در میان پیما بر است در نزدیک علم هم از قرآن و سنت و این
 معنی در حضرت شیخین اشکار ترست و اقوی و جوه افضلیت جهاد عرب و عجم است و این معنی در مشایخ ثلثه روشن ترست و چون لوازم
 خاصه پسین شد بحال اید شناخت که جمعی کثیر از صحابه بغیر حضرت صلی الله علیه و سلم قدس سره ازین اوصاف حاصل
 کرده بودند و بعضی ایشان بخلاف مقتیده و فایز گشته مانند عبداللہ بن مسعود در قرات و تفسیر و مناقب بن جبل در فقه و زید بن ثابت
 در فرائض ازین جمله انا که و پسین بودند و ابلت تحمل اسباب را است و مانند سخن خلافت مطلقه گشته باز مستحقان خلافت
 در بارگاه عزت منظر ایستاده اند تا کدام یک را فضل الهی بر همه استخلاف مطلق بالنسب رساند ذلک فضل الله تعالی
 عن عباده و الله ذو الفضل العظیم و در آفرین فضل باید دانست که هر چند هر جمله ازین فصل با خود است از
 کتاب و سنت و معجزات با قوال کبریا است و خطای اهل سنت اما آنچه در ترتیب آن و انتقال از خیرات بکلیات و آن از سخرجات
 این بنده و نمین است و اثر می اندوز تو فین که سابق بیان اشار و یتقوا الله رب العالمین
 فصل سیم در تفسیر آیات و آثار بر خلافت خلفا و بر لوازم خلافت خاصه تعالی در سوره نور که کلمه نامه شریفه
 اَنْ لِّشَیْءٍ وَّ قَدْ ضَرَبْنَا وَاَوْزَنَّا فِیْهَا اٰیٰتٍ مَّسْطُورٰتٍ مَّشْدُورٰتٍ مِّمَّا رَدَّعَا عَنْهُ الْغٰیظُ اَمَّا
 مِنْكُمْ وَاَعْلٰو الصَّلٰحٰتِ لَیْسَتْ خِلَافَتُهُمْ فِی الْاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الدِّیْنُ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیْسَ لَکُمْ لَیْسَ
 اَنْ تَقْضٰی لَکُمْ وَ لَیْسَ لَکُمْ مِّنْ قَبْلِ هُمْ اَمَّا بَعْدُ وَاِنَّ اَمَّا بَعْدُ وَاِنَّ اَمَّا بَعْدُ وَاِنَّ اَمَّا بَعْدُ
 شَیْئًا وَّ مِّنْ کَفَرٍ یَّعْبُدُ ذٰلِکَ قَا وَاِلَیْکَ هُمُ الْعٰیضُ الْمُنْفِی و عده داده است خدا تعالی آنان را که ایمان آورده اند از
 شما و کارهای شما بسته کرده البته خلیفه ساز و ابنا را در زمین چنانکه بخواهید ساخته بود و آنرا که پیش از ایشان بوده اند یعنی
 حضرت یوشع را بعد حضرت موسی و حضرت داود و سلیمان را بعد از عیسی و حضرت موسی را بعد از عیسی و البتہ محکم و پیاپی است

سازد و برای ایشان و این ایشان را آن دین را که پسندیده است برای ایشان و البته بدل کند در حق ایشان بعد از ترس ایشان
 این را برپشتش کند و مرادش بر یک نفر نکند با من چیزی را و هر که ناسپاس داری کند بعد از این پس آن جماعه ایشان اند فاسقا
 حقیقت استخلاف در عرف قدیم و جدید خلیفه ساختن و بادشاه گردانیدن است قال الله تعالی یا اداکی دلائنا جعلناک
 خلیفه فی الارض و قال صلوات الله علیه وسلم یا من نبی و لا خلیفه الحدیث و قال سبکون فی آخر الزمان خلیفه یخون
 المال الحدیث و معنی نیست خلفهم مستخلفین بجماعه منجمه چنانکه گویند استخلف بنو العباس و اثری بنو التمیم اگر چه متولی خلافت
 و صاحب ثروت از ایشان در هر وقت یکی باشد بچشم آنکه فائده خلافت و ثروت عاید همه قوم است و این هر دو نکته که ذکر کردیم
 تاویل نیست بلکه ظاهر استعمال است زیرا که امثال این کلمات اگر استقرار کنی صد جا موافق همین روزمره بیابی و ده جا معنی دیگر
 و همین است میزان شناختن تاویل و معنی ظاهر یا معنی استخلفتم ایجاب انقیاد قوم است در آنچه حق خلیفه باشد چنانکه اگر آن شخص
 صلوات الله علیه وسلم در حق شخصی فرماید امرته علیکم و خلیفه گوید جعلت فلانا قاضیا علیکم او و کتبه القضاء علیکم دلالت میکند
 بر جمیع آنچه حق امیر است بر سر نه یا حق قاضی است بر رعیت این لفظ گو یا مختصرا ایجاب جمیع حقوق تفصیلیه خلافت است و هیچ فرق
 نیست در میان آنکه گویند استخلفت فلانا علیکم و در میان آنکه وعدت فلانا ان استخلف علیکم خدا چون خدا برسد و موعود
 میسر گردد و باز معنی نیست تخلفتم آنست که خدا تعالی مستخلف ایشان است و این استخلاف منسوب باوست حقیقتش آنست که خدا تعالی
 بر السملوات و الارض است و کفایت نماید ایشان پس وقتی که صلاح عالم در نصب خلیفه باشد الهام میفرماید و در قلوب است تا
 شخصی را که حکمت الهی مقتضی استخلاف اوست خلیفه سازند بحقیقت جمیع حوادث منسوب بحق است لیکن چون در بعضی حوادث
 الهام الهی بحجت اقامت خیر محقق می شود و در بعضی نایب او سبحانه که از قبیل خرق عواذ باشد پیش می آید و علی بن ابی طالب
 معالی دیگر که مختص نسبت این حادثه بحق باشد این استعمال اختیار می کنند که قال تعالی فَاَکْمَرْتُمْ قُلُوبُکُمْ وَ لَکُمُ اللَّهُ قُلُوبُهُمْ
 وَ مَا کَانَ حِثٌّ اِذْ رَمِیتُمْ وَلَکِنَ اللَّهُ سَامِعٌ عَلِیمٌ پس نسبت استخلاف بخود ظاهر کمال شرف ایشان است و بیان آنکه استخلاف
 نیست است عظیم و امری است راسخ در حقیقت چنانکه لفظ مجامع و بیئت الله و لغت فیه من روجی دلاکت بر کمال شریف
 و رضا میکند و لفظ منکم محمل و معنی است من الامه المحمديه او من الحاضرين عند نزول الایة و عند التحقيق معنی ثانی
 متعین است زیرا که در معنی اول تکرار بلا فائده لازم می آید لفظ اَلَّذِینَ اٰمَنُوْا از ان کلمه معنی است و چون دانسته شد که مراد
 حاضرین نزول سوره نوزده حضرت معاویه و بنو امیه و بنو عباس از ان خارج باشند و کلمه لَکُمُ لَکُمُ لَکُمُ در بینهم الیه می
 از تفضی لهم دلالت میکند بر دو معنی بلکه آنکه این خلفا که خلافت ایشان موعود است چون وعده منجر شود و دین عطا
 اکل الوجوه بطور آید دوم آنکه از باب عقاید و عبادات و معاملات و مناکحات و احکام خراج آنچه در عصر استخلفین ظاهر
 شود و ایشان با اهتمام تمام سعی در اقامت آن کنند و دین مرتضی است پس اگر احوال قضای استخلفین در سلسله یا فتولی ایشان
 در حادثه ظاهر شود آن دلیل شرعی باشد که مجتهد بان تمسک نماید زیرا که آن دین مرتضی است که تمسک آن واقع شد هر چند
 اجتهاد و هر مجتهدی ولو کان متحایرا احتمال خطا دارد و نزدیک کسی که میگوید کل مجتهد مصیب تعدد جواب در هر حادثه محتمل
 است و نزدیک کسی که میگوید المصیب احد و الاخر معدود و غیر از تمسک احتمال خطا در هر دو جانب ممکن است لیکن اینهمه فطنان

در بعضی کلمات
 در بعضی کلمات
 در بعضی کلمات

حقیقت آنچه در زمان ایشان و پس ایشان صالح شده اند هر قدر حقول ایشان از قیاس قاسان و استنباط
استنباطان قویتر خواهد بود و چنانکه امامیه میگویند که درین فرضی همیشه مستور و مخفی ماند و امید اهل بیت همیشه تفسیر میکرد
و بر اهلبار و دین خود میگویند و قادر نشدند بلکه اینها افاد و کرده شد که آن همه غیر فرضی است و باطل است زیرا که اگر فرضی میبود
بمقتضای این و عدله ممکن میشد و کلمه و لیکید که نام من بعد از حق و بعد از استقامت و ولایت میکند بر آنکه این سخن غلطین و
مسلمین هر وقت اینها را موعود و مطمئن باشند و آمین نه از کفار مختلفه الا و این ترس دارند و نه از یکدیگر چنانکه امامیه گمان
میکند که امامیه اهل بیت همیشه ترسان هر سان می بودند و تفسیر میکردند و همیشه از مسلمانان بایشان و بیاران ایشان
مایه و شک ترستی میرسید و هیچگاه و مویکد و منصوب میشدند و کلمه **الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
ولایت ینماید بر آنکه شکی که این و عدله و بر باب ایشان واقع شد و نعمت استخلاف منعم شوند متصف بکمال ایمان و عمل صالح
و عمل الصالحات در مصرف جائی استعمال کنند که در عمل صالح فرضی در اشته باشد نسبت عامه مومنین و کلمه **كَمَا**
اسْتَحْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مراد آنست چنانکه یکیشرا از نوزیه در و عدله و موعود بلا و شام و حکم بلا و منصوبه نازل
شد و بنا بر حرکت الهی این و عدله و در زمان حضرت موسی شجر نشد و حضرت موسی برای اسباب این و عدله حضرت یوشع را علیه السلام
با حضرت یوشع بعد و قات حضرت موسی فتح مهتا و شهر نمود و بنی اسرائیل را مطمئن گردانید و آن شهر را بر او نطق و بیت
حضرت موسی رخی اسرائیل تقسیم فرمود و همچنین بنیامبر را اصلی الله علیه و سلم و عدله و موعود بلا و شام و حکم بلا و منصوب شد قال
الله تعالی **لِيُظَاهِرَ عَلى الَّذِي كَفَرُوا** و این و عدله بنا بر حرکت الهی در زمان آنحضرت ظهور فرمود و بنیامبر را اصلی الله علیه و سلم و عدله و موعود بلا و شام و حکم بلا و منصوب شد
بعد آن حضرت صلی الله علیه و سلم منصوب ساخت تا آن موعود و بنیز گرد و از باز حضرت داود و سلیمان که بعد علیه و سلم و موعود
شدن قبایل بنی اسرائیل علیه شدند قال الله تعالی **يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِى الْاَرْضِ** از مسلمین و مطمئن ساختن
همچنان این خلفا بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعد ظهور اینها و بنیز سلیمان را مطمئن ساختند بالجمله این تفسیر بیان
آنست که خلافت ایشان خلافت راشد خواهد بود و مرضی نیز و یک خدا بنیامی و آثار خبر از آن ظاهر شود و کلمه **لِيُظَاهِرَ** فی قوله
الله تعالی **قِيَمَ كَيْفَ كُنَّ اَكْثَرُهُمْ** دلالت میکند بر یکی از دو معنی یا این است که این نگین از دست ایشان بر آید و ایشان جوین
الهی سعی عظیم در آن باب صرف کنند و تأمید الهی شالجه الی ایشان شود و آنچه منجو استند و بدان اهتمام مینموند و بفضل الهی
حسب ما یوفور ظهور نمود و موافقا لقوله تعالی **اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ** یا این است که همت ایشان بکل توجه
نگین دین بود و همیشه از خدا بنیامی آنرا درخواست مینمودند تا آنکه چون واقع شد بآن مستفیع شدند و ایشان را سرور
کلی حاصل گشت و این نعمت علیه تمام شد بر مستحقین و من آنست که هر دو وجه مستحق گشت و الله اعلم بالصواب و **وَعَلَى اللَّهِ**
الَّذِينَ آمَنُوا دلالت میکند که این معنی بعد از انتقال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلا اعلی بنیز خواهد شد تا معنی **لِيُظَاهِرَ**
راست شود و کلمه **مَنْ كَفَرَ** آید و تخمین استخلاف ایشان بنماید و افاده میفرماید که استخلاف این بزرگواران نعمتی است
عظیم مستوجب شکر نعم حق اول کسیکه کفران نعمت استخلاف نمودند امیر المومنین عثمان اند و من بعد فرقه امامیه که گمان
میکند که خلافت را از حق آن غصب کرده اند و بلا می مطلق از آسمان فرود رحمت که عید آنحضرت را صلی الله علیه و سلم

[illegible]

را و دست مبارک مستدین شاکر چون کفار همیشه متصف بجهانت و کفران نعمت بودند و آن دو سجدان پرست
بنده و شکر لاجرم نه ستم موعده ان کتبه و ان است ستم باست قوله تعالی که ان یلقون فی النار و ان یلقون فی النار
است بر او ان جبار و تقرب کرده شد معنی مظلوم آنده و خدا بیغالی همیشه بر مظلومان رحم میفرماید و بظالمان شکست می آرد و
مظلوم را دفع ظالم از خود و بر حسب میل و تمیل باز است باز قهر بر مظلومان می نمودی که صلاحتی بقانون است اشاره میکند بآنکه که
ظالم بشیر این خواهد بود که با ایشان جنگ میکنند و ان الله علی القسیر بهم قهیر سبحانی و الله لا یغتر بهم علی
انسانین واقع شده لیکن در تسهیل عید نهیدی عجیب است و در تسهیل و عدالتی عظیم که الکفایه فی الجحیم من السیرج سخن
با دشمنان است که در شدت غلبه گویند که بر بر انداختن تو قادر هستیم و در کمال یافت گویند که بر بر خواستن تو توانا نه ایم نظر
بآنکه سخن مختصر ایشان که از اظناب بکران میکند قوله تعالی ان الذین اخرجوا من ديارهم قبل است از الدین یقاتلون
اناد و مظلوم است دیگر میکنند معنی بآنکه جنگ میکنند و با مال نباید دیگر آنکه از خانه های شان بیرون میکنند بغیر گناهی
که کرده باشند الا ان یؤثروا فیکفوا الله عنکم عیب است یعنی این عیب ازین نادانان گمراه که توحید را که موجب تعظیم تو قهر بود
در حساب گناه نهاده اند و با موجدان معامله اشتیاقنا بکاران پیش گرفته قوله و لو لا دفع الله سببی بکبر برای اذن جبار
اناد و دنیا یعنی چنانکه مظلوم را دفع ظالم از عرض مال جان خود محمود کمال فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلَا لِه سُلْطَانًا قَلِيلًا
یُخْرِجُ فِي الْقَتْلِ اِنَّه كَانَ مَنصُورًا همچنان مصلحتی بود در ضمن جبار موجود است و آن آنست که حکمت آلب
متصف ظهور ملت محمد بردست رسل و نواب ایشان است در هر زمانی و کفار همیشه گزنده و انا مل خود بر غلبه ملت سایست
دندان خود بر شوکت موجدان می باشند پس اگر مومنین را بمنزله جوارح خود بهاخته دفع شر کفار نکنیم عبادت خاها
در هر ملتی حشر میشد و رواج ذکر خدا بیغالی و تقرب بجهانت او تعدوم میگشت و کثرت شر و شقاق و کثرت شر
است بشرط کسی که او را کالجاره می سازند و بردست دمی نشسته دین ظاهر میکنند معنی تا شخص بجهانت و ذل کمر بست باطلا
کلمه الله نه بند و بسته جبار نیست که نصرتش دهند و کالجاره اش سازند و نائب پیامبر در حل داعیه و جهاد اعلایین
گردانند نه از آنکه باریک تر ز مومنین است نه هر که ستر بر او شد قلند می داند و قوله تعالی ان الذین اذین ان یلقون فی النار
بل است از یلقون یقاتلون و الذین اخرجوا من ديارهم و معنی ان یلقون یقاتلون ان یلقون یقاتلون مثل آنکه
گویند بنو عباس خلیفه شدند و بنو تمیم و ولتمند گشتند زیرا که تمکین کل مهاجرین بل کل حم غصیر مستحیل عادی است و ذین
آن سبقت نمیکنند جبار در حدیث خوانده باشی قالت الانصار کذا و فعل بنو تمیم کذا و مراد از عوامی ایشان میباشد
نه کل فرد فرد باز معنی ان کنه هم تعلیق یک جز نفسی خلافت است بجز و دیگر زیرا که خلافت شرعی تمکین فی الارض
با اقامت دین آینما افاد و میفرماید که اگر تمکین این جبار فی الارض متحقق شود البته آن تمکین متحقق خواهد بود و با اقامت
دین و همین است معنی خلافت را شده و پس حضرات خلیفا از مهاجرین اولین بودند که یقاتلون و آخر جو من ديارهم
و اذن جبار برای ایشان بالقطع محقق شد و تمکین شد و از ارض بالقطع پس لازم آمد که اقامت دین کرده باشند
بالقطع مقتضای این تعلیق پس بالقطع خلفای راشدین بودند زیرا که معنی خلافت را شده و غیر این در جبر و تمیم است

اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ اَشَارَهُ است باقامت ارکان اسلام وَاَمَرُوا بِالْعُرْفِ شامِل است احباب علوم دین را
 وَتَتَّبِعُوا عَنِ الْكُفْرِ شامِل است جهاد كفار و اخذ جزیه را زیرا که منکری زیاده تر از کفر نیست و نهی و رَد و عی بالاترا از قتل اهل کفر
 و گرفتن جزیه نه و شامِل است اقامت حدود و تعزیرات را بر عصاة مسلمین باز مفهوم اقاموا و اتوا و امر و انهمو آنست
 که هر چه از ممکن در ایام تمکین ایشان ازین البواب ظاهر شود همه معتد به خواهد بود شرعاً باز معنی ان گنا هم اذ گنا هم است
 اخبار است تمکین ایشان در زمان آینده نه صرف تعلیق تا بی مقدمه بدون تحقق مقدم زیرا که سابق مذکور شد ان الله
 یَدْفَعُ وَکَوْلَا دَفْعَ اللّٰهِ النَّاسِ و کلمه یَدْفَعُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ معنیش آنست که عواقب امور میدانیم و آنچه دور آخر
 خواهد بود می شناسیم و لهذا اذن جهاد دادیم مراد آنست که این جهاد بسته منقضی بمداخت کفار خواهد بود چون معافی لغوی
 باشد عید کلمات مفروقه این آیات شناختی و قتی آن آمد که نکته دیگر لغوی آن آنست که مرد و آیه است استخلاف و آیت
 تمکین در یک قصه است مقصود واحد است و تفسیر مختلف و این نکته را کی از فردم آیه کریمه بکتاب مکتوبات بها متکالی
 می باید شناخت یک جای استخلاف هم و تمکین هم و میثم گفته شد و جای دیگر تمکین فی الارض با اقامت بن گفته آمد
 و حاصل هر دو یکی است اینجا لفظ و عهد الله مذکور شد و اینجا ان گنا هم با سبق ان الله یَدْفَعُ وَکَوْلَا دَفْعَ اللّٰهِ النَّاسِ
 اینجا و تمکین هم گفته شد و اینجا اقاموا الصَّلَاةَ اینجا استخلاف مذکور شد و اینجا تمکین فی الارض اینجا کعبه و نبی
 لا کثیر کون بی شکی گفته آمد و اینجا اقاموا الصَّلَاةَ الخ اینجا تصویب اعمال ایشان اعمدا و اقامت حدود و تعزیرات
 ایشان شرعاً از لفظ تمکین لهم وینهم الذی ارضی لهم مفهوم شد و اینجا از کلمه اقاموا الصَّلَاةَ الخ اینجا و کعبه لکنهم من بعد
 تخوفهم اینجا گفته شد و اینجا ان الله یَدْفَعُ وَکَوْلَا دَفْعَ اللّٰهِ النَّاسِ یکجا متکلم می من الحاضرین عند نزول الایه گفته و جای دیگر
 اخراج من و یاز هم و در مفهوم هر دو کلمه عموم و خصوص من وجه است زیرا که بعضی مهاجرین در بدر واحد گشته شدند و نزول
 آیه استخلاف را در آن کردند و جمعی از صحابه مهاجرین اولین بودند و در آن آیه استخلاف نمودند پس خلافت در اینجا است
 که هر دو صفت در ایشان مجتمع شد و هر جا که قصه واحد باشد و تفسیر مختلف ظاهر یک تفسیر را بعض تفسیر دیگر میتوان محکم ساخت عام
 سیکه را بخصوص تفسیر دیگر میتوان مخصوص نمود و مطلق یکی را بمقتضی تفسیر دیگر میتوان مقید گردانید چون اینهمه گفته شد با صل غیر
 متوجه شویم این هر دو آیت که بحقیقت واحدند و بتجلیف دلالت می کنند بر خلافت خلفا زیرا که وعد خدا تعالی راست است
 و البته در خارج واقع شدن فی استخلاف و تمکین فی الارض مهاجرین اولین حاضرین آیه استخلاف البته واقع شد
 و اگر ایشان این خلفا نباشند و عد واقع نشد باشد تعالی الله عن ذلک علما کبیرا زیرا که صحابه یکپس ایشان بعد
 صد سال از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم باقی نماند فکیف مهاجرین اولین حاضرین آیه استخلاف پس اگر در آن ما
 استخلاف موعود و تمکین موعود متحقق نشد الی یوم القيمة بودنی نیست و در آن زمان غیر این عزیزان ممکن نشدند و مستحقان
 نشدند پس تمکین ایشان اند باقطع و آن جا بدان که سیگو بند خلافت را از دستجات آن غضب کرده و لغو می کرد
 کذب بخدا و مکتب رسول اویند زیرا که مخالفت امر شرعی متصور است که زید را امر نماز کردند و وی نماز نگذاشت و نه مخالفت
 وعد الهی اینجا مقدم و حد است و اخبار از آینده و تشریع استخلاف ایشان تابع و عده شده است که باین تشریف و

انفس بغير مرست نخواهد بود، چون که بعد از اختلاف منجز شد منعی استمناقت ليكم فلانا ثم فلانا ثم فلانا ثم فلانا بر روی کار آمد و
 اس ایجاب نقیاض است پس ظاهر و عدست و اعلی ایجاب نقیاض و حسیبند ندر این بزرگواران ازین سخن که میگوئیم بالاتر است
 ال لمرین میوان گفت که اگر خداوند تعالی در باب شخصی فرماید که وعد و کرد و امان که خطیب این روز جمعه را فلان نبوت و فلان نبوت
 به جسم یا فرماید که خطیب این روز جمعه عالم فارسی صالح است باز در میان دو خطیب تا نفس واقع شده و کار بسیار است و
 معادست افساد آخر تا یکی غالب مد دست و پای آن دیگر برست و بر سر رفت و خطیب خواند سخن کرامت همان خطیب را
 به مصر و مدوم خلافت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم امری نیست که بآن عامه امکان ساخته باشند فقط
 پس اگر کسی را مرسل کردند مطیع شدند و اگر عصیان و نپذیرند مستوجب عقوبت گشتند بلکه وعد و بود از فوق عرش نازل
 شد و که امکان مختلف داشت و درین مدخلی بجزی و اختیار احدی نبود آمد می آید و قیاسی است خاص معینه بر صدر رسند
 خلافت نموده بودند از ان مسلمین حضرت نبیست چنانکه در قصه بسیار چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود تا افعلی
 الراية نداء جلا بحت الله و رسول الله و نبی الله و رسول الله را علم بالقطع حاصل شد که عقد رایت برای هر که خواهد بود و عیب
 محبوب است لیکن میدانستند که کدام شخص معین باین دولت سرفراز گردد و در دیگر چون عقد رایت برای حضرت مر قنی این
 صاحب نموی صلی الله علیه و سلم کرامت شد تحقیق پوست که آن مرد موعود حضرت مر قنی است همچنان مقتضای این است
 سلمه بالقطع شد که سببی را استخلف و من خواهند ساخت هنوز نموض و شکل باقیمانده بود که آن افراد سینه کدام کدام
 پس خواهند بود چون پرده بر انداخته شد و با اهتمام جماعت خلافت اشخاص معینه بودند آمد و بردست آن خلفا فتوح بلاد و
 تمکین باین مرتضی و اعلای کلمه الله تحقق یافت یقین دانستیم که بعد بر اینی ایشان بود و قرعه استخلاف و تمکین فی الارض
 سام ایشان برآمد اگر بخاطر نوز و روی راه یابد از جهت آنکه امام بنوعی در تفسیر این آیت میگوید قال قتادة لما استخلف
 داود و سليمان و غیرهما من الانبياء عليهم السلام و قيل لما استخلف الذين من قبلهم یعنی بنی اسرائیل چیست
 الملك الجبار بصره و ایشام و اورشیم و ديارهم و ديارهم برفول قتادة استخلاف خلیفه ساختن است اما برفول دیگر قریه
 راسخای قومی نشانند و هم چنین محتمل است که مراد تمکین کافه مهاجرین اولین باشد و حیث استمدلال بر خلافت خلفا
 باین آیت درست نشود گوئیم توجیه اول مقصودست باعتبار استمال عرب و باعتبار تفسیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و حیث التفات کرده میشود بقول دیگر و علی تقدیر التسلیم استخلاف جماعه عظیمه و تمکین ایشان بعیر خلیفه ممکن فی الارض
 ممکن عادی نیست و صورت خارجی مستقر ساختن مسلمین و تمکین مهاجرین نصب خلیفه و تمکین رئیس ایشان است پس بعد
 استخلاف و تمکین کافه مسلمین در حقیقت و وعد خلیفه ممکن فی الارض است اینجا مقدمه ذکر کنیم کثیر الفوائد حق سبحانه و تعالی
 بار فرمود که قرآن را علی ممراله مور حفظ فرماید قال تعالی و ان الله يحب المحافظين باین در آیه دیگر صوره حفظ بیان نموده
 در هر روز سبأ جمع و قسب الله پس وعد خداوند تعالی حق است و حفظ لابد بود و فی لیکن حفظ او سبحانه و تعالی
 بصفت خطبانی آدم اشیاء خود را یا مانند نقش بر حجر مثلاً ظاهر نیست و بلکه صفت ظهور حفظ الهی در خارج آنست که الهام نمود
 در قلوب صالحین از امت مرحومه که بسببی هر چه تمامترند وین آن کنند بین اللوحین و جمیع مسلمین مجتمع شوند بر یک نسخه و سبب

مروند و بعضی را در غلط کردند و معنی اجماع که بر زبان علماء و دین شنیده باشی این نیست که همه مجتهدین الایضه فرمود و هر چه
بر مسئله اتفاق کنند زیرا که این صورتیست غیر واقع بل غیر ممکن عادی بلکه معنی اجماع حکم خلیفه است بخیر می باشد و در مورد
الرای بالغیر آن و نقاد آن حکم تا آنکه شائع شد و در عالم ممکن گشت قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بستی و مستثنی
المختلفه الراشدين من بقى الحديث چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که خدا تعالی وعده فرمود و الله لا
یستعمل الیقین و که مبارکین اولین را که در شمار ایمان و عبادت پیش قدم اند خلفا خواهیم ساخت و از ایشان کارهای
معاصیه بظهور خواهد آمد و صورت ظهور این وعده آنست که واحد البعد و واحد الزین جماعه خلیفه شود بدون نصب خلیفه علیه قوم کثیر
محال عادی است قال صلی الله علیه وسلم الا انا ثم جئنا فیما نکل من ویرایه و قال فاکلهم من لا یصلح الناس فوضی لاسراده لهم
ولاسراده ادا جئنا لهم سید یا شیده ایستند معلوم بالقطع است لیکن در وقت نوعی از غرض استکمال موجود بود که کدام
س خلیفه خواهند شد مدت خلافت موصوفه چقدر باشد و ترتیب خلافت ایشان بچه سلوب آن وقت و قی مشاورد
بود که قرعه اختیار بنام کدام یکی خواهد برآمد و از اجتماع موصوفه که اباین دولت سرافراز کنند چون الهام تبیین اخیره
و امید فرود آمد جمعی آن الهام را و الا قبول کردند و در انعام آن اتهام نمودند جمعی بوجه التلبا و اللتی بعد تعلیب امور
سفر و آوردند بعد الطباق اوصاف بر همه منکشف شد که آنچه حق بود واقع شد و چشم و گشت بر آنکه فعل جماعه نبود
و صده الله بود که از پس پرده چندین افکار و تمیسه بروز نمود و کار زلف نسبت مشک افشانی اما عاشقان
مصلحت را بهمتی بر آهوی چین بسته اند و اگر هنوز ترددی بخاطر تو میرسد که وعده الهی است اما از کجا
یقین داریم که انجازه وعده بهین شخص معین واقع شد مشکتم احتمال دارد که تاکید باشد تا بیس حکایتی بشنو که یکی
از ادله نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار انبیاء متقدمین است و تصویر تورات و انجیل و سایر کتب الهیه آن
بابی است وسیع صحابه و مومنین اهل کتاب خیر بسیاری ازین باب روایت کرده اند متاخرین متکلمین اعتراض برین مسلک
اورد و میکنند و از جواب آن عاجز میشوند و آخر البعض این مسلک میل می نمایند حاصل اعتراض آنکه اگر کتب الهیه
چیزی از وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم مذکور است نهایت کار آنست که درین ساریع ازان وصف بفرستند
متعلق شود که فردا من الکلی التشرع من فیه الاوصاف الکلیه پیا می خواهد بود و هیچگاه اوصاف کلیه بدون اشاره
حسیه بفرده خاص نخواهد رسانید تا هر جا که اوصاف کلیه جمع کنند غیر کلی شمره نخواهد داد بلکه متعلق فیه بفرده متشرع
است زیرا که در کتب الهیه رموز مذکور است نه ذکر عنوان نبوت و نه استقصا در ذکر مشخصات و حیثیه تکلیف ناس باقرار
نبوت فرد خاص گنجا بش ندارد قال القاضی عصفه فی المواقف فان قبل ان زعمتم محیی صفتیه مفصلا انه سبیح
فی السنه الفلانیة فی البلده الفلانیة و منته کت و کیت فاعلموا انه نبی فباطل لانما سجده التوراة و الانجیل خالین
عن ذلک و اما ذکره مجمل فان سلم فلا یدل علی النبوة بل علی ظهور ان کمال ادق قول لعله شخص آخر سلم
لیظهر بعد قلنا استند ظهور المعجزة علی پده و نده الوجوه الاخره للکلمة و الزیاده انتهى تقریر میگوید عفا الله عنه این زلت
قدمی است که از متاخرین متکلمین واقع شد عفا الله عنه و عنهم عامه مسلمین را باید که گوش بان نهند و علماء را باید که انکار

اولى اعطيت العقاب والموانين قايما الحائس بحسب الفاتح واما الموانين فليكن والى يوزن بها فوضعت في القيد و
توضعت انتهى في كفة ثلث بهم فرجحت ثم جثي بالي كبره فوكون بهم فرجحت ثم جثي بغير وزن بهم فرجحت ثم جثي بثمان فوكون
بهم فرجحت ثم فرجحت واخرج ابوداود عن ابي بكر ان رجلا قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم اي كنان ميزانا نزل من السماء فوكون انت
والاب بكر فرجحت انت ووزن ابو بكر وعمر فرجحت ابو بكر ووزن عمر وعثمان فرجحت عمر ثم فرجحت الميزان فاستنار لها رسول
الله صلى الله عليه وسلم يعني كساره وذلك فقال فلو ان الله خلقه بنو آدم ثم يوتي الله الملك من لسانه واخرج ابو عمر عن عمر بن
المخوم واخرج ابوداود عن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابرئى اللبنة رجل صالح كان ابا بكر يخطب رسول
الله صلى الله عليه وسلم وخطب عمر بالي بكر وخطب عثمان بمر قال جابر فلما قمتا من عند رسول الله صلى الله عليه وسلم
قلنا اما الرجل الصالح رسول الله صلى الله عليه وسلم واما ثلث بعضهم ببعض فهم دولة الامم الراية بعث الله به نبيه
صلى الله عليه وسلم واخرج ابوداود عن سمرة بن جندب ان رجلا قال يا رسول الله اني رايت كنانا فوكون اولوا دوى
من السماء فجاء ابو بكر فاخذ ثلثها فشر بها ضعيفا ثم جاء عمر فاخذ بعرا فيها فشر بها حتى تسلىع ثم جاء عثمان
فاخذ بعرا فيها فشر بها حتى تسلىع ثم جاء علي فاخذ بعرا فيها فاشطت فخرج عليه منها شيء القرا في جمع سرقة وعروة
الدوي المشبهة المتفرقة على فم الله لو انشئت انخلت وعن ابن عباس كان ابو هريرة يحدث ان رجلا اتى رسول
الله صلى الله عليه وسلم فقال اني اذى اللبنة طنة يطبق منها السمن والعسل فارى الناس يتفقون بآبهم فاستسقى
والسقى وارى سبيبا واصلا من السماء الى الارض فادرك يا رسول الله اخذت في فعلك ثم اخذ به رجل اخر فقلنا
ثم اخذ به رجل اخر فقلنا ثم اخذ به رجل اخر فقلنا ثم اخذ به رجل اخر فقلنا ثم اخذ به رجل اخر فقلنا ثم اخذ به رجل اخر فقلنا
فقال اخبرنا فقال اما الطنة فطنة الاسلام واما ما يطبق من السمن والعسل فهو القرآن لئلا يهلكوا واما ما استسقى
والسقى فهو المستقر من القرآن والسقى منه واما السب الواصل من السماء الى الارض فهو الحق الذي انزل الله عليه
فاخذ به فقلنا ان الله ثم اخذ به بعدك رجل فقلنا ثم اخذ به رجل اخر فقلنا ثم اخذ به رجل اخر فقلنا ثم اخذ به رجل اخر فقلنا
فقلنا ثم اخذ به رجل اخر فقلنا ثم اخذ به رجل اخر فقلنا ثم اخذ به رجل اخر فقلنا ثم اخذ به رجل اخر فقلنا ثم اخذ به رجل اخر فقلنا
فقال فسمعت يا رسول الله لثمة مني ما الذي اخطأت فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تقربتم اخراجه البخاري ومسلم
والدارقطني والابوداود والنسائي قولوا اخطأت بعضا علما ووجه خطا سخطها كقصة انه ليكن اربعة ذنوب اين فغير مفرقة
انست كمراد من اخطأت ترك تسوية ابن خلفا است ابو جهم از استعاره بلفظ خطا تبسيرا وروى عنه وعن الحسن قال قال
ابو بكر يا رسول الله ما ازال ارا في آفاق في تيرك الناس قال لکنون من الناس يستبيل قال رايته في صدق رقتين قال
سنتين سمعوا الى ابن مسعود باز فراس است انحضرت صلى الله عليه وسلم در بعض حوادث کار کرد واز انجا استنباط فرمود
که این جماعه خلفا اند اخرج الحاكم من سنينة قال لياي النبي صلى الله عليه وسلم السجدة وقصحه حرام قال ليضع ابو بكر
حجرا الى جنب حجرى ثم قال ليضع حجر الى جنب حجرى الى كبر ثم قال ليضع عثمان حجرا الى جنب حجرى ثم قال هؤلاء الخلفاء
بعدي واخرج ابو يعلى والحاكم من عايشة لما اشتم رسول الله صلى الله عليه وسلم سجد الدنية جاء بحج فوضعه وجا

ابو بکر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال
بهم الخلفاء من بعده و جابر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال
جابر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال
سبع مائة و ثمانون و جابر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال
فوضعت في يد ابي بكر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال
حتى سمعت له من حينئذ حتى سمعت له من حينئذ حتى سمعت له من حينئذ حتى سمعت له من حينئذ
كثيرون النخل ثم ووضعت في يد ابي بكر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال
ان النبي صلى الله عليه وسلم اخذ حصيات في يده فسبحن حتى سبحنا التسبيح ثم صيرن في يد ابي بكر بن محمد بن فضال
التسبيح ثم صيرن في يد ابي بكر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال
ابو بكر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال و جابر بن محمد بن فضال
در مخاطبة ناس ظاهر كرد تعيين زمان و مكان آن فرمودند و خبر دادند كه ايشان ان فایم بامير امت خواهند بود و في حدیث
سفینه الخلافة بعدی ثلثون سنة و في حدیث ابن مسعود و زرعي الاسلام خمس و ثلثين سنة و تناقض در میان این
و و حدیث نیست زیرا كه چون حضرت مرتضى را با خلفاء كه كند نظر بقوت سوابق اسلاميه او و افضل ناس بودن او
در زمان خلافت خود مدت خلافت ثلثين شود و اگر عدد نكند نظر بآنكه خلافت ايشان نظام نيافت بموت حضرت عثمان
خلافت خاصه منقطع گشت و اكثر احاديث همين مضمون دارد شده و في حدیث ابی هريرة و غيره الخلافة بالمدینه و الا لك
بالناس و ابرو و لفظ خلافت درين احاديث و در احاديثي كه من بعد خواهد آمد دلالت مينمايد بر آنكه مراد تفسير لفظ
استخلافت است كه در آيه كريمه آمده چنانكه لفظ خذوا عني خذوا عني فتجعل الله لكم سبيلا
دلالت ميكند كه انجا و حدیثي يجعل الله لكم سبيلا بوده است و آخر جرح الحاكم عن النسي بن مالك قال بعثني بوا
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم الى من نفع زكواتنا اذا حدثت لك حديث فقال ادفعونا الى ابي بكر فقلت ذلك لهم
قال قالوا اسكنه ان حدثت باني بذكر حديث الموت فالي من نفع زكواتنا فقلت له ذلك فقال تدفعونها الى عمر قالوا فالي
من تدفعونها بعد عمر فقلت له قال ادفعونا الى عثمان بن عفان بن ابي حشمة قال بايع اعرابي النبي صلى الله عليه وسلم
فقال علي للاعرابي ايت النبي صلى الله عليه وسلم فاسأله ان اتي عليه اجله من يقضيه فاتي الاعرابي النبي صلى الله عليه وسلم
فسأله فقال يقضيك ابو بكر فخرج الى علي فاخبره فقال ارجع و اسأله ان اتي علي ابي بكر اجله من يقضيه فاتي الاعرابي
النبي صلى الله عليه وسلم فسأله فقال يقضيك عمر فخرج الى علي فاخبره فقال ارجع فاسأله من بعد عمر فقال يقضيك
عثمان فقال علي للاعرابي ايت النبي صلى الله عليه وسلم فاسأله ان اتي علي عثمان اجله من يقضيه فقال النبي صلى الله
عليه وسلم اذا اتي علي ابي بكر اجله و عمر اجله و عثمان اجله فان استطعت ان تموت فميت اخرجه الاسماعيليه في
معجمه و اخرجه ايضا من حدیث ابی هريرة و فيه ان النبي صلى الله عليه وسلم بايع اعرابيا بقلایص الى اجل فقال

جابر بن محمد بن فضال

ابو بكر بن محمد بن فضال
ابو بكر بن محمد بن فضال
دواد بن فضال
فيل

جابر بن محمد بن فضال

[illegible]

[illegible]

این کتاب را در روز
 یکشنبه اول ماه
 رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در کتابخانه
 حضرت آقا میرزا
 محمد باقر
 صاحب
 کتابخانه
 تبریز
 ثبت شد
 در روز
 یکشنبه
 اول ماه
 رجب
 سال
 ۱۰۰۰
 در شهر
 تبریز
 در کتابخانه
 حضرت آقا میرزا
 محمد باقر
 صاحب
 کتابخانه
 تبریز
 ثبت شد

عليه وسلم كثر ثقتي على سبعة من الناس قالوا ما هم سبعة الا عشرة من بني قحطبان
عزيم قلت نعم قال و احسبك ترشبا قلت نعم قال و احسبك يجيئك ثقتك نعم قال بلقيث بن بكير و احسبك
قال قلت له من ثقتك قلت لمزناك قال اجدني في العلم العاوين ان يتباينوني في الحرم لياؤن علي امره فني و كثر
فانا العشي فمؤكثين عمرات و در طبع معتقدات و اما الكهل فابغين سموت علي بلية شامة و لي فخذ و اليه سري عاهة و ما
ملك ان ثريتي قد تحاكت مني فيك العفة الا ما شقي مني قال ابو بكر مكشفت له عن ليطني شامة سوداء
نور مسترني فقال انت هو و ربي الكهنة و اخرج ابن مسافر عن الربيع بن انس قال كثر ثقتي في الكتاب الا قال
مثل اني يكره السدين مثل القطر اينا وقع نفع و اخرج ابن مسافر عن ابني بكيرة قال اتيت عمر بن الخطاب و قد
يا كرون فرمي بهرون في مؤخر القوم اتي رجل فقال يا سجد فيما نقرأ قبلك من الكتب قال غلبت النبي صلى الله عليه
وسلم بعد لقيه و اخرج عبد بن موري في الجاهلية و ابن مسافر عن طريق زيد بن شام قال اخبرنا عمر بن الخطاب قال
خرجت مع ناس من قرين في سبابة الى الشام في الجاهلية فلما خرجنا الى مكة لست فمنا و حاجتنا فرجعت
فقلت لا صحابي انما هم فواته اني لفي سؤق من اسواقها اذا انزلت بطريق قد جاز فاخته بفتي فبه بيت انا و عشي
فاؤتني كنيسته فاذا اراك متراكب بعنه على بعض من دفع لي محسرة و فاسا و نهيل و قال القائل ان التراب فجلست
الفتنة في امره كيف انتفع فانا في الهاجرة فقال لي ثم اركب آخر حجت شتبا ثم قسم امالته فغضب بها
و سكر ايسى فمكت فغضب بها فاما ما قد اذنا قد انتشر ثم خرجت على وحيي ما اذري اين اسلك فمشيت فمكت
بومي و ليلتي حتي اجمعت فانهيت الى ويري فاستطلت في ظلمة فخرج اتي رجل فقال يا عبد الله يا سبيك لهننا قلت
سألت عن اصحابي فجاؤني بطعام و شراب و متد في النظر و خفضت ثم قال يا هذا قد علم اهل الكتاب انه لم يكن على
وجه الارض احدا اعلم مني بالكتاب و اني اجد منك الذي تحرجنا من هذا الدبر و تغلب علي طهدة البلدة فقلت له
ايها الرجل قد ذهبت في خبرك هب قال ما اسئلك قلت عمر بن الخطاب قال انت و الله صا حينا غير شك فاكب لي
سلك و برى و ما به قلت ايها الرجل قد صنعت معروفا فلما مكثت و فقال اكتب لي كتابا في ريق ليس عليك فيه شئ
فان لك صاحبنا فهو ما تريد و ان تكن الاخرى فليس منك قلت مات فكتبت له ثم ختمت عليه فلما قدم عمر الشام في
خلافه اتاه ذلك الراي و هو صاحب توير القدس بلك الكتاب فلما راه عمر تعجب منه فانثا و يجدت حديثه فقال
اذن لي بشرطه فقال عمر ليس بالقمر و لا لابن عمر منه شئ و اخرج ابن مسعود قال ركض عمر فرسا
فاكشف ثوبه عن فخذ و فرأى اهل نجران بفخذه شامة سوداء فقالوا هذا الذي نجد في كتابنا انه شجر جاسن ارتنا
و اخرج عبد الله بن احمد في رواية الزيد بن طريق ابني اسحق عن عبيدة قال ركض عمر فرسا على عبد النبي صلى الله عليه
عليه وسلم فاكشف فخذه من تحت القبا فابصر رجل من اهل نجران شامة في فخذه فقال هذا الذي نجد في كتابنا
من شجر جاسن و بارنا و اخرج ابو نعيم من طريق ثمر بن حوشب عن كعب قال قلت لعمر بن الخطاب انه مكتوب في كتابه الكتب
ان الله البلاد مفتوحة على يد رجل من الصالحين رحيم بالمومنين شديدا على الكافرين سريه مثل غلامية قوله لا يخالفت

[illegible]

متفرق گشته و بعضی از ایشان ثابت شده و طلبه اسدی در میان نبی کسب می نمودند هم در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعد انتقال وی صلی الله علیه و سلم حضرت صدیق رضی الله عنه خالده بن ولید را بر سر آنجا حاضر فرستاد و خالده آن جمیع را
نهیست و او طلبه بگریخت و بعد از آن مسلمان شد و در عرو و قدسیه نرو و نمایان بمل آورد و بعد از آن نقشه رقت بغایت
بلند شد اکثر عرب غیر حرمین و قریه جوانی راه از نداد پیش گرفتند و فرقه منع زکوة نمودند در باب این جماعه فقهای صحابه
با هم در مباحثه افتادند که اهل قبله اند فقال ایشان جائز نباشد از آنجمله عمر فاروق رضی الله عنه گفت کفایت ثقیل ان الناس
و قد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فمن قالها فقد عصم بشئ نفسه
وما له الا حقه و حساب على الله فقال ابو بکر اشد لا فایق من فرق بین القتل و الزکوة فان الزکوة حق المال و الله لو منع
عنا ما کان لولا یؤدونها الی رسول الله صلی الله علیه و سلم کما تلثمتم علی منسها قال عمر فرغت انه الحق اخرجه الشیخان و غیره
و شرح تدبری که خدا تعالی برای این حادثه مقرر فرمود آنست که داعیه قتال در خاطر صدیق اکبر با تمام تمام فرو ریخت
و آن ستر قول آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم درین فتنه العینه فیها السیف رواه و بعد از آن صحابه و دین امر متوقف
بودند تا آنکه فاروق اعظم از صدیق اکبر طلب رفق نمود و حضرت صدیق فرمود اجبارا نشت فی الجالیة خواری الاسلام
و با حضرت مرتضی ترسانند این جواب و سوال در میان آمد قال انس بن مالک کبره الصحابة فقال بالنی الزکوة و قالوا
اهل القبلة فقتل ابو بکر سیفه و خرج و عذوه فلم یجد و ابد آمن الخروج و قال ابن مسعود کربا ذلک فی الابداء ثم
تمید ناه علیه فی الاشرار اخرجه البغوی و غیره داعیه که در قلب حضرت صدیق ریختند بنزله چراغی بود هر که محاذی او
می افتاد بنور او منور میشد تا آنکه هجوم عظیمی بر مسلمانان می افتادند و سعی جزیه تمام میکردند و بعد از آن ابو بکر بن عباس
سبحت ابا عصفین یقول ما رد بعد السبین نزلوا و افضل من ابی بکر فام مقام نبی من الانبیاء فی قتال اهل الرد و اخرجه
البغوی و این اشاره است بتمل داعیه البیه که در نفس نفیس او رضی الله عنه مرسوم شد و از آنجا اتهام با مر جاد و در خاطر
مسلمانان مرسوم گشت آخرج ابو بکر عن القاسم بن یحیی عن عائشه انها کانت تقول توفی رسول الله صلی الله علیه و سلم
فنزل بابی بکر ما نزل بالجمال لیسوا شربا ب التناق بالمدینه و ارتدت العرب فوالله ما اختلفوا فی لقطه الا طارها
و خطبها و غناها فی الاسلام و کانت تقول مع ثمود من رآی عمر بن الخطاب عرف انه خلق غنا و الاسلام کان الله آخوذا
بشیخ فوجه قد آتاه الامور اقرانها قوله تعالی فسوف یأتی الله یعقوبهم این آوردن باین وجه نیست که از عدم
بر جو آورد و باز کفر با سلام بلکه از زمره مسلمین محبی را بسبب داعیه که در قلب صدیق اکبر ریختند باعث گرداند بسوختن جهاد
و در میان ایشان گریزی نماند تا همه بصورت اجتماعیه خود آورد و حق باشند یعنی آن هیئت اجتماعیه بتدبیر الهی و الهام
او و بالقامی داعیه در خلو بایشان متحقق گشت قوله تعالی یحبهم و یحبون الله و یحبون علی المؤمنین اعراضه
الکفرین یحاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لکن لا یخافون الله و لا یخافون الناس و لا یخافون الله و لا یخافون الناس و لا یخافون الله
و عباد او و در میان ایشان و غیر ایشان ازین آدم هر که بود من سبب او مسالمه و الدباد و می کنند و هر که
کا فرست در حق او متسلیم می شد و در وقت غیبت نمود و جارح از جوارح الهی می شد و در فعل اطاعت و اهلک و در وصفت

درست است که فعل جبار و فی منشاء الامر بالمعروف والنهي عن المنکر ویکے قوت داعیه او که گفت مردم بالسبب
و مانند آن آن داعیه تلاشی نکرد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله وریع علیکم فذکرکم است عظیم
در تحقیق و تثبیت این خصال بیان نمرت آنجا عند الله و از اینجا معلوم میشود که قتال مرتدین یا مؤمنان و بدو وجه میباشد بود
نموده از مشایخ عظیمه القدر قوله تعالی انما وریکم الله ورسوله انما در کلام عرب برای دلیل جمله سابقه و تحقیق و تثبیت
او می آید یعنی ای مسلمانان از ارتداد عرب جمیع مجتهدان چنانچه رسیدن نیست که کار ساز و ناصح و یا نه می داند
شما در حقیقت خدا است که میریزد الهام خیر و سیما بدید بر امور و رسول او که شریعت ترغیب بر جهاد در عالم آورده است
و برای است خود به عاری خیر و مستحکم ایشان است و در ظاهر محققین اهل ایمان که با قیامت صلوة و ایثار کوة بوصف حشری و
نیایش متصف اند و تحمل داعیه البیعه کنند و هدایت عالی بر دست ایشان کار نامی نیک در عالم سر انجام مشرباید و سبب نزول
و تصدیق این صدیق اکبرست لفظ عام است شامل به محققین و دخول سبب نزول قطعی و بحجت این عموم جاری بر این عبد الله گفته
است نزول فی عبد الله بن سلام لانا بحجة فوئمه من الیه و اخرج البیرونی عن ابن جعفر محمد بن علی الباقی انما وریکم الله
و رسوله و الذین امنوا الذین فی المؤمنین تفصیل له انها نزول فی علی فقال مؤمن المؤمنین نه چنانکه شیعه گمان برده
و قصه موضوع روایت کنند و الی کون راحل از یوتون الزکوة میگیرند و بر تافتن انگشتری بجانب فقیری در حالت رکوع
فرود می آید و سیاق و سباق آیت را بر خشم خدا متعالی عیسی از از حبس ساز و چنانکه ایشان آیات مستفاده
بعضیها بعضی را از هم جدا کردند و الذین امنوا الذین فی المؤمنین العقلاء مفهوم این کلام آنست که ولایت مسلمانان و کار ساز
ایشان خصوصاً در مثل این حوادث عظام بسا بقین تمهیدین بعضیات کمال لایق است نه غیر ایشان قوله تعالی و من یشاء الله
انما است بطاعت خدا و رسول و خلیفه رسول و ترغیب است بر آن بیان آنکه علیه السلام موقوف است بر آن و سعادت
مخصوص است در آن چون اینهمه بیان نموده شد باید دانست که وعده خدا باینسان راست است و اینکار این وعده در زمان
حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شد زیرا که فوجی مجتمع برای قتل اهل ارتداد و در آن زمان نه برآید و بعد از ششصد و
ستاد و نه نیز قتال مرتدین بجمع رجال و نصب آلات قتال بوقوع نیامد و لا محاله مصداق وعده جنود و مجتهد صدیق اکبرست رضی الله
عنه که بحجت محاربه مرتدین برآمدند و بیون الهی در سرخ چین و حسن جبهه سر انجام آن امر عظیم دادند و جمع رجال و سوار
قتال با فرق مرتدین یکے از لوازم خلافت است زیرا که خلافت را شده ریاست غلظت است در اقامت است دین و جهاد و اعدا
الله و اعلام کلمه الله بوجهی که می توان بآن می درین اقامت مدح باشد و ثواب ایشان متوجه شود و جهاد مرتدین
از اعظم انواع اقامت دین است و رضا و ثواب ایشان درین آیات اطهر من الشمس فی رابطة النهار و نیز باید دانست که
و من یشاء الله و رسوله ترغیب است بنوی طایفه باشد و صدیق اکبر مورد نص است و آن قطعی الذخول است و این هشاره
بوجوب انقیاد و طایفه باشد و دلالت است بر تحقق خلافت حضرت صدیق و نیز باید دانست که حق سبحانه تا کید گواهی میدهد
بر آنکه آنجماعه در وقت قیام بقبال مرتدین مجبورین و محسین و که اگر ادا باشند و اینهمه صفات کمال است پس اگر حضرت صدیق
در خلافت خود بر حق نمید و جمیع که با مردم و جهاد کردند و با او بیعت نمودند و باستخلاف او را نمی شنیدند مجبورین و محسین

[illegible]

فقال وجدال شدند بعد التتياو التي صلح مغلوبانه وراخبا اتفاق افتاد بیرون که دم احضار آید اگر دند و باز گشتند چون
 درین سفر اخلاص مخلصان مسیحین گشت و بر خواطر ایشان کرب عظیم مستولی شده بود بسبب عمره از حیت صلح مغلوبان
 حکمت الهی تقاضا نمود که بجز قلوب ایشان نماید بمغایم خست که غمگین بدست ایشان افتد و آن مناعم را خاص کافران
 حدیه گردانند غیر ایشان خروج نداد و در آن مناعم شریک گردانید قال الله تعالی سَيَقُولُ الْكَافِرُونَ
 اِذَا انْطَلَقْتُمْ اِلَى مَعَاكُم لِيَتَّخِذُوا هَآذِرًا وَنَايِبَةً عَلَيْكُمْ يُؤْتُونَ اَنْ يَّبْدِلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُوْنَا كَذٰلِكَ
 قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلِ وَاخبر رضای خود از انجمه که در حدیه بیعت نمودند قال الله تعالی لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْ الْمَوْتِينَ
 اِذْ يَبْعَثُكَ الشَّجَرَةُ اَلَا يَوْمَ يَجْعَلُ لِكُلِّ اُمَّةٍ سَآئِرًا ودر آن حدیه از حاضران حدیه ازین بیعت تخلف نکرد و الا جدين قيس منافق تنها و آخرج البغوي و غيره
 عن جابر ان رسول الله عليه وسلم قال يا خَلَّ النَّارُ اَجِدْ مِنْ بَايَعِ تَحْتَ الشَّجَرَةِ واین شهید کی از مشاهد خیر است که
 مسایه کرام در آن شهید مقامات عالیه فائز گشتند و بمنامی که بعد مهلتی بدست ایشان افتد مانند غنایم حنین و بمنامی آخری که
 گاهی عسکریان قادر شده بودند و آن مناعم فارس و روم که بسبب قوت شوکت و کثرت عدد و مدد ایشان مسلط علیه
 بران جماعه و اخذ مناعم از ایشان در خیال عسکر میگذاشت قال الله تعالی وَعَدُكُمْ اللَّهُ مَعَكُمْ كَثِيرَةً مِنْ مَنَافِعٍ عَرَبِ بَسْتِ حَنِينَ
 مانند آن فَجَلَّ لَكُمْ هٰذَا مَنَافِعُ حَنِينَ بَسْتِ حَنِينَ بَسْتِ حَنِينَ بَسْتِ حَنِينَ بَسْتِ حَنِينَ بَسْتِ حَنِينَ بَسْتِ حَنِينَ بَسْتِ حَنِينَ بَسْتِ حَنِينَ
 است و نیز حکمت الهیه تقاضا نمود که نه بدی متغلفین و نه فیض حال ایشان کرده و شود قال الله تعالی قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ اَلَا يَوْمَ
 که دعوت ایشان است برای قبال اولی باس شدیده اعلام کرده آید تا پیش از وقوع واقعه تامل وافی در عواقب قبول دعوت
 و عدم قبول آن کرده با چون رود بر بصیره باشند از آن و احتمالات عقلیه مشوش حال ایشان نکرد و فذلک قوله
 سَتَدْعُوْنَ لِبَطْرِيقِ اقْتِضَا اِزْیْنِ کَلِمَه مَفْهُوم شد که در زمان مستقبل داعی خواهد بود اعراب را بسوی جهاد و کفار و این دعوت
 تکلیف شرعی محتقن خواهد شد اگر قبول دعوت کنند ثواب آن بیاید و اگر رو کنند متعاقب شوند و این لازم برین غلیظه شد
 است و دعوت بسوی جهاد اعظم صفات خلیفه است پس ازین آیت و عده وجود داعی بسوی جهاد و اثبات خلافت او
 مفهومی شد در لغتیش آنیم که این داعیان که بودند و این اوصاف بر کدام شخص منطبق شد کی از آن اوصاف آنست که
 دعوت برای اعراب باشد که بادی نشینان اند گواهل شهر را نیز دعوت کنند و دم آنکه دعوت بقبال کفار و اولی باس شدیده
 باشد و معنی اولی باس شدیده آنست که از جماعه که مستعد قال شده اند داعیان و مدعوان همه شدت باس بیشتر داشته
 باشند و الا شدت و ضعف امر نسبی است هر ضعیفی شدید است نسبت اضعف از و ولیکن عرف عام مستعدان قال محمد
 اگر نسبت این مستعدان اکثر و قومی دبا اسباب تر باشند اولی باس شدیده گویند و الا یعنی اولی باس شدیده آنست که
 مقتضای قیاس و حکم عقول مقطور در بنی آدم اقرب بغلبه دیده شود اگر چه فضل الهی مخرق عادت آن جموع مجموعه را بدست
 اولین برهم زند ستوم آنکه دعوات برای غیر قریش باشد زیرا که تنکیر قوم می نماید که هم غیر الاولین الذین دعانا الیهیم المول
 الله صلی الله علیه وسلم فی الحدیقه و در صورتی که مدعو الیهیم قریش باشند نظیر کلام چنین باید ساخت سَتَدْعُوْنَ
 الیهیم مره آخر می و گفته نشود سَتَدْعُوْنَ الی قوم چهارم آنکه این دعوت برای قتالی باشد که منتهی گردد الا باسلام

در این سفر اخلاص مخلصان مسیحین گشت و بر خواطر ایشان کرب عظیم مستولی شده بود بسبب عمره از حیت صلح مغلوبان

بما قال ابن قوام اولی باین شد بدین دعوت برای احکام خلافت علیه و شکست بنام و مسلمین چنانکه حضرت مرتضی کرم الله وجهه
دعوت فرمود اهل مدینه را یا دعوت برای نرسانیدن دشمن چون بیت افتاد بازگردد مدینه و ن قال چنانکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در بنوک دعوت فرمودند بر خروج بسوی روم و چون قیصر با وی خود حرکت نکرد بازگشتند و در آنجا قتالی واقع
نشد چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که این داعی صادق است بر خلفای ثلاثه لا غیر زیرا که بحسب احتمالات عقلیه این
داعی یا جناب مقدم نبوی است صلی الله علیه وسلم یا خلفای ثلاثه یا حضرت مرتضی رضوان الله علیهم یا نبی امیه یا نبی عباس
یا اترک که بعد دولت عرب سر بر آوردند لا یتجاوز الا مرعئ ذلک از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعوت گذارد واقع نشد زیرا که
نزول آیت در قصه حدیبیه است و غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد حدیبیه محصور و معلوم است بر هیچ یک دعوت گذارد
صادق نمی آید متصل حدیبیه غزو و خبر واقع شد و همچنین از اعراب در آن غزو دعوت نفرمودند بلکه غیر حاضرین حدیبیه
ممنوع بودند از حضور در آن مستهله کما قال قل کن تتبعونی فاکذلکم قال الله ویرثکم و بعد از آن غزوة الفتح
پیش آمدن الجمل و دعوتی واقع شد اما نه برای قتال قریه اولی باین شد زیرا که ایشان همان بودند که دعوت حدیبیه
برای ایشان بود و نظم کلام دلالت بر قنای این دو قوم مینماید و تیره و جنب نیز مراد نیست زیرا که توازن اقل و اول
بودند از آنکه نسبت دوازده هزار مرد جنگی که در کاب شریعت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم از مهاجرین انصار و اعراب
و سکنه الفتح نهضت کرده بودند ایشان را اولی باین شد بدین گفته شود و چنانکه حکمت الهی در مقابلۀ آنجست که کرم جو
در کار ایشان کرده باشد و غزو و بنوک نیز مراد نیست زیرا که قنای و تیره مراد ایشان در آنجا متحقق نشد عرض آنجا اینها
میت بود در قلوب شام و روم چون هر قل جنبش نکرد و نوحی نفرستاد باز مراجعت فرمودند و بنو امیه و بنو عباس و بن
ایشان گاهی اعراب مجاز و بنی را بقال کفار نخواهند اند که ما بود معلوم من التاریخ قضا این دعوت متعیده درین مدتها و
از غیر خلفای ثلاثه متحقق نگشت قال الواقدی لما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم خلف ابو بکر رضی الله عنه فقیل فی
خلافة مسیله الکذاب بن قیس الذی ادعی النبوة و قال منی حنیفة و قیل ایضا یحاج ذالأمم و الکشی و مررب
طلیحة الی الشام و فتح الیماة و اطاعت العرب لابی بکر الصمدین رضی الله عنه فقول عند ذلک ان یبعث جیوشه
الی الشام و تصرف وجهه الی قتال الروم فجمع البعثة رضی الله عنهم فی المسجد و قام فبهم فحمد الله و اشنی علیه و ذکر انبی
صلی الله علیه وسلم ثم قال ایها الناس اعلموا ان الله تعالی قد فطعکم بالاسلام و جعلکم من امته محمد علیه الصلوة
و السلام و زادکم ایمانا و یقینا و نشرکم نصرا مبینا فقال فیکم الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام حیثا و علما ان الرسول صلی الله علیه وسلم کان بوجه و منه الی الشام فبضه الله تعالی و خدار له
ماله یصلو الله علیه وسلم الا و انی عازم ان اوجه المسلمین بالایم و انوا لهم الی الشام فان رسول الله صلی الله علیه
و سلم امرنی بذلک قبل موته فقال زیوت لی الارض مشارقها و مغاربها و یبلغ ملک امتی ما زیوت لی منها فانوا لکم
فی ذلک رحمکم الله قالوا یا خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم یزنا یا مرک و تو چنانچه رشتت فان الله عزوجل
فرض طاعتک علینا فقال تعالی و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم قال ففرح ابو بکر رضی الله عنه بقره

و من بعد من نزل عن النبي فكتب الكتاب الى طوك المين و امر آراء النبوة الى اهل مكة وكانت الكتب كلها
 يومئذ نسخة واحدة بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله عتيق ابن ابي قحافة الى سائر المسلمين سلام عليكم فاني
 اخبر الله الذي لا اله الا هو بقصة علي بن ابي طالب و صلوات الله عليه و سلم و اني قد غرمت على ان اوجهكم الى ان
 اتخذ و كما من ايدي الكفار من عول منكم على الجهاد فليسا و در علي طاعة الله و طاعة رسوله ثم كتب اليهم و اخبرهم
 و ثقلا الاية ثم بعث الكتاب اليهم و اقام مستظرفا بهم و قد و هم مكان اول من بعث الى المين الحسن بن مالك بن
 خادهم رسول الله صلى الله عليه و سلم انتهي كلامه و برمان بر بودن حضرت صدق رضی الله عنه كالبحار و درين دعوت
 و ظهور سیر حدیث قدسی که در مخاطبه آنحضرت صلى الله عليه و سلم واقع است بعث جديفاً ثغثاً حشمة مثله درين واقعه
 ظاهر و باهر بود اين نامه در دل مردم كاري كرد كه از ميزان عقل معاشي بيرون ست تا آنكه در غزوه يرموك چهل هزار كس مجتمه
 و كوشش عجيب زدست ايشان بر روي كار آمد و فتح و فتح كه همچو گاه از زمان حضرت آدم تا ايندم واقع نشد بود ظهور نمود كشور و
 افتخار و مضاعف از كوشش اتمام ظاهر گرديد و اين فعل حضرت صدق رضی الله عنه استوار العمل فاروق عظم شد رضی الله عنه
 اسلوب واقعه فارسيه دعوت اعراب فرمودني كتاب و فته الاحباب عند ذكر غزوة الفارسية چون خبر رسيد كه عجم و كرد
 را بسا و شاهي برداشتمند و اسور خود مهيا ساختند امير المؤمنين عمر رضی الله عنه بهر يك از اعمال خود نامه نوشت بدین
 مضمون كه بايد دران ناحیه هر كرا داند كه اسب سلاح دارد و از اهل نجديت و شجاعت و مقاتله بود و ساختگی نموده شجیل تمام
 بجانب دينه روان سازد و هم چنین دعوت امير المؤمنين عثمان براي كتاب عبد الله بن ابي سرج چون از رقيقه بالكل سجا
 مقاتله در پيش كرد مشهور است چون ثابت شد كه اين خلفا داعي بودند بدعوت موصوفه في القرآن ثابت شد كه خلفا سے
 راشدين بودند دعوت ايشان موجب تخليف ناس شد و لقبول آن مستحق ثواب بعد م قبول مستوجب عذاب گشتند و قال
 الله تعالى في سورة الفتح محمد رسول الله والذين معه اشيداء على الكفار يصحابهم في يوم بدر و انهم كانوا اقل في العدد
 فضلا من الله و رضوانا سيماهم في يوم بدر و انهم كانوا اقل في العدد و انهم كانوا اقل في العدد و انهم كانوا اقل في العدد
 فاستغاثوا فاستجوبوا و انهم كانوا اقل في العدد و انهم كانوا اقل في العدد و انهم كانوا اقل في العدد و انهم كانوا اقل في العدد
 منهم و تغفروا و انهم كانوا اقل في العدد و انهم كانوا اقل في العدد و انهم كانوا اقل في العدد و انهم كانوا اقل في العدد
 سخت اندر كافرين مهربان اند در میان خود و امی مینی ای بنیده ایشا زار كوچ گسند و سجد و نماز و می طلبند بخشایش
 از خدا و خوشنود می را علامت صلاح ايشان در روانی ايشان است از اثر سجده و آنچه كه گویم شود و دستايشان است
 در توبت و دستايشان است در انجیل ايشان مانند را حسی هستند كه بر آورده است گیاره سیز خود را پس قوت داد
 آنرا پس سطر شد پس ایستاد بر سا قهای خود و بكلفت می آر و زراعت كند گانرا عاقبت حال علیه السلام آنست كه ششم
 آرد و خدا تعالی بسبب ايشان كافر از او عده داده است خدا تعالی آنرا كه ايمان آورده اند و كارهای شایسته كردند
 ازین امت امرزش بزرگ سؤنی كلام برای تشريف آن مخلصان است كه در سفر حدیثیه همراه آنحضرت صلى الله عليه و سلم بودند
 و بشارت بقلب ايشان بر جميع امم قوله تعالی محمد رسول الله چون سخن دستايش این قوم افتاد لازم شد اولاد و كرام

عبد الله بن ابي قحافة
 و من بعد من نزل عن النبي
 فكتب الكتاب الى طوك المين

و من بعد من نزل عن النبي

و من بعد من نزل عن النبي

[illegible]

پس بدو با قطع پس آید از کفار بر حسب آنچه وصف ایشان باشد و این یکی از لوازم خلاف خاصه است
 و همچنین شایسته باشد که شایسته است و محرمی بر سر و فاش شود علی شوقه خود کار بهاست که در زمان حضرت عثمان
 ابو قحافه آمد و نیز آنچه بعد از ابی ذر که مسلمین وجود اجتماع کلمه ایشان بقصد خلیفه وقت بالغیر قصد ابی بکر و بدین صورت
 گرفته است اینجا معلوم شد فحاشا که ایشان خلفا و سرخ قدم ایشان در تائید اسلام و آنکه بدست ایشان جهاد اعداء الله
 و اعلای کلمه الله بر سر واقع شد که مقبول جناب ربوبیت باشد و موجب ثنائی جمیل گردد و قوله تعالی فَتَجِدُ أَكْثَرَهُمْ كَاذِبِينَ اشاره بر کمال
 زحمت است زیرا که در تفسیر مسلمین از این حضرت الوصیت است قوله تعالی وَإِنَّ اللَّهَ لَذِي فَتْحٍ مُبِينٍ و قوله تعالی وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْ اشاره بر کمال
 راسخ است اینجا از آنکه در تفسیر عثمانی علی شوقه مفهوم گشت یعنی اسلام غالب خواهد آمد و جمعی کثیر در اسلام داخل خواهند
 شد و بعد و کرده است خداوند متعالی که از این جماعه ایمان آوردند و عمل صالح نمودند اجر عظیم که متعین است قَالَ اللَّهُ
تَعَالَى فِي سُورَةِ التَّوْبَةِ بَعْدَ مَا أَمَرَ بِتَائِبِهِ أَنْ يَكْتُبَ الْكِتَابَ حَتَّى يُطِيعُوا أَمْرَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ و بعد از آن که فرمود که هر کس که
 از باطن و دین الله بایستی غصب است علیه و الا امر به تائید و آن أَنْ يَكْتُبُوا لِلَّهِ يَاقُولُوا هَيْدَمُ دِيَالِي اللَّهُ أَنْ يَكْتُبُوا
لَهُمْ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
 ثُمَّ قَالَ فِي سُورَةِ الصَّفِّ بَعْدَ مَا ذَكَرَ الْمُتَّقِينَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَنْ يَكْفُرَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ يَاقُولُوا هَيْدَمُ دِيَالِي اللَّهُ
لَهُمْ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
 اینجا پس شکران و نصاری و غیر ایشان که فروشانند و خدا بایان خویش قبول میکند خدا تعالی که آنکه نامم گرداند و فر
 خود را اگر چه ناخوش دارند آنرا که قرآن اوست آنکه فرستاد پیغمبر خود را بهدایت و دین درست تا غالب سازد آن را بر
 ادیان همه آن اگر چه ناخوش باشند از آن شکران ساقی کلام برای آن است که نصاری خصوصاً جمیع اهل ادیان منصوصه
 عموداً اعتقاد شود در جناب ربوبیت بهر سائیدند و در پی عداوت دین حق که ضعیفی است افتادند و این معنی يَكْتُبُوا لِلَّهِ
 گشت لهذا اراده ایزدی متعلق شد بکشت و برسم زدن این فرق و صورت کشت و برسم زدن ایشان در غیبا لغیب چنین مقرر
 شد که ارسال رسول با هدایت و دین راست کرده شود و وجهی که مضی گردد با ظهار دین حق بر جمیع ادیان قوله مجزیه وَنُفِذَ
لِيُطِيعُوا أَمْرَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ یا قُولُوا هَيْدَمُ دِيَالِي اللَّهُ أَنْ يَكْتُبُوا لِلَّهِ يَاقُولُوا هَيْدَمُ دِيَالِي اللَّهُ أَنْ يَكْتُبُوا
 میروند و حق الله این نور خداست ففودان را اینجا چه گنجایش دیگر آنکه شبهات باطله ابرادینا پیدا و مرا بر سیکه ضعیف
 است مشبه میسازد بحال آنکه دین اسلام با بن فعل نقصانی پذیرد و حاشا که این مراد حق است سبحانه او را نتوان ناقص ساخت
 قوله تعالی لِيُطِيعُوا أَمْرَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ علی الدین کلمه چون ظهور دین حق بر جمیع ادیان در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم صورت گرفت زیرا که
 هنوز نصاری و مجوس با طعنان خود قائم بودند عامه مفسرین در تفسیر این آیه فرمودند قَالَ الْفَتَاكُ ذَلِكَ عِنْدَ زَوَلِّ
عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ لِيُطِيعُوا أَمْرَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ یا قُولُوا هَيْدَمُ دِيَالِي اللَّهُ أَنْ يَكْتُبُوا لِلَّهِ يَاقُولُوا هَيْدَمُ دِيَالِي اللَّهُ أَنْ يَكْتُبُوا
 قال أَمْرَ اللَّهِ رسول الله صلی الله علیه و سلم و این جمیع اندک و ما خالفه من الادیان باطل و قد اظهره بان جماعه الشریک
 و دیان دین اهل کتاب و دین الامم غیر رسول الله صلی الله علیه و سلم الاممین حتی یأتوا بالاسلام و اعطای نقص

در تفسیر

در تفسیر

در تفسیر

[illegible]

آن صورت در بخت پیغامبر موقوف خواهد بود باز چون حکمت الهی اقتضا فرماید انتقال پیغامبر از عالم اوست بر رفیق اعلیٰ پیش از
تکمیل آن صورت لا محاله آن پیغامبر بجهت اتمام آن مقاصد که مضمون و موقوف در بخت اوست شخصی از امت خود را جانشین خود
سازد و او را تربیت کند تا دل او را بجهت طولی اعیان الهیه گردد و باز وصیت نماید و او را بآن شخصیت فرماید بر آن دو عالم کند
برای اتمام آن چنانکه شخصی استطاعت بدنی نداشته باشد که قصد حج نماید و استطاعت مالی دارد و واجب شود بر او خروج از عهده حج
یا حجاج غیر و در نامه اعمال او این جهت گردد و بسبب این سهیت بطبع شود و سهم او فی از ثواب حج تحصیل نماید این قسم
استخلاف در سرت واقع شد و حضرت موسی علیه السلام حضرت یوشع را خلیفه خود ساختند و حضرت عیسیٰ حواریین را خلیفه
گردانیدند و در انجیل مذکورست که حضرت عیسی علیه السلام نامه بدست خود گرفتند و گفتند این گوشت و پوست عیسی است باز آنرا
در میان حواریین قسمت فرمودند چون ایشان آن نان را خوردند حضرت عیسی مناجات فرمود چنانکه ایشان نان را بخوردند و در
ایمان ایشان فرود رفت همچنان عیسی در بدن ایشان برآید خداوند انظر رحمته که بمن و ارمی در کار ایشان کن تا بندگان ترا
بسوی تو خوانند و توفیق همین قاعده چون عالم با عقاید و شومستی شد و در جناب بوبیت و بعبیده و ارجا یعنی تاخیر اعمال از مرتبه
اعتبار و عدم خوف از عواقب آن که مخالف مذابح جمیع انبیاست علیه السلام غصه لحن بگوشتید و داعیه انتقام در ملکوت
پیدا شد بعد از آن اهلک الامان ایشان را با جگر باز بست که قال لیلی امة اهل فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون
ساعة ولا ینسئلون موتا چون آنوقت در رسید افضل افراد بشر را مبعوث گردانید که ذات مقدس آنحضرت باشد
صلی الله علیه و سلم و وحی خود بر وی صلی الله علیه و سلم نازل فرمود و انتخاب باقصی القمم بجانان محمدی و دین حق
و دعوت نمود مستعد آن سعادت اند و زگشتند و اخفیا لمعون ابدی شدند در عین این بخت بمعنی انتقام از انجماعات که سوء
اعتقاد در جناب الوهیت داشتند موقوف شد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب و درین انتقام بمنزله جاره بودند
جبرئیل در نتیجه نمود و لهذا چو وی که بامر آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شد مطهر نزل بر کات غلیظه بر حاضرین آنوقت
یک ساعت حضور در آن مشاهد خیر کار ریاضت صد که میکنند در تهذیب باطن لهذا در شریعت ثواب جهاد بالاترین نواز
سایر قربات است و فضل اهل بند و احد و تدریج محقق و مقرر پس صورت اصلاح عالم و گرفتن انتقام از اعداء الله نزدیک خدا
به وضعی خاص معین شد غیر خست ایشان بر زمین یا نزول مطهر حجاره یا اهلک البصیرة و ذلک الحکمة لا یعلیها الا هو و آن وضع خاص
ظهور دین ایشان است بر ادیان همه آن در ضمن گشت حارمیان ادیان و اعیان آنها بقتل و سب و تهنیت اخذ خراج و جزیه و
ازالہ دولت و شوکت ایشان و پایمال و بیفقدار ساختن ایشان و این وضع خاص در اصل بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
موقوف شد و بعثت آن جناب متضمن آن صورت گشت فذلک قوله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهر
على الدین کلهم و لو کره انشرکون و قوله صلی الله علیه و سلم انما ابتلیتکم لاتبلیکم و ابلی بک در توارنخ عجم در دم البدر
معلوم شود که ایشان یقین داشتند بلکه غفرت دولت ایشان بر سر خود و دولت عرب ممکن گردد و جویمان این را از انجوت
دلائل سلطنت در انلاک و نظر عداوت اینها در میان خود و توفیق که کبر عرب الی غیر ذلک دانستند و کاهنانش که بکفایت
خود و سایر ناس بر دیار و آن دانستند این شناختند اما این نکته بر آن جماعه مخفی ماند که داعیه انتقام از فوق سبع سلاطین

نازل شده و ظاهر اعلی و اعلی و ملایم و مایل به آن رنگ رنگین گشته این ادعای غلطی است که برای انتقام این جماعات نه مؤثر و نه
اگر این داعیه نازله از غیب لغیب می شناسند حق را از باطل جدا می دیدند باجملا در آنوقت جمیع ارض تحت حکم دو پادشاه
ذی شوکت مجتمع بود کشته و قیصر و دین این هر دو پادشاه برادری و دیگر غالب هر دو دین باجاست میل از دین و ستیده
از جابر مرد و غالب است کشته و قیصر میان این دو دین بودند و میان بسوی آن قول و فعل و تسبیح که آن را
مستند دین کوکیم ردم و در دین قرنگ و آکسان و آفریقه و شام و مصر و بعض بلاد غرب حبشه در دین نصرت بود و دین
موافقت قیصر و خراسان و توران و ترکستان و تراولستان باختر و غیر آن مجوس بودند بتعالیت کسری و سایر ادیان
مثل دین یهودیت و دین مشرکین دین هندو دین صابئین با بال شوکت این هر دو پادشاه شده بودند و نصبت گشته و
متدیان اینها برهم خورده لا تجرم داعیه ظهور دین حق و قصد انتقام از کفره فجره برهم زدن دولت کسری و قیصر
راستبانه خود گردانید تا چون این هر دو دولت برهم خورد و اعظم ادیان موجوده و شهر آنها برهم خورده باشد و چون
سلطت اسلام بجای سلطت این دو دولت بنشیند سایر ادیان خود بخود باجمال شوکت اسلام شوند مانند پامال بودن آنجا
با این دو دولت بعد استقرار ملت حقه در قطر حجاز که در وقت کسری بودند در نصرت قیصر مرد و از آن غافل بودند و
غلبه بر طور غلبه ملوک در غیر این قطر متصور نبود چون خدا تعالی برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم نعم روحانیه که جز بخلق
رفیق اعلی سیر نیاید اختیار فرمود لازم شد که بجهت اکمال ظهور دین حق و اتمام کثرت اعدا و الله استخلاف من را بد
تا آنکه در جریه و احمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم مثبت شود و ایقاف انتقام در پشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
کار خود کرده باشد مثل آنکه بنده خاص از بنده گان پادشاه خود در مجالس آنس و محافل قدس منتهین پادشاه شود و فتح
بعض فلاح که پادشاه بآن قدغن بلوغ نموده است یکی از مملوکی دولت خود باز گذارد و بفتح کردن آن قلعه این بنده
خاص زیادت عز و بخلع و عطا یا مخصوص گرد و چون اینهمه گفته شد باید دانست که توجیه صحیح درین آیت است که هر ظهور
دین حق را حاصل شده همه در کلمه انظیر علی الدین مکه مسند است و اعظم انواع آن که برهم زدن دولت کسری و قیصر
است بالاولی داخل در دست و عامل لوا می اینم تبه خلفا بودند رضی الله عنهم مساعی این بزرگواران مقتضای ارسال
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و مسند در آن و ایشان بمنزله جاره تدبیر خیب بودند در ظهور آن و همین است معنی خلافت
خاصه آن معنی هو الذی می ارسل رسولک بالهدی و دین الحق انظیر علی الدین مکه است که پدای و دین حق که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بآن مرسل بودند ظاهر و غالب باشد و جلی و مشهور و فنی و مستور و این آیه حکم است در میان اهل سنت
و اهل بدعت خدا تعالی پی و دین حق را آنحضرت صلی الله علیه و سلم نازل فرمود و وی صلی الله علیه و سلم آنرا بخلق
تبلیغ نمود و صحابه آن معنی که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود فهمیدند و بقرن تابعین رسانیدند و ششم زیرا که اراده
الهی نه محض تعلیم آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و خروج از جناب از عبه و تبلیغ اگر چه سایر معانی نفهمیدند بلکه مراد ظهور
حق است و شتر تا بعد قرین پس یکدیگر گوید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دین حق را بخلق رسانیدند لیکن ایشان معنی که
مراد بود و فهمیدند یا فهمیدند اما عرض نفسانی حاصل شد ایشان را بر کتمان آن و نمی مستدع است پس معتزله و شیعه که میگویند

[illegible][illegible]

احوال اینجانبین گردید باید دانست که حضرات خلفا از آن است بود و آنکه آنحضرت ایشان صفت ایشان است از جهت
 آنچه از حالات ایشان جزو ثوابت گشته زباده ازین چه خواهد بود که جماعت عظیمه مسلمین بقوت است این بزرگان تلف
 شدند و انالیم سید رافع نمودند و طواف ایشان بسبب ایشان سلام در آمدند پس ایشان خیر است باشند و هر
 قال الله تعالی فی سورة الحمد لا یستغنی عنکم من قبل الله و قال الله تعالی اولئک اعظم درجه من
 الذین انفقوا من بعد و قالوا لا و کلا و قال الله تعالی و ما کان لکم من قبله من رب و ما کان لکم من رب و ما کان لکم من رب و ما کان لکم من رب
 از فتح و کار کرد و با کسیکه چنین کرد و انجام بزرگ تر اند در رقت مراتب از انجامه که حضرت را ال نمودند و کارزار کردند
 بعد فتح و هر یک را و عدد داده است خدا تعالی خصلت نیک که نجات است و خدای با آنچه میکند و اناست این آیت
 افاده میسراید که همه صحابه و یک مرتبه هستند همه از جمیع فضل و اکمل است بجهت هم و ما خیر اتفاق و قال اخرج النخاض من
 حدیث ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا تسبوا الصحابی فوالله الذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق من قبل
 اعدیه و حبا ما اذکر ما اذکر من قبل الفتح مفسرید و وجه نیست که فتح که و هو قول الاکثر و دیگر صلح حدیبیه و بعد
 با عادیث فسانل الحمد میباید این اختلاف منی است بقرین که انا فخانک فثما یبنا که برین دو وجه تفسیر کرده اند و این
 آیت بطریق منطوق افاده میفرماید تفصیل جماعه که قبل فیه اتفاق و قال از ایشان ظهور آمد بر جماعه که بعد از فتح اتفاق
 و قال نمود و اند و بطریق مفهوم موافق می نماید که هر که اتفاق و قال او مقدم تر از فضل تر و قتالی که در که بود و بدست
 و عصا بود و قتالی که بعد هجرت واقع شد بشمشیر و رماح در لغت هر دو را قتال میتوان گفت بلا حمله همین مفهوم موافق
 اند که ترتت فی ابی بکر الصدیق قال البغوی در رمی محمد بن فضیل عن الکلبی ان خذبه الایة نزلت فی ابی بکر الصدیق
 رضی الله عنه فانه اذ من سلم و اول من انفق فی سبیل الله عز و جل قال عبد الله بن مسعود رضی الله عنه اول من
 اظهر اسلامه بینه ابو بکر رضی الله عنه و البنی صلی الله علیه و سلم و رمی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کنت عند النبی
 صلی الله علیه و سلم و عنده ابو بکر الصدیق رضی الله عنه و علیه عیاده قد غلبها فی صدره و یخجل فی فخر جبرئیل علیه السلام
 فقال لی اری ابابکر علیه عیاده قد غلبها فی صدره و یخجل فقال انفق بالله علی قبل الفتح قال فان الله یقول یا قرأ علیه السلام
 و قل له اراض انت حق فی فکر فخذ اثم شاخط فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ابوبکر ان الله عز و جل یقر
 علیک السلام و یقول کف اراض انت فی فکر فخذ اثم شاخط فقال ابو بکر رضی الله عنه استخط علی ربی انا عن
 راض انا عن ربی و اخرج الحاكم و ابو عمر عن هشام بن غروة عن ابیه قال سلم ابو بکر و له اربعون ألفاً
 انقضا کلها علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی سبیل الله فی راض النضرة عن عائشة رضی الله عنها قالت لا
 اجمع اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و کافوا تسعة و ثلثین رجلاً اثم ابو بکر علی رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فی الظهور فقال یا ابکر انا فلیل فلم یکن یلج علی رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی ظهر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و تفرق المسلمون فی نواحی المسجد و قائم ابو بکر فی الناس خطیباً و رسول الله صلی الله علیه و سلم جالس و کان
 اول تسلیم و قال الی الله عز و جل و الی رسول الله صلی الله علیه و سلم و اما البشیر کون علی ابی بکر و علی المسلمین فبشر بوجع

في نواحي المسجد ضربا شديدا ووطئ ابو بكر وضرب ضربا شديدا ونام منه الفاسق فقبض بن بيته فجعل يضرب بطين مختصرا
 ويخربها بوجهه واثر ذلك حتى ما يعرف الله من وجهه وجارت بنو تميم شادوي فاجلوا المشركين عن ابي بكر وحملوا
 ابا بكر في ثوب حتى ادخلوه في بيته ولا يشكون في موته ورجع بنو تميم فدخلوا المسجد وقالوا ان الله ليكن مات ابو بكر
 تقتل بنو تميم ورجعوا الى ابي بكر فجعل ابو قحافة وهو تميم يكلون ابا بكر حتى اجابهم فكلهم اخر النهار ما فعل رسول الله صلى
 الله عليه وسلم فمالوه بالسيف ثم قاموا وقالوا لا اقم الخمر بنت صخر انظر من ان تلعنهم شيئا او تنقيها اياه
 فلما خلت به واختم جعل يقول ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فكلهم قالت والله مالي علم بصاحبك فقال ابو يحيى
 الى ام جميل بنت الخطاب فاسأليها عنه فخرجت حتى جات ايم جميل فقالت ان ابا بكر بك لاب عن محمد بن عبد الله
 قالت ما اعرف ابا بكر ولا محمد بن عبد الله وان كنتي ان اخصي متعك الى انك فعلت قالت نعم مضت معها حتى
 وجدت ابا بكر صريحا فقامت منه ام جميل واعطت بالصبح وقالت ان قوما اتوا منك هذا الابل فسق و
 الى لا رجوا ان يستقيم الله لك قال ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت هذه امك تسمع قال فلما عين عليك
 منها قالت سالم جميع قال فان هو قالت في دار الازرقم قال فان تير على الله ان لا اذوق طعنا او شرا ابا واني
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فاممتا حتى اذا هذأت الرجل وسكن الناس حسرتنا به حتى عليها حتى اذ قلنا وعلى النبي
 صلى الله عليه وسلم قالت فاممتا عليه فقبله واكتب عليه المسلمون ورق له رسول الله صلى الله عليه وسلم رقة شديدة
 فقال ابو بكر يا ابي انت واقبي ليس لي مال الفاسق من محبي هذه امي بركة بوالديها وانت مبارك فادعها الى الله
 تعالى واتبع الله عز وجل لها عسى ان يتيقذ بابك من النار فدعا لها رسول الله صلى الله عليه وسلم فاممتا
 فاقاموا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم شهرا واهم تسعة وثلاثون رجلا وكان اسلام حمزة يوم ضرب ابو بكر وخرج
 البخاري عن عروة بن الزبير قال سالت عبد الله بن عمر عن اشد ما صنع المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال رايت عتبة بن ابي لهيب جاز الى النبي صلى الله عليه وسلم فوضع ردا وني غنقه فخنقه به خنقا شديدا فجا
 ابو بكر حتى وقع عنه فقال القتلون جلا ان يقول ربنا الله وقد جاءكم بالبئيت من ربكم واخرج الساجد
 عن النبي قال لقد ضرب رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى خشي عليه فقام ابو بكر فجعل ينادي ويقول ذكركم القتلون
 رجلا ان يقول ربنا الله قالوا من هذا ابن ابي قحافة البحنون وقال ابن اسحق حدثني نافع عن ابن
 عمر قال لما اسلم عمر قال ابي قحافة القتلون قيل له جميل بن معمر الجعفي قال فعده عليه قال عبد الله بن عمر
 واعدت ابي قحافة والظفر ما فعل والاعلام عيقل كل ما رايت حتى جاءه فقال اعطيت يا جميل اني اسلمت وعلقت
 في دين محمد صلى الله عليه وسلم قال فوالله ما راجعته حتى قامم بجر رداءه واتبعت عمر ابي حتى اذا قام على
 باب المسجد صرخ باعلى صوته يا مشرك قريش وهم في ايدى يديهم حول الكعبة الا ان ابن الخطاب قد صبا قال يقول
 عمر من خلفه كذب ولكن قد اسلمت وشهدت ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وثار واليه فما يرجع
 يقابلهم دينا فملونه حتى قامت الشمس على رؤوسهم قال ويح ففقدوا قاموا على رؤوسهم وهو يقول افعلموا ما اكم

في نواحي المسجد ضربا شديدا ووطئ ابو بكر وضرب ضربا شديدا ونام منه الفاسق فقبض بن بيته فجعل يضرب بطين مختصرا
 ويخربها بوجهه واثر ذلك حتى ما يعرف الله من وجهه وجارت بنو تميم شادوي فاجلوا المشركين عن ابي بكر وحملوا
 ابا بكر في ثوب حتى ادخلوه في بيته ولا يشكون في موته ورجع بنو تميم فدخلوا المسجد وقالوا ان الله ليكن مات ابو بكر
 تقتل بنو تميم ورجعوا الى ابي بكر فجعل ابو قحافة وهو تميم يكلون ابا بكر حتى اجابهم فكلهم اخر النهار ما فعل رسول الله صلى
 الله عليه وسلم فمالوه بالسيف ثم قاموا وقالوا لا اقم الخمر بنت صخر انظر من ان تلعنهم شيئا او تنقيها اياه
 فلما خلت به واختم جعل يقول ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فكلهم قالت والله مالي علم بصاحبك فقال ابو يحيى
 الى ام جميل بنت الخطاب فاسأليها عنه فخرجت حتى جات ايم جميل فقالت ان ابا بكر بك لاب عن محمد بن عبد الله
 قالت ما اعرف ابا بكر ولا محمد بن عبد الله وان كنتي ان اخصي متعك الى انك فعلت قالت نعم مضت معها حتى
 وجدت ابا بكر صريحا فقامت منه ام جميل واعطت بالصبح وقالت ان قوما اتوا منك هذا الابل فسق و
 الى لا رجوا ان يستقيم الله لك قال ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت هذه امك تسمع قال فلما عين عليك
 منها قالت سالم جميع قال فان هو قالت في دار الازرقم قال فان تير على الله ان لا اذوق طعنا او شرا ابا واني
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فاممتا حتى اذا هذأت الرجل وسكن الناس حسرتنا به حتى عليها حتى اذ قلنا وعلى النبي
 صلى الله عليه وسلم قالت فاممتا عليه فقبله واكتب عليه المسلمون ورق له رسول الله صلى الله عليه وسلم رقة شديدة
 فقال ابو بكر يا ابي انت واقبي ليس لي مال الفاسق من محبي هذه امي بركة بوالديها وانت مبارك فادعها الى الله
 تعالى واتبع الله عز وجل لها عسى ان يتيقذ بابك من النار فدعا لها رسول الله صلى الله عليه وسلم فاممتا
 فاقاموا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم شهرا واهم تسعة وثلاثون رجلا وكان اسلام حمزة يوم ضرب ابو بكر وخرج
 البخاري عن عروة بن الزبير قال سالت عبد الله بن عمر عن اشد ما صنع المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال رايت عتبة بن ابي لهيب جاز الى النبي صلى الله عليه وسلم فوضع ردا وني غنقه فخنقه به خنقا شديدا فجا
 ابو بكر حتى وقع عنه فقال القتلون جلا ان يقول ربنا الله وقد جاءكم بالبئيت من ربكم واخرج الساجد
 عن النبي قال لقد ضرب رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى خشي عليه فقام ابو بكر فجعل ينادي ويقول ذكركم القتلون
 رجلا ان يقول ربنا الله قالوا من هذا ابن ابي قحافة البحنون وقال ابن اسحق حدثني نافع عن ابن
 عمر قال لما اسلم عمر قال ابي قحافة القتلون قيل له جميل بن معمر الجعفي قال فعده عليه قال عبد الله بن عمر
 واعدت ابي قحافة والظفر ما فعل والاعلام عيقل كل ما رايت حتى جاءه فقال اعطيت يا جميل اني اسلمت وعلقت
 في دين محمد صلى الله عليه وسلم قال فوالله ما راجعته حتى قامم بجر رداءه واتبعت عمر ابي حتى اذا قام على
 باب المسجد صرخ باعلى صوته يا مشرك قريش وهم في ايدى يديهم حول الكعبة الا ان ابن الخطاب قد صبا قال يقول
 عمر من خلفه كذب ولكن قد اسلمت وشهدت ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وثار واليه فما يرجع
 يقابلهم دينا فملونه حتى قامت الشمس على رؤوسهم قال ويح ففقدوا قاموا على رؤوسهم وهو يقول افعلموا ما اكم

فاحسب با صد توفیق ثلثه رجل لقد تركنا فيكم اذ تركتموه بالافاق فبينا هم على ذلك اذا قيل شئ من قرئ من كتابه
 خيرة وقرئ من كتابه حتى وقت عليه فبالي انما لم نولد انما نعلمه قال فبينا هم على ذلك اذا قيل شئ من قرئ من كتابه
 مني صدق بن كعب بن مالك لعمري ما سمعتم هذا افلا تعجبون ان الرجل الذي زجر القوم فيكم بكملة يوم السبت وهم ليا لمؤتك قال ذاك اخي بنو النضر
 بعد ان اجرا الى المدينة يا ابي بن الرجل الذي زجر القوم فيكم بكملة يوم السبت وهم ليا لمؤتك قال ذاك اخي بنو النضر
 بن داود السبيعي چون انهم بيان نموديم ميگويم چون انصليت شيخين بر جماعه که بعد فتح مسلمانان شدند بالملوك ثابت
 شد و بر جماعه شدند بالملوك خلافت ایشان خلافت را شده باشد و سبكه از لوازم خلافت خاصه انصليت خليفه است
 نسبت بامير مسلمين بفضيل كشي و نسبت خواص ایشان که مستحق خلافت اند و آنحضرت صلي الله عليه وسلم با ایشان مساويه
 مستحق الاماره ميگويم و فضل خبري معتد به که در حکم فضل کلي باشد خصوصاً در امورى که مناسب است و خلافت يا
 والله اعلم قال الله تعالى في سورة الحجرات يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا رسوله واطيعوا ائمة من بعد الله قالوا يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا رسوله واطيعوا ائمة من بعد الله
 قرآن را در آئینه نگاه دارند و او هم و قال في سورة القياسه لا تحرك به لسانك لتعجل به ان عليك جمعة و
 قرآنه فاذا قرأته فأتبعه قراءه ثلثان عليك ثلثان يعني مجتبان لقرآن زبان خود را مستجابي کنی ب حفظ
 آن هر آئینه و عده است بر ما بهم آوردن و خواندن آن پس چون بخوانيم قرآن را يعني نازل گردانيم آنرا پس در چه رو
 قرآن را در اينی استماع آن کن باز هر آئینه بر او سه و اربع ساعتن و در آخر هم مسلم في حديث عياض بن حماد عن النبي
 صلي الله عليه وسلم عن به تبارك و تعالي و انزلت عليك قرآن الا لئلا يغسل الماء و اين كناية است از آنکه اگر مسامحي
 بنی آدم صرف شود در مجوز قرآن قادر نشوند بران و اين تفسير حفظ قرآن است باز در آيه ديگر مودت حفظ بيان نموده
 اخراج البخاري عن ابن عباس في قوله تروجل لا تحرك به لسانك الاية قال كان رسول الله صلي الله عليه وسلم يقرأ
 من المستزبل مثله و كان ماسحاً بكتفيه فانزل الله عز وجل لا تحرك به لسانك لتعجل به ان عليك جمعة و قرآن
 قال جمعة في صدرك و تقرأه فاذا قرأته فاتبع قراءته قال فاستمع له و اقبلت ثم ان علينا ان نقرأه
 تقرأه فكان رسول الله صلي الله عليه وسلم بعد ذلك اذ انما جبريل استمع فادان الطلق جبريل قرأ و النبي صلي الله عليه
 وسلم كما قرأ و مرقوم درين حديث استصحب است صلي الله عليه وسلم فقط و تفسير جمعة امي جمعة في صدرك تفهيم ابن
 عباس است تفسير ميگويد معني عنه درين تفسير نظر است زير که تکه کلمه را بر معاني متعارف جعل کرد و اين بعيد ینمايد آري در تفسير
 مستحق كذا فلا تشي اين را تفرير کردن گنجائش ميسر و باز در آوردن ثم ان علينا بانه بر معني که تفسير تراخي معتمد بر
 واقع شده باشد بعد مي دارد و آنچه در تفسير است آن ینمايد که معني ان علينا جمعة آن است که لازم است و عده جمع
 کردن قرآن بر ما در مصاحف و قراءه يعني توفيق و هم قرار است آنحضرت را صلي الله عليه وسلم و عوام ایشان را بر تلاوت
 آن تاسله توان از هم دست نشود و احتياج ميگردد و فکر آن باشد که قرآن از دل نوزد اموش شود و مشتت گردد آن کاش که
 از خرق عادت است که آنحضرت صلي الله عليه وسلم صعبت بکار که جمیع مسلمين در حفظ قرآن ميکنند نيک شيدند و بجز و تبليغ
 جبريل مخاطر مبارک ممکن ميشد چه جا اين فکر که ما بر خود لازم گردانيد ايم آنچه بمراتب از تبليغ نوزد ماضر است و آن

جمع قرآن است در مصاحف و خواندن است آنرا چه خواص چه عوام پس ظاهر خود را مشغول مشقت حفظ آن گردان
 بکنند چون با بزرگان جبرئیل تلاوت کنیم در پی استماع آن باش باز بر است توضیح قرآن در عصر عصری جمعی را موقوف
 بشده و عریب قرآن در بیان سبب نزول آن منتهی کنیم تا ما صدق حکم آن باین کنند و اینهمه براتب متاخر است از حفظ
 تو و تبلیغ تو آنرا چون آیات قرآن مشابه اند بعضی آن مسند بعضی است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم مبین قرآن
 است حفظ قرآن که موعود حق است باینصورت ظاهر شد که جمع آن در مصاحف کنند و مسلمانان توفیق تلاوت آن شرفا و غرا
 لیلاد و نهارا یابند و همین است معنی لایقیده الیاذر باز جمعه و قرآن یکجا ایراد فرمودن و در بیان و عدد کلمه ششم که برای ترحمی
 است ذکر نمودن می فهماند که در وقت جمع قرآن در مصاحف اشتغال تلاوت آن شائع شد و تفسیر آن من بعد بطور
 و در خارج هم چنین متحقق شد اول شروع حفظ آن از جانب ابی بن کعب عبد الله بن مسعود بوده از زمان حضرت عمر رضی الله
 عنه و اول اشتغال تفسیر از ابن عباس واقع شد بعد الفضا ایام خلافت چون انهمه ذکر کردیم باید دانست که جمع
 کردن چنین قرآن عظیم را در مصاحف سبیل حفظ آن شد که خدا تعالی بر خود لازم ساخته بود و در آن فرموده و فی الحقیقه
 این جمع فعلی حق است و آنجا زود عده اوست که بر دست شیخین ظهور یافت و این یکی از لوازم خلافت خاصه است بحال این فصل
 را بر نکته بار یکی ختم کنیم پیش از آن حق نبوت مکتوب است که بر ریاضت نفسانیه و بدنی از آن توان یافت و نه امری است چسبی که
 نفس پیغمبر النفس قدسیه آفریده اند پس ضرورت جلیبه میسر شود با عیال مناسبه قدس بلکه چون حال عالم بوجوب
 باشد که حکمت الهیه مقتضی آن شود که خدا تعالی از فوق سموات سبع اراده فرماید اصلاح نبی آدم و اقامت عروج ایشان
 بالقای داعیه در قلب از کی نبی آدم و آدم و اهل ایشان با علوم و اعمالی که صلاح ایشان بود و اوامر فرماید و ایشان
 الزام کند آنرا اگر کردند قیام و اگر نکنند محاصره نماید یا مجاهده تا آنکه سعد از اشقیاء ممتاز گردند و عالمی بنور هدایت مستنور
 شود و اقتضای عالم این کیفیت خاص را چنان است که اجتماع مغربی و کبری مقتضی افاضه نتیجه گردد بر نفس شخص یا شخص
 یا مقتضی گردد و انقلاب آنرا به او چون عالم این را اقتضا کند قضای الهی نازل شود از فوق سبع سموات بملاء اعلی و
 بملاء اعلی همه بآن رنگین شوند و سبیل سبیل بر کات ملای اعلی برین نفس قدسیه فروریزد و ملای اعلی برای این نفس
 بصورت مناسبه تمثیل شوند و علوم مشرقیه و کسبیه و غیره درین نفس اندازند و این نفس قدسیه به سیر مجرد که از فوق سبع سموات
 نازل شده در سوره انتهی با حکام مشالیه گشتگی شده در ملای اعلی شائع شده و در زمین فرو آمده است مطلع شود و بوجوب
 منلو یا غیر منلو که از عالم مجرد مشالیت این اراده نزول فرمود لباس مناسب ملای اعلی پوشیده و بار دیگر لباس الفاظ و صفات
 شهادی در بر کرده و بر قلب این پیغمبر نزول فرماید در نبوت و رسان شرع گفته شود و بعثت الله فلانا نبیا و امره بتبلیغ
 الاحکام و اوحی الیه پس نبوت امری است حادث بسبب تعلیق اراده بعثت این پیغمبر بجهت اصلاح عالم نه امر جلی و نه
 مکتوب بر ریاضت آری این دولت نمیدهند مگر کسی را که نفس او نفس قدسیه باشد در اصل جبلت معهود و ملای اعلی
 و قوامی فلکیه که در دمی مندرج است و رغایت ظهور و غلبه صفات و صلاح و سعادت و مزاج بدن او در نهایت اعتدال است
 طبیعت قوی و درونی الغایه اما متعاقب قلب او در شدت مناسبت و غلبه است اما متعاقب عقل و عقل او در کمال عجز

در زمان حضرت عمر رضی الله عنه

نکته

در زمان علم نوری
 علم غفار که انداز
 علم سبب علمانی

در سبب ثبات امانت و طهارت اعلی و تسبیح از ایشان و آئینه را در ایشان قوت عاقله و شبهه با دیگران طهارت اعلی است
و همدان قول و محی سبب سواد و قوت عاقله او در غایت صلاح و هدایت است و محی باشد در این امور و در عظم قوت
ست سینه اند بآن جاری شده که قوت غایت نظر باشد که کسی که چنین آفریده و با وی میسر می آید و محی قوت
بهمین این و نشان با کراتان است سبب ثبات و قوت فطرت ایشان و با چنانچه مثل مشهور است که گویند که اگر کسی که در این
روید که گرفتار شده و در کل من کلمتی نصیب نکرده و لیکن من ضااع الغزاة قد سئى قال الله تعالى انتم انتم حیث یخلف
یستاکت و چنانکه نبوت کتب جلی نیست هم چنین خلافت خاصه پیغمبر نیز کتب جلی نیست از او الهی از فوق سبع
سموات نازل میشد و برای تثبیت و استقامت پیغمبر در میان مردم و انعام نور او و اظهار دین او و انجازه موجود برای
اول پس داعیه احدات میسرند و در قلب فلیقه حسنه حواریان پیغمبر که داعیه نصرت دین پیغمبر از قبل
انافات غیبیه در دل ایشان شکن شده و هزاران باشند این فلیقه بمنزله دل است و آنجا که بمنزله روح اول محل
حلول داعیه الهیه دل فلیقه است و از انجا بمنزله نور چراغ که در آئینه های منصفیه و دیوار با منطبق شود و دیگران هستند
می آید و اینهمه سخن من قریب الاخذ و دراک کرده میشود که با امری است بدیهی بلکه محسوس است بحاسته بصیرت که الهی من
آفرینش فلیقه شرعیه الهیه ظهیری دارد و بطنی قهر و در ساندن شریعت است بر مردم و بطنی او داعیه است قویه که از میان
نور او وحشیده است و همچنین کلمه ان فلیقه من فلیقه الهیه النبیه فی الناس و فلیقه علی بیه و موعود الله
لنسیته ظهیری دارد و بطنی ظهیری صورت تمثیل است و بطنی داعیه است قویه که بواسطه پیما بر دل و شکن شده بلکه از بد
دل او جو شیده و اگر این داعیه از دل کسی جو شده او را خلیفه خاص نمیتوان گفت اگر فاجرت مسداق این الله قویه
بذل الذین بالرجل العاجیز کرد و اگر فاجرت مثل سنگ چوب و استحکام کنند و تخریک او کار مطلوب تمام رسانند
و او را روح فضیلتی نه و حدس قریب الاخذ که بمنزله بدیهی است یا بمنزله محسوس در خلیفه خاص اثبات آن داعیه میکند هر چند
احتمال عقلی بخوبی می آید که شخصی در آخر ایام حیات پیغمبر مسلمان شود و این داعیه از دل او بگوشد اما این احتمال هرگز
واقع نیست سینه اند چنین رفته است و لیکن سینه اند و بخوبی این داعیه قویه نازل از فوق سبع سموات کتبیه
بهم طهارت اعلی در دل کسی نمی نهد بلکه جو نفس و شبهه جو نفس انبیا آفریده باشند در قوت عاقله او نمونه روحی
و بیت نهاده باشند و آن محتمل است و در قوت عاقله او نمونه از عصمت گذشته و آن حد یقین است و غیره
شیطان از ظل اولی آنکه استند و نفس او خواب آلود است تا پیما بر ایضا آن کند بیدار شود و قابلیت نفس با قوت
است جبر نماید نفس پیما بر فعل نیاید و این کلمه است بجمه که شرح آن لسطی دارد و سمری باید که بار آید بکناره
این دولت سر مدجه کس را ندهند و ساکنان باید که در سایه پیغمبر زندگی کرده باشد و بار بار بر قوت نفس قدسیه پیما بر
انایت او را در بر و زبر ساخته و بار رسول صلی الله علیه و سلم محبت عظیم بهم رسانیده باشد که لا یؤمن احدکم حتی اکون
احب الیه من نفسه و عاقله و ولده و ولاته و الا لال للعلشان در انعامت پیما بر نفس مال خود گوی مسالمت ر بوده
و تعلید پیما بر در تحمل آفتابها و در حق او بجز تبه تحقیق رسیده و در شهادت و مکاره و شرک پیما برگشته و آن جواب

[illegible]

تمشیت این حق الظاهر از آنست که بشا آدمی احتیاج افتد و از اجل بدیهیات هست که سالها افعال متقاربه مترتبه لیل و نهار
از شخص ظاهر شود الا بداعیه قویه در اصل نفس شخص هیچ عاقلی باور کند که خواجه حافظ دیوان خود را بغیر بصیرت
در فن شعر و بدون صفت بصیرت بلینده در نظم این غزلها تدوین کرده باشد یا ابوعلی قاتون را بغیر بصیرت در فن طب و
جمع همت بر تحقیق و ترتیب مسائل این فن تصنیف نموده باشد سبب آنکه اینها مبتدیان عظیم اگر داعیه نمیداد این افعال
متقاربه در بند و متداوله چگونه ظاهر میشد و اگر داعیه دنیا بود چرا برسان غیب ترجمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم ح
ایشان جاری گشت تا اینجا که بعد تواتر رسیده و اگر داعیه ملتزمه از قوه نفس بود و برای آنکه از فوق نازل شود این همه
برکات ظهور نموده و کثایش زیاد از کوشش بر روی کار نمی آمد و اما آنکه گفتیم که مجرد تعلیق اراده بخلاف ایشان
افضلیت حاصل میشود از شواهد آن حدیث ابی ذر است آخر جلد الدارمی عن ابی ذر الغفاری قال قلت یا رسول الله
کیف علیک انک نبی صین استنبیْتَ فقال یا با ذر اتانی ملک کان ذنابا بعض یطها و مکة فوقع احدهما الارض و کان الآخر
بین السماء و الارض فقال احدهما لصاحبه اهو هو قال نعم قال فزنته برجل فوزنت به فوزنت ثم قال فزنته بعشیره
فوزنت بهم فزجتهم ثم قال فزنته بامیه فوزنت بهم فزجتهم ثم قال فزنته بالکاف فوزنت بهم فزجتهم ثم قال فزنته
من خفة المیزان قال فقال احدهما لصاحبه لو وزنته بامیه لرحمها و آخر جلد الدارمی من حدیث عتبه بن عبد الله سلمی قصه طایفه
فیها شق صدره صلی الله علیه و سلم عند طیره حلیمة قال احدهما لصاحبه اجعلته فی کفة و اجعل القاسم امیه فکفة
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فاذا انا انظر الی الالف فوفی الشقیق ان شجر علی بعوض فقال لو انک امته فزنت به
لیال بهم ثم انطلقا و ترکا فی و آخر جلد احمد بن مرویه عن ابن عمر خرج علینا رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات عذرة
بعد طلوع الشمس قال رایث قبل الفجر کاتی عطیت الثالیة و الموازین فاما الثالیة ففی الفاتیحة و اما الموازین ففی هذه
یوزن بها فوفیت فکفة و وضعت اُمتی فی کفیه فوزنت بهم فزجتهم ثم جئی بابی بکبر فوزن بهم فزجتهم ثم جئی بعم
فوزن بهم فزجتهم ثم جئی لثمان فوزن بهم فزجتهم ثم جئی لثعلبة فوزن بهم فزجتهم ثم جئی لثعلبة فوزن بهم فزجتهم
ایشان نبوت خود را شناختند و این وزن در جهان دلالت کرد بر افضلیت بفضل کلی معتبر عند الله پس آن لازم نبوت
است و همین رویار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب خلفا دیدند پس از اینجا دانسته شد که افضلیت خلفا بر عنایت
خود عند الله و رجحان ایشان فی علم الله بران جماعه لازم خلافت خاصه است چنانکه حقیقت اختلاف بمجرد تعلیق
اراده الهیه ثابت است و امور دیگر بحسب عادات الله لازم الوجود خلافت میباشد همچنین این نوع از افضلیت بحسب
اراده ثابت است در ضمن اختلاف و همراه او افضلیتی که بنابر سوابق اسلامیه یا احکام حلیه از حسن است و غیر آن
باشد امری است عادی و الله اعلم بحقیقه الحال و لکن بعد از آخر الفصل الثالث فصل چهارم در روایت
احادیث و آثار داله بر خلافت خلفا بتصریح یا تلویح و بر اثبات لوازم خلافت خاصه پیش از آنکه شروع در مقصود
کنیم باید دانست که علماء در اثبات خلافت خلفا تصانیف ساخته اند و هر یک به بیانی موقف شده و فقیر کثیر التفسیر
چنان بنحاطر میرسد که احادیث این باب را برسانید صحابه ثورع سازد و وزیر موقوف هر صحابی موقوفه او را

مذکور نماید تا معلوم خواند عام گردد که آنچه مشهور است که نبوت خلافت ایشان باجماع و وصیت علیه استقامت بوده است
 تمام محقق است لیکن منکر اجماع آن نیست که هر یک از آنکه مستند به شریعت نباشد بلکه مستند باشد به صلح و بدو وقت
 را نزد و باشد بلکه معنی اجماع آنست که هر یک از اهل شریعت که سنت استنباط حضرت است علی بن ابی طالب و مسلم خلافت ایشان
 استنباط نمود و در تفسیر کلمات آنحضرت تارة و تارة بجات آنحضرت صلوات الله علیه و سلم افزودند تا آنکه هر یک بخواهد ان دلیل
 ممکن شد بقول خلافت ایشان چون مجتهدان عصر اول اتفاق کردند بر آنکه اجماع متحقق گشت و من بعد کسی مجال
 خلاف ننماید و تلمو بجات آنحضرت صلوات الله علیه و سلم بخلاف ایشان راجع است با ثبات لازم خلافت عامه یا وارث خلافت
 خاصه ایشان را امتلا جائز که گفتند زکوة را بعد از آنکه بگویند خواص و ادا اثبات بعضی لازم خلافت عامه نمودند که حفظ
 بیت المال و اخذ زکوة مسلمین و دعائی که گفتند ابو بکر رضی الله عنه بعد از آنست و عمر شهید گشته و رجات ایشان در دست
 رجات خواهد بود و یا از آنست که رجات داند و لا یتوارثون خلافت باشد یا گفتند بهترین ایشان اند و علی و ابی طالب رجات لازم
 خلافت مد فرمودند و اینهمه طریقی است بکفایت ایشان اگر نخواهد و نزدی میگذرد که ولایت لازم مساوی وجود و لزوم مسلم است
 اما ولایت لازم اسم بر وجود و لزوم مسلم است یا بهیم و اینهمه اوصاف لازم مسلم خلافت خاصه است در غیر خلیفه خاص پس
 این سیات یافته می شود و گوئیم تعریف فرمود است از بیان تعریف و تقسیم بیان حاصل میشود و آخر مالک عن حمزة بن عبد الرحمن
 ان رجلی من اهل بیتنا فی زمان عمر بن الخطاب فقال له ما لا آخر و الله ما الی زمان و لا اقری برائیه و استشارت ذلک حمزة بن
 الخطاب فقال تامل شرح و الله و قال آخر و الله ما کان لای و الله مع غیر هذا امری ان یجلی و الله و الله و الله
 الخطاب انچه ثامن پس تعریف علی بن ابی طالب است و تعریف آنست که ولایت میکند بحسن لفظ لیکن ولایت میکند
 پس از این شک نیست که قراین و دلالتی است از آنکه طایفه و اجماع مثل دلالت و خان بر وجود و ولایت ابرو بواسط
 رطب و باران و هم چنین لفظ را بر ولایت است بر بعضی منطوقی خود پس تعریف بر وجود و جمع می شود و امام لفظ بعضی دیگر صحیح
 میگردد و همچنین تحقیق نزدیک تعریف در آیات و محاوره و نیز آنست که دلالت لفظ فقط نیست بلکه لفظ القرون و آن
 قراین که می میباشد و گاهی طایفه میران و استنباط سانی از مثلین و لایق فهم اهل لسان است در سبیل این حالت که بنا
 مفهوم و دست رد یک امامت معنی که باس در پس استنباط است موقوف آمد بر سه و طایفه آنکه آنها محقق ترین معنی مقصود باشد
 و چون حال برسد و ولایت وجود لازم اسم بر وجود و لزوم مسلم است مستبعد و منکر نیست چون این مقدمه منتهی خویش و مقصود
 ما هم مستندانی بکبر الصدیق رضی الله عنه و آخری عن حمزة بن عبد الرحمن انی کبر الصدیق فی نفسه قال نه کرک
 عز و ما حقا و نزوة لعیسان فی الجاهلیة و ما جاء الله به من الالهة و الخطاب القاطب و شبک ابن عون اصابعه و وضعه
 انما و شبک احمد فقلت یا عبده انی متی تری امر الناس هذا قال ما استقامت الایة قلت ما الایة قال ما الایة
 يكون فی الجاهلیة و یلیعونه فلما استقام اولیگ و اخرج الدارمی عن حمزة بن عبد الرحمن انی کبر الصدیق فی نفسه
 من خمس قیال لها زین قال ترا لا تحکم فقال ما لها لا تحکم قالوا لا تحکم فقال لا یحکم فی هذا لا یحکم فی هذا
 من عمل الجاهلیة قال منکلت فقلت من انت قال انا امرؤ من المهاجرین فقلت انی المهاجرین قال من قریش

صحیح

قالت فمن اتي قرش انت قال انك كسول انا ابو بكر قالت بالاعوانا على هذا الامر الصالح الذي بار الله به بعد الجاهلية
فقال بقاؤكم عليه استقامت لكم استقامت قالت واثرا الامة قال ما كان لغويك رؤسا و مشركا يا مردتهم
فقطيعونهم قالت بلى قال نعم مثل اذ لك على الناس قوله ما استقامت اين استقامت شامل بيت علم وعدالت وكفاية
وشجاعت وغير ان را آخرهم البخاري في حديث عمر الطويل ان ابا بكر قال لا نصبر ما ذكرتم فيكم من خير فانتم له اهل
ولن تصرف هذه الامم الا لله ائمتي من قرش هم اوسط العرب تسبا ودارا اخرج ابو بكر بن ابي شيبه في
حديث طويل فقال ابو بكر صلى الله عليه وسلم في حديث طويل قال يا معشر الانصار انا والله ما شئتم ففعلتم ولا يابى لكم
في الاسلام ولا حشتم الواجب عليكم قد عرفتم ان هذا ائمتي من قرش ليس من العرب ليس بها غيرهم وان
العرب لن تجتمه الا على رجل منهم فمن الامراء وانتم الوزراء فانقوا الله ولا تصدعوا الاسلام ولا تكونوا اذل من
اخذت في الاسلام اشترا في السب قرش في علفهم جميع عليه اهل سنته است اخرج البخاري ومسلم والدارمي وغيرهم
عن ابن عباس كان ابو هريرة يحدث ان رجلا اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اني ارجو الله ان يخلق خلقا منها
السمن والعسل فارى الناس يلقفون بايديهم فاستكثروا المستقل وارضى سببا واصلح السما والارض فانه
يا رسول الله احدثت بهم فعلك ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به
به فسلبه فقال ابو بكر يا ابي انت وائتي لنت عني فاجاب فقال اعبر بانفك اما الظلمة فظلمة الاسلام واما
يا يظلم من السمن والعسل فهو القرآن لست و حلاوة واما المستكثر والمستقل فهو المستكثر من القرآن والمستقل
منه واما السب الواصل من السما في الارض فهو الحق الذي انت عليه تأخذ به فيعلوك الله ثم ياخذ به بعدك جل
فيعلوك ثم ياخذ به رجل فيعلوك ثم ياخذ به رجل اخر فيقطع ثم يوصل له فيعلوك اى رسول الله محمد صلى الله عليه وسلم
انما اخطأت فقال النبي صلى الله عليه وسلم اصبت بعضا و اخطأت بعضا فقال انصبت يا رسول الله لحدثنى الذي
اخطأت فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تقسم ازين حديث مظلوم مى شود که حضرت جسد بن مينا ناست که خلافت
بعد ان خلفت صلى الله عليه وسلم كس على الترتيب خواهر سيد الشان بر منهاج ميغا مير خواهند بود و بر منهاج
پنيا مير خواهند که شد باقى با ندا آنکه هرگاه موافق تصوير حضرت صدق در خارج بود نوع اندلس خطا بجه وجه ثابت است
فغير سگو يد سگوت از سبه آن اشخاص با وجود قدرت پر سبه الشان بطريق مشاكت مشوبه بخطا شد و مشاكت حضرت
صدق الشان را با عيانهم مى شناخت آثارى چند است که در حاضن بنگوشت اخرج ابن عساکر عن كعب قال قال كان اسلام
ابى بكر الصديق سببه لوجي من السما و ذلك انه كان تاجرا بالشام فرامى رؤيا ففصها على سحره والرايب فقال
له من اين انت قال من مكة قال من ايهما قال من قرش قال فائش انت قال باجر قال صدق الله رؤياك فانه
سبب نبى من قريش تكون ذريه فى حياته وخلقته بعد موته فاستبأ ابو بكر حتى لعن النبي صلى الله عليه وسلم فجاءه
فقال يا محمد ما الدليل على ما تدعى قال الرؤيا التى رايت بالشام فمألفه وقبل باين عيشة و قال انما الله رسول
الله و اخرج ابن عساکر عن ابن مسعود قال قال ابو بكر الصديق خرجت الى اليمن قبل ان يبعث النبي صلى الله

عن ابن عباس كان ابو هريرة يحدث ان رجلا اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اني ارجو الله ان يخلق خلقا منها

عليه وسلم فخرنا على شيخ من الأثر وقد قرأ الكتب وامت عليه أربعين سنة الا عشر سنين فقال لي احسبك حرميت
قلت نعم قال واحسبك فرشيا قلت نعم قال واحسبك يمينا قلت نعم قال كنييت لي منك واحدة قلت ما هي قال كنييت
لي عن بطنك قلت نعم ذاك قال آجدة في العلم الصادق ابن نبي يثبت في الحرم ليعاين على امره فني وكهل فاما الفتى
فخواتم عمرات ودواعي معتصلات واما الكهل فابيض سميت على طهنة شامة وعلى مخدرة البصري علامة وما عليك ان
ترينني فقد لحاكت لي نيك الصفة الا ما يخفى علي قال ابو بكر فكشفت له عن بطني فقامي شامة سوداء فوق سرتي فقال انك
هو رتبة الكعبة واخرج ابن سعد عن الحسن قال قال ابو بكر يا رسول الله ما ازال آذا في آكافني عذرات الناس
قال لتكونن من الناس بسبل قال ورايت في سدي كارتين قال تسنين وكرسي ميگوبه كه سديق رضي الله عنه
اكر ميدانست كه ميسر خلافت اوست در وقت سبت چرا توفت فرمود وچرا اشارت بفاروق و ابو عبید و نمود كه بالاجوا
آخه خند من كوتيم اشارت بخيزي مقفى آن نسبت كه البته آنرا اظلت غايبه چنانكه آن حضرت صلى الله عليه وسلم معلوم فرمود
كه حضرت مائمه رضي الله عنها زوجه انتخاب خواهد بود و محمد اسي در تزوج او نمودند و فرمودند ان كين نه ازين عنه
يكونه احوال اهل الله و در مثل اينصورت مختلف است كاهي سبي در ميسر به ميكنند باو و اوق بوجود آن و كاهي تن ميزند
و سنظر تدبير غيب ميباشند كه لط الهي در كدام قالب آن روح را متفوق ميسازد و حضرت سديق را و وقت را و اختيار
نموده ابد باشد از حيا نفس يا سببي ديگر مانند اين اما اثبات حضرت سديق خلافت خود را بسوايق اسلاميه فقد اخرج
الترمذي عن ابي حميد الحميري قال قال ابو بكر است احسن الناس بها است اول من اسلم است صاحب كذا
صاحب كذا اما است لاني سديق بر منيع توفت اريعت بعد انعقاد بيعت مائمه بلروم شوق عقبا المسلمين فقد اخرج الحاكم
حسن سعيد بن قسيه طوليعة فلما قعد ابو بكر على المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير يليا نسال عنه فقام ناس من الانصار فاقوا
فقال ابو بكر اين هم رسول الله صلى الله عليه وسلم و تحته اردت ان تشق عصا المسلمين فقال لا شريعت با خليفة رسول الله
صلى الله عليه وسلم فبا بعد ثم لم يرا ابراهيم التوام نسال عنه حتى جا داه فقال ابن عمر رسول الله صلى الله عليه وسلم و حواريك
اردت ان تشق عصا المسلمين فقال لا شريعت با خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل قوله فبا لكاه اما اثبات سديق
رضي الله عنه خلافت حضرت فاروق را با ثبوت انه فقد اخرج الترمذي عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لاني بكر يا خير الناس
بعده رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر اما انك ان قلت تو انك خلقه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما
ظلمت الشمس على رجل خير من عمر و اخرج ابو بكر بن ابي شيبة عن زيد بن الحارث ان ابا بكر حين تحضر الموت ادى
الى عمر كشيخة فقال الناس لتختلف علينا فبا غلظا و لو قد ولينا كات افظد اظنظ فلما تقول لربك اذ القيت دقه
استخلفت علينا سمر قال ابو بكر ايربني متخو فونسي اقول اللهم استخلفت عليهم خير خليك الحديث و اخرج ابو بكر بن ابي شيبة
عن محمد بن رجل بن نبي نريق في قصة طوليعة قال ابو بكر لعمر انت اقوى مني فقال عمر انت افضل مني تاخر و سمعت
در بن اثار مفسر ميشود در آنكه اين اوصاف را و على هست در اثبات خلافت خاصه كه در طبقه اولي بود و الا ذكر اين
كلمات در بحث اثبات خلافت خارج از قانون مخاطبات باشد من مسند عمر بن الخطاب رضي الله عنه

الاشروط خلافت فقد اخرج ابو يوسف عن ابي المكي بن سنان الهندي قال خطب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقال
ايها الرعايا ان لنا عليكم حق النصيحة بالغيب والموعظة على الخبر ايها الرعايا انه ليس من علم احب الي الله ولا اعلم لنفسا
من علم امامهم ويرفعه وليس من جبل البصير الى الله واعظم ضررا من جهل امامهم وخير فيه دانه من يأخذ بالعارفة فيما بين
ظهور انبياء يعطى العارفة من فوقه واخرج ابو يوسف عن عثمان بن عطاء الكلبي عن ابيه قال خطب عمر الناس
فحمد الله واشي عليه ثم قال ابعد فاني اوصيكم بتقوى الله الذي ينبغي ويهلك من سواه الذي بطاعته ينفع
او يضره وبمعصيته يكفر عذاره فانه ليس لها لك ملك مغفرة في تعد خلافة حسبها حتى لا في ترك حق حسبه ضلالة وان
حق ما تعاهد الراعي من رعيته تعاهد صمم بالذي شره عليهم في ذلكا في دينهم الذي عهداهم الله له وانما علينا
ان نأمركم بما امركم الله به من طاعته وان ننهيكم عما نهاكم الله عنه من معصيته وان نعقيم امر الله في قريب الناس و
بعيدهم ولا نبالي على من قال الحق الا وان الله فرض الصلوة وجعل لها شروطا فمن شرد وطها الوضوء والنحو والركوع
والسجود واعلموا ايها الناس ان الطمع فساد ان الياس غم في الغزاة راحة من حطار السوء واعلموا انه من لم
يؤمن عن الله فيما كره من قضاء لم يؤت اليه فيما يحب كنه شكره اعلموا ان الله تعالى عبادا يؤمنون الباطل في حجة
يؤمنون الحق في كرهه رغبوا ورهبوا فربوا ان جافوا قلوبهم يامنوا فابصر دامن اليقين بالمعصية فخلصوا بما لم يخلوا
خلصهم الخوف فبجروا ما ينقطع عنهم الخسوة عليهم نعمه والوفاء لهم كرامته واخرج ابو يوسف عن الزهري قال جاء
رجل الى عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقال يا امير المؤمنين لا ابالي في الله لو مت لا ابرم ام اقبل على نفسي فقال اما من
تولي من امر المسلمين شيئا فلا يخاف في الله اذنته لا ابرم ومن كان حلو اسن ذلك فليقبل على نفسه وليستعظم يولي امره
واخرج ابو يوسف عن سعيد بن ابى بردة قال كتب عمر بن الخطاب الى ابي موسى المديني ابعد فان اسعد الرعاة عند الله
من سعدت به رعيته وان اشقى الرعاة عند الله من شقيت به رعيته واما لك ان ترفع فترفع عما لك فيكون مثلك عند الله
مثل البهيمة نظرت الى الخصرة من الارض زرعت فيها تتغى بذلك السمسم وانما حشفتها في ربيها والسلام واخرج ابو يوسف
عن رجل عن عمر قال لا يعقيم امر الله الا رجل لا يصارع ولا يصانع ولا يمتنع المطامع ولا يعقيم امر الله الا رجل لا ينقص عذره
ولا يكتفي في الحق على حجة وقال ابو يوسف حدثني محمد بن سنان قال وحدثني من سمع طلحة بن سعدان البجلي قال
خطبنا عمر بن الخطاب رضي الله عنه فحمد الله واشي عليه ثم صلى على النبي صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر الصديق فاستغفر
ثم قال ايها الناس انه لم يبلغ ذوق حق في حق ان يطاع في معصية الله والى لم يجد في هذا المال مصلحة الا خلا
ثلاثا ان يؤخذ بالحق ويلقى بالحق يمنع من الباطل وانما انا وما لكم كوا الى يستقيم ان استغفرت عنه استغفرت وان انقصر
اكثر بالعرفت ولست ادع احد الا ظلم احد ولا يعصيني عليه حتى اصبح حدة الاضغ واصبح قد مي على الخد الا اخر
حتى يدع عن بالحق ولكم على ايها الناس خصال اذكر لكم فخذوني بها لكم على ان لا آتجني شيئا من خراجكم ولا ما افاء
الله عليكم الا من وجهه ولكم على اذا وقع في يدي الا يخرج سبي الا في حقه ولكم على ان ازيد اعطيتكم دارا اقلتم ان
الله وحده والله لكم تنوركم ولكم على ان لا القمكم في الهالك ولا اجبركم في تنوركم وقد اقرب منكم زمان قليل الا من

عمر بن الخطاب رضي الله عنه
ابو يوسف
الاشروط خلافت
ايها الرعايا
من علم امامهم
ظهور انبياء
فحمد الله واشي
او يضره وبمعصيته
ان نأمركم بما امركم
بعيدهم ولا نبالي
والسجود واعلموا
يؤمنون الحق في كرهه
خلصهم الخوف
رجل الى عمر بن
تولي من امر المسلمين
واخرج ابو يوسف
من سعدت به رعيته
مثل البهيمة نظرت
عن رجل عن عمر
ولا يكتفي في الحق
خطبنا عمر بن
ثم قال ايها الناس
ثلاثا ان يؤخذ
اكثر بالعرفت
حتى يدع عن بال
الله عليكم الا من
الله وحده والله

كثير القوم قليل الاستعداد كثير الجهل ليس فيه افواه ملاحدة يطبلون به دنيا عريضة تأكل دين صاحبها كما تأكل النار الحطب
الافمن أدرك ذلكم منكم يستحق الله بغيره ويتغير يا ايها الناس ان الله عظم شأنه فوفى حق ماله فقال فيها عظم شأنه ولا يملك
ان تسجدوا المذكبة والشهيد انما جاء آياتكم كبريا لكفى بكم انتم قسيليون الا قد اتى لكم
وبكم امرآء ولا خيار في ذلكم ليعلمكم الله الهه من حيث لم تعلموا على المسلمين حقوقهم ولا تصرف بهم فيه قلوبهم ولا
يخبرونهم فقتلوا قلوبهم ولا تفلحوا الا بالوابة ودمهم فيا كل قلوبهم فيهم ولا تشاؤوا عليهم فظلموهم ولا تهمكوا
عليهم وقد نواهم الكفار لما قتلهم فاذا رايتهم كلاتهم فقلوا من ذلك فان ذلك الملع في جهادهم وكم ايها الناس اني
اشبهكم كمن طلع امرآء الا مصارا في ثم ابعثهم الا ليحققوا الناس في دينهم وفتنهم عليهم فيهم ويحكموا بينهم فان
اخجل شئ رفقوا واني قال وكان سمير بن الخطاب رضي الله عنه يقول لا يفسح عند الله الا لشيء يوفى غير محرم والذين
في غير دين واخرج ابو يعلى عن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اخبركم بخيار اني ابعثكم من شرارهم
الذين يحبونهم ويحبونكم ويؤيدونكم لعلهم يشركوا بكم الذين يفتنونهم ويحضونكم وتلعنواهم ويلعنواكم
واخرج مسلم وابو يعلى وغيرهما ان سمير بن الخطاب خطب يوم الجمعة فذكر نبى الله صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر فقال
اني رايت كان فينا قفر في ثقرة او قفرين واني لا اراه الا محضو را يعلى واني اتوا الميا مرفوعة ان استخلفت واني
الله لم يكن ليبيح دينه ولا خلافة ولا الله مني بعث به نبى صلى الله عليه وسلم واني قد علمت ان اتوا ما سيلفون
في هذه الامم الا خضر جهنم سیدی هذه على الاسلام خان صلوا فادرك اعداء الله الكفار الضلال فان عمل في
امر فاختلقت شوكى بين هؤلاء والنفر الذين توفى رسول الله صلى الله عليه وسلم وموعنهم رضى الحديث قوله وان الله
لم يكن ليضيع دينه هذا فيما ارمى في الخلافة انما قمت فقط والافى الامم الخلافة العامة قال قد اقرب ما ن قيل الان
الم قوله ان اتوا ما سيلفون في هذا الامر هذه انما ارمى اشارة الى انتقال الخلافة الخاصة الى العامة وان
يتشبهى لها من ليس من المهاجرين الاولين وقوله اولئك اعداء الله الضلال تهدي وتحويل فكم يرو حقيقة الكفر
والله اعلم واخرج البخارى وابو يعلى وغيرهما عن عبد الرحمن بن ابى ليلى قال خرجت مع عمر بن الخطاب الى مكة
فاستقبلنا امير مكة نافع بن عاتمة فقال له يا نافع من استخلفت على مكة قال استخلفت عليها عبد الرحمن بن ابراهيم
قال فخرجت الى رجل من التوالى فاستخلفته على من بها من قريش واصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم
وجدته اقرأهم بحجاب الله ومكة ارض محضه فاجبت ان يسموا كتاب امير من رجل حسن القراءة قال نعم ما
رايت ان الله يرفع بالقران اتوا ما ويقبح بالقران اتوا ما وان عبد الرحمن بن ابراهيم من رفعه الله بالقران
وفى رواية تفضي به عمر حتى قام في القفر فقال استخلفت على آل الله عبد الرحمن بن ابراهيم قال انى وجدته اتواهم
الكتاب الله واقفهم في دين الله فتواضعت لها عمر حتى اطعن على رجليه فقال لن قلت ذاك لقد سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول ان الله سيرفع بهذا الدين اتوا ما ويقبح به اخرين الما فضليت صدق رضى الله عنه
اراد ان يمر بكتاب رضى الله عنه متواتر سمعت من حديث ما نثرت اخبره البخارى عن ما نثرت رضى الله عنها

التي فيها اثنان فانتم بها جميعية ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم او قل قد فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم
ووضع راسه في جوفه ونام فليدع ابو بكر في رجليه من الجحور ولم يتحرك فلما اذ ان يمشي رسول الله صلى الله عليه وسلم
فستطت مودته على وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مالك يا ابا بكر قال كذبت فداك ابني ابي فقتل رسول الله
صلى الله عليه وسلم فذهب ما يمشي ثم انتقم عليه وكان سبب موته واما يومه فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم
اربعون والعربية وقالوا لا تؤذي زكوة فقال لو شئوني قتلت لاجلهم فقتل يا خليفة رسول الله تألف الناس
اربعون بهم فقال لي ابا بكر في الجاهلية وبعثوا في الاسلام انه قد اقطع الوحي وشمم الدين ايقنص وانا حتى رواد
تزين اما استلال او بر خلافت صدق بنو فلقن الامية صلوة يا وقد اخرج الحكم و ابو بكر عن جاسم عن زهير عن
عبد الله قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت الانصار سنا اسيركم ام سيرا قال فانا جاسم عن رضى الله عنه
فقال يا معشر الانصار انتم تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امرا بأكبر يوم اناس فابكم فليتب نفسه
ان يتقدم ابا بكر فالت الانصار لعودوا بالشر ان تقدم ابا بكر واخرج احمد عن رافع الطائي رفين ابني بكر في غزوة
التي كان فيها قال رسالتهم فقال وهو سجد في عتات خلفت به الانصار و ما كلم به عمر بن الخطاب الانصار
ما ذكرهم به من الامية انهم باير رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه فبايكون في ذلك وكيلها منهم وتخوفت
ان يكون في غزوة كثر في غزوة وانا استلال او بر خلافت صدق بنو فلقن اسلامه امش فقد اخرج ابو بكر عن
ابن عباس في قصة الاتفاق على ابي بكر ثم قلت يا معشر الانصار يا معشر المسلمين ان اولى الناس باير رسول الله
صلى الله عليه وسلم من بعد نبي الله في الغار ابو بكر السباق البين ثم اخذت بيده وبادرتني رجل من
الانصار فصر على يدي قبل ان اضرب على يدي وتبايع الناس الماهدين او خلافت خاصا خلفاء اردد قوم خلافت
البيان ويا يوم ظهور اسلام وقوت او قد اخرج ابو بكر عن سلمة بن عبد الله المزني عن رجل قال كنت بالمدينة
في مجلس فيه عمر بن الخطاب فقال لبعض جلسائهم كيف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصعد الاسلام فقال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الاسلام بدأ به نبي ثم جاءه نبي ثم جاءه نبي ثم جاءه نبي ثم جاءه نبي
الا انسان ودين موافق مست بجمعون آية اخرج شطاء فاذرك الاية اما نهيدن او خلافت خاصه خلفاء اردد
فردن ذلك فقد اخرج الترمذي عن ابن عمر قال خطبنا عمر باجابه فقال يا ايها الناس اتى تمث فيكم كتمان
رسول الله صلى الله عليه وسلم فبينا قال اذ صليتم في صلابي ثم الذين يلوهم ثم الذين يلوهم ثم كنسوا الكذب حتى
بموت الرجل ولا يمشي ولا يشهد الشاهد ولا يشهد الماهدين او خلافت خاصه خور اذا انكم تاو هت فنته
ما نهوا به بود قد اخرج البخاري عن شقيق قال سمعت في ليلة يقول بينا نحن مع جلاس من عند عمر رضي الله عنه اذ قال
ابو بكر بن جندب قول النبي صلى الله عليه وسلم في الغزوة قال قلت فنته الرجل في آله واولاده وجاريه فيكم
الصلوة والصلاة والامر بالمعروف والنهي عن المنكر قال ليس من هذا اشاك ولكن التي تخرج كخرج البحر
قال ليس عليك فيها بأس يا امير المؤمنين انك بينك وبينها باا متلفا قال عمر اكبر الباب ام يفتح قال لا بل

يُسْرَ قَالَ عَمْرُو لَا تَقْلِبْ أَبَدًا قُلْتُ أَجَلٌ قُلْنَا لِحَدِيثِهِ أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ الْبَابَ قَالَ نَعَمْ كَمَا أَعْلَمُ أَنَّ دُونَ غَيْرِ الْمَلِكِ وَ
ذَلِكَ أَنِّي حَدَّثْتُ حَدِيثًا لَيْسَ بِالْغَالِطِ قَبْلَنَا إِنَّ تِلْكَ مِنْ الْبَابِ فَأَمَّا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ فَقَالَ مِنَ الْبَابِ قَالَ عُمَرُ
أَمَّا اسْتِدْلَالِي أَوْ بَرِّحْ خُذْ خُذْ وَتَبَيَّنْتُ وَمَا أَقْبَلْتُ وَحِي أَخْرَجَ مُسْلِمٌ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ عُمَرُ أَقْبَلْتُ رَبِّي فِي ثَلَاثٍ فِي
سَعْتِ أَمِيرِ أَيْمِسْمَ وَفِي الْحِجَابِ وَفِي أَسَارِي بِبُيُوتِ أَيْمَانٍ فَصَلَّيْتُ خُذْ دُرْزَانَ خَلَّافَتُ خُذْ أَخْرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُطَّلِبِ
عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ عُمَرُ لَوْ عَلِمْتُ أَنَّ أَحَدًا أَقْوَى عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مِنِّي لَكَانَ أَنَّ أَقْدَمَ فَتَضَرَّبَ
عَنْقِي أَنَّهُ عَلَى مَنْ وَلِيَ هَذَا الْأَمْرَ بَعْدِي فَلْيَعْلَمْ أَنَّ سِيرَتِي وَعَسِيهِ الْقَرِيبُ وَالتَّبَعُ وَابْنُ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُ أَقَاتِلُ النَّاسَ
عَنْ نَفْسِي وَأَخْرَجَ مُسْلِمٌ عَنْ سَمَاقٍ عَنْ عُمَرَ فِي قِصَّةِ الْأَبْلَادِ قُلْنَا تَكَلَّمَ وَاحِدُ اللَّهِ بِكَلَامٍ الْأَرْجُوتُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ يُصَدِّقُ
قَوْلِي الَّذِي أَقُولُ الْحَدِيثَ وَأَمَّا بَيَانُ خَلَّافَتِي مِنْ بَعْدِ وَشُورِي سَاحِظِي أَوْ دَرِيَسَانِ شَيْشُ كَسْ أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ فِي قِصَّةِ
مُقْسٍ عُمَرَ وَالْأَتْفَانِ عَلَى عُمَانَ مِنْ حَدِيثِ عُمَرَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عُمَرَ قَالَ أَوْصِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اسْتَخْلَفْتُ قَالَ مَا أَحَدًا
أَحَقَّ بِهِ الْأَمْرُ مِنْ بَوْلَادٍ النَّفَرِ وَالرَّحْطِ الَّذِينَ تَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ فَسَمِيَّ عَلِيًّا وَعُمَانَ
وَالزُّبَيْرَ وَطَلْحَةَ وَسَعْدًا وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ الْحَدِيثَ وَمِنْ سَنَدِ عُمَرَ بْنِ عَفَانَ ضَمِي اللَّهُ عَنْهُ أَمَّا اسْتِدْلَالُ بِرِخْلَافَتِ
خَاصَةِ سَنَادِهِ ثَلَاثَةٌ بَأَنَّهُ أَرَسَ الْبَقِيْنَ بُوْدَهُ أَنْدَقْدَ أَخْرَجَ الرَّزْدِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ قَالَ لَمَّا حَضَرَ عُمَانَ اشْرَفَ
عَلَيْهِمْ فَوْقَ دَارِهِ ثُمَّ قَالَ أَذْكَرُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حِرَاءَ وَحِينَ اتَّقَضَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَثَبْتُ حِرَاءَ
فَلَيْسَ عَلَيْكَ الْإِنْبِيَّ أَوْ صَدِيقُ أَوْ شَهِيدٌ قَالُوا نَعَمْ وَأَخْرَجَ الرَّزْدِيُّ عَنْ ثَمَامَةَ بْنِ خَزْنٍ الْقُشَيْرِيِّ فِي قِصَّةِ طَوْلِيَةِ قَالَ
عُمَانَ أَتَى كَرَمًا بِالْمَدِينَةِ وَالْإِسْلَامِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ عَلَى شَيْءٍ كَرَمَةٍ وَمَعَهُ الْبُكَرُ وَعُمَرُ وَأَنَا
فَنَحْرُكَ الْجَبَلِ حَتَّى تَسَاقَطَتْ حِمَارَتُهُ بِالْحَضِيضِ قَالَ فَرَكِبْتُهُ بِرَجْلِهِ فَقَالَ اسْكُنْ شَيْئًا فَاغْنَاكَ عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ قَالُوا
اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ شَهِيدٌ وَالِي وَرَبُّ الْكَلْبَةِ أَنِّي شَهِيدٌ ثَلَاثًا وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحِجَابِيِّ
قِصَّةً قَالَ عُمَانُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ فَكُنْتُ مِمَّنْ اسْتَجَابَ بِشَرِّهِ وَرَسُولُهُ وَاسْتَبَسَّ
بَعِثَ بِهِ دَابَّجَرْتُ الْهَجْرَتَيْنِ كَمَا قُلْتُ وَصَبَّحْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَابَّجَةً فَوَاللَّهِ لَا تَحْشَرُنِي فِي حَتَّى تَوَفَّا
أَنْدَعُ وَجَلْتُ ثُمَّ الْبُكَرُ مَثَلُهُ ثُمَّ عُمَرُ مَثَلُهُ ثُمَّ اسْتَخْلَفْتُ أَفْلَحْتُ مِنَ الْحَقِّ مَثَلُ الَّذِي لَهُمْ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَمَا لَمْ يَكُنْ الْأَحَادِيثُ
الَّتِي تَبْلُغُنِي عَنْكُمْ الْحَدِيثَ وَأَمَّا اسْتِدْلَالُ بِرَمْنَعِ خُرُوجِ بَرْدِي بِسَوَابِقِ اسْلَابِهِ خُورِوسٍ مَوَازِيهِ حَجَّجِي كَثِيرًا أَمَّا
زِي النُّورِينِ رَوَايَتُ كَرْدَهُ أَنْدَقْدَ رَوَايَةُ أَبِي اسْحَقَّ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ عَنْهُ أَخْرَجَ الرَّزْدِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ
السُّلَمِيِّ قَالَ لَمَّا حَضَرَ عُمَانَ اشْرَفَ عَلَيْهِمْ فَوْقَ دَارِهِ ثُمَّ قَالَ أَذْكَرُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حِرَاءَ وَحِينَ اتَّقَضَ قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَثَبْتُ حِرَاءَ فَلَيْسَ عَلَيْكَ الْإِنْبِيَّ أَوْ صَدِيقُ أَوْ شَهِيدٌ قَالُوا نَعَمْ قَالَ أَذْكَرُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ
أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فِي جَيْشِ الْعُسَيْيَةِ مَنْ يَخْفُفُ نَفَقَةً مِنْ قَبْلَةِ النَّاسِ فِي جِهَةٍ دُونَ مُسْرُونَ فِي جِهَةٍ
ذَلِكَ الْجَيْشُ قَالُوا نَعَمْ ثُمَّ قَالَ أَذْكَرُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رُؤْمَةَ لَمْ تَكُنْ كَيْشَرَبَ مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا شَرِبَ فَاتَّخَذَهَا حِلَّةً
لِلْفَتَى وَالْفَقِيرِ وَابْنِ السَّمِيلِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ وَأَشْيَاءُ عَدَاوَتِي رَوَايَةُ أَحْمَدُ بْنُ قَبِيصٍ أَخْرَجَ النَّسَائِيُّ عَنْ الْأَصْبَغِيِّ بْنِ قَبِيصٍ

قال خرجنا فاجتمعنا بالدينه وسمن من زيد الحج فحبسنا نحن في بنار لنا ففتح حاكمنا اذ انما ناتي فقال ان الناس
قد اجتمعوا في المسجد وقرعوا فاطلقنا فاذا الناس يجتمعون على نفير في وسط المسجد واذا علي والزبير ولحقه
وسعد بن اشس وقام من فانا كذا لك اذ جاز عثمان بن عفان عليه السلام في سفره قد قطع سببا راسه فقال طهنا طهنا
انحننا طهنا انحننا الربيرا طهنا سعد قالوا نعم قال فاني انشدكم بالله الذي لا اله الا هو تعلمون ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال من يتباع من يدي فلان يبرؤ منه غفر الله له فابقتة بكذا وكذا فانيت رسول الله صلى
عليه وسلم فقلت قد استبها بكذا وكذا قال اجعلها سقاية للسلين واجبرالك قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله الذي
لا اله الا هو تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نظرني وجوه القوم فقال من جئت بؤلا وغفر الله له يعني جبر
الفسرة جبرهم حتى لا يقدروا عقالا ولا حطاما قالوا اللهم نعم قال اللهم استشهد اللهم استشهد ومن رواية ثمانية
بن حزن القشيري عنه اخرج الترمذي والنسائي وهذا اللفظ النسائي عن ثمانية بن حزن القشيري قال شذيت
الدار من اشرف عليهم عثمان فقال انشدكم بالله والا سلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم الدينه
وليس بها ما لا يشهد به غير يبرؤ منه فقال من يشترى يبرؤ منه فيجعل دونه فيها مع ولاد المسلمين بخير منها في الجنة
فاشترتها من صلب مالي فجعلت ولوس فيها مع ولاد المسلمين وانتم اليوم تتعوني من الشرب منها حتى اشترت
من باء البخر قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله والا سلام هل تعلمون اني جئت جبر الشرة من مالي قالوا اللهم
نعم قال فانشدكم بالله والا سلام هل تعلمون ان الشجرة ضاق باصليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
يشترى بقعة ال فلان فيريد في المسجد بخير له منها في الجنة فاشترتها من صلب مالي فزودتها في المسجد وانتم
تتعوني ان اتي في ركنين قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله والا سلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم كان على غير ركنه ومعه ابو بكر وسمر وانا ففكر الجبل فركبته رسول الله صلى الله عليه وسلم برجله وقال اسكن في
فانما عليك تجي وصديقك شهيد ان قالوا اللهم نعم قال الله اكبر سيدنا والي ورب الكعبة يعني اني شهيد ومن رواية ابي
سلمة بن عبد الرحمن بن عوف اخرج النسائي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن ان عثمان اشرف عليهم حين حشره فقال انشد
بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الجبل بين اقصرت رجليه برجله وقال اسكن فانه ليس عليك
الانبي اوصديقك او شهيد ان دانا معه فانشد له رجال ثم قال انشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم
يوم بيعة الرضوان يقول ته يا ابا عبد الله وانه يد عثمان فانشد له رجال ثم قال انشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله
عليه وسلم يوم جيش العسرة يقول من يتبعن نقعة متقبلة فجهت نصف الجيش من مالي فانشد له رجال ثم قال انشد
بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من يري في اشد المسجد بجنت في الجنة فاشترته من مالي فانشد له
رجال ثم قال انشد يا لله رجلا سمع من رفته فاشترتها من مالي فاشترتها لاني السبل فانشد له رجال اما
جواب اذ قدح درسا ابن اسلامية فقد اخرج احمد عن ماسم عن شقيق قال لقي عبد الرحمن بن عوف الوليد بن عتبة
فقال له الوليد مالي اراك قد جفوت امير المؤمنين عثمان فقال له عبد الرحمن الجنبه اني لم اشر يوم

عن عثمان قال لما سمع يقول يوم أُخْبِرَ ولم اُشْخَفْ يوم بَدِرٍ ولم اُتْرَك سَهْمَ عَمْرٍو قال
 من اطلق فخر ذاك عثمان فقال انا قوله اني لم افر يوم عسبنين فليت كيعبرني بذنب قد عفا الله عنه فقال ان
 الذين تولوا منكم يوم النقي انجمعا انما استرهم الشيطان ببعض ما كسبوا ولقد عفا الله عنهم وانا قوله
 اني شخفت يوم بدر فاني كنت امرض رقيقة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى ماتت وقد ضرب لي رسول الله
 صلى الله عليه وسلم بسنة ومن ضرب له رسول الله صلى الله عليه وسلم بسنة فقد شهد وانا قوله اني لم اترك سنة
 عمر فاني لا اطيعها ولا اؤفأها فحدث بذلك واما انك خود را بالقطع ميدانست که از اهل جنت هست فقد اخرج احمد بن
 زيد بن اسلم عن ابيه قال شهد عثمان يوم حوصرة موضع الجحار فلولوا القى حجر كرم يقع الاعلى رأس رجل
 فزادت عثمان اشرف من النخوة التي تلي مقام جبريل عليه السلام فقال ايها الناس انيكم طلحة فسكتوا ثم قال
 ايها الناس انيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس انيكم طلحة فقام طلحة بن عبد الله
 فقال له عثمان الا اراك لهن ما كنت ارمى انك تكون في جماعة قوم سمع نداي اضر ثلاث مرات ثم لا تجيبني الشك
 بالله يا طلحة فذكر يوم كنت انا وانشى رسول الله صلى الله عليه وسلم في موضع كذا وكذا اليس معه احد من اصحابه
 غيري وخيرك قال نعم فقال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم يا طلحة انه ليس من نبي الا ومعه من اصحابه رفيق من امته
 معه في الجنة وان عثمان بن عفان هذا يفتني رفيق معي في الجنة قال اللهم نعم ثم انصرف واما انك مقيم ميدان
 كه اين بلوى اورا پيش خواهد آمد فقد اخرج الترمذي والحاكم عن اسمعيل بن ابي خالد عن قيس عن ابي سهرقة مولى
 عثمان قال قال لي عثمان يوم الدار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد عهد لي عهدا وانا صابرا عليه واخرج
 الحاكم والترمذي عن عايشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان انه لعل الله يفرصك قميصا فان ارادوك
 على طلحة فلا تخلعه لهم وصح من حديث ابي موسى قوله صلى الله عليه وسلم بشاره بالجنة على بلوى تصيبه واما انك بالقطع
 ميدانست که وی برحق است فقد اخرج الترمذي من حديث مرة بن كعب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر الفجر
 ففرق بها فمر رجل يتقنع في ثوب فقال هذا يومئذ على الهدى فمضت اليه فاذا هو عثمان بن عفان فاقبلت عليه بوجه
 فقلت هذا قال نعم واخرج الترمذي عن ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقال لقتل هذا فيها
 مظلوما لعثمان واخرج الحاكم عن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انها ستكون فتنة و
 اختلاف احوال اختلاف فتنة قال قلنا يا رسول الله فما تأمرنا قال عليكم بالامير واصحابه وانشأ الى عثمان واخرج
 احمد عن كثير بن الصلت قال عفى عثمان في اليوم الذي قتل فيه فاستيقظ فقال لولا ان يقول الناس متي
 عثمان الفتنة لحدثتكم قال قلنا اصلحك الله عفا ثنا فكننا نقول يا يقول الناس فقال اني رايت رسول الله صلى الله
 عليه وسلم في سنامي هذا فقال انك شاهد معنا الجمعة واخرج احمد عن نائلة بنت الفرافصة امرأة عثمان بن عفان
 قالت لعن امير المؤمنين عثمان فاستيقظ فقال لقتلني القوم ثلث كلاً ان شاء الله لم يبلغ ذاك ان عنيك
 استعجبوك قال اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في سنامي واما بكر وعمر فقالان فطر عندنا الليث

عن عثمان بن عفان
 عن ابيه قال
 شهدت يوم بدر
 وانا من الذين
 تولوا منكم
 يوم النقي
 وانا قوله
 اني شخفت
 يوم بدر
 فاني كنت
 امرض رقيقة
 بنت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم
 حتى ماتت
 وقد ضرب لي
 رسول الله
 صلى الله عليه وسلم
 بسنة ومن ضرب
 له رسول الله
 صلى الله عليه وسلم
 بسنة فقد شهد
 وانا قوله
 اني لم اترك
 سنة عمر فاني
 لا اطيعها ولا
 اؤفأها فحدث
 بذلك واما
 انك خود را
 بالقطع ميدانست
 که از اهل جنت
 هست فقد اخرج
 احمد بن زيد
 بن اسلم عن
 ابيه قال شهد
 عثمان يوم
 حوصرة موضع
 الجحار فلولوا
 القى حجر كرم
 يقع الاعلى
 رأس رجل فزادت
 عثمان اشرف
 من النخوة التي
 تلي مقام
 جبريل عليه
 السلام فقال
 ايها الناس
 انيكم طلحة
 فسكتوا ثم
 قال ايها
 الناس انيكم
 طلحة فقام
 طلحة بن عبد
 الله فقال له
 عثمان الا اراك
 لهن ما كنت
 ارمى انك
 تكون في
 جماعة قوم
 سمع نداي
 اضر ثلاث
 مرات ثم لا
 تجيبني الشك
 بالله يا
 طلحة فذكر
 يوم كنت
 انا وانشى
 رسول الله
 صلى الله عليه
 وسلم في
 موضع كذا
 وكذا اليس
 معه احد من
 اصحابه غيري
 وخيرك قال
 نعم فقال لك
 رسول الله
 صلى الله عليه
 وسلم يا
 طلحة انه ليس
 من نبي الا
 ومعه من
 اصحابه رفيق
 من امته معه
 في الجنة وان
 عثمان بن
 عفان هذا
 يفتني رفيق
 معي في الجنة
 قال اللهم
 نعم ثم
 انصرف واما
 انك مقيم
 ميدان كه
 اين بلوى
 اورا پيش
 خواهد آمد
 فقد اخرج
 الترمذي
 والحاكم
 عن اسمعيل
 بن ابي
 خالد
 عن قيس
 عن ابي
 سهرقة
 مولى
 عثمان
 قال قال
 لي عثمان
 يوم
 الدار ان
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 قد
 عهد
 لي عهدا
 وانا
 صابرا
 عليه
 واخرج
 الحاكم
 والترمذي
 عن
 عايشة
 ان
 النبي
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 قال
 يا
 عثمان
 انه
 لعل
 الله
 يفرصك
 قميصا
 فان
 ارادوك
 على
 طلحة
 فلا
 تخلعه
 لهم
 وصح
 من
 حديث
 ابي
 موسى
 قوله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 بشاره
 بالجنة
 على
 بلوى
 تصيبه
 واما
 انك
 بالقطع
 ميدانست
 که
 وی
 برحق
 است
 فقد
 اخرج
 الترمذي
 من
 حديث
 مرة
 بن
 كعب
 ان
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 ذكر
 الفجر
 ففرق
 بها
 فمر
 رجل
 يتقنع
 في
 ثوب
 فقال
 هذا
 يومئذ
 على
 الهدى
 فمضت
 اليه
 فاذا
 هو
 عثمان
 بن
 عفان
 فاقبلت
 عليه
 بوجه
 فقلت
 هذا
 قال
 نعم
 واخرج
 الترمذي
 عن
 ابن
 عمر
 قال
 ذكر
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 فتنة
 فقال
 لقتل
 هذا
 فيها
 مظلوما
 لعثمان
 واخرج
 الحاكم
 عن
 ابي
 هريرة
 قال
 سمعت
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 يقول
 انها
 ستكون
 فتنة
 و
 اختلاف
 احوال
 اختلاف
 فتنة
 قال
 قلنا
 يا
 رسول
 الله
 فما
 تأمرنا
 قال
 عليكم
 بالامير
 واصحابه
 وانشأ
 الى
 عثمان
 واخرج
 احمد
 عن
 كثير
 بن
 الصلت
 قال
 عفى
 عثمان
 في
 اليوم
 الذي
 قتل
 فيه
 فاستيقظ
 فقال
 لولا
 ان
 يقول
 الناس
 متي
 عثمان
 الفتنة
 لحدثتكم
 قال
 قلنا
 اصلحك
 الله
 عفا
 ثنا
 فكننا
 نقول
 يا
 يقول
 الناس
 فقال
 اني
 رايت
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 في
 سنامي
 هذا
 فقال
 انك
 شاهد
 معنا
 الجمعة
 واخرج
 احمد
 عن
 نائلة
 بنت
 الفرافصة
 امرأة
 عثمان
 بن
 عفان
 قالت
 لعن
 امير
 المؤمنين
 عثمان
 فاستيقظ
 فقال
 لقتلني
 القوم
 ثلث
 كلاً
 ان
 شاء
 الله
 لم
 يبلغ
 ذاك
 ان
 عنيك
 استعجبوك
 قال
 اني
 رايت
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 في
 سنامي
 واما
 بكر
 وعمر
 فقالان
 فطر
 عندنا
 الليث

عن عثمان بن عفان
 عن ابيه قال
 شهدت يوم بدر
 وانا من الذين
 تولوا منكم
 يوم النقي
 وانا قوله
 اني شخفت
 يوم بدر
 فاني كنت
 امرض رقيقة
 بنت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم
 حتى ماتت
 وقد ضرب لي
 رسول الله
 صلى الله عليه وسلم
 بسنة ومن ضرب
 له رسول الله
 صلى الله عليه وسلم
 بسنة فقد شهد
 وانا قوله
 اني لم اترك
 سنة عمر فاني
 لا اطيعها ولا
 اؤفأها فحدث
 بذلك واما
 انك خود را
 بالقطع ميدانست
 که از اهل جنت
 هست فقد اخرج
 احمد بن زيد
 بن اسلم عن
 ابيه قال شهد
 عثمان يوم
 حوصرة موضع
 الجحار فلولوا
 القى حجر كرم
 يقع الاعلى
 رأس رجل فزادت
 عثمان اشرف
 من النخوة التي
 تلي مقام
 جبريل عليه
 السلام فقال
 ايها الناس
 انيكم طلحة
 فسكتوا ثم
 قال ايها
 الناس انيكم
 طلحة فقام
 طلحة بن عبد
 الله فقال له
 عثمان الا اراك
 لهن ما كنت
 ارمى انك
 تكون في
 جماعة قوم
 سمع نداي
 اضر ثلاث
 مرات ثم لا
 تجيبني الشك
 بالله يا
 طلحة فذكر
 يوم كنت
 انا وانشى
 رسول الله
 صلى الله عليه
 وسلم في
 موضع كذا
 وكذا اليس
 معه احد من
 اصحابه غيري
 وخيرك قال
 نعم فقال لك
 رسول الله
 صلى الله عليه
 وسلم يا
 طلحة انه ليس
 من نبي الا
 ومعه من
 اصحابه رفيق
 من امته معه
 في الجنة وان
 عثمان بن
 عفان هذا
 يفتني رفيق
 معي في الجنة
 قال اللهم
 نعم ثم
 انصرف واما
 انك مقيم
 ميدان كه
 اين بلوى
 اورا پيش
 خواهد آمد
 فقد اخرج
 الترمذي
 والحاكم
 عن اسمعيل
 بن ابي
 خالد
 عن قيس
 عن ابي
 سهرقة
 مولى
 عثمان
 قال قال
 لي عثمان
 يوم
 الدار ان
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 قد
 عهد
 لي عهدا
 وانا
 صابرا
 عليه
 واخرج
 الحاكم
 والترمذي
 عن
 عايشة
 ان
 النبي
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 قال
 يا
 عثمان
 انه
 لعل
 الله
 يفرصك
 قميصا
 فان
 ارادوك
 على
 طلحة
 فلا
 تخلعه
 لهم
 وصح
 من
 حديث
 ابي
 موسى
 قوله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 بشاره
 بالجنة
 على
 بلوى
 تصيبه
 واما
 انك
 بالقطع
 ميدانست
 که
 وی
 برحق
 است
 فقد
 اخرج
 الترمذي
 من
 حديث
 مرة
 بن
 كعب
 ان
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 ذكر
 الفجر
 ففرق
 بها
 فمر
 رجل
 يتقنع
 في
 ثوب
 فقال
 هذا
 يومئذ
 على
 الهدى
 فمضت
 اليه
 فاذا
 هو
 عثمان
 بن
 عفان
 فاقبلت
 عليه
 بوجه
 فقلت
 هذا
 قال
 نعم
 واخرج
 الترمذي
 عن
 ابن
 عمر
 قال
 ذكر
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 فتنة
 فقال
 لقتل
 هذا
 فيها
 مظلوما
 لعثمان
 واخرج
 الحاكم
 عن
 ابي
 هريرة
 قال
 سمعت
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 يقول
 انها
 ستكون
 فتنة
 و
 اختلاف
 احوال
 اختلاف
 فتنة
 قال
 قلنا
 يا
 رسول
 الله
 فما
 تأمرنا
 قال
 عليكم
 بالامير
 واصحابه
 وانشأ
 الى
 عثمان
 واخرج
 احمد
 عن
 كثير
 بن
 الصلت
 قال
 عفى
 عثمان
 في
 اليوم
 الذي
 قتل
 فيه
 فاستيقظ
 فقال
 لولا
 ان
 يقول
 الناس
 متي
 عثمان
 الفتنة
 لحدثتكم
 قال
 قلنا
 اصلحك
 الله
 عفا
 ثنا
 فكننا
 نقول
 يا
 يقول
 الناس
 فقال
 اني
 رايت
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 في
 سنامي
 هذا
 فقال
 انك
 شاهد
 معنا
 الجمعة
 واخرج
 احمد
 عن
 نائلة
 بنت
 الفرافصة
 امرأة
 عثمان
 بن
 عفان
 قالت
 لعن
 امير
 المؤمنين
 عثمان
 فاستيقظ
 فقال
 لقتلني
 القوم
 ثلث
 كلاً
 ان
 شاء
 الله
 لم
 يبلغ
 ذاك
 ان
 عنيك
 استعجبوك
 قال
 اني
 رايت
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 في
 سنامي
 واما
 بكر
 وعمر
 فقالان
 فطر
 عندنا
 الليث

[illegible]

عن علي بن خزيمة والامة بعد نبينا ابو بكر وعمر ومن رويته الى حبيفة عنه وفي طريقها العدة عن عاصم بن ابي النضر عن النضر
ابن جهميش عن ابي حبيفة قال سمعت عليا يقول الا اخرجكم بخير هذه والامة بعد نبينا ابو بكر ثم قال الا اخرجكم بخير هذه والامة
بعد ابي بكر وعمر وعن الشعبي قال حدثني ابو حبيفة الذي كان على يمينه ذهب الخير قال علي يا ابا حبيفة الا اخرجك بافضل
هذه والامة بعد نبينا قال قلت بلى قال لم يكن اري ان احدا لا افضل منه قال افضل هذه الامة بعد نبينا ابو بكر وبعد
ابي بكر وبعد ما اضرنا ذلك ولم يسميه وعن ابي اسحق عن ابي حبيفة قال قال علي خيرة هذه الامة بعد نبينا ابو بكر وبعد
ابي بكر وبعد بوشيت اخرجكم بالثالث وعن عون بن ابي حبيفة قال كان ابي بن موسى شريطا علي وكان تحت المنبر فحدثني
ابي انه سمع النضر يعني عليا فحمد الله واشفي عليه وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم وقال خيرة هذه الامة بعد نبينا ابو بكر
الثاني عمر وقال جعل الله الخير حيث احب وعن سفيان الثوري عن الاسود بن قيس عن جل عن علي انه قال يوم الجمل
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يغيث اليها عهدا نأخذ به في امارته ولجئته شي رأينا من قبل انفسنا ثم استخلف
ابو بكر رحمه الله على ابي بكر فاقام واستقام ثم استخلف عمر رحمه الله على عمر فاقام واستقام حتى ضرب الدين بجرانه
اخرج هذه الروايات كلها احمد ومن رويته مستخرجين كدام عن عبد الملك بن ميسرة عن الزبال بن سبرة عن علي
قال خيرة هذه الامة بعد نبينا ابو بكر وعمر اخرج ابو عمر في الاستيعاب ومن موقوفه ايضا سبق رسول الله صلى الله عليه
وسلم وصلى ابو بكر وثلاث عمر اخرج الحاكم عن قيس المحاربي قال سمعت عليا يقول سبق رسول الله صلى الله عليه وسلم
وصلى ابو بكر وثلاث عمر ثم حببتنا فنته وكيعو الله عن يثا وعن الشعبي عن ابي وايل قال قيل لعلي بن ابي طالب
الا تستخلف علينا قال ما استخلف رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستخلف ولكن ان يريد الله بالناس خيرا فيجمعهم ثم
يهديهم علي خيره ومن موقوفه المشتمل على المرفوع ما اخرج البخاري وغيره عن ابن ابي مليكة انه سمع ابن عباس
يقول رضى الله عنه على سريره فتكلم في الناس يدعون ويصلون قبل ان يرفع وانا فيهم فلم يرعني الا رجل
اخذه مني فاذا علي رضى الله عنه فترحم علي عمر قال ما خلفت احدا احب الي ان اتقي الله بمثل علمه منك وانيم الله ان
كنت لا اظن ان يحبك الله مع صابجيك وحسبت اني كنت كثيرا اسمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول ذهبت انا و ابو بكر
عمر ودخلت انا و ابو بكر وعمر وخرجت انا و ابو بكر وعمر واخرج احمد عن نافع عن ابن عمر قال رضى عمر بن الخطاب بين النضر
والقبر فجاء علي بن ابي طالب حتى قام بين يدي الصفوف فقال بهذا ثلاث مرات ثم قال رحمته الله عليك ما من خلق الله
احدا احب الي من ان اتقا بصحيفة بعد صحيفة النبي صلى الله عليه وسلم من هذا المسحوق عليه ثوبه واخرج احمد عن عون بن ابي حبيفة عن ابيه
قال كنت عند عمر وهو سجي ثوبه قد قضى تحت فجاء علي فكشف الثوب عن وجهه ثم قال رحمته الله عليك ابا حفص فوالله
ما اتقي بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم احدا احب الي ان اتقي الله بصحيفة منك واخرج الحاكم عن سفيان بن عيينة
عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبد الله ان عليا دخل على عمر وهو سجي فقال صلى الله عليك ثم قال ما من الناس
احدا احب الي اتقي الله بما في صحيفته من هذا المسحوق واخرج محمد بن كتاب الاثار عن ابي حنيفة عن محمد بن علي مرسلنا نحو
ذلك اما بيان انكم بكر مرئى الفضيل دهر بشجين مستدع نست ونسحق تغزير فقد اخرج ابو عمر في الاستيعاب عن الحكم

عن علي بن خزيمة
ابن جهميش
عن ابي حبيفة
عن علي بن ابي طالب
عن النضر
عن ابي بكر
عن عمر
عن سفيان
عن الاسود
عن قيس
عن جل
عن علي
عن ابن عباس
عن ابن عمر
عن جابر
عن جعفر
عن محمد
عن ابي حنيفة
عن الحكم

عن علي بن خزيمة
ابن جهميش
عن ابي حبيفة
عن علي بن ابي طالب
عن النضر
عن ابي بكر
عن عمر
عن سفيان
عن الاسود
عن قيس
عن جل
عن علي
عن ابن عباس
عن ابن عمر
عن جابر
عن جعفر
عن محمد
عن ابي حنيفة
عن الحكم

بن محمد بن علي قال لا يفتلني احد على ابى بكر وعمر الا بسنة من الله المفسر قال ابو القاسم الطلمي في كتابه
لا اخبرنا ابو بكر بن مروان قال حدثنا سليمان بن احمد ثنا الحسن بن منصور الرازي ثنا داود بن مسعود ثنا ابو سلمة
العسكي عبد الله بن عبد الرحمن عن سعيد بن ابى عروة عن منصور بن السعتر عن ابراهيم عن علقمة قال بلغني ملكا ان
اذا ما يفتلونه على ابي بكر وعمر فقصص النبوة في الله واثني عليه ثم قال يا ايها الناس اني بلغني ان قوما يفتلونه
على ابي بكر وعمر ولو كنت قد كنت فيه لعاقبت فيه فمن سمعته بعد هذا اليوم يقول هذا فهو مفسر عليه حد المفسر
ثم قال ان خير هذه الامة بعد نبينا ابو بكر ثم عمر ثم الله اعلم بالخير بعد قال وفي المجلس الحسن بن علي فقال
والله لو سمى الثالث لسمي عثمان واخرج ابو القاسم عن عبد خير صاحب الرواية ان عليا قال الا اخبركم باول من
يدخل الجنة من هذه الامة بعد نبينا فقيل له بلى يا امير المؤمنين قال ابو بكر ثم عمر قيل فثمة فلانها قبلها يا امير المؤمنين
فقال علي اي والله في تلك الجنة وبروا السنة كيد خلائها واني كعب معاوية موقوف في الحيايد مما يدل على ان
الجنة من حديثه اخرج البخاري من حديث الحسن بن محمد بن علي انه سمع عبد الله بن ابي رافع كاتب علي عن علي
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في قصة حاطب بن ابى بلتعنة انه قد شهد بدر او ما يدريك لعل الله اطلع علي ابن
فقال اعلوا تستقيم فقد غفرت لكم وما يدل على كونهما من السابقين الغر من حديثه اخرج الترمذي عن علي
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل نبي سبعة نجباء وبقاؤهم اربعة عشر قلنا من هم قال انا
ابن ابي طالب وجعفر وحمزة وابو بكر وعمر وصعب بن زميل وبلال وسلمان وعمار وعبد الله بن مسعود واودود والفضل وداود
اما استدلال برخلافت شيخين ازجبت معاوية مستطر الامارة من حديثه اخرج الحاكم عن ابي اسحق عن زيد بن
يستمع عن علي قال قيل يا رسول الله من ثوبير بعدك قال اني توكلوا بابا بكر تجده واديا آرينا زاريا في الدنيا زاريا
في الآخرة وادان توكلوا عمر تجده واديا آرينا لا يثاقت في الله لو لم لا ثم دان توكلوا عليا ولا اراكم فاعلمين تجده
ما ديا بعد يا بعدكم الطريق المستقيم واما استدلال برخلافت شيخين ازجبت تفرغ علي من حديثه اخرج الترمذي
من حديث ابي جابر التيمي عن ابيه عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله ابا بكر ورجلني ابنته ورجلني
الي دار الهجرة واعشق بلا من الله رحم الله عمر يقول الحق وان كان مقررا لله الحق وانه صديق في رحم الله عثمان
تستحيي اللائكة رحم الله عليا اللهم ادر الحق معك حيث دار اما استدلال برخلافت صديقين ازجبت تفرغ علي
صلوة باد فخرج ابو عمر في الاستيعاب عن الحسن البصري عن قيس بن عباد قال قال علي بن ابي طالب ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قرئ لي اياي ما ناذي بالصلوة فيقول قولا ايا بكر لي بالنا من فلما تبص
رسول الله صلى الله عليه وسلم نظرت فاذا الصلوة فكم الما سلام وقوام اليه من فرقتنا ليدنيا من رضى رسول الله
صلى الله عليه وسلم ليدنيا فبايعنا ابا بكر واما شاد علي الصديقين بعد موته ذكر ابو عمر في ترجمة اسيد بن صفوان
انه اذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم وروى عن علي حديثا حسنا في ثناءه على ابي بكر يوم مات رواه عمر بن ابراهيم
بن خالد عن عبد الملك بن عمير عن اسيد بن صفوان وكان قد ادرك النبي صلى الله عليه وسلم قال لما قبض ابو بكر

اليه الدين و فوجي بك الايمان وثبت الاسلام والمسلمون وظهر امر الله ولو كره الكافرون مسبقا والله مبتليكم
والله اعلم من بينكم انما ابتليكم بالخير فورا سبينا فجلت عن البلاء وعظمت رزقيتك في السمار وهدت مسيرتك
الا انما فانا بشرونا اليه راجعون رفقنا عن الله ففناوه وسلمنا له امره فوالله ان ليصاب المسلمون بعد رسول الله صلى
الله عليه وسلم بمشاكل ابد كنت للدين عزاء وحرزا وكفعا للمومنين فريسة وحيتا وغيتا وعلل النافقين غلظة وغيتا
فانما لك الله نبيك صلى الله عليه وسلم ولا تفرقنا ابرك ولا اخفنا بعدك فانا لله وانا اليه راجعون قال وسكت لنا
حتى انقضت كلامه ثم بكوا حتى علت اصواتهم وقالوا صدقت يا ختن رسول الله صلى الله عليه وسلم اما بريدته على نفسه
من قتل عثمان والشهادة على فضله فقد اخرج الحاكم من طريقين من حديثي بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق
بن خالد عن قيس بن عباد قال سمعت عليا رضي الله عنه يوم اجعل يقول اللهم اني ابرأ اليك من دم عثمان ولله
طاعت عظم يوم قتل عثمان واكرت نفسي وجاؤني للبيعة فقلت والله اني لاشتهي من الشيطان ابايع فوالله قتلوا رجلا
قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم الا تستحي من البيعة واني لاشتهي من الشيطان ابايع وعثمان قتل الارض
لم يبق من بعد فاصرفوا فلما فوجئوا بالاشد في البيعة فقلت اللهم اني مشفق على ائمة فوالله اني لاشتهي من الشيطان ابايع وعثمان قتل الارض
غزوة فباليك خلقه قالوا يا امير المؤمنين فكا فاصدح قلبي وقلت اللهم فخذ مني عثمان حتى يرضى واخرج الحاكم
عن الاذاعي سمعت يمين بن صهران يذكر ان علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال يا كسرني ان احدثت بي
في قتل عثمان وان سبني الدنيا وما فيها واخرج الحاكم من حديث اسمعيل بن ابي خالد عن حسين الحارثي قال جاء
علي بن ابي طالب الى زيد بن ارقم رضي الله عنه فوجدوه وعنده قوم فقال علي اسكنوا اسكنوا فوالله اني
عن مشي الا انما خبركم فقال في ذلك الله انك قلت عثمان فاعلم ان علي ساعه ثم قال والذي فلق الحمة وبركها
ما قتلت ولا امرت بقتله واما مشبهاته على عثمان بائنه من الذين امنوا ثم انقضوا وامنوا ثم انقضوا واخسفت
الاية واذ من اهل البيت ممن قال الله تعالى فيهم وقرئنا ما فيه فوجدكم فوجدكم من علي الاية فوالله اني
من حديث القاضي عبد الرحمن بن محمد عن ابيه عن جده قال لما كان يوم الجمل خرجت القلعة على قتال فقام
علي بن الحسين بن علي وعلاء بن ياسر ومحمد بن ابي بكر وزياد بن عوفان ويونس بن القتيبي قال فابصر الحسن بن علي
قتيلا على باطن وجهه قلبه على فناء ثم صرخ ثم قال فانا لله وانا اليه راجعون فخرج قريش والله فقال له ابو
من هو يا بني قال محمد بن طلحة بن عبيد الله فقال فانا لله وانا اليه راجعون اما والله لقد كان شابا صالحا ثم قتل
كسبا حرييا فقال الحسن يا ابت قد كنت اتحباك عن محمد لسير فقلبك على راك فقلان فقلان قال قد كان ذلك يا
بني ولو دوت كواشي بيت قبل هذا بعشر سنين قال محمد بن حاطب فقلت يا امير المؤمنين اما قادمون الدنيا
والناس ساكنون من عثمان فماذا تقول فيه قال فاعلموا بن ياسر ومحمد بن ابي بكر فقالوا وقال فقال لهما علي يا عمار
يا محمد لقد لان ان عثمان استأثر وامساك الامر وعاقبتهم والله فاسألكم العقوبة وستفيدون علي حكم عدل يسلككم
بسيحكم ثم قال يا محمد بن حاطب اذا قريت المدينة وشيئت عن عثمان فقلت كان والشير من الذين امنوا ثم انقضوا

[illegible]

أبانه بن من بعدى من اصحابى الى بكر وعمر و هبة و ابي عبدى قمار و تشكو البهيد ابن مسعود و اما جعله قول الخلفاء
اذا قتلوا اذ انفقوا فى ترتيب الادلة بعد حديث النبى صلى الله عليه وسلم و قبل القياس فقد اخرج الدارمى عن
عن الامش عن عمار بن حمير عن خسر بن طهير عن عبد الله بن مسعود قال اثنى علينا زمان كنا نقتضى و كنا نبتا
ان الله قد قد من الامران بكننا ما نرون فمن عرض له نصارى بعد اليوم فليقتض فيه بما فى كتاب الله تعالى فان جاء
ما ليس فى كتاب الله تعالى فليقتض بما يقتضى به رسول الله صلى الله عليه وسلم فان جاءه ما ليس فى كتاب الله ولم
يقتض به رسول الله صلى الله عليه وسلم فليقتض بما يقتضى به الصالحون و لا يقل اسه اخاف و اثنى ارمى فان الحلال بين
و الحرام بين و بين ذاك امور مشبهة فتدفع ما يربك الى الا بربك و اخرج الدارمى هذا الحديث من حديث شعبة
بالاسناد و انه كور و فيه اذا سئلتهم عن شئ فانظروا فى كتاب الله فان لم تجدوه فى كتاب الله انفى سئلتهم رسول الله
صلى الله عليه وسلم فان لم تجدوه فى سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فليقتض بما يقتض عليه المسلمون
فان لم يكن فيما اقتض عليه المسلمون من اجبت ذرايكا و لا تقتل الى اخاف و اخشى الحديث
و اخرج الدارمى من حديث الى عوانة و جريه كليها عن الامش نحو امين ذلك و اخرج الدارمى من طريق الامش
عن ابراهيم قال قال عبد الله كان عمر اذا سلك بنا طريقا وجدناه سبيلنا و انه قال فى ربيع و ابوكين للزوج
و لما تم ثلث ما يقتضى و اخرج الدارمى من هذا الطريق ايضا قال عبد الله كان عمر اذا سلك طريقا اتبعناه فيه و وجدناه
سبيلنا و انه قسى فى امرأته و ابوكين من اربعة فاسطى المرأة الرضيع و الام ثلث ما يقتضى و الا ب سبيلين اما قوله فى سنة
الى بكر رضى الله عنه فقد اخرج البرعم فى الاستيعاب عن ابن مسعود و اجتمعوا الى ما حكم افسلكم فان رسول الله صلى الله
عليه وسلم جعل ابا بكر امامكم و اما شاذه على عمر و ذكره سواه الله فقد اخرج ابو عمر عنه انه قال لان اجلس مع عمر ساء
خير عندي من عباد و سكتة و اخرج الحاكم من طريق مجاهد عن الشعبي عن مسروق عن ابن مسعود قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب اذ بالى جبل بن هشام فجعل الله دعوة رسول الله صلى الله عليه
وسلم لعمر بن الخطاب عليه تلك الاسلام و قد تم به الاذان و اخرج الحاكم من طريق المسعود عن القاسم بن عبد الرحمن عن ابيه
عن عبد الله قال والله ما استظنا ان نكسب حيلة الكعبة طارئين حتى انكلم عمر و اخرج الحاكم من طريق سفيان عن
اسماعيل بن ابي خالد عن ابي حازم عن ابن مسعود قال ما كنا نأخذ من عمر من اسلم عمر و اخرج الحاكم من ابي اسحق عن
ابى عبدة قال قال عبد الله ان اقرئ الناس ثلثة الخبز من نفر من يوسف فقال لامرأته اكرهنى مثواه
وامرأته التى رايت موسى عليه السلام فقالت لا يها يا ابنت استأجرى جزه و ابوك من استأملت عمر و اخرج الحاكم من
طريق زهير بن زهير بن ابي زياد عن ابي جحيفة عن عبد الله بن مسعود قال ان كان عمر كعصا تحسبنا يد قل الاسلام فيه
و لا يخرج منه فلما ارسيت عمر انكلم الحرس فالا سلام يخرج منه و لا يدخل فيه اذا ذكر الصالحون فحسبنا بعمر و اما حكاية
وتنوع الانصار بحديث امانه الصديق رضى الله عنه فقد اخرج الحاكم عن عاصم عن زهير عن عبد الله قال لما شغب
رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت الانصار ميتا اميركم اميركم قال فلما هم عمر فقال يا مشرك الانصار انتم تعلمون

أفتبى ان اقول كذا فنرى بين الجمع وبينك الدم ويحل من غير ذلك فذكرت ما احدث الله في الجنان قال حبيب
التيقلت ونبئت اما القلبية الخلفاء على ترتيب الخلافة فقد اشتهر عن ابن عمر روايات فيها القدوة والبرقة ففتت
اخرج البخاري من طريق يحيى بن سعيد عن نافع عن ابن عمر قال كنا نخير بين الناس في زمان رسول الله صلى الله عليه
وسلم فخيرنا بكبريت ثم قرثم عثمان بن عفان رضي الله عنهم واخرج البخاري والبوداد عن عبد العزيز بن ابى سلمة
الماحشوري عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر قال كنا في زمن النبي صلى الله عليه وسلم لا نقول بأبي بكر احدثا ثم عمر
ثم عثمان ثم تركنا اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم لا نقبل من بعدهم واخرج الوداد عن حديث يونس عن ابن
سهاب قال قال سالم بن عبد الله ان ابن عمر قال كنا نقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم حتى انقل استه النبي
صلى الله عليه وسلم بده ابو بكر ثم عمر ثم عثمان واخرج الترمذي من طريق حارث بن محمد عن عبيد الله بن عبد الله بن
سمر من نافع عن ابن عمر قال كنا نقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم حتى ابو بكر وعمر وثمان في بعض طرق احمد والي علي فذكر علي رضي
الله عنه فاخرج ابو يعلى عن عمر بن ابي سعيد عن ابن عمر قال كنا نقول على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم النبي ثم ابو بكر
ثم عمر ولقد اعطى علي بن ابي طالب ثلث خصال لان يكون في داهة منهم احب الي من عمر التسم ترويج فاطمة وذلك
له وثلق الابواب غير راجع ووثق الراية اليه يوم خيبر اماروا يا الفليبي التي هي حجة ظاهرة في خلافة الشيخين فقد
اخرج البخاري من حديث عبيد الله بن ابى بكر بن سالم عن سالم عن عبد الله بن عمران النبي صلى الله عليه وسلم قال
رايت في المنام اني اؤمر بآية البقرة على قليب فجاء ابو بكر فنزع ثوبها او ذنوبها ثم ما ضعيفا والله ليقدره ثم جاء
عمر بن الخطاب فاستحيا ثم اؤمر بالعلم او بغيره فيؤمر حتى يؤمر في الناس وضر بواطن امارا التقرير الظاهر على
خلافة قيس من جهة ذكر فضائلهم في الترتيب فقد اخرج ابو يعلى من طريق محمد بن عبد الرحمن بن ابيه عن ابن مسعود
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارايت ائمتي يا معي ابو بكر واثمة بهم في الاسلام ثم واد قد تم حيات عثمان
بن عفان واقضا هم علي بن ابى طالب واقرضهم زيد بن ثابت واعلمهم بالحلان والحرام معاذ بن جبل واقراهم
الي بن كعب ولكل امية امين وامين عند الله ابو عبيدة بن الجراح اما البشارة الشيخين بانها عثمان مع السب
صلى الله عليه وسلم فقد اخرج الترمذي والحاكم من طريق عاصم بن عمر التمر عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اول من مشى عن الارض ثم ابو بكر ثم عمر ثم ابي البقيع ثم عثمان
ثم ائمة اهل مكة حتى احشروا من المؤمنين واخرج ابن ماجه والحاكم من طريق اسمعيل بن امية عن نافع عن
ابن عمر قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم بين ابى بكر وعمر فقال هكذا اثبتت واما مناقب الصديق رضي الله
عنه فقد اخرج البخاري من طريق موسى بن عبيدة عن سالم بن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حج
توبة خيلا لم ينظر الله اليه يوم القيمة فقال ابو بكر رضي الله عنه ان احد شقي ثوبتي ليسرني الا ان العابد ذلك
منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انك لست تسمع ذلك خيلا واخرج الترمذي من حديث جريح بن مسير
عن ابن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يكره ان يصاب على الحوض وصارحي في الغار واما مناقب عمر

بن الخطاب رضي الله عنه قد اخرج البخاري ومسلم وغيرهما بطرق متعددة عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا انا نائم شرب لبنى اللبن حتى انظر الى الرمي سحري في ظفري اذ في انظاري ثم ناولت عمر قالوا فما اذ كنت قال العلم احسنه البخاري من طريق عمر بن محمد بن زيد بن اسلم حدثه عن ابيه قال سألني ابن عمر عن بعض شانه يعني عمر فاخبرته فقال ما رايته احد قط بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم من حين قبض كان اجد واجود حتى انتهى من عمر بن الخطاب واخرج الترمذي من طريق خارجة بن عبد الله الانصاري عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم اعز الاسلام باحب فئتين الرحلين اليك يا بى جمل اذ بعمر بن الخطاب قال فكان آجها اليه عمر واخرج الترمذي ايضا من هذا الطريق عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه قال وقال ابن عمر انزل بالناس امر قط فقالوا انبياء وقال فيه عمر انزل فيه القرآن فجاء قال عمر واخرج الحاكم من طريق خالد بن اسد بن بكر بن عبيد الله بن عبد الله بن عمر بن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قصص صدر عمر بن الخطاب بيده حين تكلم ثلث مرات وهو يقول اللهم اخرج ما في صدره من غلي واذيله ايماناً يقول ذلك ثلثاً واخرج الحاكم من حديث عبيد الله عن نافع عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم ايد اليدين بعمر بن الخطاب واما البشارت اهل بدر فقد اخرج ابو يعلى عن طه بن عمار عن حمزة عن سالم عن ابيه قصة حارط بن ابي بلتعته وفيه فقال عمر فاذن لي فيه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ كنت قائماً قال نعم ان اذنت لي فيه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم واما يترك لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم واما وثبة عن عثمان فخرج البخاري عن عثمان بن موهب قال جاء رجل من اهل مصر وحج البيت فزاعى قوماً جلوساً فقال من هؤلاء القوم فقالوا هؤلاء قرشي قال فمن الشيخ فيهم قالوا عبد الله بن عمر قال يا ابن عمر اني سألناك عن شيخي فحدثني بل تعلم ان عثمان فليوم اخذ قال نعم قال تعلم انه تغيب عن بدر ولم يشهد ما قال نعم قال نعم قال نعم انه تغيب عن معية الرضوان فلم يشهد ما قال نعم قال الله اكبر قال ابن عمر فقال آتين لك آثاره يوم احد قال ان الله تعالى عنه وعفرك واما تغيبه عن بدر فانه كان سحبه بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت مرقبة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لك اجر رجل من شريه بدر واسمهم واما تغيبه عن معية الرضوان فلو كان يركن مكة آخر من عثمان لبعثه مكانه فبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان وكانت معية الرضوان بعد ما ذهب عثمان الى مكة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده اليمنى في يد عثمان فضر بها على يده فقال هذه عثمان فقال له ابن عمر اذهب بها الان منك امارا واية في عثمان انه يقبل مظلوماً فقد اخرج الترمذي عن كليب بن ايل عن ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فيمنته فقال يقبل فيها مظلوماً لعثمان واخرج الحاكم عن ابوب نافع عن ابن عمر ان عثمان اصبح فحدث قال رايته النبي صلى الله عليه وسلم في المنام الليلة فقال يا عثمان اقطر عنده ما فاصبح عثمان صائماً فقبلت في يومه رضي الله عنه واما بقودة من الفتنه فاخرج ابو يعلى عن حديث عمر بن محمد ان اباة حدثه عن عبد الله بن عمر ان كنا نحدث في رحمة الوداع ورسول الله صلى الله عليه وسلم بين انظرنا لان نرعى حاجته الوداع فحمد الله رسولاً وحمدناه

له
اي ما رايته احدا
يكون اجد واجود
من عمر بن محمد بن زيد
فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم
الخطاب وعمر بن الخطاب
الغاية

اتلى عليه ثم ذكر المسيح المذبح قال فاطلب منى ذكره ثم قال بابت الله من نبي الآ و الله وقته لقد انبأه فخرج
وكانت بيوت من بعد و كان يخرج فيكم و ما يحكي عليكم من شأنه فلا ينبغي عليكم ان تقوموا من البيوت كما تنهونهم فافهموا
ثم قال ان الله عزكم عليكم و ما ترككم و ما لكم كحرمة يومكم هذا اني لكم هذا اني شهيكم هذا الا اني لم يثبت قالوا نعم
قال اللهم اشهد ثم قال و عليكم و عليكم الظن و لا تخرجون بعدى كفار الغيب بعثكم رقاب بعثوا و احب
ابو ليلى من ابن مسيل عن ابيه عن سالم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الفتنه تجيء
من بيننا و اذ كاتبه و نحو المشرق حيث تطلع قرن الشيطان و انتم يغيب بعثكم رقاب بعثوا و انما قتل موسى
الذي قتل من آل فرعون خطاة قال الله له و قتلتم انفسا بغير حق و قتلتم انفسا بغير حق و من مشهد عبد
بن عباس رضي الله عنه اما بسند به على خلافة الصديق رضي الله عنه من خطبة النبي صلى الله عليه وسلم
قبل وفاته فقد اخرج البخاري من حديث ابوب عن عكرمة عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لو كنت متخذا
امتي خليلا لا اتخذت الا بكير و لكن اني و صاحبى و اخرج احمد من حديث جرير عن يعلى بن حكيم عن عكرمة عن ابن عباس
قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكره الذي مات فيه عاصبارا ربه في حرقة فقد على المنبر فحمد الله و
اشفى عليه ثم قال ان ليس احد مني على في نفسه و اياه من ابى بكر بن ابي قحافة و لو كنت متخذا من الناس خليلا لا اتخذت
الا بكير خليلا لكن خلة الاسلام شدة و اعني كل خوة في هذا المسجد في خوة الى بكر و اما بسند به على خلافة الصديق
رضي الله عنه من حديث الامامة فقد اخرج احمد من حديث ابى اسحق عن ارضم بن شريك عن ابن عباس في
قصة مرفعة صلى الله عليه وسلم فجاو بلال يؤذنه بالصلاة فقال مروا ابابكر يسير بالناس الحديث و اما ما جرح
بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج ابن ماجه من حديث عوام بن حوشب عن جاهد عن ابن عباس قال لما سلم
عمر بن الخطاب فقال يا محمد لقد استبشرا أهل السما و باسلامهم و اخرج الحاكم من ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي
صلى الله عليه وسلم انه قال اللهم اعز الاسلام بعمر و اخرج الترمذي من حديث انضر ابى مر عن عكرمة عن ابن
عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم اعز الاسلام ابى جيل بن هشام و اخرج ابن عمر قال فاصبح فقد اخرج علي رسول الله
صلى الله عليه وسلم فاسلم و اخرج البخاري من حديث ابوب عن ابن ابي ليلى عن السور بن خزيمة قال لما طعن
جيش ابانهم قال له ابن عباس و كان فيهم عيسى امير المؤمنين و لا كل ذلك الله سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت
محبته ثم فارقه و هو عنك راض ثم سمعت فارتد و هو عنك راض ثم سمعت فاحسنت محبتهم فاحسنت
محبتهم و لكن فارقتهم ففارقتهم و هم عنك راضون فقال اما ما ذكرت من محبة رسول الله صلى الله عليه وسلم و رضا و شانه
بك من بين الله تعالى عنك به على و اما ما ذكرت من محبة ابى بكر و رضا و اما ما ذكرت من محبة رسول الله صلى الله عليه وسلم و رضا و شانه
عن و اما ما ذكرت من محبة ابى بكر و رضا و اما ما ذكرت من محبة رسول الله صلى الله عليه وسلم و رضا و شانه
عنه الله عز وجل قبل ان اراد و اما جمل قول الشيخين رضي الله عنهما في ترتيب الادلة بعد حديث النبي صلى الله
عليه وسلم و قيل القياس فقد اخرج الدارمي عن عبد الله بن يزيد قال كان ابن عباس اذا سئل عن الامر فكان

ففي القرآن اخبر به فان لم يكن في القرآن وكان عن رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبر به فان لم يكن فعن ابي بكر وعمر
 فان لم يكن قال براءه واما الاستدلال به على خلافة الخلفاء من حديث رويها النقلة فقد اخرج احمد وغيره من حديث
 سفیان عن الزهري عن عبيد الله بن عباس قال راى رجل رويها فجاوب النبي صلى الله عليه وسلم فقال انى رايت
 كان نقلة تطوف عسلا وسمنا وكان الناس يأخذون منها فبينما هم يتكلمون وبينهم من يستقل وبين ذلك وكان سببا متصلا
 الى السماء فحدثت فاحذت به فعاكوت فعلا ان الله ثم جاء رجل من بعدك فاحذبه فعلا فعلا ان الله ثم جاء رجل من بعدك
 فاحذبه فعلا فعلا ان الله ثم جاء رجل من بعدك فاحذبه فقطع به ثم وصل فعلا فعلا ان الله قال ابو بكر ائذن كى يا رسول الله
 فامرنا فان لم نقال اما النقلة فالاسلام واما السمن والعسل فعلا واما القرآن فبين يتكلمون وبين يستقل وبين ذلك واما
 السبب فما انت عليه فعلا فليعلمك الله ثم يكون رجل من بعدك على منها جاك فيعلموا فيعلمه الله ثم يكون من بعدك كما حصل
 فاحذبه فاحذبه كما فيعلمه الله ثم يكون من بعدك رجل لقطع به ثم توصل له فيعلموا فيعلمه الله قال انصبت يا رسول الله
 قال انصبت واخطأت قال انصبت يا رسول الله ثم جرت قال لا تقسم واما ان النبي صلى الله عليه وسلم ام يتش الخلافة
 بعلي خاصة ولا النبي باسمه عامة فقد اخرج احمد من حديث ابن المبارك عن يونس عن الزهري عن عبد الله بن كعب
 عن ابن عباس قال خرج علي من عند رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرفعه فقالوا كيف اصبحت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يا احسن فقال اصبحت بحمد الله بآراء فقال العباس الا ترى اني لا ارى رسول الله صلى الله عليه وسلم سبيوني من وجهه
 والى لا عرفت في وجوه بني عبد المطلب الموت فاطلق بنينا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسلم فسلمت
 فان كان الامر فبنا بينه وان كان في غيرنا كلفنا فافهم بنا فقال علي ان قال الامر في
 غيرنا لم يعطاه الناس ابدا والى والله لا اكرم رسول الله صلى الله عليه وسلم في هذا ابدا واما ان ابا بكر
 صدق وسائرهم شهيد فقد اخرج ابو يعلى باسناد غريب عن عكرمة عن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم على
 حراء فزلزل الجبل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت حراء فما عليك الا نبى او صدق او شهيد و عليه رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر وعلي وعثمان وعليه وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابى وقاص وسعيد بن
 زيد بن عمرو بن نفيل واما قوله في عثمان فقد اخرج ابو عمر في الاستيعاب ان عبد الله بن عباس قال لو اجمع الناس
 على قتل عثمان لم يأتوا بالحجارة كما روي قوم لو طردوا من مسند ابي موسى الاشعري عبد الله بن قيس
 الله عنه واما ان الخلافة في قریش فقد اخرج احمد عن ابي موسى الاشعري عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان
 هذا الامر في قریش ما داموا اذا استرجعوا رجوعا اذا حكموا عدلوا اذا قسموا انقسموا فمن لم يفعل ذلك فعليه
 لعنة الله واللعنة والناس اجمعين لا يقبل منه شرك ولا نحل واما البشارة بالخلفاء بالجنة والتعريض الطاهر عن خلافهم
 وانذار عثمان بالبلوى فقد اخرج الشيخان وغيرهما بر وايات فيها العدة والرشية من ذلك ما اخبر به البخاري عن
 حديث سعيد بن المسيب عن ابي موسى الاشعري انه توفاه في بيته ثم خرج فقلت لا ائذن من رسول الله صلى الله عليه وسلم

عن ابن عباس

عن ابي موسى الاشعري

ولا تكون منه يومئذ قال فجار المسجد فقال من النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا اخرج وجهه منها فخرجت على اثره
المنه حتى دخل براريس فجلست عند الباب يا ايها من جريد حتى قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم حاجته فنهض
فقلت يا ايها فجار براريس علي براريس وقد سقطت عن ساقيه ودلها في البر فقلت عليه ثم انصرف
عند الباب فقلت لا تكون لولا النبي صلى الله عليه وسلم اليوم فجار ابو بكر رضي الله عنه فنهض الباب فقلت من هذا فقال ابو بكر
قلت علي رسلك ثم ذهبت فقلت يا رسول الله هذا ابو بكر يستاذن فقال ايدين له وبشره بالجنة فاقبلت حتى طلت
الباب فدخل ورسول الله صلى الله عليه وسلم يبشرك بالجنة فدخل ابو بكر فجلس عن يمين رسول الله صلى الله عليه وسلم
معه في القبة ودثي رجليه في البير كما مشى اليه صلى الله عليه وسلم وكشف عن ساقيه ثم رجعت فجلست وقد تركت
اخي يوحنا ويخشي فقلت ان يروا الله فلان يريد اياه خيرا ايات به فاذا انما يحرك الباب فقلت ممن هذا فقال عمر
بن الخطاب فقلت علي رسلك ثم جئت الي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت عليه فقلت هذا عمر بن الخطاب يستاذن
فقال ايدين له وبشره بالجنة فجلست فقلت ادخل وبشرك رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجنة فجلس مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
عليه وسلم في القبة من ليلته ودثي رجليه في البير ثم رجعت فجلست فقلت ان يروا الله فلان يريد اياه خيرا ايات به فجار
يحيى الباب فقلت ممن هذا فقال عثمان بن عفان فقلت علي رسلك جئت الي النبي صلى الله عليه وسلم فاجبرته فقال
ايدين له وبشره بالجنة على بلوي قميصه فجلست فقلت له ادخل وبشرك رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجنة على بلوي
قميصك فدخل فوجد القبة فدخل فجلس وجاءه من الشرق الاخر قال مشركا قال سيد بن السيب فاذا لثا بوجهه ثم
اخرج البخاري من حديث ابي عثمان النهدي عن ابي موسى رضي الله عنه قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم في ما بين
حيطان المدينة فجار رجل فاستفتح فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره بالجنة ففتحت له فاذا ابو بكر رضي الله عنه
فبشرته بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فجار رجل فاستفتح فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره بالجنة
ففتحت له فاذا عمر رضي الله عنه فاجبرته بما قال النبي صلى الله عليه وسلم فجار رجل فاستفتح فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره
بالجنة على بلوي قميصه فاذا عثمان رضي الله عنه فاجبرته بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فجار رجل فاستفتح فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره
واما ما يستدل به على خلافة الصديق رضي الله عنه من حديث الإمامة فقد اخرج احمد عن عبد الملك بن عمير عن ابي بردة
عن ابي موسى قال قرئ رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستفتح فقال مروا ابابكر ليصلي بالناس فقالت عائشة
يا رسول الله ان ابابكر رجل عركتي حتى يقوم منك اليه فقال مروا ابابكر فليصل بالناس فوالله لو كنت
يوسف فاذا رسول الله صلى الله عليه وسلم فجار رجل فاستفتح فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره بالجنة
ففتحت له فاذا عمر رضي الله عنه فاجبرته بما قال النبي صلى الله عليه وسلم فجار رجل فاستفتح فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره
بالجنة على بلوي قميصه فاذا عثمان رضي الله عنه فاجبرته بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فجار رجل فاستفتح فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره
واما ما يستدل به على خلافة الصديق رضي الله عنه من حديث الإمامة فقد اخرج احمد عن عبد الملك بن عمير عن ابي بردة
عن ابي موسى قال قرئ رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستفتح فقال مروا ابابكر ليصلي بالناس فقالت عائشة
يا رسول الله ان ابابكر رجل عركتي حتى يقوم منك اليه فقال مروا ابابكر فليصل بالناس فوالله لو كنت
يوسف فاذا رسول الله صلى الله عليه وسلم فجار رجل فاستفتح فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره بالجنة
ففتحت له فاذا عمر رضي الله عنه فاجبرته بما قال النبي صلى الله عليه وسلم فجار رجل فاستفتح فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره
بالجنة على بلوي قميصه فاذا عثمان رضي الله عنه فاجبرته بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فجار رجل فاستفتح فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

ملک
بمقام انجمن اہل حق
دین و ممالک
ہذا الذکر اس لئے
تجلی علی الجہ
اسو ما غفلین
الافن وادفع

فلم يستبرأوا قلوبهم وقلوبهم وادخلوا الجحيم فاذا دخل على احدكم سيئه فليكن كخبر ابي آدم واخرج
احمد بن محمد بن عبيد الله عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان بين يدي الساعة الهرج
قالوا وما الهرج قال القتل قالوا اكثر مما قُتل انما تقتل في العام الواحد اكثر من سبعين الفا قال انه ليس يقتلهم
المشركين ولكن يقتل بعضكم بعضا قالوا ومعنا عقولنا يومئذ قال انه يستزعم عقول اكثر اهل ذلك الزمان ويخلق
له قوم من الناس بحيث اكثرهم انهم على شئ وليسوا على شئ قال ابو موسى والذي نفسي بيده ما اجد في ذلكم منها
مفرجا ان اذكر كفى اياكم الا ان تخرج منها كما دخلنا لم نصيب منها واخرج احمد بن محمد بن الحسن بن ابي موسى ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا تواجبه الامان بغيرها فقتل احدهما الاخر فالتقى في القتلى في النار قيل
فقد القاتل فاما بالقتول قال انه اراد قتل صاحبه ومن سجد عبد الله بن عمرو بن العاص اما
بشارة الخلفاء بالجنة فقد اخرج احمد بن محمد بن عيسى عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال كنت مع رسول
الله صلى الله عليه وسلم فجاؤا ابو بكر فاستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنة ثم جاء عثمان فاستأذن فقال ائذن
له وبشره بالجنة قال قلت فابن انا قال انت مع ابيك واما ما استدلت به من حديثه على الخلافة الخاصة من حيث
كونها في زمن العافية فقد اخرج احمد بن محمد بن عيسى عن الامام عن زيد بن وهب عن عبد الرحمن بن عبيد بن الكعبة قال انتهيت
الى عبد الله بن عمرو بن العاص وهو جالس في ظل الكعبة فسمعت يقول لينا نحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
في سفر اذ نزلنا منزلا فمنا من يصبر رجلا ومنا من هو في جشده ومنا من يستفيل اذا نودي بمناذير الصلوة
بأمره قال فاجتمعنا قال فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فخطبنا فقال انه لم يكن نبي قبلي الا اذ دل الله على بالية
خير الحسم وخرهم ما يظلمهم شر الهيم وان ائتكم هذه فجلت عافيتها في اذ لها وان اخرا سيصيبهم بلاؤ
شديد وامور كثيرة وكما يحبون في حق بعضنا لبعض شيىء الفبتة فيقول المؤمن هذه مني فقلت ثم تكشف ثم تجيى الفبتة
فيقول المؤمن هذه ثم تكشف فمن سره منكم ان يخرج عن النار وان يدخل الجنة فليذكر موتته وهو مؤمن
بالله واليوم الآخر وليأت الى الناس الذي يحب ان يؤتى اليه ومن بايع امانا فخطاه صفتته يده وخرقة قلبه
فليطعه ما استطاع فان جاء آخره ثيابه فاضربوا عنق الاخر قال فاذا خلت رأسى من بين الناس فقلت انشدك
بالله انت سميت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فاشأ به الى ان ائذيه فقال سمعته اذ نأى ووعا قلبى
قال فقلت هذه ابن عريك معاوية يعني يا عمر ما بكل اموالنا جنتنا بالباطل وان تقتل النفسا وقد قال الله تعالى
يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل قال فجمع يديه فوضعهما على جبهته ثم كس حشيتة ثم رفع
رأسه فقال أطلعني طاعة الله وواجبه في محبة الله واما سوا ذلك الى بكر الصديق رضي الله عنه فقد اخرج البخاري
عن عمرو بن الزبير قال سألت عبد الله بن عمرو عن أشية باطن المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم قال
رايت فقيهة بن ابي سفيان جارا الى النبي صلى الله عليه وسلم وهو يصلي فوضع رداءه في عنقه فخنقه بها خنقا شديدا فجاء
ابو بكر رضي الله عنه حتى دفعه عنه فقال انفسلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم

احمد بن محمد بن عبيد الله
عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال ان بين يدي الساعة الهرج
قالوا وما الهرج قال القتل
قالوا اكثر مما قُتل انما تقتل
في العام الواحد اكثر من سبعين
الفا قال انه ليس يقتلهم
المشركين ولكن يقتل بعضكم
بعضا قالوا ومعنا عقولنا
يومئذ قال انه يستزعم عقول
اكتر اهل ذلك الزمان ويخلق
له قوم من الناس بحيث اكثرهم
انهم على شئ وليسوا على شئ
قال ابو موسى والذي نفسي بيده
ما اجد في ذلكم منها مفرجا
ان اذكر كفى اياكم الا ان تخرج
منها كما دخلنا لم نصيب منها
واخرج احمد بن محمد بن الحسن
بن ابي موسى ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال اذا تواجبه
الامان بغيرها فقتل احدهما
الاخر فالتقى في القتلى في النار
قيل فقد القاتل فاما بالقتول
قال انه اراد قتل صاحبه ومن
سجد عبد الله بن عمرو بن العاص
اما بشارة الخلفاء بالجنة فقد
اخرج احمد بن محمد بن عيسى
عن عبد الله بن عمرو بن العاص
قال كنت مع رسول الله صلى الله
عليه وسلم فجاؤا ابو بكر
فاستأذن فقال ائذن له وبشره
بالجنة ثم جاء عثمان فاستأذن
فقال ائذن له وبشره بالجنة
قال قلت فابن انا قال انت مع
ابيک واما ما استدلت به من
حديثه على الخلافة الخاصة من
حيث كونها في زمن العافية فقد
اخرج احمد بن محمد بن عيسى
عن الامام عن زيد بن وهب عن
عبد الرحمن بن عبيد بن الكعبة
قال انتهيت الى عبد الله بن
عمرو بن العاص وهو جالس في
ظل الكعبة فسمعت يقول لينا
نحن مع رسول الله صلى الله
عليه وسلم في سفر اذ نزلنا
منزلا فمنا من يصبر رجلا ومنا
من هو في جشده ومنا من
يستفيل اذا نودي بمناذير
الصلوة بأمره قال فاجتمعنا
قال فقام رسول الله صلى الله
عليه وسلم فخطبنا فقال انه لم
يكن نبي قبلي الا اذ دل الله على
بالية خير الحسم وخرهم ما
يظلمهم شر الهيم وان ائتكم
هذه فجلت عافيتها في اذ لها
وان اخرا سيصيبهم بلاؤ شديد
وامور كثيرة وكما يحبون في
حق بعضنا لبعض شيىء
الفبتة فيقول المؤمن هذه مني
فقلت ثم تكشف ثم تجيى
الفبتة فيقول المؤمن هذه
ثم تكشف فمن سره منكم ان
يخرج عن النار وان يدخل
الجنة فليذكر موتته وهو مؤمن
بالله واليوم الآخر وليأت الى
الناس الذي يحب ان يؤتى اليه
ومن بايع امانا فخطاه صفتته
يده وخرقة قلبه فليطعه ما
استطاع فان جاء آخره ثيابه
فاضربوا عنق الاخر قال فاذا
خلت رأسى من بين الناس فقلت
انشدك بالله انت سميت هذا من
رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال فاشأ به الى ان ائذيه فقال
سمعته اذ نأى ووعا قلبى قال
فقلت هذه ابن عريك معاوية
يعني يا عمر ما بكل اموالنا
جنتنا بالباطل وان تقتل النفسا
وقد قال الله تعالى يا ايها
الذين آمنوا لا تأكلوا أموالكم
بينكم بالباطل قال فجمع يديه
فوضعهما على جبهته ثم كس
حشيتة ثم رفع رأسه فقال
أطلعني طاعة الله وواجبه في
محبة الله واما سوا ذلك الى
بكر الصديق رضي الله عنه فقد
اخرج البخاري عن عمرو بن
الزبير قال سألت عبد الله بن
عمرو عن أشية باطن المشركون
برسول الله صلى الله عليه وسلم
قال رايت فقيهة بن ابي سفيان
جارا الى النبي صلى الله عليه
وسلم وهو يصلي فوضع رداءه
في عنقه فخنقه بها خنقا شديدا
فجاء ابو بكر رضي الله عنه حتى
دفعه عنه فقال انفسلون رجلا
ان يقول ربي الله وقد جاءكم
بالبينات من ربكم

[illegible]

امام رضا علیه السلام

إلى الزناد عن الاسرج عن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لكل نبي رفيق في الجنة ورقي في الجنة عثمان
بن عفان وأخرج ابن ماجة بهذا الاسناد أن النبي صلى الله عليه وسلم قال لعثمان عند باب المسجد فقال يا عثمان هذا
جبريل أخبرني أن الله قد رزقك أم كلثوم بمثل صدق رقيقة على مثل صعبته وانا ان عثمان يقتل مظلوما والله على كل
شيء قدير فقد أخرج الحاكم من طريق موسى ومحمد وابراهيم بن عتبة قالوا صدقنا أبو آمنة قال شهدت أبا هريرة
وعثمان محبوسين في الدار فقال أبو هريرة سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انها ستكون فتنة واختلاف
اختلاف وفتنة قال قلنا يا رسول الله فأتأمرنا قال بليكم بالإمير واصحابه وأشار إلى عثمان وأخرج الحاكم من حديث
أبي زرعة عن أبي هريرة أن عثمان بن عفان الجني صلى الله عليه وسلم قرأ من حيث حفر بئر زوثة وحيث حفر
بحر العشرة واما ان الباكر صديق ديارهم شهدا فقد أخرج الترمذي من حديث عبد العزيز بن محمد عن سهل
عن أبيه عن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على جرادة هو وابو بكر وعمر وعثمان وعلي بن ابي طالب
طلحة والزبير فخرت الصخرة فقال النبي صلى الله عليه وسلم اهدأ إنما عليك نبي أو صدیق أو شهيد واما بشارة
بدر الجنة فقد أخرج الوداد عن عاصم عن أبي صالح عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اطلع الله
عز وجل علي أهل بدر فقال اعملوا ما كنتم تقومون فقد غفرت لكم واما قوله من الغيبة فقد أخرج الترمذي من حديث عبد العزيز
بن محمد عن العلاء بن عبد الرحمن عن أبيه عن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا درودا بالاعمال قسنا
نقطع الليل المظلم نبي الرجل مؤمنًا ونبي كافرًا ونبي مؤمنًا ونبي كافرًا ونبي مؤمنًا ونبي كافرًا ونبي مؤمنًا ونبي كافرًا
ومن منكم المؤمن عايشة رضى الله عنها اما يسند به على خلافتهم من حديث الاجمار في
أساس السجد فقد أخرج الحاكم من طريق احمد بن عبد الرحمن بن ذهاب عن عبيد بن يحيى بن ايوب عن هشام بن عروة
عن أبيه عن عائشة قالت اول حجر حمله النبي صلى الله عليه وسلم لبناء المسجد ثم حمل ابو بكر حجر اخر ثم حمل عمر حجر اخر ثم حمل
عثمان حجر اخر فقلت يا رسول الله الا ترى ارباب هؤلاء كيف يسعدونك فقال يا عائشة هؤلاء الخلفاء من بعدي صلوا
حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه واما اشتهاه اسنادا ورواية محمد بن فضل بن عبيدة فلذلك لم يخرجاه واما
بطلان خلافتهم من حديث الفرون فقد أخرج احمد بطريق غريب عن عبد الله بن أبي عن عائشة قالت سألت رسول الله
صلى الله عليه وسلم أي الناس خير قال القرن الذي أنا فيه ثم الثاني ثم الثالث اما قولها في خلافة الشيخين فقد أخرج
مسلم من حديث ابن أبي ليلى قال سمعت عائشة تسئلت من كان رسول الله صلى الله عليه وسلم مستخلفا أو مستخلفة
قالت ابو بكر فقلت لها ثم من بعد قال عمر ثم قيل لها فمن بعد عمر قالت ابو عبيدة بن الجراح ثم انتهت إلى عدا
وأخرج الترمذي عن عبد الله بن سفيان قال قلت لعائشة أي اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم كان اجب إلى رسول الله
صلى الله عليه وسلم قالت ابو بكر قلت ثم من قال عمر قلت ثم من قال ابو عبيدة بن الجراح قال قلت ثم من فسكت و
انا يسند به على خلافة الصديق من قول النبي صلى الله عليه وسلم اوصي بالابكر فقد أخرج مسلم من حديث الزهر
عن عروة عن عائشة قالت قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه اوصي لي بالابكر واذا كنت حتى اكثب كذا

لما نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم رسولاً من بني تميم فخرجت قريظة فالتفت اليه
 ولما نزلت فخرجت قريظة فالتفت اليه ولما نزلت فخرجت قريظة فالتفت اليه
 من النعمان بن مقرن بالنبى صلى الله عليه وسلم قال يا نعمان انك لنتك تبتان فان اردوك على نفسك
 فالتفت اليهم ومن مسند انس بن مالك نفي الله عنه اما ان التفتت في ريش فقد اخرج احمد عن
 بن دهب الجري قال قال انس بن مالك آتيتك مدية ما آتيتك كل امة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قام
 على باب البينة ونحن نيب فقال الائمة من قريش ان لهم عليكم حقوا لكم عليهم حقاً مثل ذلك ما ان استمر
 وان فاجه واودوا وان فاجهوا فاجهوا من لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله واللعنة والناس اجمعين واهرج احمد
 عن انس قال يا النبي صلى الله عليه وسلم الانصار يقطع لهم الجري فاقولوا لا حتى يقطعوا من المهاجرين فقال
 انكم تشقون من بدى اثرة فاقصروا حتى تكونوا واما الدليل على غلاتهم من جهة تولى بعض العداوات اليهم من بعد
 فقد اخرج الحاكم من طريق علي بن مهران النخعي عن انس بن مالك قال سمعتى بنو النضير الى رسول الله صلى
 الله عليه وسلم فقالوا انك رسول الله صلى الله عليه وسلم الى من نفع منه فاني بكم قال فابيتك فاسأله فقال الى
 الى بكر فابيتهم فابيتهم قالوا ارجع اليه فاسأله فان حدثت باي بكر حدثت فاني من فابيتك فابيتك فقال الى
 قالوا ارجع اليه فاسأله فان حدثت بامر حدثت فاني من فابيتك فاسأله فقال الى عثمان فابيتك فابيتك فقال
 ارجع فاسأله فان حدثت بثمان حدثت فاني من فابيتك فاسأله فقال انك لنتك تبتان فان اردوك على نفسك
 هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجوا واما ان ابوبكر مسيرق وسائرهم شهدوا فقد اخرج البخاري عن يحيى بن
 عن قتادة ان انس بن مالك قال سمعتهم ان النبي صلى الله عليه وسلم حيداً اعداء ابوبكر وعمر وعثمان فربهم قال ابنت
 اعد فاما عليك نبى ومسيرق وشبهه ان واما افضلية اثنين في هذا اخرج الترمذي من حديث محمد بن كثير عن الاوزاعي
 عن قتادة عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يي بكر وعمر ان سيد الكهول اهل الجنة من الاولين
 والآخرين الا المنسبين والمرسلين لا يخرجوا على واما ما رواه البخاري مع غيرهم فقد اخرج احمد والترمذي عن حماد
 عن قتادة عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارحم الراحمين يا بني ابوبكر واهله في امر الله
 واهله فيهم جاء عثمان بن عفان واهله فيهم بالمال والحرام لعماد بن جليل واهله فيهم زيد بن ثابت واهله فيهم ابى بن كعب
 ولكل امة اميرين واين حصة والامة ابو عبدة بن البراء قال الترمذي وقد رواه ابو قلابة عن انس عن النبي صلى الله
 عليه وسلم محمد واما حديث الامانة في اليوم الذي مات فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم فمخبر عن رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب قال سمعتى السري بن مالك ان المسلمين مناهم في صلاة الفجر من يوم الاثنين
 ابوبكر فليكن بهم لم يفتا هم الارسل الله صلى الله عليه وسلم قد كلفهم شجرة ما يشاء ففكر اليهم وهم صفوف في الصلاة
 ثم شتم فليكن ابوبكر على عتبة السبل الصلوات وكن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد ان يخرج الى الصلاة
 قال انس واهله فيهم ان فليستوا في صلواتهم فمخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فاشارة اليهم بيده رسول الله

هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجوا واما ان ابوبكر مسيرق وسائرهم شهدوا فقد اخرج البخاري عن يحيى بن

عن قتادة عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يي بكر وعمر ان سيد الكهول اهل الجنة من الاولين

صلى الله عليه وسلم ان ارموا صلواتكم ثم دخل الحجرة واخرج السبيل واما منزلة الشيخين عنده صلى الله عليه وسلم فقد اخرج الترمذي عن
الحكم بن عتيبة عن ثابت عن النسيان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يخرج على اصحابه من المهاجرين والانصار وهم ملبوس وفيهم
ابوبكر وعمر فلما رجع اليه احد منهم بفسده الا ابوبكر وعمر فانهما كانا ينظران اليه وينظر اليهما فيسبوان اليه ويتعشمان اليهما
واما مناقب ابي بكر الصديق فقد اخرج ابن ماجه من طريق معتمر بن سليمان عن حميد عن النسيان قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم احب الناس اليك قال عايشة قيل من الرجال قال ابوبكر واخرج احمد بن محمد بن جعفر بن سليمان التيمي عن
ثابت عن النسيان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان كبر الجنة كما مثال الجنة ثم روي في شجر الجنة قال ابوبكر
يا رسول الله ان هذه الطير تارعت قال اكلتها اكرم منها تشاء اني لا ارجو ان يكون من يأكل منها يا ابوبكر واما مناقب عمر
بن الخطاب فقد اخرج الترمذي من حديث اسماعيل بن جعفر عن حميد عن النسيان ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
دخلت الجنة فاذا انا بقصر من ذهب فقلت لمن هذا القصر قالوا لثابت من فريش فظننت اني انا سوف قلت ومن ثم
فقالوا عمر بن الخطاب واما نقرب النسيان من الله تعالى بسبب الشيخين فقد اخرج البخاري من حديث حماد عن ثابت عن
النسيان ان رجلا سأل النبي صلى الله عليه وسلم عن الساعة فقال متى الساعة قال وماذا اعهدت لها قال لا شيء الا
انني احب الله ورسوله قال انت مع من اجبت قال النسيان فاذرنا بشي ذرحنا بقول النبي صلى الله عليه وسلم
انت مع من اجبت قال النسيان فانا احب النبي صلى الله عليه وسلم وانا بكر وعمر وارجو ان اكون معهم يحيى ابائهم
انكم اكلتم مثل اعمالهم ومن سئل عن سبب الخديري رضي الله عنه لما الخطبة التي خطبها النبي
صلى الله عليه وسلم في مناقب ابي بكر رضي الله عنه قيل موته فقد اخرج البخاري عن بسر بن سعيد عن ابي سعيد الخديري
قال قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس فقال ان الله تبارك وتعالى خير عبد ابن الدنيا وابن ما عنده فاختر
ذلك الله ما عده الله قال فبني ابوبكر رضي الله عنه فنجبنا لي كما ان خير رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عبد خير
وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم هو خير وكان ابوبكر رضي الله عنه اعلينا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان من امن الناس في صحبته وامله ابوبكر ولو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابوبكر ولكن اخوة الاسلام ومودة لا يتغير
في المسجد بابك الاشد الاباب الى بكر واخرج الترمذي عن حميد بن حنين عن ابي سعيد الخديري ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم جلس على المنبر فقال ان عبد اخبره الله بين ان يؤتيه من رزقه الدنيا ما يشاء وبين ما عنده
فاختر ما عنده ثم ذكر نحو اربعة اقدم واما مناقب عمر بن الخطاب فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب عن ابي امامة
بن سهيل بن حنيفة عن ابي سعيد الخديري قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول بينا انا نائم ثم رايت ان اسكن
عرضوا علي وعليهم قمص فمنها ما يبلغ الثدي ومنها ما يبلغ دون ذلك وعرض علي عمر وعليه قميص فمجره فاولوا فما
اولته يا رسول الله قال الدين واما بشارة الشيخين بالجنة والاشارة الي انهما من السابقين المقربين فقد
اخرج الترمذي من طريق سالم بن ابي حفصه والاعمش وجماعة كلهم عن عطية عن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم ان اهل الجنة ياتيهم من تحتهم كما تروى النجم الطالع في افق السماء وان ابوبكر وعمر منهم

عن النسيان
عن النسيان
عن النسيان
عن النسيان

عن النسيان
عن النسيان
عن النسيان
عن النسيان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بن عوف وسعد بن ابى وقاص وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يهتض كل رجل منكم الى كفوفه فنهض النبي صلى الله عليه وسلم الى عثمان فاعتقته وقال انت ولتي في الدنيا والاخرة والابن ارة اهل المدينة بالجنة فقد اخرج ابو داود ومن حديث الليث عن اسد الزبير عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يدخل النار احد من اهل بيتي تحت الشجرة وقد اخرج احمد من حديث سفيان عن عمرو بن جابر قال كنا يوم الجمعة الف واربعاء فقال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم انتم اليوم خير اهل الارض مسانيد المهاجرين من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم اولها مسند عمار بن ياسر افضل الشيخين وكونها من السابقين المقربين وان ابا بكر افضل من عمر فقد اخرج ابو يعلى عن طريق حماد بن اسد سليمان عن ابراهيم عن علقمة عن عمار بن ياسر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عمار اني جبرئيل انا نقول يا جبرئيل حديثه بفضائل عمر بن الخطاب في السماء فقال يا محمد لو حدثت بك بفضائل عمر مثل ما كنت فودع في قوم الف سنة الا خمسين عاما فقلت فضائل عمر وان عمر كحسنة من حسنات ابى بكر واما سابق ابى بكر السعيد بن رضى الله عنه فقد اخرج البخاري عن ميام قال سمعت عمار يقول را رسول الله صلى الله عليه وسلم واما هذه الاخيرة اعبدوا امرأتان والابكر ومن سند حذيفة بن اليمان اما بديل على خلافتهم من مسألة مستطر الامارة فقد اخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن ربيعة بن حراش عن حذيفة بن اليمان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد تممت ان ابعث الى الافاق رجلا لا يعقلون الناس السن والفرايض كما بعث عيسى بن مريم المحاريق قيل له فابن انت عن ابى بكر وعمر قال انه لا غنى لي عنها انهما من الدين كالسميع والبصير واما ان قولها حجة وانه يجب الاقتداء بهما فقد اخرج الحاكم من حديث مسعر بن كدام عن عبد الملك بن عمير عن ربيعة بن حراش عن حذيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا بالذين من بعدي ابى بكر وعمر وهما خير مني عمار واذا حدثكم ابن ابي عمير فصدقه وفي رواية الترمذي من حديث سفيان عن عبد الملك بن عمير عن مولى ربيعة بن ربيعة بن حراش عن حذيفة قال كنا جلوسا عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني لا اذري ما قدر بقايتي فيكم فاقصدوا بالذين من بعدي واشار الى ابى بكر وعمر وهما خير مني عمار وما حدثكم ابن مسعود فصدقه واما الدلالة على خلافة عمر وانه قلن الفتنه فقد اخرج البخاري من حديث الاعمش قال حدثنا شقيق قال سمعت حذيفة يقول بينما نحن جلوس عند عمر اذا قال انكم تحفظ قول النبي صلى الله عليه وسلم في الفتنه قال قلت فبنته الرجل في اهل بيته واولاده وولده وجاره يكفر بالصلوة والصدقة والامر بالمعروف والنهي عن المنكر قال ليس عن هذا اسالك ولكن التي تموج كعوج البحر قال ليس عليك منها بأس يا امير المؤمنين ان بيك وبيننا بابا مغلقا قال عمر ايكم الباب ام يفتح قال لا بل يكسر قال عمر اذا لا يفتح ابدا قلت اجل قلنا حذيفة اكان عمر يكسر الباب قال نعم كما اعلم ان دون عذرة الليلة وذلك اني قد شئت حديثا ليس بالاعلى فبيننا ان نساك من الباب فامرنا مسروقا فساك فها قال من الباب قال عمر واخرج الحاكم من حديث سفيان عن منصور بن ربيعة عن حذيفة قال كان الاسلام في زمان عمر كالرجل الثقيل لا يزود الا قريبا فلما قيل عمر كان كالرجل الذي لا يزود الا بعدا والاله لاله على خلافة عثمان رضى الله عنه وانه اذا قيل لا يستقيم

عن حذيفة بن اليمان

عن حذيفة بن اليمان عن ربيعة بن حراش عن حذيفة بن اليمان

عن حذيفة بن اليمان

ذی الحجة سنة ثمان وثلاثين في خلافة قریش اخرج احمد عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال كان هذا الامر في حيرة ففرقه الله عز وجل منهم فبعده في قریش ومن ثم سمي ذوال الحجة ومن
مسند عوف بن مالك الاشجعي روى حديث في نسخة الخلافة الراشدة اخرج مسلم عن عوف بن مالك
الاشجعي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خيار امتكم الذين يحبونهم ويحبونهم ويصلون عليهم ويصلون عليكم و
شرا امتكم الذين يبغضونهم ويبغضونهم ويقتلونهم ويقتلونكم قال فلما يارسول الله افلا ينابذهم عند ذلك قال لا يا اقاموا
فيكم الصلوة لا يا اقاموا فيكم الصلوة الا ان علي عليه السلام قال في حديثه ان من مصيبة الله تعالى فليكنه ما ياتي من مصيبة الله تعالى
ولا ينزع عن يمين طاعة واخرج ابو عمر عن عبد الملك بن عمير قال حدثني ابو بردة وارجى عن عوف بن مالك الاشجعي
انه راى في المنام كأن الناس يحرقون اذ انهم رجل فرمهم فوفهم ثلاث اذرع قال فقلت من اين قال اقول
قلت لم قالوا لان فيه ثلاث حصال لانه لا يخاف في الله لومة لائم وانه خليفة يتخلف وشبهه شبيهه قال فالتفت
ابا بكر فقصنا عليه فارسل الى عمر فراه ليبشروه قال بخار عوف قال فقال لي ابو بكر انقص ردائك قال فسلمنا
فلنت خليفة يتخلف زبني عمر وكبرني وقال اسكت تقول هذا ابو بكر حي قال فلما كان بعد دويلى عمر مررت
بالثام وهو على البئر قال من علي وقال انقص ردائك فقصنا فلما قلت له لا يخاف في الله لومة لائم قال
التفت لارجوا ان يجعلني الله منهم قال فلما قلت خليفة يتخلف قال قد استخلفني الله فسله ان يجعلني على ما ولا يني
فلما ان ذكرت شبيهه شبيهه قال استخلفني بالشهادة وانا بين اظهركم تغردون ولا اغزو ثم قال بلى يا ابي الله
بها ان شاء الله ومن مسند عبد الله بن المغفل القرني حديثه في حب الصحابة اخرج احمد عن عبد الله بن عبد الرحمن
عن عبد الله بن مغفل المزني قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصحابي لا تتخذوهم غرضا بعدى فمن اتهم
فجئى اجبهم ومن البغضهم فبغضهم ومن اذهم فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله ومن اذى الله
او شك ان ياخذوا ومن مسند حفصة زوج النبي صلى الله عليه وسلم حديثها في فضل
عثمان اخرج احمد من حديث بن جبريم عن انس بن مالك عن عبد الله بن ابي سعيد المزني قال حدثني حفصة بنت عمر
بن الخطاب قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم قد وضع ثوباً بين يديه فجاء ابو بكر فاستأذن
فاذن له وسو على مئبته ثم جاء عمر فاستأذن فاذن له ثم ناس من اصحابه والنبي صلى الله عليه وسلم على مئبته
ثم جاء عثمان فاستأذن فاذن له فاجتهدوا في جعله ففعلوا ثم خرجوا قلت يارسول الله جاء ابو بكر وعمر وعلي
سائر اصحابك وكنت على هيئتك فلما جاء عثمان تجلست بركبك فقال الاشجعي من شجئى منه الملكة وحدها في
بشارة اهل بدر والحديبية اخرج مسلم عن حفصة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لارجوا ان لا يدخل
النار ان شاء الله احد مشرك بدر والحديبية قلت يارسول الله اليس قد قال الله وان منكم الاذاري واما قال منكم
تسميعه يقول نعم يحيى الذين اتقوا ذنى رواية لا يدخل النار ان شاء الله من اصحاب الشجرة احد الذين بالجوا اجتماعها
مسانيد الانصار من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من مسند معاوية بن جبل في الشجرة

مسند حفصة بنت عمر
في حديثها في فضل
عثمان بن عفان
في حديثها في فضل
عمر بن الخطاب
في حديثها في فضل
ابو بكر بن الصديق
في حديثها في فضل
النبي صلى الله عليه وسلم

لمننت ان ذاك لا يكون في زمانك ومن مسند زيد بن ثابت قوله ان المهاجرين اولى بالخلافة من
غيرهم اخرج الحاكم من حديث وهيب عن داود بن ابى هند عن ابى نصره عن ابي عبد الله رضي الله عنه قال لما توفي رسول الله
صلى الله عليه وسلم قام خطباء الانصار فجعل الرجل منهم يقول يا معشر المهاجرين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
اذا استعمل رجلا منكم ذكرن معه رجلا منا فتدري ان يلى عنه الا امر رجلا من احدكما منكم والاخر منا قال فتنا كعبت
خطباء الانصار على ذلك فقام زيد بن ثابت فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان من المهاجرين فان
الانام يكون من المهاجرين ونحن انصاره كما كنا انصار رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام ابو بكر رضي الله عنه فقال
جزاكم الله خيرا يا معشر الانصار وثبت فاذلكم ثم قال يا ابو قتيبة غير ذلك لا يصالحكم ثم اخذ زيد بن ثابت بيد ابى بكر فقال
يا صاحبيك فبايعوه ثم انطلقوا فلما قعد ابو بكر على المنبر نظروا في وجوه القوم فلم ير عليا فقال عنه فقام ناس من الانصار
فأقروا فقال ابو بكر ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم ختمه اردت ان تشق عصا المسلمين فقال لا تشرى يا خليفة
رسول الله صلى الله عليه وسلم فبايعه ثم لم ير الزبير بن العوام فقال عنه حتى جاءوا به فقال ابن عمه رسول الله صلى الله عليه
وسلم وحم آتية اردت ان تشق عصا المسلمين فقال لا تشرى يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل قوله فبايعاه ههنا
حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه ومن مسند زيد بن خارجة رحمه الله بعد موته بفضائل الثلاثة اخرج ابو عمر
عليه السلام بن بلال عن يحيى بن سعيد بن المسيب ان زيد بن خارجة الانصاري ثم من بني الحارث بن الخزرج توفي زمن
عثمان بن عفان فسيجي بنوب ثم اتهم سموا بخلابة في صدره ثم تكلم فقال احمد بن محمد في الكتاب الاول صدق صدق
ابو بكر الصديق في الصفة في لغة القوي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق ههنا الخطاب القوي الامين
في الكتاب الاول صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مصنف اربع وقيمت سببان انت الفتن واكل الشية
الصديق وقامت الساعة وسيايتكم خير خير اذ ليس وما يبر اذ ليس فان يحيى بن سعيد قال سعيد بن المسيب ثم هلك جل من
بني خطبة في بنوب سموا بخلابة في صدره ثم تكلم فقال ان اصابني الحارث بن الخزرج صدق صدق قال ابو عمر
وقام في خلافة عثمان وقد عرض مثل قصته لاجي ربي بن جراح ومن مسند رفاعه بن رافع الزرقي
حديثه في فضل اهل بدر اخرج البخاري عن رفاعه بن رافع قال جاء جبريل الى النبي صلى الله عليه وسلم قال يا الله
اهل بدر فيكم قال من افضل المسلمين او كلته نوحا قال وكذا لك من شهيد يدرك من الملكة ومن مسند رافع
بن خديج حديثه في فضل اهل بدر اخرج ابن ناجة من حديث سفيان عن يحيى بن سعيد عن عبيدة بن رفاعه عن
جعده رافع بن خديج قال جاء جبريل او ملك الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما قدون من شهيد بدر فيكم قالوا احيا
قال كذا لك ثم عندنا الملكة ومن مسند ابى سعيد بن المسيب حديثه في الخطبة التي خطبها النبي صلى الله
عليه وسلم في مناقب اهل بدر الصديق رضي الله عنه اخرج الترمذي عن عبد الملك بن عمير عن ابن السلي عن ابيه عن رسول
الله صلى الله عليه وسلم خطب يوما فقال ان رجلا صالحا خيرا ربه بين يدي العيش في الدنيا ما يشاء ان يعيش وياكل في
الدنيا ما يشاء ان ياكل وبين لقائه ربه فاخار فقام ربه قال فليكن ابو بكر فقال اصحب النبي صلى الله عليه وسلم الا تخجلون

عن
ابن مسعود

عن
ابن مسعود

يوم تقومون على رجل مؤخر يردون يابح الناس من اهل البصرة فيموت على عثمان رضي الله عنه وهو متجرب بردة جزيرة بابل
الناس وحدثه في التخذ من الخروج عليه اخرج الحاكم من حديث الليث عن يزيد بن ابي حبيب عن ربيعة بن لبيد التميمي
عن عبد الله بن حوالة الاسدي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من سجد فمات فمات بغير ما مات عليه فمات بغير ما مات عليه
موت في وقت خفيته فمات بغير ما مات عليه وحدثه في الفتح اخرج الحاكم من حديث علي بن ابي طالب عن ابي و قاص قال سمعت رسول الله
اخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرة عن اشعث بن عتبة بن ابي وقاص قال سمعت رسول الله
الله عليه وسلم يقول يظهر المسلمون على اهل جزيرة العرب ويظهر المسلمون على الروم ويظهر
المسلمون على الاغور والجال ومن مسند نافع بن عتبة بن ابي وقاص حديثه في الفتح اخرج الحاكم
من حديث موسى بن عبد الملك بن عمير عن ابيه عن جابر بن سمرة عن اشعث بن عتبة قال قدم ناس من العرب على
رسول الله صلى الله عليه وسلم ليكنون عليه وعليهم الصوف فمات لا حول له من هؤلاء ومن رسول الله صلى الله
عليه وسلم ثم قلت في نفسي موبجى القوم ثم انت نفسي الا ان اقوم اليه قال فسمعت يقول تغزون جزيرة العرب فيفتحها
الله ثم تغزون فارس فيفتحها الله ثم تغزون الروم فيفتحها الله ومن مسند عبد الله بن هشام بن زهرة
القرشي حديثه في فضل عمر اخرج البخاري من حديث ابن وهب قال اخبرني جوة قال حدثني ابو عقيق زهرة بن
عبد الله سمع عبد الله بن هشام قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم وهو اخذ بيد عمر بن الخطاب هذا حديث لم يطوله البخاري
واخرج الحاكم من حديث رشيد بن سعيد وابن كعبية عن زهرة بن عبد الله بن هشام قال كنا مع رسول
الله صلى الله عليه وسلم وهو اخذ بيد عمر بن الخطاب فقال عمر والله يا رسول الله انك لاجب الي من كل شئ الانفسى التي
بين يدي فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تكونوا مني حتى اكون احب اليك فقال عمر الذي انزل
عليك الكتاب لانت احب الي من نفسي التي بين يدي فقال النبي صلى الله عليه وسلم الان يا عمر ومن مسند عمر
بن حصين الخزاز عني حديثه في الفردن الثلاثة من طرق كثيرة منها ما اخرج الحاكم من حديث الاعشى عن طلال
بن يان قال انطلقت الى البصرة فدخلت المسجد فاذا شيخ مستند الى اسطوانة يحدث يقول قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم خير الناس قسرتهم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم باقى اقوام يعطون الشهادة قبل ان ياتوا ومن مسند
عبد الرحمن بن ابي بكر حديثه في الدليل على خلافة ابي بكر اخرج الحاكم من حديث ابن ابي ليكنة عن عبد الرحمن بن
ابى بكر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايتىي بدوات وكنت اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده وايضا ثم ولانا قضاة
ثم اقبل علينا فقال يا ابي الله والمؤمنون الا ابا بكر ومن مسند عثمان بن ارقم بن ابي الارقم المخزومي
حديثه في سوابق عمر رضي الله عنه اخرج الحاكم عن عثمان بن ارقم انه كان يقول انما ابن سبيح الاسلام مسلم الى
سابع سبعة وكانت داره على الصفا وهي الدارة التي كان النبي صلى الله عليه وسلم يكون فيها في الاسلام وفيها دعا
الناس الى الاسلام فاسلم فيها قوائم كثيرة وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة الاثنين فيها اللهم اعز الاسلام
باحب الرجلين اليك عمر بن الخطاب او عمرو بن هشام فجاو عمر بن الخطاب من الغد بكرة فاسلم في دار الارقم وخرجوا

عنه
سبحي
مؤلفه

وسلم وادلك جہا لکم فایا کم والا فانی التي تفصل اهلها فانی سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان هذا
 الامر في قریش لا یعدوهم احد الا کبته الله علی وجهه ما اقاموا الدین وحدثته فی فضل الاحادیث التي
 كانت فی زمن عمر اخرج احمد عن عبد الرحمن بن مسعود عن معاوية بن صالح عن ربيعة بن يزيد عن عبد الله بن عباس
 التميمي قال سمعت معاوية يتحدث وهو يقول ایا کم و احادیث رسول الله صلى الله عليه وسلم الا عدنا کان علی
 عبد عمر وان عمر رضی الله عنه اخاف الناس فی الله عز وجل سمعت رسول الله يقول من یرد الله به خیرا لقیقه
 فی الدین وسمیته يقول اما انا فاسم واما یعطی الله عز وجل فمن اعطیه عطاء لطیف لغیر فقیر ان یمارک
 لا حد کم ومن اعطیته کبراسیة لغیر فهو کالدی یا کل دلائش وسمیته يقول لا تزال امته من امتی ظاہرین
 علی الخی لا یقرصم من فاقهم حتی یاتی امر الله و هم ظاہرون علی الناس ومن مسند عمر بن العاص
 حدیث فی فضل الله بکرو عمر رضی الله عنهما اخرج البخاری عن حدیث ابی عثمان قال حدثنا عمر بن العاص
 ان النبی صلی الله علیه وسلم لبث علی حبش ذات السلاسل قال فایتی فقلت ابی الناس احب الیک قال عایشة فقلت من الرجال
 فقال ابو ما فقلت ثم من قال ثم عمر بن الخطاب فعد رجلا و من مسند رجل من الصحابة اخرج ابو یعلی عن
 حدیث قتادة عن محمد بن سیرین ان رجلا بالکوفة شهید ان عثمان رضی الله عنه قتل شهیدا فاخذ الزبانية فرفعه
 علی رضی الله عنه و قالوا لولا ان تنهانا و نهيئنا ان لا نقتل احدا لقتلناه هذا زعم انه شهید ان عثمان قتل شهیدا
 فقال الرجل لیعلی و انت شهید انک کنتی ایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فسالته فاعطانی و ایت ابابکر فسالته
 فاعطانی و ایت عمر فسالته فاعطانی و ایت عثمان فسالته فاعطانی قال فایتی رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فقلت یا رسول الله ارفع الله ان یمارک لی فقال المنسب صلی الله علیه وسلم کیف لا یمارک لک و اعطاک نبی و صدق
 و شهید ان و اعطاک نبی و صدیق و شهید ان و اعطاک نبی و صدیق و شهید ان و من مسند رجل من الصحابة
 حدیث فی روبا الوزن اخرج احمد عن حدیث اسود بن هلال عن رجل من قومه کان یقول فی خلافة عمر بن الخطاب
 لا یوت عثمان حتی یستخلف قلنا من ابن تعلیم ذاک قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول رایت اللیلة فی المنام
 کان ثلثة من اصحابی قد نوا فوزین ابو بکر ثم وزن عمر ثم وزن عثمان فنقص ما جئنا به و صالح و من مسند
 عبد الله بن جعفر حدیث فی الشاة علی ابی بکر الصديق رضی الله عنه اخرج الحاکم من طریق یحیی بن سلیم عن
 جعفر بن محمد عن ابیه عن عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما قال ولینا ابو بکر فکان خیر خلیفة الله و ارحمه بنا و احبنا
 علینا و من مسند جریر بن عبد الله البجلي حدیث فی سبقة ابی بکر و عمر اے الخیر اخرج احمد عن حدیث
 شعبة عن عون بن ابی حنیفة عن المنذر بن جری عن ابیه قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فی صدر النهار قال
 فجاءه قوم حفاة عراة تجلبی الرماة و الباء متقلد السیوف عاثمهم من مضرب کلهم من مضرب فتعیر وجه رسول الله
 صلی الله علیه وسلم لارآی بهم من الفاقة قال فدخل ثم خرج فامر بلالا فاذن و اقام فصلى ثم خطب فقال ایها
 الناس اتعوا ربکم الذی فی خلقکم من نفیس واحدة الایة و فرار النبی فی الحشر و لن تنظر نفس ما قد مت لیس صدق رجلا

سپاه داردار است
السلاسل من مخطه
بعضه بعضه و لا
بعث ذلك الحشره
الى ملك الارض
اصيبت السهام

فما كنت بيني وبين ابن في فقال له عمرو وحي تقول لظي لظي بصير واسمى فقال له صلى الله عليه وسلم اخلفت في
الكلمة منسرة حلا قال نعم قال فانها قد ولدت علما وهو ابناك قال فالكلمة لم تسمع واخوي قال اذن مني
ايك يرمي بكلمة قال والذمى لغاك الحق ما علم احد قبلك قال فلو ذكرنا ان الله لم يبعث نبيا من قبلي قال والحق
يا رسول الله قال ليقول الناس انما هم سمعوا من النبي صلى الله عليه وسلم انهم لم يسموا من الله تعالى انهم لم يسموا من الله تعالى
المؤمن اعلى من الارض بحسب النبي انه محسن ان كنت اوتيتك ايتا وان مات ابناك اوتيتك قال فادع الله ان لا
يبدل كفى قد حاله ومن مسند سعيد بن المسيب هر سلا حديته في فضل ابن بكر الصديق رضي الله عنه
اخرج الحاكم من حديث ربيعة بن اسن عن عبد الرحمن بن سعيد بن المسيب قال كان ابو بكر الصديق من النبي صلى الله
عليه وسلم مكان الوزير فكان يشاوره في جميع اموره وكان ثابته في الاسلام وكان ثابته في العار وكان ثابته في
الفرش يوم بدر وكان ثابته في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم المقدم عليه احدا قال ابو عمر في ترجمته
ابن بكر الصديق قليفا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يبعث من لم يشهد بدرا وقد آواه عيشي بين يدي بكر عيشي
بين يدي من مؤخره منك ومن مسند عبد الله بن خطيب هر سلا حديته في فضيلة الشيخين رضي الله عنهما اخرج
الترمذي في صحيحه عن عبد العزيز بن عبد المطلب عن ابيه عن جده عبد الله بن حنظل ان النبي صلى الله عليه وسلم رآه
ابا بكر وعمر فقال لعنه ان السبع والبعير قول محمد بن سيرين اخرج الترمذي من طريق حماد بن زيد عن ايوب عن محمد بن
قال ما اظن رجلا ينقص ابا بكر وعمر بحسب النبي صلى الله عليه وسلم ذكر شي من اقوال السادة الاشراف
قوله الحسن بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهما اخرج ابو يعلى من طريق ابى مريم بن ربيع الجاهلي قال كنت بالكوفة فقام الحسن بن
علي خطيبا فقال يا ايها الناس رايت الباء في سماي عجا رايت الرب تعالى فوق عرشه فجا رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى قام عند فارسية من قوائم العرش فجاء ابو بكر فوضع يده على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جاء عمر فوضع يده على
منكب ابى بكر ثم جاء عثمان فكان بيده واسن فقال ت سئل عبا ذك فقم قتلوني قال فابعت من السماء ميزابا من ديم
في الارض قال فقيل لعلي الا ترى ما يحدث به الحسن قال يحدث بما رأيت واخرج ابو يعلى من طريق آخر عن الحسن بن علي
قال لا انا في جند ويا رايتها رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم واضعا يده على العرش ورايت ابا بكر واضعا يده على النبي
صلى الله عليه وسلم ورايت عمر واضعا يده على ابى بكر ورايت عثمان واضعا يده على عمر ورايت فواتود و منهم فقلت ما هذه الدوائر
فقيل وانا عثمان يطلب الله به وذكر المحب الطبري عن ابن السمان انه اخرج في كتابه عن الحسن بن علي قال لا اعلم علما
خالفت عمر ولا غير شيئا مما صنع حين قدم الكوفة وذكر ايضا عنه في كتاب المواقفة انه اخرج عن ابى جعفر قال بينما
عمر عيشي في طريق من طرق المدينة اذ لقيه علي ومعه الحسن والحسين رضي الله عنهم فسلم عليه علي واخذ بيده فاكسها بها
الحسن والحسين عن يمينهما فلما قال فعرض له من البكاء ما كان يعرض له فقال له علي يا ايها اليك يا امير المؤمنين قال
عمرو من احق مني بالبكاء يا علي وقد وليت امر هذه الامة احكم فيها ولا افر مني اقم مسجدا فانا اقم مسجدا فقال له علي والله
انك لتعدل في كذا وتعدل في كذا قال فما شئت من البكاء ثم تكلم الحسن بما اشار الله فذكر من ولايته وعدل فلم يسمعوا ذلك فتكلم

الحسين مثل كلام الحسين فاقطع بكلمة منقطع كلام الحسن فقال الحسين يا ابي عبد الله يا ابي عبد الله فاستغفر الله عنهما
فقال علي بن الحسين يا ابا عبد الله فاقطع بكلمة منقطع كلام الحسن فقال الحسين يا ابي عبد الله فاستغفر الله عنهما
بن زيد بن حسن قال حدثني ابي عن ابي عبد الله عن علي بن الحسين قال كنت في مجلس مع ابي عبد الله عليه السلام فاقبل ابو بكر وعمر فقال يا علي
عليه السلام ان سيدا كهول اهل البيت وشبابا بهيمة النسيب والمرسلين وذكر الحب العتيق من عبد الله بن الحسن
بن الحسن بن علي بن طالب وقد سئل عن ابي بكر وعمر فقال انقلبهما واستغفر لهما فقبل له لعل هذه القبيحة وفي نفسك
خلافة قال لا يا ليتني شفاعت محمد صلى الله عليه وسلم ان كنت اقول خلافة ما في نفسي وهذه سبيل عنها فت قال
صلى الله عليه وسلم ولا يصلي علي من لم يقبل عليها وروى عن الحسن الميثاق اخي عبد الله اليه كورانه قال رجل
من قتلوه مبهم ويحكم ارجونا يا ابي عبد الله فان اطلعنا الله فاجتونا وان عسيما الله فاقبلوهما فقال له رجل انكم ذوو قرابة
من رسول الله صلى الله عليه وسلم واهل بيته فقال ويحكم لو كان الله تعالى يقر ابي عبد الله رسول الله صلى الله عليه وسلم
يعبر على بطاعته لفتح بلكه من هو اقرب اليه سبيانا اباؤه وامهاتهم هو الله الى اخوان ان يقام بين الله والعباسي من العذاب
يستحق والله الى لا ترجو ان يؤتى الحسن سبيانا حرمه من غير ان يقر الله ان كان باقولون من
دين الله ثم لم يقرهوا عليه ولم يقرهوا عليه ومن كثر ما قرب منهم قراة مسكهم واوجب عليهم واعني ان يقرهوا
فيهم ولو كان الامر كما يقولون لكان الله جل وعزلا ورسوله صلى الله عليه وسلم اختارا عليهما لئلا يجرى للقيام
الناس بعينه فان عليا اعلم الناس خلقه وحرا اذ ترك امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يقوم فيه كذا امره و
يقتدر ابي الناس فقال له الراعي الم يقل النبي صلى الله عليه وسلم علي من كنت مولاه فعلي مولاه فقال ابا عبد الله
لو كنتي رسول الله صلى الله عليه وسلم فذاك الامر والسلطان والقيام على الناس لا تفتح به كما تفتح بالسلطان والاكوفة
والعباسيهم راجع دفاني ابي عبد الله من كان هذا كوني بعدي فاستمعوا واطيعوا ومن قول ولاد الحسين رضي الله عنهم
الامر فوا قد اخرج ملته مني عن الزهري عن علي بن الحسين عن علي بن ابي طالب قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
اقطع اليه بكبر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان سيدا كهول اهل الجنة من الاويس والآخرين الا النسيب والمرسلين
يا علي لا تخشعها ويا ابا عبد الله فاقطع بكلمة منقطع كلام الحسن فقال الحسين يا ابي عبد الله فاستغفر الله عنهما
فقال ما كان مثرك ابي بكر وعمر من النبي صلى الله عليه وسلم فقال من لثها الساجدة واخرج الحكم من طريق عبد الله
بن محمد بن ابان قال حدثنا سفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد عن ابي عبد الله عن جابر بن عبد الله عن علي بن عمر بن
محمد بن علي قال صلى الله عليك ثم قال يا ابن الناس قد احببت الى ان اتقى الله تعالى في حقيقة من نهى السيي واخرج محمد
بن الحسن عن ابي حنيفة قال حدثنا ابو جعفر محمد بن علي قال جاد علي بن ابي طالب الى عمر بن الخطاب حين كان فقال
اكرمك الله فوالله ما في الارض احد كنت اتقى الله بصيغة اخب اتى منك وروى عن ابن ابي حنيفة قال سالت محمد
بن علي وجعفر بن محمد عن ابي بكر وعمر فقالا لا اعدل فيهما فثبتهما من بعد وهاشم الثقت الى جعفر بن محمد فقال يا سالم
ابن ابي طالب جده ابو بكر الصديق جده في ثالثة شفاعته جدي محمد صلى الله عليه وسلم ان لم اكن اقول لهما واهل بيتي

هذا الحديث في نسخة اخرى

فانك لعنك ترى فيها رجلاً لا يأتى منسماً رجلاً يحرق علك مع اعمالهم ويطهروهم اذا رايتم لولا ان قلنى قريش لا تها
 بالذى لها عند الله واخرج الشافعى عن سفيان بن عيينة عن ابن ابي نجيح عن مجاهد بن جبر عن قتادة بن ديارى عن كركم عن
 ليث بن عمار قال لعن الرجل يقول من العرب فيقال من ابي العرب فيقال من قريش وذكر الشافعى من الحديث تعليقاً
 ثم وصلة البيهقي بسنده عن جابر بن مطعم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للقرشي مثل قوة الرطبي من غيرهم
 فعلى القرشي بم ذلك قال من قيل الراعى ذكره الا حديث كلها البيهقي في اوائل سنة الصغرى بالجملة معنى كثير از
 صحابه و تابعين اين مدعا را روايت کرده اند بالفاظ مختلفه وطرق متعارفه بعض از ان مبرم است در خلافت قريش و بعض
 اشاره است بآن و بعض قريبه است كه ذين را بان نزديك ميگرداند بعد از ان نزديك وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم انصار
 گفتند يها امير و منكم امير و مهاجرين بهمين حديث ايشان را از خلافت باز داشتند و برهمن معني اجماع منعقد شد و مخالف
 ساكت گشت و اين قصه را طرق بسيار است بعض روايات آن در قصه انعقاد خلافت حضرت صدق بيان خواهم كرد و جمله
 بعد از ان مناظره اجماع منعقد شد و مجلس بر همان اتفاق گذشت اما آنكه از مهاجرين اولين بودن شرط خلافت خاصه است
 پس يقول خدا يعطى منكم من اتفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين
 اتفقوا من بعد الاية و يقول وى عز وجل الذين ان مكنتهم في الارض اقاموا الصلوة الآية
 و قول حضرت فاروق در خطبه آخره چون خلافت را شورى ساخت در ميان شش كس و اتي قد علمت ان اتوا ما سيطلقون
 في هذا الامر انما نرسم بيدي نده على الاسلام فان فعلوا فاولئك اعداء الله الكفار الضال و قول ابن عمر احق بهذا الامر
 من قالك و قاتل اباك على الاسلام و قول زيد بن ثابت روز انعقاد خلافت حضرت صدق ان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم كان من المهاجرين فان الينا م يكون من المهاجرين و نحن انصار رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و قول رفاعه بن رافع زرقى بدرى في قصته خروج طلحة و الزبير على علي و بلوغ النجرالى علي في الاستيحاب فقال رفاعه بن رافع
 الزرقى ان الله لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم قلنا انا احق الناس بهذا الامر لخصت الرسول و مكاتبتنا من الدين
 فقلتم نحن المهاجرون الاولون و اوليا رسول الله صلى الله عليه وسلم الا قربون انا نذكر كرم الله ان لا تثار عونا متحان
 في الناس فقلنا كرم و الامر فانتم اعلم و ما كان بينكم غيرنا ما رايانا الحق معمولاً به و الكتاب متبعاً و السنة قائمه و فضينا و
 لم يكن لنا الا ذلك فلما رايانا الاثرة انكرنا لى آخره قال و قول عبد الرحمن بن عوف الاشجري لابي هريرة و ابى الدرداء
 و ابي بكر دخل لمعوية في الشورى و هو من الطلقاء الذين لا يجوز لهم الخلافة و هو و ابوه رؤس الأحزاب فندما على سيرهما
 و ابا بن يديه و از نجا معلوم شد كه ابو در و ابو هريره آخر بقول عبد الرحمن بن عوف رجوع کردند و حديث جبر بن
 عبد الله حرقوا المهاجرين و الانصار اوليا بعضهم بعض و الطلقاء من قريش و انصار من ثقيف بعضهم اوليا لبعض
 لى يوم القياسه و از اول دلائل اين مدعا قول حضرت مرتضى است كه چندين مره بطريق اهل شام نوشت كه امر خلافت
 مفوض است بمهاجرين و انصار ديگرى را در حل و عقد آن دخل نه چون ايشان بيعت کردند ديگر انرا مجال خلافت نماند
 و از قرآن اين مدعا حديث آنحضرت است صلى الله عليه وسلم و احق با امت صلوة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

عنه
 من قريش
 من قريش
 من قريش

عنه
 من قريش
 من قريش
 من قريش

عنه
 من قريش
 من قريش
 من قريش

فان و يراى السنة سواء فانه مهم هجرة و آية كريمة يا اظفنا لك اذ ذابكت الى ان قال اللاني ما جرت منك
 و امم انى بسبب تيد هجرت اذ شرفت تزوج انتمرت صلى الله عليه وسلم محروم اند و از ذرين انى معنى آنست كه حضرت
 عباس با و مود و عمويت بيا مبر سلى الله عليه وسلم و مقدم بنى هاشم بودن در امر خطير خلافت و نيل بود و با و اعتدادي
 نه و بعضى وليه او يا بمعنى اشاره كرده است اخراج الحاكم عن ابى اسحق قال سالت ثمر بن العباس كيف كبرت على رسول الله
 صلى الله عليه وسلم و انكم قال لا لك كان اول كتابه لحوقا و اشد ناز و نوبا بكم اين ده عاكه از مهاجرين اولين بودن
 اعظم شرف است در اسلام و مطلوب است در خلافت با فو بسايات است و در مجلس اتفاق اجماع بر خلافت صدر بن اكبر
 نه كور شده است قرشيت و هجرت اوليه با هم عموم خصوص من وجه دارند و صدر بن اكبر و نظراء او ماده اجتماع بودند
 لهذا شرف و انصار بهر دو وصف واقع شده و در مشافه حضرت مرتضى و معاوية بن ابى سفيان صفيت هجرت دارى شرف
 است و ايجابى است تريف اخراج البخارى عن عاصم عن عثمان الكنى عن مجاشع بن سعد قال انطقت ابى سعد
 الى النسب صلى الله عليه وسلم لى بالعبدة الهجرة فقال مضيت الهجرة لآلها ايا بعد على الاسلام و الهجر و فليقت ابى سببه
 فساله فقال صدق مجاشع و اخراج البخارى عن ابن عمر الهجرة اليوم او بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم و اخراج عمر
 بن الخطاب كان ابن عمر يقول للهجرة بعد الفتح و اخراج من عايشة قالت للهجرة اليوم كان المؤمن يهاجده هم يهتبه الى الله
 و الى رسوله فمما فانه ان يفتن عليه فاما اليوم فنه الله الاسلام فاله من كينيه به حيث شاء و لكن جهاد و زينة و
 اخراج الطبرانى فى الصغيرين حديث الى هند يحيى بن عبد الله بن محجر بن عبد الجبار بن وائل بن حجر الحضرمى الكوفى
 بالكوفة قال حدثنا عمى محمد بن جبر بن عبد الجبار قال حدثنى سعيد بن عبد الجبار عن ابيه عبد الجبار عن امه ام يحيى عن
 وائل بن حجر حديثا طويلا فى قصة ذنود على النسب صلى الله عليه وسلم ثم رجوعه الى وطنه ثم اعتراله الناس
 فستة عثمان ثم قد ديم على التوبة فقال له معاوية فاما منك من نصيرنا و قد اتهمك كمن ان تفتد و يهزأ قلت انك
 قلت رجلا هو احق لشرف منك قال وكيف يكون احق لعثمان متى و اما اقرب الى عثمان فى النسب قلت ان النسب
 صلى الله عليه وسلم كان آخا بن علي و عثمان فالأخ اولى من ابن العم و لست افرق المهاجرين قال اولئك المهاجرين
 قلت آلتنا قد اشرنا كما جئنا و حشمت اخبرى حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم و قد رفع رأسه نحو المشرق و قد حضر
 جميع كثير ثم روى اليه بعرة فقال انتمكم الفتن يقطع الليل السيل السيل منته و امرنا و عجله و فقه قلت له من بين القوم يا رسول
 الله و اما الفتن فقال يا وائل اذا خلفت سفيان فى الاسلام فاعزير لهما فقال سمعت سفيان قلت لا لكنى سمعت
 ابي محمدا السليمان فقال معاوية و لم سمعت ذاك و لم سمعت ذاك قلت اوليس قد رايت ما صنع محمد بن مسلمة عند مقتل عثمان
 انتهى بسيفه الى السخرة فصره حتى اكسره فقال اولئك قوم يظلمون علينا قلت فكيف نصنع يقول رسول الله صلى الله عليه
 وسلم من احب الانصار فليمتهم و من ابغض الانصار فليبعثهم و اخراج ابو يعلى عن معاوية بن ابى سفيان قال سمعت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تنقطع الهجرة حتى تنقطع التوبة و لا تنقطع التوبة حتى تقطع
 التمس من مغربا و وجه تطبق در ميان اين دو حديث مختلف آن است كه هجرت در لغت اختال است از وطن و بالو

تاريخ طبرستان

[illegible]

اهل بريد بعد از ان اهل حديد بسيار مقدم ساخت بر سائر صحابه چه باعتبار اثبات در دفتر غزاة و چه باعتبار اعطاء عطيا
 و چه باعتبار تقدم در محافل و مجالس و چه در امور استحقاق خلافت و چه در طلب غنا از ايشان و تبرک با ايشان بعد از ان
 است مرحوم در تفهيم و توفير ايشان گذشت الى اليوم و اخرج الواقدي عن ابى بكر الصديق رضى الله عنه في وصيته عمر بن
 العاص ان الله في ستر امرک و علانيته فانه يراک و يرمى عليك فقد رايت تقدمي لک علي من هو اقدم منك سابقا علم
 يا عمر و ان معک المهاجرين و الانصار من اهل بريد تا که فرمود و اعرفتم لهم حقهم و لا تطاول عليهم بسطاطک و لا تداء خلک
 نخوة الشيطان فتقول انما و لاني ابو بکر لاني خير منکم و يا لک و خداي النفس فلن کا قدم دشا و در سم فيما تريد من امرک
 و اخرج البخاري عن قيس بن عازم قال کان عطاء البديين خمسة الاف خمسة الالف و قال لم لا تقبلتهم على من بعدهم
 اما بشارت خلفاء بهشت پس ثابت است بطرق بسيار اول عموما قران در باب مهاجرين و مجاهدين و حاضران مشهدين
 حديدية و بنوک و غيرهما ثانی احاديث و آورده در فضل اهل بدر حديث لعن الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما كنتم
 فقد غفرت لكم از مسند عمر و علي و ابن عمر و ابن عباس و ابو هريرة و حديث جابر بن عبد الله قال ما تعدون اهل بدر فيكم قال
 من افضل المسلمين از مسند رفاعه بن رافع و رافع بن حديد و حديث حفصة و جابر بن عبد الله قال لا يدخل النار احد شهد البدر
 و الحديبية ثالث احاديث و آورده در فضل اهل حديبيه مانند حديث لا يدخل النار احد من تابع تحت الشجرة و حديث
 انتم خير اهل الارض از مسند جابر بن عبد الله احاديث و آورده در بشارت عشرة از مسند عبد الرحمن و سعيد بن زيد خامس احاديث
 و آورده در بشارت اربعة از انجمله حديث جابر بن عبد الله سادس احاديث و آورده در بشارت ثلثة مثل حديث ابى موسى
 ان نافع بن عبد الحارث سابع احاديث و آورده در بشارت شيخين از حديث ابو سعيد صدق ان اهل الدرجات الصالحة يراهم من تحتهم
 كما ترون النجم الطالع في آفاق السماء و ان ابا بکر و عمر منهم و انما و حديث مرفعي و انس بن مالك اهل الجنة و حديث
 ابن مسعود يطلع عليكم رجل من اهل الجنة فيها جميعا ثامن احاديث و آورده در بشارت صدق اكر از انجمله حديث ابى هريرة ان
 يدعى من ابواب الجنة كلها و حديث انس في وصف طير الجنة في اخره قوله صلى الله عليه وسلم لا يكر الى لارجوان يكون
 من باكل منها سابع احاديث و آورده در بشارت فاروق اعظم از انجمله حديث روى النبي صلى الله عليه وسلم قصص من ذهب
 من حديث جابر و انس و ابى هريرة و بريدة السلمي عاشر احاديث و آورده در بشارت ذمي النورين از انجمله حديث عبد الله
 بن حوالة ينجون على رجل يبالغ الناس و هو شجر يبرود من اهل الجنة فكان عثمان حادى عشر احاديث و آورده در بشارت
 مرفعة از انجمله حديث علي لک في الجنة خير منها اما بكون خلفاء از سابقين مقررين پس ثابت است با حاديث بسيار از انجمله
 حديث تحرك الجبل و قوله صلى الله عليه وسلم اثبت ثمانا عليك نبى و صديق و شهيد من طرق كثيرة جدا من مسند عثمان و سعيد
 بن زيد و ابى هريرة و ابن عباس و انس و بريدة و سهل بن سعد و حديث ان الشيخين من النجباء من مسند علي و حديث
 ان اهل الدرجات الصالحة يراهم من تحتهم الح م من مسند ابى سعيد و حديث محمد بن جبريل يفتنكم بها من مسند عمار و حديث
 روى ارجانهم سنة اليزان من ابى بكرة و عرفة و غيرهما و حديث تشبه الشيخين بملكين مقررين من حديث ابن مسعود و غيره
 و حديث هما سيدا كهول اهل الجنة من مسند علي و انس و حديث يدعى من ابواب الجنة كلها في سابقها ابى بکر و حديث

لله كان فيها من قبلكم ناس محمد ثون من قبل ان يكونوا انبياء فان يكن في امته فانه عمرو حديث فرار الشيطان من
 على عمرو حديث رقيق في الجنة عثمان واما انكم انحضرت صلى الله عليه وسلم باخلاصا معاملة مستظرا لادارة ميكرونا پس ثابت است
 بطرق بسیار حدیث سهل بن سعد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای صلح بنسبیل بنی عمرو بن عوف فرستند و صدیق اکبر را
 امامت صلوات لغوی یقین نمودند و در وقت مرض موت امامت صلوات بنا کرد فرمودند و این قصه متواتر اخصی است و
 حدیث امامت حج از مشاهیر است و در حدیث ابو دردا فرمودند فیهل انتم نازکون الی صاجی فما اودعی بعدا و در حدیث
 ابو سعید خدری هر دو را وزیر گفته شد و قال سئیکم من توفی ان کنت لارجو ان یحک الله سبحانه فی کنت لا یتبع رسول
 الله صلی الله علیه وسلم لقیل حیث انا و ابوبکر و عمر و دخلت انا و ابوبکر و عمر و خرجت انا و ابوبکر و عمر و سئل
 بن الحسین عن منزلة الی بکر و عمر من النبی صلی الله علیه وسلم فقال کنت لهما البکم و هما فجمعا و در حدیث حضرت
 صدیق را اگر آن است و عمر فاروق را آن شدیم فی امر الله و ذی النورین را آن شدیم قهر حیات و در نفسی را آن شدیم گفته شد
 و هر یک از این خصال اشاره جلیه است بآنکه ایشان استحقاق ریاست علمی مسلمین دارند و در حدیث حذیفه و در نفسی ثابت است
 ان توفیر و ابوبکر الحدیث و در حدیث حذیفه و ابن مسعود ائمة و بالذین من بعدی الی بکر و عمر و در حدیث مطلب بن ادد
 الحمد لله الذی ایت فی بها و در حدیث حذیفه نزدیک حاکم لایفنی سئیکم عنهما من الیها من الدین کالرأس من الجسد و در حدیث
 عید الرحمن بن جهم شعری لواجتماعنا فی مشورة ما نالکم فیما و در حدیث انس کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل
 المسجد لم یرفع احدنا رأسه غیر کالی بکر و عمر فانها کانا نبسما الیه و نبسم الیهما و اما انکم سو عودت انما الی برای
 این امامت مرحومه بردست خلفا ظاهر شد پس مشغول است مطلب و آنکه این معنی یک از لوازم خلافت است
 و آن از اعلی معلومات است زیرا که خلافت بمعنی مالشی است و آن در عرف شرع راجع است بقصدی اقامت امور دینی که
 پیغامبر صلی الله علیه وسلم برای اقامت آن مبعوث بود و خلافت خاصه و قهر متحقق شود که با خلافت بمعنی اول زیاده مشا
 ب سیرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل گردد و از جمله سیرت افعال حضرت صلی الله علیه وسلم بلکه عده آنها فتح بلاد کفر
 بوده است مطلبانی آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عده فرموده است است خود را که بلاد شام و عراق فتح خواهد
 کرده بمعنی ثابت است با حدیث متواتر المعنی از حدیث الی بربریه و عقبه بن عامر و عدی بن حاتم و حباب و غیره
 من لا یجسی عده هم مطلب بوم آنکه آن موجود بردست خلفا ظاهر شد و نقل متواتر حاکم میر مسلمین از آنها و می بین و مورخین
 در اثبات این مطلب کافی است مع حدیث الحمد لله الذی ایت فی بها و حدیث استبصار اعلی صلوات باسلام عمر
 و غیران بر معنی دلالت میکند و اما آنکه قول خلیفه حجت است چون آنرا مضاعف کنند و آن قول ممکن است و در مسلمین و آن
 بالاتر از قیاس است و این خصلت ثابت است درین بزرگواران پس ثابت است بطرق بسیار قال الله تعالی و لیکونن
 انهم ذیما هم الذی انقضى لهم و قال عز وجل الذین ان مکملهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و اخرجوا
 بالکرم و اتوا عن الشکر و الله عاقبهم الامم و فی حدیث عراب بن ساریه علیکم بستی و سننه الخلفا من ابوبکر
 و فی حدیث ابن مسعود و حذیفه ائمة و بالذین من بعدی الی بکر و عمر و فی حدیث عبدالرحمن بن غنم الاشعری لواجتماعنا

في مشورة باخا فتكلموا وازاول دلائل ان معني احاديث متواتره بالمعنى السكينة ثم طعن على لسان عمر من طريق علي
 انهم قد رواه بن عمر وغيرهم واحاديث متواتره بالمعنى در موافقات عمر فاروق با دحي الهى وازاول دلائل ان معني
 مشورة ان معني صلوات الله عليه وسلم ومصالح الجهاد وادخال شرعية بالجمين وقبول مشاورة ايشان و حديث
 متواتر بالمعنى عليكم بالسواد الاعظم بالكثر طرق خویش که امام شافعى آنرا در اثبات اجماع روايت کرده و علماء در فقه
 اين احاديث مختلف اند جمعي بر وجوب طاعت خليفه اذالم يكن في معصيته حل نموده اند و طاعت بر وجوب قول باجماع
 و فقير ميگويد عني عنه مراد آنست که قول خليفه حجت است چون ممکن شود در مسلمان پس معني طاعت خليفه و قول باجماع هر دو
 مجموع است تفصيل اين اجمال آنکه خدايتحا در نفوس اين عزيزان ملکه نهاده است و بعد از ان تا سيد از نزديک خویش
 داده است که بسبب آن در فهم حکم و احکام و مصالح سياست ملک غالباً اصابت کنند و همچنان در حق اين امت فضل
 خواست که مجتمع نشوند بر باطل و تا بسي درين باب نازل کرده پس چون هر دو فضيلت جمع شود ان راى حجت با درون
 نورى که نور پيغمبرى الله ليونيه من ثناء اخراج الحاكم حديث عمر في خطبته بالجاية من طرق منها طريق عبد الله
 بن دينار عن ابن عمر قال خطبنا عمر بالجاية فقال اني تمث فيكم كقائم رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما قال اوصيكم باجماع
 ثم الذين يلوهم ثم الذين يلوهم ثم نفوسوا الكذب حتى تحلف الرجل ولا يشهد الرجل ولا يشهد فمن اراد منكم
 بيمينه فليزم الجماعة فان الشيطان مع الواحد وهو من الاثنين ابعد الا لا يحلون رجل بامرة الا ان تالشه
 الشيطان قالها ثلثا و عليكم بالجماعة فان الشيطان مع الواحد وهو من الاثنين ابعد الا ومن ستره حسنة وسأله
 ستره فهو موثق ومنها طريق عامر بن سعد بن ابى وقاص عن ابيه قال وقف عمر بن الخطاب بالجاية فقال رحم الله
 رجلا سمع مقالتي فوعاها الى رايث رسول الله صلى الله عليه وسلم وقف فينا كقائم فيكم ثم قال اخطبوني في
 اصحابي ثم الذين يلوهم ثم الذين يلوهم ثم كثر الصريح و يظهر الكذب ويشهد الرجل ولا يشهد ويحلف ولا يحلف
 من احب منكم بجماعة الجنة فعليه بالجماعة فان الشيطان مع الواحد وهو من الاثنين ابعد الا يحلون رجل بامرة
 فان الشيطان ثالثها من ستره حسنة وسأله ستره فهو موثق و اخراج البيهقي من طريق الشافعى عن ابن عيينة عن
 عبد الله بن ابى ليبيد عن بن سليمان بن يسار عن ابيه ان عمر بن الخطاب قام بالجاية للناس خطيبا فقال ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قام فينا كقائم فيكم فقال اكرموا اصحابي ثم الذين يلوهم ثم الذين يلوهم ثم يظهر الكذب حتى ان الرجل
 يحلف ولا يشهد ولا يشهد ولا يشهد الا من ستره بجماعة الجنة فليزم الجماعة فان الشيطان مع الواحد وهو من الاثنين
 ابعد ولا يحلون رجل بامرة فان الشيطان ثالثها من ستره حسنة وسأله ستره فهو موثق قال الشافعى في اثناء
 كلامه فلم يكن للزوم جماعة معني الا ما عليه جماعة من التحليل والتحريم والطاعة فيها من قال بالقول جماعة المسلمين
 فليزم جماعة معني و انما تكون الفضلة في الفرقة فاما الجماعة فلا تمكن فيها كاذبة غفلة عن معنى كتاب الله ولا ستره ولا
 قيايس ان شاء الله و اخراج الحاكم من حديث متعمر بن سليمان عن رجل عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجمع الله هذه الامة على الضلالة ابدا قال يدا الله على الجماعة فاجتمعوا على

او مفسر فانه من شدة شدة النار و اختلفت الرواة على استمرار سليمان في تسمية الرجل الواقع فيه و بين
 عبد الله بن دينار بين الحاكم كل ذلك و اخرج الحاكم من حديث عبد الله بن طاووس عن ابيه عن ابن عباس ان النبي
 صلى الله عليه وسلم قال لا يجمع الله امتي او قال الله على الجماعة ابداء و يد الله على الجماعة و اخرج الحاكم
 من انس عن النبي صلى الله عليه وسلم في حديث طويل و سأل به ان لا يجتمعوا على ضلالة فاعطى ذلك و اخرج الحاكم
 من ابى ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة فبشره فقد قطع ربة الاسلام من حقه و اخرج
 الحاكم من حديث نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من خرج من الجماعة فبشره فقد
 قطع ربة الاسلام من حقه حتى يراجع و قال من مات و ليس عليه امام جماعة فان موته ميتة جاهلية و اخرج الحاكم
 من حديث الجارث الاشعري عن يثا طويلا في آخره قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امركم بخمس كلمات امرني الله
 بين الجماعة و السمع و الطاعة و الهجرة و البصاة و بي بي الله فمن خرج من الجماعة فبشره فقد قطع ربة الاسلام
 من حقه لا ان يرجع و اخرج الحاكم عن معاذية قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة فبشره
 و دخل النار و اخرج الحاكم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق امة او عادوا عرايا لم يلبس
 هجرة فلا تجتمع له و احسنه الحاكم من حديث خديجة عن ربيعة بن جراح قال ايت خديجة بن اليمان ليالي سارا لباسا الى
 عثمان فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق الجماعة و استندل الامة لقي الله ولا حجة له و اخرج
 الحاكم من فضالة بن بسيد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ثلثة لا يسأل عنهم رجل فارق الجماعة و عصى ايمانه
 فوات ما صيغ امانه و عبد الله بن مسعود فوات و امرأة فاب عنها و نجا و قد كفا بموت الدنيا فميت بعد و فلا يسأل عنهم
 اخرج الحاكم عن ابريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلاة المكتوبة الى الصلاة المكتوبة التي بعد الكفارة لما فيها و اجمعة
 الة الجمعة و شهر رمضان الة شهر رمضان كفارة لما فيها ثم قال بعد ذلك الا من ثلثة الا من الاشرارك بالله و ثلثة
 التفتة و ترك السنة قلنا يا رسول الله اما الاشرارك بالله فقد عرفناه فثالث الصفقة و ترك السنة قال اما ثلثة
 الصفقة ان يبيع رجلا بميك ثم يثا لة اليه فتثا لة ليسيفك و اما ترك السنة فاحرج من الجماعة و اخرج الحاكم
 في حديث خديجة الطويل من ذكر قوما يهدون لغير دينه و قوما يدعون الة الابواب جهنم قلت فاما امرني ان اذكر
 ذلك قال تكريم جماعة المسلمين و اما هم قلت فان لم تكن لهم امامة و لا جماعة قال فاعزى تلك الفرق كلها و احسنه
 الشيخان من حديث عمر بن الخطاب عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان يخرجوا اهل الجنة من اهل النار و قال خياركم من شراركم
 قيل يا رسول الله باء و قال بالشنا و الحسن و النيار السبي انتم شهداء و بعضكم على بعض و اخرج مسلم من حديث
 ثوبان و القصة و جابر بن سمرة و جابر بن عبد الله و ثوبان بن ابي سفيان و اهلنا عليهم متفقة كاتزال طائفة من امتي
 قائمة بامر الله لا يخرجهم من قديمهم او فاعلمهم حتى ياتي امر الله و انهم ظاهرون على الناس محتمل ميتة كحديث لا يجمع امتي
 على الضلالة برموافقتهم من حديث محمول باشد براكه طائفة برحق يا الله اخذ ليسنت و قائم بواجبات لميت

هذا الحديث
 في ترك
 الجماعة

مجتبه اجماع لکن المعنی الاول هو المشهور الذی محلّ علیہ جماع الفقهاء وادّعاء علم وازین طریق کثیر معلوم می شود
 که اعدایش نهی از مفارقت جماعت و امر باتباع سواد اعظم چون در الفاظ آن تا مل کنسیم هر دو علت از بیان
 آنها می تراود و هر دو مصلحت از اشارات آن مفهوم می شود علیّه اقامت خلافت که منیع چندین فوائدست و دیگر حفظ
 ملت از اختلاف اهل آن پس بنا بر فهم آنست که مریم حکم در همان محل هست که خلیفه راشد حکمی فرماید بعدش در و اهل علم
 کل ایشان یا جمهور ایشان و آن حکم ممکن شود در مسلمین اما اتفاقیات جمهور قها چون صولت خلافت با آن یاز نباشد و همچنین
 نهیب خلیفه چون در فصلی مجتهدیه تضاکند و اجب الاتباع است لمخ آن اصل مخصوص از جهت مشارکت در شرطی
 و این قصه همان میماند که امام شافعی در آیه و اِذَا خَصَبٌ لَّكَ مِنَ الْاَرْضِ فَلْيَسْ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ
 اِنْ خِفْتُمْ اَنْ یَقْبَلَکُمْ اَنْ تَقْبَلَکُمْ الخ گفته است که منطوق آیت اباحت قصرست در صورت اجتماع سفر و خوف هر دو و سنت و
 اجماع است لمخ کرده است با و قصرنی السفر من غیر خوف کثیر درین سلسله آنست که سفر و خوف هر یک از آنها مانع
 تخفیف است و در احکام خلفای راشدین ظن اصابت رای ایشان با این دو مصلحت جمع شد و از مشاگرد گشت غایبه
 الوکایه و در ظن اصابت عبداللّه بن مسعود درست و قراة و ابی بن کعب در قراة و علی مرتضی در قضا و زید بن ثابت در
 فرائض با خلفا اصفهان اند از جهت ثنای جلیل ایشان که بزبان غیب ترجمان آنحضرت صلی اللّه علیه و سلم گذشته و
 باعتبار دو مصلحت دیگر مختلف و اتفاقیات فقهای انصاری حکم خلیفه باعتبار مصلحت که امام شافعی بان اشاره
 کرده حجت قال انما الغفلة فی الفرقة فانما الجماعة فلا یکن فیها کافة غفلة عن معنی کتاب و لاسنته و لا قیاس
 منطوق اصابت است قال عمر رضی اللّه عنه فاقض بما قضی به الصالحون و این نیز معلوم با لفظ است که اگر فصل معتد
 فی حکم خلیفه را قبول نکنند و هر یک برای خود و حکم خلافت مضبوط نگردد و مصلحت اقامت خلافت مستحق نشود
 بلا خطه همین مراتب امام شافعی گفته و اذ ارجنا الی التقلید نقول الایمة ابی بکر و عمر و عثمان قال فی القدریم و علی
 احب الینا و توقف در قول مرتضی بندهب جدید از جهت عدم تمکین است و عدم اجتماع است بر قول او که یکی از اوصاف
 مؤثره است اما آنکه هر یک از خلفا در وقت خلافت خویش افضل است بوده است از حدیث ابن عمر کنا نختار فی
 زمان رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم فنقول ابو بکر خیر بنده الاممة ثم عمر ثم عثمان و حدیث مرتضی بنده ان سید اکھول
 اهل الجنة و حدیث ذر و ظهور حجام ابو بکر بروایه اسے بکره ثقی و عریض و غیر ایشان و عمر فاروق و فضیلت ابو بکر
 صدیق را بیان کرد و آن متواتر است از و صدیق گفت اتول اللهم استخلفت علیهم خیر خلقک و عبد الرحمن بن عوف
 در وقت عقد خلافت برای ذمی النورین گفته و اللّه علیه ان لا یألو عن فضلیهم فی انفسهم و مرتضی بر سر منبر کوفه فرمود
 خیر بنده الاممة ابو بکر ثم عمر سفیان ثوری بلا خطه همین اجماعات گفته است من زعم ان علیا کان احق بالولایة منهما
 فقد خطا و ابی بکر و عمر و المهاجرین و الانصار و اناراه برقیع مع بذله عمل الی السماء و شافعی گفته اضطرا الناس
 بعد رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم الی ابی بکر فلم یجدوا تحت اویم السماء خیر من ابی بکر فلو انهم و فابهم و چندین صحابه
 و تابعین گفته اند که صدیق اکبر در قتال مرتدین پیچتری قائم شد که کار ایشان بود و اما اثبات خلافت خلفا پس

بسیار دارد از آنجمله آنچه بر خلافت صدیق اکبر و ابن مسک را عبد الله بن مسعود اختیار نموده است قال عبد الله
ما را المسلمون حسنا فمروا عند الله حسن و ما را حسنا و فمروا عند الله سي و قدر اسی السعابة جميعا ان لا يتخلفوا ابدا بکبر و استخلا
صدیق اکبر در خلافت فاروق اعظم قال عبد الله بن مسعود انزل من الناس ثلثة ابوبکر صین استخلف عمر الحدیث و
اتفاق ناس بر خلافت عمر فاروق بوجهی که هیچکس در آن اشکای نماند انهم است از آنکه احتیاج بیان داشته باشند
پس معنی اجماع اینجا هم متحقق شد لیکن بعد از استخلاف و تسلط و هم چنین قصه اتفاق بر زوی النورین معلوم و مشهور
است متاخرین اشاره بین مسک را اختیار نمودند و بر همان مسک گفتا کرده و از آنجمله تفویض امامت صلوة بقصد
اکبر در ایام مرض در عین وقت استخلاف برین دلیل اعتماد نمودند و جماعه مهاجرین و انصار و اذعان آن کردند
قصه امامت صدیق از متواترات است و استدلال با امامت بر خلافت سستیض از اکابر نقیصای صحابه مثل عمر فاروق
و علی مرتضی و ابن مسعود و غیره و قصه ذکر امامت در وقت اتفاق و خلافت صدیق اکبر و اذعان مخالفت و باز
ماندن انصار بسبب همین حدیث صحیح شده است از حدیث ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عبد الله بن مسعود و وجه استدلال
آنرا جماعه پس از آنجهت که اکابر صحابه بان استدلال فرمودند و جمیع امت ان استدلال را تلقی بقبول نمودند و بسبب
الزام مخالفت همان دلیل آمد پس اجماع بر صحت استدلال شفعه گشت اما تفصیلا پس باید دانست که اقامت شخص
شخص آخر بر مقام خود گاهی بقول می باشد و گاهی بفعل و می باید که فعل متفهم باشد و افهام در هر طبقه و در
هر زمان مختلف می باشد مخیرن خلیفه خود را بر دکان می نشاند و مدرس در طبقه درس و پادشاهان جمیع بر تخت
می نشاند چون در اسلام اشذ طاعات صلوة آمد و همیشه آنحضرت صلی الله علیه و سلم امامت میفرمودند تفویض
امامت صلوة بصدیق اکبر و دلیل جلی بر استخلاف او آمد و از آنجمله حدیث عایشه و عبد الرحمن لقد تمثت ان
اذعوا بابا بکیر فاعمد الیه و از آنجمله خطبه آخره که قبل از وفات به پنج شب یوده است و اما جماعه من الصحابه من
ابن مسعود و ابوسعید و جندب بن عبد الله و ابو هریره و غیرهم ابو عمر صاحب استیعاب بن طریقه اختیار نموده است
و بران اعتماد کرده و از آنجمله روایاتی بسیار که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیده اند یا صحابه بخفوه آنحضرت فرستاده
کرده اند و تبصیر حیل آنها خلافت خلفا بوده است و آنهمه تفسیر آیه استخلاف است و آیه تکلیف فی الارض علی
روایا قلب روایا ابو هریره و ابن عمر و دیگر روایا و زن در حدیث ابوبکره نقی شخصی دیده است و آنحضرت صلی الله
علیه و سلم تعبیر فرموده اند خلافت و عرفجه و جماعه روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود دیده
در نیست که هر دو صورت اتع شده باشد شوم حدیث لوطی بعضهم بعض من حدیث جابر چهارم روایا و لومن حدیث
سمرق بن جندب پنجم روایا طه و جبل که از آسمان فرود آمد من حدیث ابی هریره و ابن عباس ششم
مرسل حسن بسکه و از آنجمله تعریف جلی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخلافت خلفای ثلثه بحواله اموری
که تعلق به بیت المال دارد و باین بزرگان حدیث جبرین مسلم ان امرأة ایت رسول الله صلی الله علیه و سلم
اخرجه الشیخان قال الشافعی و فیہ دلیل علی خلافت ابی بکر و حدیث انس یعنی بنو المصطلق و حدیث سهل بن

این ختمه با یحیی اعرابی النسبی علیه السلام حدیث است هر چه قریباً من معناه و از آنجمله تعریفی علی آنحضرت
صلی الله علیه و سلم خلافت خلفای ثلاثه بعضی خواص خلافت خاصه و در حق این بزرگان حدیثی در قصه تسبیح اوصیای
نفسی است و از آنجمله آنست که علی الترتیب و بهر حدیثی که خواص آن در حدیث ابی الدرداء در فی امره صلوات الله علیه و سلم
للمصدق بالخطبه ثم امره بالمعشر بالخطبه و حدیث ابی موسیٰ الاشعری فی قصه الحالیط و از آنجمله فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم خلفای ثلاثه را که هم خلفای سه گانه فی قصه تالیف السیف من حدیث عایشه و سفینه و از آنجمله احادیث
دالیه بر معاهده مستطیر الاثارة و فیکه خلافت بر ایشان منع شد و دالیه بر صحت خلافت ایشان حدیثی است
مرتضی و حدیثی که آن توکر و ابابکر الحدیث و حدیث خدیفه و غیره لا غنی عنهما فیما من الدین بمنزله السمع والبصر فی
لفظ بمنزله الرأس من الجسد و حدیث ابی سعید خدری و آیه ذریای فی الارض فابوبکر و عمر و از آنجمله احادیث دالیه بر
ترتیب دولت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدین طریق خواهد بود که نبوة و رحمة ثم خلافة و رحمة و فی لفظ خلافة
علی منهاج النبوة ثم یكون ملک عضو و در خارج بعد از ان نبوت خلافت خلفا جاصل شد و بعد از ان ملک عضو
پس استبداد شد که خلافت ایشان خلافت علی منهاج النبوة است و خلافت و رحمت است از حدیث ابی عبیده و معاذ بن
جبل و خدیفه و غیر ایشان و از آنجمله اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم بآنکه خیر الناس قرنی ثم الذین یلوئهم ثم الذین
یلوئهم ثم یتشاور قوم یسبق ایمانهم شهاده و شهادتهم ایمانهم بروایه جماعت عظیمه منهم عمر و ابن مسعود و عمران و
خدیفه و غیرهم قرنی اول زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم از هجرت تا وفات و قرنی ثانی زبان شیخین و
قرنی ثالث زمان ذی النورین بعد از ان اختلافها پیدا آمد و فتنها ظاهر گردیدند تفصیل این اجمال آنکه
آنحضرت صلی الله علیه و سلم فتنه که بعد مقتل حضرت عثمان بطحور پیوسته در احادیث متواتره متکثره الطرق بیان
فرمودند چنانکه عن قریش کور میگردد و ما قبل آنرا ابو جوه متعددیه از صفات مدح مخصوص گردانیدند و ما بعد آن را
ما بواغ بسیار از صفات ذم نموده چون ملاحظه آنهم طرق ینما یم مختلف اند در تعبیر و متحده در اصل مقصود
حدس قوی بهم رسیده که مراد از قرون ثلثه تفصیل بهمان بدت است و تقسیم بقرون ثلثه و مدح آن قرون نسبت الا
با اعتبار کمال مدبران آن قرون و قایمان با لامر در آنها و یا اعتبار شیوع اعمال خیر و ظهور دولت اسلامیه و انجام
موسوع و الله عز وجل در ظهور دین حق و از آنجمله احادیث دالیه بر آنکه ملت اسلامیه انشود و تمامی خواهد بود و تا غایتی بعد از ان
متناقص شدن گیر و مثل حدیث علقمه بن کرز و حدیث یونس ثانیاً ثم رباعیاً ثم سید یسنا ثم یزیداً لا الی غیر ذلک و هم چنین
اتفا و در خارج که بازمان حضرت عثمان سلام متزاید بود بعد از ان متناقص شده شد که خلافت ایشان خلافت بر شده
منتشر بها است و از آنجمله حدیث ابن مسعود و در رخی الاسلام است و ثلثین سنه بعد از ان بطحور فتنه عظیمه اندازند
که یوان یهیکلو فسیل بین قتلک پس در آن رخی الاسلام و دالیه میکند بر استقامت امور و غلبه او بر سایر ادیان
و کثرت فتوح و آن معنی خلافت راشد و است پس خلافت این عزیزان خلافت راشد آید و از آنجمله حدیثی که هر چه
الخلافة بالمرئسة و الملك بالشام ازینجا دانسته شد که خلافت راشد به مدینه خواهد بود و در خارج غیر ثلثین سنه

در حدیثی که

در حدیثی که

در حدیث اقامت نمودند و آنرا بحکم اقامت آله بر آنکه عمر بن الخطاب گفتند است و آنکه بیان است از نیکو مشایخ
 محدثین حدیثه و آن است این باب است و نه تفسیر عبد الله بن سلام و آنکه در غیر ایشان و در خارج هیچکس از آن
 شده که در آن حضرت عمر هیچ تفسیر بر شاست و این بیان است از آنکه عمر بن الخطاب از آنکه احادیث و اهل
 بر آنکه حضرت عثمان در وقت تفسیر بر حق باشد و مخالفان او بر باطل و در طرق این احادیث کثرت است از سنده این
 عمر و عبد الله بن حواله و مرز بن کعب و کتیب بن محمد و ابو هریره و خدیجه و عایشه و غیر ایشان از حضرت عثمان
 معقه خلیفه بود و مخالفان او ترغ خلافت او سزاوارست پس خلافت او عند الله و عند رسول الله ثابت بود و از آنکه احادیث
 و اهل بر او از خلافت خلیفه با کثرت آن و تشبیه بر طرق آن و سنده لال باین لوازم و در صورت داد و آنکه معنی است
 خاصه منع کنیم و معانی که خلافت خاصه باین از خلافت عامه صحیح و خلافت عامه مستقیم شود و اینها سیم یا چهارم یکی را از آن
 معانی بود که مشکاره در خلفا اثبات نمائیم و این صورت با قطع دلالت میکند بر مقصود و صورت دیگر آنکه بر بعضی لوازم اثبات
 نمائیم و آنرا با آنکه او در خلفا اثبات کنیم و هر لازمی را و لیلی علی عده تقریر نمائیم و اکثر صحابه و تابعین باین موضوع سلوک کرده
 اند و حقیقت خلافت خلفا باین مسلک شناخته و این آثار محتمل و در حدیث یکی آنکه بعضی از آنکه کرده و بعضی از آنکه
 حذف نمودند و اعطاء اهل اهل معصوم عند هم چنانکه در بعضی اوقات از مفسرین اهل لیل یکی را ذکر کرده و از دیگر
 سکوت و رزق و حین سنده اصل استعدلال نام شده و در تقریر مسامحتی کار برده باشند و به دیگر آنکه غرض ایشان استعدلال
 باشد یک لازم فقط چون هر یک مسامحت است اصل عرض منوطه مطلوب و بیست و دلیل ظنی باشد یا خطابی است
 از صحابه و تابعین اسلامی سنده لال کردند و جمیع بشارت و باجمه فقط و جمیع با آنکه حضرت صدیق و فاضل و معتمد
 مستطرا الامام و آنحضرت بودند و ازین تمسک استعدلال التبرکات سرش مایشیم و لو کان رسول الله صلی الله علیه و سلم مستطرا
 لا سخطک ابابکر ثم عمر و جمیع با آنکه خلفاء او در شریع و سنت و سبب سالتین مقررین اثبات نمودند و ازین تمسک استعدلال شیخ
 محی الدین بن عربی خلافت یافته و عمر فاروق اعظم باین تمسک که حقیقت نبوت محی است و حقیقت خلافت بنوعی از حدیث
 در خلیفه آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون فرمودند که فاروق مکتب است و سلیمه بر زبان او فطنت میباشد و فرمودند
 که شیطان از فطن فاروق میگزید و اثبات کرده خلافت نبوت او را جمیع با نصیحت هر یک که با خود از حدیث موزن است
 و از حدیث که تفسیر و درین مسلک کثرت است که در احسان یا بر و منوطین استعدلال تواند از کلام ماطر و احباب بر آید
 کردن فلا فطیل الکلام فصل پنجم در تقریر نیست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان فرموده اند که بعد از انقضای
 ایام خلافت خاصه بظهور رسیده و آن شکل است بر دو مقصد یکی بیان سنده که متشکل با تفقیر و حیانت خاصه شیش آمد
 دوم بیان متن دیگر که تا قیام نبوت پیدا شود مقصد اول مایه و استعدلال است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث
 مستتره بالمعنی افاد و فرمودند که حضرت عثمان بن عفان بنحو اول خواهد شد و در یک نقلی از تفسیر عظیمه خواهد بود بر خاست که تفسیر
 او ضایع و در سوم مردم کند و حامی آن مستطیر یا شغیر مانی که پیش از آن تفسیر است از ابان و صلح می شود و در احادیث
 را با صافیت دم نموده و ستمان نمودند و در بیان آن تفسیر ما آنکه بطاعت مویضت بر آنچه واقع شد و در حدیث

و
 و

مردی مخفی نماند و با بلخ بیان و انفس ساختند که این نظام خلافت خاصه آن فتنه منقطع خواهد شد و بقیه بزرگات
 ایام نبوت رومی با خطا خواهد آورد و در این معنی را با محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بر وی کار بر خاست و حجت الله بر او
 آن قائم شد و آن خبر در خارج متحقق گشت آن وجه که حضرت مرتضی با وجود سوره قدیم در سوابق اسلامیة و در اوقات
 خلافت خاصه انقباض و بیعت برای او و در جواب بقیه و رعیت فی حکم الله نسبت او متکلف نشد و خلافت و در اوقات از این
 حکم او نافذ نگشت و تمامه مسلمین تحت حکم او سر فرو و نیاوردند و جهاد و در زمان و در بعضی الله علیه و آله منقطع شد و
 میزان کلمه مسلمین بطور بیست و ایلان ایشان است بعد از کشته شدن و در اوقات و در عظیمه با او پیش آمدند و دست او را از انظر ملک
 کوتاه ساختند و هر روز و در او سلطنت او است و با عهده حکیم تنگ تر شدن گرفت تا آنکه او را آخر بجز کوفه و ما حول آن جزا
 ایشان سانی نماند و هیچکس این جملها در صفات کامله نفسانیة ایشان نقلی نینداخت لیکن معاصده خلافت علی و جملها
 متحقق گشت و بعد از حضرت مرتضی چون معاویه بن ابی سفیان متکلف شد و اتفاق ناس بر او حصول پیوست و در وقت
 جماعه مسلمین از میان برخاست و وی سوابق اسلامیة داشت و لوازم خلافت خاصه و در متحقق نبود بعد از آن با و در میان
 از مرکز حق و در ترافعا و در کمال استیفاء پس خبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با قطع خلافت خاصه منقطع نمانده و اینجاست
 اما آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اختیار فرمودند بقول شدن حضرت عثمان و آنکه او بر حق خواهد بود و پس ثابت است بقرن
 بسیار رحمن بن عمر ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فتنه فقال یقول هلینا فیها مظلوما اخرجہ الترمذی و عن غایثه
 ان السیبه صلی الله علیه و آله و سلم قال یا عثمان لعل الله یقیمک فیما فان اراد و ک علی اقله فلا تخلع لهم اخرجہ الترمذی
 و عن حمزة بن کعب و عبد الله بن حوالة و کعب بن عجرة و الفاطمیه متقاربة ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فتنه فقر بها
 فمر حل متفق ربه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هذا یوم من علی الهدی فوئیت فاخذت بصبی عثمان فاستقبلت
 انک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقلت هذا قال هذا و هذا النظارین بایه من حدیث کعب بن عجرة و اخرجہ الترمذی و حکیم
 عن آخرین فریاد من فی حدیث ابی هريرة سنکون فتنه و اختلاف و اختلاف فتنه قالوا فما نأمرنا قال
 علیکم بالامیر و اصحابه و اشار الی عثمان و من حدیث عثمان یوم الدار ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد عهد الی
 عهد او انا صابر علیه و فی حدیث ابی موسی الثمان و بشرة بالجنة علی بلوی نصیبه اما تعیین زمان این فتنه بر
 در حدیث ابن مسعود آمده قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان رحی الاسلام مستزول بعد خمس و ثلثین اونسیت و
 ثلثین اوسبع و ثلثین سنة فان یملکوا فیسبیل من قد ملک و ان یقیم لهم و ینهم یقیم سبعین سنة قال عمر رضی
 الله عنه یا نبی الله بما مضی او بما بقی قال لا بل بما بقی و مضمون این حدیث در خارج ظهور با بر اکه در سن خمس و ثلثین
 حضرت عثمان مقتول شد و امر جهاد بر سر خود و در زمان معاویه بن ابی سفیان امر جهاد قائم گشت و از این تاریخ
 بعد مفاد سال و دولت بنی امیه متلاشی شد اما تعیین جهت که این فتنه اینجا خواهد بود پس در حدیث ابی عمر و جماعه
 من الصحابة و نه حدیث مستفیض الا ان الفتنه بائنا حیث تطلع قرن الشیطان و در خارج هم چنان رافع شد
 فتنه های که بعد از مقتول حضرت عثمان پیدا شد همه در عراق بوده است و آن شرقی بدین است و اما تعیین صورت

فَإِنْ حَدَّثَ بِمَعْرُوفٍ قَالِي مَنْ قَاتِيَةً فَمَا لَيْتَهُ قَالِ لَيْسَ عُمَانُ فَايْتَمُّ فَاخِرُهُمْ فَعَالُوا رَجَعَ فَمَسَلَهُ فَإِنْ حَدَّثَ بَعَثَانِ
 حَدَّثَ قَالِي مَنْ قَاتِيَةً فَمَا لَيْتَهُ قَالِ لَيْسَ عُمَانُ حَدَّثَ قَاتِيَةً لَكُمْ الدَّرَفَتِيَا بَارِزَا نَحْفَتُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ خَرُودًا وَنَدَكَ امْتِ بِرَحْمَتِهِ مَقْصِي عَمَّ نَشُودُ وَتَالِمُ خَاطِرُ مَبَارِكٍ خُودُ تَقْرِيرُهُ مَوْدَعًا خَرَجَ الْحَاكِمُ مِنْ عَلِيٍّ عَنِ الْكَلْبِ
 قَالَ إِنْ مَا عَمِدَ لَيْسَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنْ الْأَمَّةُ سَمِعَتْهُ زُفِي بَعْدَهُ وَآخِرُ الْحَاكِمِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ
 قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعَلِّي أَمَّا أَنْتَ سَمِعْتَهُ لَعَلِّي جَعَدًا قَالَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي قَالَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ
 وَآخِرُ أَبُو يَعْلَى عَنْ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجْعَلُ سِدِّي وَنَحْنُ نَشِي فِي بَعْضِ
 سَلَكِ الْمَدِينَةِ إِذْ أَتَيْنَا عَلَى حَافِيَةٍ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنُهَا مِنْ حَافِيَةٍ قَالَ لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا نَحْمُ
 مَرَرْنَا بِآخِرَةٍ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنُهَا مِنْ حَافِيَةٍ قَالَ لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا حَتَّى مَرَرْنَا بِسَبْعِ حَافِيَةٍ كُلِّ
 ذَلِكَ أَقُولُ مَا أَحْسَنُهَا وَيَقُولُ لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا خَلَا الْطَرِيقَ اعْتَمَقْتَنِي ثُمَّ أَجْعَلُ بِكَ قَالَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 مَا يَكُنْ لَكَ قَالَ ضَعَايُنَ فِي صُدُورِ قَوَائِمٍ لَا يَنْبُدُ نَهَا لَكَ إِلَّا مِنْ بَعْدِي فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي قَالَ فِي
 سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ وَآخِرُ أَحْمَدُ عَنْ عَلِيٍّ حَدَّثَنَا فِي آخِرِهِ وَإِنْ تَوَقَّرُوا عَلَيَّا وَلَا أَرَاكُمْ فَاغْلِبْنِ مُحَمَّدٌ وَبَادِيَا مُبَكِّدًا
 يَأْخُذُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ وَآخِرُ الطَّرِيقِ الْعَمِيمَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعَلِّي أَمَّا أَنْتَ
 مُؤَمَّرٌ مُتَخَلِّفٌ وَأَمَّا مَنْفَتُولٌ إِنْ لَمْ تَهْ مُخْضَوِيَّةً مِنْ لَدُنْهُ بِعِنِّي لَيْتَهُ مِنْ رَسَمٍ بَارِزَا نَحْفَتُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرَحْمَتِهِ
 إِذَا نَفَسْتَهُ فَرَمُودًا وَدَرِينِيَا كَيْدُ تَامٍ مُوَدَّ وَفَرَمُودًا شَمِيرَا دَرَانِ فَتَنَةً لَشَكْنِدُورَ وَكَمَا نَهَا فُطْعَ كُنَيْدُ
 مِنْ حَدِيثِ سَعْدِ بْنِ أَقْوَاصٍ قَالَ عَنْ فَتَنَةِ عُمَانَ بْنِ عَفَانَ شَهْدَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ نَهَا
 سَتَكُونُ فَتَنَتُهُ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ وَالْقَائِمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي وَالْمَاشِي خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي قَالَ فَقُلْتُ أَفَرَأَيْتَ إِنْ
 دَخَلَ عَلَى بَيْتِي وَبَسَطَ يَدَهُ أَلَيْسَ لِي قَتْلُهُ قَالَ كُنْ كَابْنِ آدَمَ وَمِنْ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ قَالَ فِي الْفَتَنِ كَسِرَ فِيهَا
 قَتْلُكُمْ وَقَطَعُوا فِيهَا أَوْتَارَكُمْ وَالزُّمُورُ فِيهَا أَجَوَاتُ بِيوتِكُمْ وَكُونُوا كَابْنِ آدَمَ وَمِنْ حَدِيثِ أُمِّ دَاوُدَ الْبَهْرِيَّةِ وَكَرَّمُ
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَنَةً فَقَرَّبَهَا قَالَتْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ فِيهَا قَالَ رَجُلٌ فِي بَرَشِيَّةٍ يُؤَدِّي
 حَقَّهَا وَيُصْبِرُ رَبَّهُ وَرَجُلٌ خَدَّ بَرَأْسٍ فَرَسَهُ نَحْوُ الْعَدُوِّ وَنَحْوُ فَوْنَةٍ وَمِنْ حَدِيثِ أَهْبَانَ بْنِ صَيْفِي حِينَ دَعَاهُ عَلَى الْيَمَنِ
 الْخُرُوجَ مَعَهُ أَنْ جَلِيلِي وَابْنِ عَمَّكَ عُمِدَ أَلَيْسَ إِذَا اخْتَلَفَ النَّاسُ إِنْ اتَّخَذَ سَيْفًا مِنْ خَشَبٍ وَمِنْ حَدِيثِ خُبَابِ بْنِ الْأَرَاءِ
 عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ ذَكَرَ فَتَنَةَ الْقَاعِدِ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ وَالْقَائِمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي وَالْمَاشِي
 فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي فَإِنْ أَدْرَكَكَ ذَلِكَ فَكُنْ عَبْدَ اللَّهِ الْقَتُولَ وَلَا تَكُنْ عَبْدَ اللَّهِ الْقَاتِلَ وَمِنْ حَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ
 عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَكُونُ فَتَنَتُهُ الْمَضْطَبُّ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَاعِدِ وَالْقَاعِدُ خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ وَالْقَائِمُ
 خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي وَالْمَاشِي خَيْرٌ مِنَ الرَّكْبِ وَالرَّكْبُ خَيْرٌ مِنَ الْخُرُوجِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَتَى ذَلِكَ قَالَ ذَلِكَ يَوْمَ الْفُرْجِ
 حِينَ لَا يَأْتِي مِنَ الرَّجُلِ جَلِيلٌ قِيمٌ تَأْمُرُنِي أَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ قَالَ الْكَفُّ نَفْسًا وَبَدَنًا وَدَخَلَ ذَلِكَ الْحَدِيثُ
 وَمِنْ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ إِيَّاكَ النَّاسُ أَظْلَمُ فَمَنْ كَانَتْهَا قَطَعَ اللَّيْلُ الْمَظْلَمُ خَيْرُ النَّاسِ فِيهَا صَاحِبُ شَأْنٍ يَأْمُرُ

عن النسب من الله عليه وسلم أو يصحكم بأفحاشهم ثم الذين يلوهم ثم الذين يلوهم ثم يفسد الكذب حتى يخلف الرجل ولا يلف
 ويشهد الرجل ولا يستشهد أخرجه مسلم عن انس بن مالك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال سيكون في اخر امة
 اناس يتخذونكم بالسمو انتم ولا آباؤكم قايماكم و آباهم و أخرجه مسلم عن مجاهد قال جاء بشير بن كعب البجلي الى ابن عباس
 فجلس للحديث ويقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال جابر بن عبد الله بن جابر لا يظن الله تعالى يا ابن عباس
 ما لي لا اراك تسمع الحديث احديثك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا تسمع فقال بن عباس انك امة امة اذا سمعنا حقا
 يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انتم ابعارنا واصغينا اليه باذنا فلما ركب الناس الصعقة والله لولكم الجنة
 من الناس الا ما نعرف وشكيت ان اول عصر عيسى بن كعب ما وصق وصفه بنو امية بن قيس فقه بوجهه و أخرجه ابن كعب
 بوصف ركبوا الصعقة الذلول بيان كرويه بعد وقوعه في قسمة است و اكثر من كذب و عراقي شيوخ يافت و احاديث
 خست مرتضى مرفوعها و موقوفها أخرجه مسلم عن ابي اسحق قال لما اخذتوا نيك الاشياء بعد علي قال رجل من اصحاب
 علي قالتم الله اعلم افسد و أخرجه مسلم عن انس بن عباس قال سمعت النخيلة يقول لم يكن يصديق علي علي
 في الحديث عنه الا من اصحاب عبد الله بن مسعود و أخرجه مسلم عن ابن ابي مليكة قال كسبت الى ابن عباس اسألة
 ان يكتب لي كتابا و يخبرني عن فقال ذلك لا يصح انا اخبركم الامور اختار او اخفى عنه قال فدا بقضاء علي رضي الله عنه
 ففعل بكتب منه اشياء و يثربه الشيء فيقول والله ما قضى بهذا علي الا ان يكون ضل و أخرجه مسلم عن طاووس قال
 اولي ابن عباس كتاب فيه قضائ علي فحما و الا قدر و اشار سفيان بن عيينة بدار و أخرجه مسلم عن سالم بن عبد الله
 بن عمر قال يا اهل العراق ما سألكم عن السيرة و اركبكم الكبرية سمعت ابي عبد الله بن عمر يقول سمعت رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يقول ان الفتنة تخرج من مهننا و ادعي بده و نحو المشرق من حيث يطلع قرنا الشيطان و انتم يضر بعضكم
 بكتاب بعض و انما قل موسى الذي قل من ال فرعون خطا فقال عز وجل قتلنا نفسا فنجيناك من الغم و قتلنا فتونا
 و لهذا ابواسحق سبيعي و امثال اواز علمي كوفه و در خطا حادث حضرت مرتضى جدي بلغ دارند اخذ حديث نيك و نذر
 شكر ايان حضرت مرتضى بلکه از اصحاب عبد الله بن مسعود و لهذا السبب بعينه اهل مدينة اهل عراق اخذني نمودند مثال
 مالک لم ياخذ عنهم اولنا فلا ياخذ عنهم اخرنا و انهم بهجت انست که قبل جمع احاديث بلا و بشير تميز رجال و ضبط
 احوال رواة علي ما ينبغي پس ا حشوا طرقتند و تركه آن احاديث نمودند بالمره و بحديث اهل مدينة و فتوا ما هي لسان
 الكفا که دند چون امام شافعي و امام احمد پيدا شدند احاديث بلا و مجموع گشت و در بحث احوال رواة متشكك شدند پس
 حديث ثقاة ضالطين اخذ نمودند بشرط اتصال و سمية و اة و احاديث مرسله و اخبار متشكك و مشكك ترك کردند و جميع
 اهل حديث همان راه اختيار نمودند و بهمين سبب اهل حديث و اهل رأي از هم ممتاز شدند و بهمين مرسوم در بخير قرآن
 زياده از آنچه بر زبان عرب بجا بود و الكفا بر قراوة و عدم تفقه در ان اخراج بود و د عمن جابر بن عبد الله قال
 خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم و نحن نقرأ القرآن و فينا الاعرابي و العجمي فقال قراوا لكل حسن و سمعي اقام
 بقبولكم كما يقام القدح يتجملونه و لا يتجملونه و أخرجه ابو داود و عن سبل بن سعد الساعدي قال خرج علينا رسول الله

في هذا المسجد عشرين ومائة من الانصار منهم من احدث يحدث بحديث الا انه قال ان اخاه كفاه بالحديث ولا يسأل عن
 قنبا الا وادرك اخاه كفاه الفتيا واخرج الدارمي عن داود قال سألت الشعبي كيف كنتم تصنعون اذا سئلتهم قال
 على الجبر وقفت كان اذا سئل الرجل قال لصاحبه اقمهم فلا يزال حتى يرجع الى الاول واخرج الدارمي
 عن ابن السكندر قال ان العالم يدخل فيما بين الله وبين عباده فليطلب نفسه المخرج واخرج الدارمي عن مسعود
 قال اخرج الى معمر بن عبد الرحمن كتابا فخلعت لي بالله انه خطا به فاذا فيه قال عبد الله والذي لا اله الا هو
 ما رايت احدا كان الله على الشيطانين من رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا رايت احدا كان الله عليهم من ابى بكر
 رضي الله عنه في لاري عمر رضي الله عنه كان الله حقا عليهم اولهم عتقت فاش شدة من سادات مردم در الهيات انكه
 كويد من خلق الله وان معنى در زمان ابو هريرة متحقق شد اخرج مسلم من حديث محمد بن سيرين عن ابى هريرة عن النبي
 صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس يسئلونكم عن العلم حتى يقولوا ان الله فمن خلق الله قال وهو اخذ بيد رجل
 فقال صدق الله ورسوله قد سألتني اثنان وهذا الثالث او قد سألتني واحد وهذا الثاني واخرج مسلم من حديث
 اني سلمته عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزالون يسئلونكم يا با هريرة حتى يقولوا ان الله
 فمن خلق الله قال فسبنا انا في المسجد اذ جاءنا من من الاعراب فقالوا يا با هريرة ان الله فمن خلق الله قال فاخذني
 بكفة فقرأ بهم ثم قال قوموا صدق غيلبي نعمتم فاش شدة من اخبار بنى اسرائيل در روايت آن از اهل كتاب آن اول
 بيگانه است كه با علوم دينيه مختلط شد اخرج الدارمي عن جابر بن عمر بن الخطاب رضي الله عنه اني رسول الله صلى الله
 عليه وسلم نسخة من التوراة فقال يا رسول الله هذه نسخة من التوراة فسكت فجعل يقرأ ووجه رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يتغير فقال ابو بكر رضي الله عنه خللك التوراة اني رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر عمر الى وجه
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اعوذ بالله من غضب الله ومن غضب رسوله رضي الله عنه وبالله السلام ديناً و
 بحمد الله صلى الله عليه وسلم نبياً فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده لو انكم موسى فابستموا وتركتمو
 لتضلتم عن سواء السبيل ولو كان حياً واذركم موتى لا تشعني واخرج البخاري عن عبد الله بن عباس انه قال يا معشر
 المسلمين كيف تسئلون اهل الكتب عن شئى وكتابكم الذي انزل الله على نبيكم صلى الله عليه وسلم احدثت الاخبار
 بالله محضاً لم تكتب اذ قد حدثكم الله ان اهل الكتب قد بدلوا من كتب الله وغيروا وكتبوا بايديهم الكتب قالوا هو
 عند الله ليشتروا انك ثمن قليل ولا يشاككم اجاؤكم من العلم من سألتم فلا والله ما راينا رجلاً منهم يسئلكم عن
 الذي انزل عليكم وحشتم اختراع اذ اذوا واخراب بيت تقرب الى الله عز وجل زياده بر سنت ما ثوره ولا التزام
 مستحبات مانند التزام واجبات و ظهور و نفس در دعوت مردان بان اخرج الدارمي عن الحكم بن المبارك انا
 عمر بن يحيى قال سمعت ابا سعيد يحدث عن ابيه قال كنا مجلس على باب عبد الله بن مسعود قبل صلوة العشاء فاذا اخرج
 بمشياً معه الى المسجد فجاءنا ابو موسى الاشعري فقال خرج اليكم ابو عبد الرحمن بعد فانا لا مجلس معنا حتى حشرج
 فلما خرج معنا اليه جميعاً فقال له ابو موسى يا ابا عبد الرحمن اني رايت في المسجد آتياً فقرأ انكروا لكم اذوا الحمد لله

له
 ابي عبد الله كان
 كلامه من كلام
 اذا قلنا خلق

استغفار

انجیل مسیحی و کتاب
 بیض الناموس و کتاب
 ناموس و کتاب ای
 کتاب بیض الناموس
 اور انجیل و کتاب
 بیض الناموس و کتاب
 ناموس و کتاب ای

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

[illegible]

ملک دفعہ کیلئے
تفصیلی رپورٹ
ایم پی سی کے لیے
مجلس اعلیٰ

زمان بجز باشد انترق النسخ من سكتة بن الاكوع انه دخل على المجاج فقال يا ابن الاكوع ارتدت على خبيثك وذكر كتمته
 سنانا و بة ذت قال لا ولكن رسول الله صلى الله عليه وسلم اقول لنا في البدو هشتم ام معروف ونحي از منكر از واجبات
 اسلام بود در زمان هشتم ساقط شد آخرج الترمذي وابن ابنة عن ابن بكير الصديق رضي الله عنه قال يا ايها الناس انكم تقرؤن
 هذه الآية يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا الله لا يضركم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يقول ان الناس اقوام ادا منكر انهم لا يضرهم ان كيمهم الله بعتابه واخرج الترمذي وابن باجة عن ابن
 ثعلبة الشنسي عن نوله تعالى عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا الله لا يضرهم قال ما اذا الله لا يضرهم قال ما اذا الله لا يضرهم
 عليه وسلم فقال بل ايتروا بالمعروف ونهوا عن المنكر حتى اذا رايت شيئا مطاعا ومبوءا متبعا ودنيا مؤثرة واعجاب كل ذي
 رأي برأيه ورايت امرا لا بد لك منه فليكن نفسك ودع امر العالم فان در انكم ايام الصبر فمن صبر فبنيان كان كن قبض
 على الحجر للعامل فمن اجر خمسين رجلا يعملون مثل عمله قالوا يا رسول الله اجر خمسين منكم واخرج الترمذي
 عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم قال كيف بك اذا البقيت في مخالفة من الناس رجعت عهودهم
 واما ما همم واختلفوا فكانوا هكذا وشبك بين اصابعه قال فيم تأمرني قال عليك بما ترون ودع ما تنكروا عليك بخاصة نفسك اياك و
 عوامهم وفي رواية الزم بريك اياك عليك لسانك وقل ما ترون ودع ما تنكروا عليك بخاصة نفسك ودع امر العامة نعم چون قرئش بر
 لك بخاصة كشد حصه از حقى بايد گرفت آخرج ابو داود ومن حديث زبي الزوايد صاحب سوال الله صلى الله عليه وسلم يقول
 سمعت رسول الله في حجة الوداع امر الناس ونباهم ثم قال بل بليت قالوا اللهم نعم ثم قال اذا استجابت قرئش اياك فيها
 بينها دعاو العطاء او كان راسا فدعوه وحشتم صحبت خلفا ودر زمان اول سعاد عظيم بود ودر عهده احرار از محبت يلك
 لازم است في المشكوة عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه نصيب امتي في آخر الزمان
 من سلطانهم شد ايد لا ينجو منه الا رجل عرف دين الله فجاهد عليه بساينة وديده وقلبه فذلك الذي سبقت له السوابق ورجل
 عرف دين الله ففصة ق به ورجل عرف دين الله فسكت عليه فان رأى من يعمل الخراجية عليه وان رأى من يعمل باطل
 الغنصه عليه فذلك ينجو على البطاية ملة يازوهم امضاي قول خليفة در زمان سابق جعتي بود ودر ايام فتنة استغنى منقطع شد
 اخرج مسلم عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبي بعث الله في امته قبلة الا كان له من امته
 حواريون واصحاب باخذون بسنته وليقتدون بأمره ثم انها تخلف من بعدهم خلوف يقولون ما لا يفعلون ويفعلون
 ما لا يؤمرون فمن جاهد هم بديده فهو مؤمن ومن جاهد هم بساينة فهو مؤمن ومن جاهد هم بقلبه فهو مؤمن وليس
 در آو ذلك من الايمان حبسه خروك في المشكوة عن ابن مسعود قال من كان مشتتا فليستن بمن قد مات فان الحي لا يؤمن
 عليه الفتنة اولئك اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم كانوا افضل منه الامه ابرأ قلوبا واعمقها علما واكلها خلفا
 اختارهم الله لعبيته نبية ولا قامة دينة فاعرفوا لهم فضلهم واستكروا بها استطاعتهم من اخلاقهم وديارهم
 فانهم كانوا على الهدى المستقيم رواه ترمذي اخرج ابن باجة عن العرياض بن سارية يقول فاقم فنيا رسول الله صلى
 الله عليه وسلم ذات يوم فوقفنا سوقة بلينة وجيلت منها القلوب فرفقت منها العيون فبقيت يا رسول الله وعظمت

على ابو بكر الصديق
 على ابو بكر الصديق
 على ابو بكر الصديق
 على ابو بكر الصديق

اي اباي الله في
 انزال الناس والى الله
 روي في الترمذي وادام
 في الحديث

على ابو بكر الصديق
 على ابو بكر الصديق
 على ابو بكر الصديق
 على ابو بكر الصديق

مورقة شوق فاقه السينا لعبد فقال عليه السلام في الله واسمع والطاعة ولان عبد آتيا واستر من بعدى اختلاف
شبهه آت عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين فمما عليها بالنواصيذ واماكم والامور المتعدات فان كل من
ضلالة اخرج الدار من الامم قال قال عبد الله ايها الناس انكم ستخضعون وجميعكم لكم فاذا رايتهم فخذوا منكم فليكن
بالمرادى وارجع الدار من عن سنيان من اصل عن امرأة يقال لها عائدة قالت يا ابني مسعود لو وصي الرجال في السنة
يقول ومن ادرك منكم من امرأة اورجل فاسمت الاول فاسمت الاول فاما على الفطرة ومعلوم ان وفات عبد الله
بر مسعود وارجع الدار من خلف عثمان رضي الله عنه واقع شد وازدهم در حالت آنکه قد ايتالي فرموده است
اسم قوم اوسيه بائس سيدك فاعلموا انهم اوكيلون ودر حالت ثانياه آنحضرت صلي الله عليه وسلم منع نوذر قال ابرار
موكه فرمودند بنمود بايد چه قدر زن است در آنکه دعوت خليفه بيت جوبا مثال امر گردد ودر تحريم تخلف وآنکه وجوب
باشد تعويذ حرام باشد خوف در نصرت مير و هم قضا عينا جور آنکه درين زمان شما بکشت با سنده اخرج الترمذي عن
بلال بن الحارث قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احبى سنته من سنتي فدايته من بعدى فان له من الاجر
مثل اجر من عمل بجهاد من عمران يقص من اجورهم شيئا ومن ابتد حجة فدايته لا يرصا الله ورسوله كان عليه
من الاثم مثل اثم من عمل بها لا يقص ذلك من اوزارهم شيئا وارجع الترمذي وامن تاجه عن ابى ثعلبة
عن النسبة صلى الله عليه وسلم قال فان وراكم ايام العبر من صبر فبين كان كن قبض على الحمار للعالم فبين اخرجين
رجلا يملكون مثل حمله قالوا يا رسول الله اخرج خمسين منهم قال اخرج خمسين منهم فمختره وارجع البغوي عن معقل بن يسار
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال العباد في الهرج كهمزة الى جهاد وهم فرج دران ايام بهتر باشد از زندگاني
عن سهريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان امر آركم خباركم واثنيكم انما لكم واوركم مشورتي
يكم فظفر الارض خير لكم من ظننها واذا كان امر آركم شراركم واثنيكم انما لكم واوركم مشورتي
الارض خير لكم من ظننها بائز وشم الظهار كلمة حق تدويك سلطان جابر افضل از جهاد باشد اخرج البغوي عن انس
امته ان رجلا قال يا رسول الله اني الجهاد افضل ورسول الله صلى الله عليه وسلم يرمي بالجمرة الاولى فاعرض عنه ثم قال
سنة الجمرة التي سقطى فاعرض عنه فلما رمى جمرة العقبة ووضع رجليه في القز قال ابن اسلم قال انا ذابا رسول الله قال
افضل الجهاد من قال كلمة حق عند سلطان جابر بائز واثنيكم عجيبة واقع شد که بلسان حال لالت کرد ودر آنکه بعد از
تاريخ بركات ايام نبوت محقق شد في المشكوة عن ابى هريرة قال ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يترك قطك يا رسول
الله ادع الله فبين بالبركة ففهم ثم دعالي فبين بالبركة قال خذ من فاجعلهم في فزودك كما امرت ان تاخذ منه
شيئا فادخل فيه يدك فخذ ولا تشتره شرا فقد حملت من ذلك التمر كذا كذا من في سبيل الله فلما ناكل منه
ونكلم وكان لا يفارق حتى كان يوم قتل عثمان فانه انقطع وقد قال ابو هريرة في ذلك يوم قتل عثمان وفي
س للناس حسد في اليوم عثمان في حرم الجرايد ثم السج عثمان وارجع البخاري عن نافع عن ابن عمر قال اخذ
رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتما من وريق وكان في يده ثم كان يفتني يداي بركم كان بعد قتي يد عمر كان

وارجع الترمذي عن معقل بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال العباد في الهرج كهمزة الى جهاد وهم فرج دران ايام بهتر باشد از زندگاني

بعد نے یہ عثمان سے وقع یعنی میرا ریس نفسہ محمد رسول اللہ و اخرج البخاری عن انس بن مالك قال كان
 جاتم النسيب صلى الله عليه وسلم في يده ذنبي يدا بي يكرمه في يد عمر بن الخطاب في يد عمر بن الخطاب في يد عمر بن الخطاب
 فخرج النخاع فجعل يفتي به فسقط قال فاختلنا ثلثة ايام مع عثمان فخرج البشير سلم بجده و اخرج ابو عمر قال قام عامر
 بن ربيعة ليصلي من الليل حين نشأ الناس في لطن على عثمان فصلى من الليل ثم نام فاتي في المنام فيقول له قم فاسال الله
 ان يعيدك من القبيحة التي آغاد منها صالح عباده فقام ففصل في وراثة عثمان فاشتمل فخرج بعد الا بختارته اخرج ابو علي
 بن ابي السيد البختي الحسن بن علي رضي الله عنهما انه قام خطيبا فقال ايها الناس رايت البارحة في منامي عجايبا
 رايت الرب تعالى فوق عرشه فجار رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قام عند فائمه من قوائم العرش فجار ابو بكر
 فوضع يده على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جاز عمر فوضع يده على منكب ابى بكر ثم جاز عثمان فكان بيده
 راسه فقال سل عبادك فيم تسكنوني فابعث من السرايا من اهل بيته في الارض قال فيقول لعلي الا تزلمي يا محمد
 بن الحسن قال فحدث بما راى اخرج ابو عمر عن سعيد بن مسيب ان زيد بن حارثة توفي من عثمان بن عفان فسبحي ثوب
 ثم انهم سمعوا بجلجته في صدره ثم تكلم فقال احمد بن احمد في الكتاب الاول صدق صدق ابو بكر الصديق الضعيف في نفسه
 القوي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوي الامين في الكتاب الاول صدق صدق عثمان
 بن عفان على منها جهم مضت ارج و بقيت سنان ائت الفتن واكل الشدة الضعيف وقامت الساعة وسياتكم
 خبر براريس وناير اريس ثم هلك رجل من بني خنيس فسموا بجلجته في صدره ثم تكلم فقال ان اخا
 بني الحارث بن الخزرج صدق صدق و مرقول سعيد بن السيب قريبا في ذهاب الصالحين بسبب الفتن باز اخبار اهل
 كتاب يا خنيسون خبروا دنه اخرج الطبراني ان عمر بن الخطاب قال لكعب الاحبار كيف تجد نعتي في التوراة قال خليفة قرن
 من خديرا ميرشيد لا يباحث في الله لومة لا ثم يكون من بعدك خليفة تقتله ائمة ظالمون ثم يقع اليلاد بعده
 و في الرياض عن كعب قال والذبي نفسي بيده ان في كتاب الله النزل محمد صلى الله عليه وسلم ابو بكر الصديق
 عمر الفاروق عثمان الامين فاشهد الله يا مؤمنين في امر يده الائمة ثم نادى الثانية ان في كتاب الله النزل ثم اعاد
 الثالثة اخرج ابو عمر في الاستيعاب عن عبد الله بن سلام قال لقد فتح الناس على انفسهم لقتل عثمان باب فستية لا يفتق
 عليهم القيام الساعة و اخرج ابو بكر عن يوسف بن عبد الله بن سلام عن ابيه عن جده قال لا تسوا سيوكم فكن سلتمو
 لا تغمد اسل في يوم القيمة اخرج احمد بن حنبل في قصة بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم اياه الى اليمن حتى قال ثم لقيت
 ذاعمر فقال لي يا جبريل انكم لن تزالوا بخير ما اذ اهلك امير تارتم في آخر و اذ اكانت بالسيف غضبتكم غضبا لملوك و رستم
 رضي الملوك باز اصحابي حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم خبروا دنه بعظم ابن قضيه و رقت نمودند اخرج ابو بكر عن
 سعيد مولى ابن مسعود قال قال عبد الله والله لئن قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفا اخرج البغوي قال ابو الدرداء
 ان الناس كانوا اذ قال الاشوك فيه فاصحوا شوكا لا و رقت فيه اخرج ابو عمران ثمامة بن عدي امير عثمان على الصنعاء
 خطب يوم بلغه موت عثمان فاطال البكاء ثم قال هلدا حين انتزعت خلافة النبوة من امة محمد صلى الله عليه وسلم

و سارت ملكه و جبریه من غلب علی سته اكله سخن در بیان اختلاف نامی سابق و لاحق بطول انجاسیب و نزد باب آمد
پشته نزدیک از هم گسسته شود سخن از حدیث خود میگفت پس کن به نفسش پیشتر بنظر نفس کن انکون اصل مقصد
عود کسب بتسل متواتر که در شش عبات نقلی متعدد تر از ان یافته میشود و نبوت پیوسته که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نفسه را که نزدیک منقل حضرت عثمان پیدا شده مطلع شایخ سنا اند و از آنجمله که زیاد و از ان و شراعی یافته نشود
بیان فرموده اند و آنرا حدیثی است که در ان خبر از ان خبر گواری داده اند که در نبوت خلافت علی شراج النبوة
منقطع شود و ملک غنویض پیدا آید و معنی لفظ غنویض دلالت میکند بر سرسبز و مقامات و مجیدان سیکه بر برگ سب و سنا
یک با دیگر سب در ملک و آنرا حدیث بسیار خلفای ثلثه را در یک حکم جمع کردند تا آنکه ظن قوی بهم رسید که هر سب بزرگتر
مرتبه من المراتب منین اند و غیر ایشان در ان مرتبه شریک ایشان نیست و در بعضی احادیث نقلی که مشرب با لفظ غنویض
باشد از حدیث فرمودند حدیث تحرک جبل بروایت حضرت عثمان و انس ذکر حضرت بزرگ رفت و در قصه یا لفظ بروایت ابو
نذر که هر سب فقط در حدیث وزن با است بروایت جمعی ذکر هر سب و در بعضی الفاظ ثم رفیع المیزان و در و یا لفظ هم چنان
و در حدیث ابن عمر گفتا شجر الحدیث بیان همین سب بزرگ بعد از ان ابن عمر گفته است فقلت و در و یا لفظ و منین هم بعضی ذکر
همین سب و در و یا لفظ و سب که من سنا و ذکر هر سب و در مرتبه چهارم اقتضا کرده ظاهر گردد و در قصه سوالی سب
بعد ذکر هر سب فقتبا لکم و در قصه ناسی سب و در صغ اخراج لفظ حصر که هم الخلفاء و سب و در قصه استراعی فقلایق کب و ذکر
هر سب غزیر گفته شد فنبالک و در قصه تسبیح تسبی بر همین سب کس گفتار رفت و در قصه نزول رحی الاسلام در مالی همین گشت که با
و برین قسم دلالت نمودند بعد از ان فرمودند فان یکلیکوا فیسبل من حاک و ان یقیم لهم و بهم یقیم لهم سببین عدا قال الکتب
اراد الله بن الملک قال ابوسلیمان و یثبده ان یکون اریه هذا الملک بنی امیه و انتاله بهم الی بنی العباس و کان بنی
ان استقر الملک بنی امیه الی ان ظهرت الدعوة بخراسان و فعت امر بنی امیه و دن لو بن فیه ثم سببین
و در حدیث الخلافه بالریسه و الملک بالسام فبین مکان واقع شد الی غیر ذلک مالا یحیی یا فاما ذلک و در حدیث ابی بکر
تفه و در شده الخلافه بعدی فلتون سب حقیقت معنی آن نیز باشد که خلافت خاصه مستطیع مرکب است از دو
وصف اول دعو و خلیفه بنام و در صفی ثانی لفا و تسرب و اجتماع کلمه مسلمین و افترا بر مجموع حاصل میشود و بنی یکبارین
و در صفت دوم یعنی بر د و سنا و ملک الی متغی ترجم است بین کل فیتین پس در حالت او این مجموع مفقود شد بصف
اجتماع کلمه مسلمین و عدم نظام ملک پس حضرت مرتضی بعدیات که خلافت خاصه القاد استند و خلافت ایشان شرعا
مستند شد لیکن وقت مسلمین پیدا گشت و تعرف ایشان در انظار ارض لفا و نیات چنانکه با دشاهی عادل سب
را در مدرسه نصیب میفرماید و طلبه علم را امر کند که از جناب او بپشتاد و گسند لیکن طلبه علم را با تفاعات بسیار که بعضی آن
با اختیار ایشان باشد و بعضی بغیر اختیار و بر سنا و با انجمل صورت گرفت و در وقت هر دو استعمال صحیح باشد متواتر
گفت درین سب در صحت امر و در صحتی نمی خوانند و جمع میشوند و نیز می توان گفت که درین مدرسه مدیسی نیست
لیکن در سب بر صحت لفظی لیا سخن نمیدهم چنان خلیفه عا من مستند با و جناب کاظم است و خلافت او باطل است

پایان مردم مجتمع شدند و وقت از میان برخاست لیکن خلیفه باوصاف ستره در خلیفه خاص منصف نبود بدین سبب در حق
همین سنی دارد و در فتنه ثانی نه انصاف باوصاف خلافت خاصه بود و نه اجتماع مسلمین مردم شدند و بدین سبب در
هر یک و دومی خلافت نمود و جنود مجتهد پیدا شدند و عاقل علی ابواب جهنم حکایت این فرقه است بعد از آن چون ملک
تسلط یافت فرقت از میان رفت و احکام خلافت جابر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در چندین احادیث تشریع
آن فرموده بودند بر منصفه ظهور آمد این مسئله کسی را که جمله صالحه از احادیث یاد دارد و سلیقه تطبیق بعضی با بعضی و فرود
آوردن هر چیز بر سر در محل آن داشته باشد مقطوع است و اگر شخصی سلیقه استنباط احکام از احادیث متفرقه داشته باشد میباید
که خود را از دخول در معیار استنباط معذور دارد و کسیکه استنباط را ندانسته نمی نماید و دیده رانایده و شنیده و نماندیده
سبب آنی که یقین الاقوال بالرجال و لا یقین الرجال بالاقتوال بحث ما با او نیست و خطای متوجه با وجود آن این بحث تمام
شد تنبیهات چند بنویسیم و مقصد را بر آن ختم نماییم **و ل سبب حقیقی در تغیر احوال عالم و اختلاف زمان**
سابق و لاحق اراده حضرت مبداء است که بر طبقه را بوضعی مخصوص ساخته است و در هر زمانی حکمی جاری فرموده که کل کوی
موسسه نشان در ازل الازال سلسله کائنات را در عنایت اولی مبسوط ساخته اند و در هر موضعی وضعی خاص و وضعی معین
نموده اند و آنرا اصلاح تغیر و تبدل خوانند و یا تبدل القول که می دانند اما بظلال العین و تشریع عبارت از آن است
که نظام را در افراد بشر شایع شود و بوجهی که نظام عالم بر جسم خورد و اعمال بسته و اخلاق رفو یله در میان ایشان فاش گردد
بخوشی که اگر همین کیفیت از عالم انتقال کنند همه منتهی شوند الا ماشاء الله و غیر الله را عبادت نمایند تا آنکه غیرت الهی
بجوشد و مدبر السموات و الارض رحمتی در حق ایشان اراده میفرماید و در قلب کی خلق الله و اعدال ایشان و اعیه ارشاد اندازد
و قوانین مبسوط سازد که موجب صلاح ایشان گردد و باجمعه حکم این عنایت مؤثر بر آجال غالب ترست بر حکم تشریع پس اگر
اصلاح عالم خوانند بحث پیاپی یا نصب خلیفه را شدی آنرا موقوف میگذرانند تا آن اجزاء زمان که مناسب بعثت و
نصب باشد کمال اجل گنج اگر عقوبت کفار نخواهند این نیست که بغیر تراخی عقوبت کنند بلکه انتظار اجل موعود نمایند
تسلطه بالیست تا خون شیر شد باز عقوبت گوناگون میباشند بر قواعد عنایت مؤثره با جال و چون تشریع ضوابطی خواهد
که سبب عدل باشد در میان افراد بنی آدم نظر کنند بجهت این قوم و مقتضای مقررات آن زمان پس اصلاح نبات
فاسده بوجبی فرایند که از مقتضای عنایت بیرون نرود و تغیرات عالم و بعثت انبیاء و نصب و خلافت و این تسلیط ملوک جاریه
نیز یک همان عنایت است که منبسط است بر اجزاء زمان و مؤثر است بر فزون طبقات تشریع الباطل آن حکمت نخواهد کرد
در تخریم آن نظام آری چون زمان بعثت آمد بدین الهی پیغامبر را جاره فیوض خواهد ساخت و چون وقت نصب خلیفه
راشد رسید بدین الهی آن خلیفه را جاره خود در اتمام مواعد پیغامبر خواهد گردانید و در هر زمانی شریعتی که مصلحت آن
زمان است معین خواهد فرمود و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان شریعت زمان خود فرمودند و بعد از آن حکم انایم فتن
نیز ارشاد فرمودند و این مسئله ایست پس فتن اگر آنرا در دل بنده انداختند پس سبب از شکلات خواهد شد و الا عقد
افتاد که حل آن بس مشکل گشت و وضعی که بسبب ظاهر بدین تعبیر بیان و اگر است فتنه خلیفه ارشاد است زیرا که خلیفه را

باین مقام را در خطا گزیده است و در آیه لانه که هر فرق مباحی را که شعایر خویش ساخته است و همچنین در حدیثی که می فرماید
شود و وضعی را هیچ کرد و دانسته باقی بر این است و در این معنی که نصیب میان آید و هیچ
و نسبی بر وضع دیگر سخن گردد و یا زنی نالی از اسنند دهند و در درجه تحریف افتند باز هم اشیاء تقسیمه گاهی شصت کتاب
یا ارا و بیش مشهور یا قیاس حسی یا اجتماع است مرعوبه خصوصاً ایام خلافت خاصه که بقایای برکات موت است و عند
کرم من الشیء بر آن برین قسم صادق است درین صورتها شخص مجهول آن اصول معذ و نیست و استند لال شبهه ایه یا تقلید
عالمی در خلافت آن غیر مسوم و عند الله آن مخالف را بخازنه و گاهی قباحیت این اشیاء بخبر واحد محیی بعیر متعارض ثابت
شود و در بنصورت تا وقتیکه آن حدیث نرسیده و پرده از روی کار مرتفع نگشته بسبب جعل خود معذ و نیست چون پرده
بر حاست و پرزدگی متجلی شد جامی گفت و شنیده نماید و گاهی فتح آن با دله ظنی متنازعه متعارضه ثابت گردد و در اینجا
اختلاف است که اکثراً در آن معصیان او السبب احد و الاخر مخفی است و در جاری آن چون تنبیهات معلوم می باید که در
بحث تغییر وضع رسوم و در اختلاف است که درین ایام پیدا شده و یک معاصیه را سوق کنی و در یک مرتبه نازل گرددانی
مع سرحدی و فنی و هکسکه مکانی دارد مقصود و هم ازان و در مقصد که فصل پنجم را بران موقع گردانیده
شد در بیان تغییرات کلیه که درین است واقع شده نیز آن تغییر عظیم که در عقیده اول تقریر نمودیم و این بحث بنایت
طویل الذیل است و استیعاب آن درین موضع متصور نیست مقتضای درین فصل شرح بعضی احادیث متعلقه به بحث است
اتحاد حدیثی قرون ثلثه و حدیثی فان یقیم لهم دینهم لیم سبعین سنه و حدیثی اثنا عشر خلیفه و حدیثی خمسائیه سنه
اول تغییر که درین است واقع شده امثال آن حضرت است صلی الله علیه و سلم از دار دنیا بر رفیق اعلی و کدام حادثه
حاکما و نیز تغییر مولا که نزد این خوانده بود که وحی الهی عیشانه منقطع گردد و برکات متواتره سماویه که همیشگی بود
در بهشت آرد و آخره الدارمی عن عمره فی آخر حدیث طویل فی وفات النبی صلی الله علیه و سلم و جعلت اُمّ ایمن سکی فقیل لها یا اتم ایمن
ایمکی علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فالت انی و الله ما لکی علی رسول الله علیه و سلم الا کون اعلم انه قد ذهب الی ما هو خیر من الله
و لکنی اکی علی غیر الله و انقطع و اخرج الدارمی عن انس ذکر النبی صلی الله علیه و سلم قال شهدت یوم دخل کعبه فرأیت یوماً قط
کان ابن دنا انمو من یوم دخل علیا فیه رسول الله صلی الله علیه و سلم الدینه و شهدت یوم مونه فرأیت یوماً کان اقم و لا اظلم
یوم مات فیه رسول الله صلی الله علیه و سلم و اخرج الترمذی عن النبی قال لما کان الیوم الذی دخل فیه رسول الله صلی الله علیه و سلم
الدینه اضاء منها کل سنی فلما کان الیوم الذی مات فیه اظلم منها کل سنی و ما نفقنا انینا من الزاب و انما نفق
و فیه حتی انکرتنا فلو بنا و اخرج الدارمی عن محمد بن ابی بکر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا انساب احدکم معصیه
طیبه کرم معصیه بی فانتها من اعظم المعاصیه تنبیراتی موت حضرت فاروق اعظم است در احادیث بسیار وارد شده که
عمره عن ابی بکر فتنه است از آن جمله حدیث حذیفه السی علیک منها باس یا امیر المؤمنین که در روایات کثیره و سیرت شریفین متناوب
بود و سابق ایشان چنانچه متواتر و سوابق ایشان متعاقب و غرض آنی که در ایام ایشان واقع شده مشایخ نقل اول
صدیق اکبر است و اعلام آن بر دست فاروق اعظم حصول انجامید تمام مسلمین و زبانیان با هم موافقت و با یکدیگر

توضیح
فصل پنجم

من ارجع بكم فاشهدوا بان اقم يابا رعايا خليفه الزمان خود دست دار تر و خليفه بر عايا و سپاه از پدر
 مشفق و مهربان تر و در حسن جويش و ابرامی امصار اهل سوابق از مهاجرين اولين انصار اخرج الترمذي في كتاب
 الشاميل عن عتبة بن غزوان في حديث طويل اخره قال عتبة بن غزوان لقد رايتني و اني لسايع سبعة مع رسول الله صلى الله
 عليه وسلم بالناطعهم الا ورن الشجر حتى تقرحت اشد انا فالتقطت بردة فقسيتها بيني وبين سعد فاما من اولك
 الادوية امير مصر من الامصار و سحر بون الامراء و كذا ما ورد و بزرگ در عهد شريف آنحضرت صلى الله عليه وسلم وزير
 مشير و مشور ايشان را در امور عظام و تدبيرات كليده از ملت و دولت پذيرائي تمام و فاروق اعظم در خلافت حضرت صدق
 وزير و مشير و ناصر خلافت و ظهير معين چون نوبت خودشان رسيد کارها سرانجام دادند و تا سيد دين بوجوه بسيار از ايشان
 بر رومي کار آمد که مفيد و ديگر است آنحضرت صلى الله عليه وسلم بملا حظه همين تقارب باعتبار سوابق و سير باعتبار
 تحمل عبا و مشا و ده ملكيه و بلييه و باعتبار آنچه بر ابي ايشان در پرده غيب مقدر بود از کشور گشاي و ترويج دين متين
 بر دو عزيز را در احاديث بسيار جمع ساخته مانند تواترين مثل فرقد بن قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في قصة تحكيم
 البقرة و في قصة الذئب اذ مر بين به انا و ابوبكر و عمر و قال علي كثيرا ما كنت اسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 كنت انا و ابوبكر و عمر و فطقت انا و ابوبكر و عمر و انطلقت انا و ابوبكر و عمر و فطقت انا و ابوبكر و عمر و فطقت انا و
 ابوبكر و عمر و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اهل الجنة كثير الا ان اهل عليين كما ترون الكوكب الذي في
 افق السماء و ان ابوبكر و عمر منهن و انما و قال صلى الله عليه وسلم ابوبكر و عمر سيدا كهول اهل الجنة من الاولين و الاخرين
 الا النبيين والمرسلين و قال في لا ادرى بالباقي فيكم فاقه و بالذين من بعدي انا و بكر و عمر و قال انس كان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم اذا دخل المسجد لم يرفع احد راسه غير اني بكر و عمر كانا يتبعان اليه و يتبسم ليهما و خرج صلى الله
 عليه وسلم ذات يوم و دخل المسجد و ابوبكر و عمر احدهما عن يساره و الاخر عن شماله و هو اخذ بيديهما و قال كذا مجتهد
 يوم القيمة و قال صلى الله عليه وسلم لو اجتمعوا في مشورة ما خالفكم كما و قال هذا ان سمع و البصر و قال اما و زيرا
 من اهل السما فنجبريل و ميكائيل و اما و زيرا من اهل الارض فابوبكر و عمر و قال الحمد لله الذي ايدني بهما و زاي
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في رؤيا القليب شاهما و ربي رجماهما في رؤيا الرحمان في الوزن فجعرا النبي صلى الله عليه
 وسلم بالخلافة و اجران حسنة عمر كعد و نجوم السما و ثم قال جميع حسنات عمر و حسنات ابوبكر و في
 حديث الاكثي من ليتحي منه الملكة في منقبة عثمان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الصديق و الفاروق معا
 واحدة و في حديث ابى موسى انه بشرهما بشارة واحدة بحل عثمان ثم هما جميعا صلى الله عليه وسلم و قال علي بن الحسين
 منزلهما في جنة كنز ليهما بعد موته الى احاديث كثيرة على هذا الاسلوب لا جرم هر دو در يك قرن بودند و قرن
 ثانی با فراغ هر دو منقرض شد اينا مناسب بدو می شود که خطبه ابن ابيهم خطيب شام را که داد و فصاحت داده برگاريم
 اخرج الدارمي من حديث خالد بن سدان قال دخل عبد الله بن الاثم على عمر بن عبد العزيز مع العاتمة فلم يجبا و عمر
 الادويين يدية يتكلم فحمد الله تعالى و اشفي عليه ثم قال اما بعد فان الله خلق الخلق غنيا عن طاعتهم اينا لعصيتهم

والناس بوسيد في النار والمرأى مملوون والحب شر ترك الساذل بل الحذر والى الوبر تتماز د و تخم طيبات
الدنيا و رعايت بها لا يالون الله جماعة ولا يملون كما يستهم في النار و خيمهم اعني تخمين مع الاستخفاف من الغزاة
عنه والمرزوقه فلما اراد الله تعالى ان يشترطهم رحمة لبت اليهم رسولا من انفسهم عزيز عليه ما عندهم خسران
عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم صلى الله عليه وسلم عليه السلام ورحمة الله وبركاته فلم يتبعهم ذلك ان جرحوا في جسمه
و تقبوا به رحمة و معه كتاب من الله ناطق لا يقدم الا باذنه ولا يؤخر الا باذنه فلما امر بالقرعة و حمل على الجهاد انفسه
لاقر الله لوفيه فافلح الله محجة و اجاز كلمته و اظهر دعونه و فارق الدنيا ليقيا لقياتهم قام بعده الوكيل رضي الله عنه
فصلك سنة و اخذ سبيله و ارتدت العرب و امن فعل ذلك منهم فالتى ان يقبل نخسهم بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم
الا الذي كان قابلا لانتزع السيوف من اعقابهم و اذ قد ايزان في شغلها ثم لكت اهل الحق اهل الباطل فلم يتبرح
يقطع او صاكنه و يقتل الارض و ما رهم حتى اذ غلبهم في الذي خرجوا منه و قرعهم بالذي نفروا عنه و قد كان اصابت
من مال الله بجزاير قوس عليه و خبيثة اكرهت و كذا له فراى ذلك عند موته عصة في خلقه فادى ذلك الى الخليفة من
بعده و فارق الدنيا لقياء لقياء على منهاج صاحبهم قام بعده سمون الخطاب رضي الله عنه فبصر الاسصار و خلط الله
باللين و خسر من ساقية و اذ قد الامور اقرانها و للوب آلتها فلما اصابه قين النيرة بن شعبة امر ابن جابر
يسأل الناس ان يتوبوا فالتى فلما قيل قين النيرة بن شعبة استحل كحمة ان لا يكون اصابت ذمة حتى في الحق فبصر عليه
بانه انما استحل و صر بما استحل من حقه و قد كان قد اصابه من مال الله لبعة و ثمانين الفا ففسر لها رباعه و كره بها
كفالة اولادها فادى بها الى الخليفة من بعده و فارق الدنيا لقياء لقياء على منهاج صاحبهم ثم انك يا عمر بن الخطاب
و كذا لك ملوكها و الناسك تدبها و نبت فيها ليمسها مطاها فلما و كبتها التيمها حيث آلفا الله تعالى ايجريها و جفوتها
و قد زعموا الا ما تزودت منها فالحمد لله الذي خللك محرقيا و كسفت بك كزبتا فامض لا تلتفت فانه لا يعز على الحق
شيئ و لا يذل على الباطل شيئ اقول قولي هذا و استغفر الله لي و للمؤمنين و للمؤمنات قال ابو ايوب و كان عمر بن عبد
يقول في الشيء قال لي ابن الاثم انفس و لا تلتفت تغير ثالث قل حضرت ذبي النورين و انچه بران شربت بشد و اين
اعظم تغيرات است ان حضرت صلى الله عليه وسلم اذ اصابه فاضل نها ذم در بيان زمان خير و زمان شر و مطمح اشارت همان
تغير اساختند و احاديث بسيار كه همه هيئت اين عهد متواتر باشد و انجا خلافت خاصه مستتمه متقطع شد كما انفس
صلى الله عليه وسلم على ذلك في احاديث كثيرة و ان حضرت صلى الله عليه وسلم در بسيار از احاديث هر سه مستانج راجع
فرموده اند چنانكه در مقصد اول نوشته ام و اگر چشم تامل در نگري بر جا ذكر خلافت خاصه مستتمه بالفعل نه كور شده ذكر
بر سه بزرگ يكجا آمده و خلافت خاصه ما داخل در امور عظام بحضور آنحضرت و بعد آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر جا كه
ذكر است و ذكر سجين است لا غير و انجا قرون تله مشهور و بالخير متقطع شده و قرون ثالث مدت خلافت ذبي النورين بود كه
نزد بد و از ده سال بوده است سيرة حضرت ذبي النورين نسبت به سيرة پيغمبر منير و از ده است زير كه گاهي از غرابت

و انچه بران شربت بشد و اين اعظم تغيرات است ان حضرت صلى الله عليه وسلم اذ اصابه فاضل نها ذم در بيان زمان خير و زمان شر و مطمح اشارت همان تغير اساختند و احاديث بسيار كه همه هيئت اين عهد متواتر باشد و انجا خلافت خاصه مستتمه متقطع شد كما انفس صلى الله عليه وسلم على ذلك في احاديث كثيرة و ان حضرت صلى الله عليه وسلم در بسيار از احاديث هر سه مستانج راجع فرموده اند چنانكه در مقصد اول نوشته ام و اگر چشم تامل در نگري بر جا ذكر خلافت خاصه مستتمه بالفعل نه كور شده ذكر بر سه بزرگ يكجا آمده و خلافت خاصه ما داخل در امور عظام بحضور آنحضرت و بعد آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر جا كه ذكر است و ذكر سجين است لا غير و انجا قرون تله مشهور و بالخير متقطع شده و قرون ثالث مدت خلافت ذبي النورين بود كه قريب بد و از ده سال بوده است سيرة حضرت ذبي النورين نسبت به سيرة پيغمبر منير و از ده است زير كه گاهي از غرابت

بر حضرت منزل میبود و آراء حضرت در پی نورین نه بر مکت امرای شیخین بودند و انقیاد و رعیت مراد از آن مثل انقیاد رعیت
 یا حضرت صدیق و فاروق بود و هر چند آن مشهور است باز قوی و فعل نیاید و از دل و زبان است و صلاح انتقال نگردد و بود الا
 خدا تمام هذا القرن و هذا الایثار فی الامکار بیان است که الله تعالی اگر در تادیل حدیثی اشکال میسر بود بر سر جرح
 بحديث دیگر کن یا مسلم لفظ آن حضرت صلی الله علیه وسلم در آن حدیث پیش تو منع شود که حدیث آن حضرت صلی الله علیه وسلم مثل
 قرآن است یثبته بعضاً قال الله تعالی **كُنَّا بَابًا مُّكْتَشَبًا مَّا كُنَّا كَانِي** آن حضرت صلی الله علیه وسلم عالم با هر مضمون را
 بعبارات مختلفه و اسالیب متوجه بیان فرموده اند در حدیث خیر الناس فی ثم الذین یؤمنهم ثم الذین یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم
 شهاب و هم و شهاب و هم ایمانهم و فی لفظ ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم
 خاطر خود نگارید از آن حدیث نزول رحی الاسلام خمس و ثلثین سنه فان یملکوا برخوان و مفهوم آنرا منع کن و در گوشه
 دیگر مدار و لفظ رحی الاسلام با خبرینی که از حدیث اول و استیسا بسج و لفظ بلاک که عقب آن واقع شد بلفظ سبق ایمانهم الخ و
 بلفظ یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم
 لیکن چون نیک بشکاف عین معنی قرون ثلثه است بنا و بی که ما آنرا بیان نمودیم نزدیک تو افق اکثر امور میتوان
 قید یک در مطلق دیگر افزود و در حکم یک میتوان متشابه دیگر را ماول ساخت باز ازین همه بگذر حدیث دیگر بخوان الخ
 بالمدینه و الملک بالشمام لفظ خلافت را که بالملک قسم ساختند بنین که از میان این مقابل چه میزای پس بشناس این
 قرون ثلثه مد و صی کی قرن نبوت است و دو قرن خلافت و آنهم در مدینه بود و است و بعد از قرون گذار مدینه سلطنت
 مستقر نشد پس تعین بمدت خمس و ثلثین تعیین بودن خلافت در مدینه مصداق آن هر دو یکی است هر دو نشان یک مدعا است
 و هر دو متوجه یک مخرجی باز این را بگذار و حدیث ابی عبیده و معاذ بن جبل بخوان این هذا الامر بدأ نبوة و در حقه
 ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم
 و الملک بالشمام شک نداریم که خلافت و رحمت با معنی خیریت هم سنگ است و مخصوص با فقه هم تراز و باز این را
 بگذار و حدیث کوزین علقمه را بخوان که اسلام را بوسی خواهد بود و ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم
 تا که ام وقت بوده است و فقه آنرا و صبار در کدام زمان متحقق شد و این را با خبریت قرون در رحی الاسلام و خلافت
 و رحمت بسج شک نداریم که همه متوازن است باز اسناد و صبا با حدیث هجره و یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم ثم یؤمنهم
 بسج یقین داریم که همه یک نسق خواهی یافت باز این را نیز بگذار و حدیث خلیفه بخوان لا تقوم الساعة حتی یقتلوا
 اناکم و یجئکم و اباسیا فکم و یرث دینکم شرارکم و تامل کن که اشاره بگذارد واقع است در آن آن واقع که ام
 بوده الی غیر ذلک من احادیث بالجملة و من خود را مصنفی کن از شواهد که و رات و بعض احادیث را با بعض منطبق ساز
 تا مقصد کلام آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر تو روشن شود بعد از آن اخبار اجماعی کتاب برخوان و آثار
 صحابه کرام بیا و آرتا اطمینان حاصل گردد و اگر با وجود استعمال این طریق کاری نکشود و معنی متعین نشد از متعین معانی
 سنت خود را منذ در باید داشت که درین بحث بهتر ازین طریق چیزی بدست نخواهد آمد و در هر چه سبب زباده تراز

حرق شکار و متوافر میسر نخواهند شد حتی در باب صلوة و ذکر کوه هم است اذالم تستقیق اقرآنه و دیار و الی این
 باجمه اختلاف و برین قرون مانند اختلاف اصناف است در میان نوع واحد یک حساب همه است و یک حساب مختلف
 و متعدد و کینه اید حدیث رحی الاسلام همه را در یک مرتبه شمرده اند و در حدیث اختلافیست بالبدیه و الملك بالاشام همه
 یک منزلت نهاده اند و در حدیث نبوت و رحمت و خلافت و رحمت همه را یک صفت اثبات نموده و در حدیث نبوت که
 از مسند قد لفته است همه را زمان استقامت گفته اند و در حدیث گزین غلظه همه را در مرتب زیادت و تنوگه داشته اند چون
 نفیر اعظم بظهور سوست شکل عالم برگشت و قبایر نوعی نسبت زمان اول بظهور انجاسید و در این نفیر سه فرشته
 و ده پند واقع شد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم شرح و تفصیل آن پیچ ما و ده فرموده اند بامال مزید علیه اخرج الشیخ
 من ضلیفة قال کان الناس یسألون رسول الله صلی الله علیه و سلم عن النجیر و کنت اسأله عن سر حقاقة ان یدرکنی قال
 فنت یا رسول الله انما کتابة جالبیه و شرفی انما الله بهذا النجیر قبل بعثه ان النجیر من شرف قال نعم قلت فهل بعد ذلک اشیر
 من غیر قال نعم و فیه دخن قلت و ما دخن قال یشتون بغیر سستی و یهدون بغیر نیمی لغیر من هم و تنکر قلت فهل بعث
 ذلک النجیر من شرف قال نعم و عادة علی ابواب جهنم من اجابهم الیه اذ قد فوه فیها قلت یا رسول الله فیهم لنا قال هم من
 جلدتنا و یکتلمون بالسنن قلت فاما مرئی ان اذکر کنی ذلک قال تلزم جماعة السلین و اما هم قلت فان لم تکن لهم
 جماعة و لا امام قال فاعترل تلك الفرق کلها و لو ان لعن باصل شجرة حتی یدرکک الموت و انت علی ذلک و فی رواية
 قلت یا رسول الله انما کتابة جالبیه و شرفی انما الله بهذا النجیر قبل بعثه ان النجیر من شرف قال نعم قلت و هل بعد ذلک
 اشیر من غیر قال نعم و فیه دخن قلت و ما دخن قال قوم یهدون بغیر نیمی لغیر من هم و تنکر قلت فهل بعد ذلک النجیر
 من شرف قال نعم و عادة علی ابواب جهنم من اجابهم الیه اذ قد فوه فیها قلت یا رسول الله فیهم لنا من هم قال هم من
 جلدتنا و یکتلمون بالسنن قلت فاما مرئی ان اذکر کنی ذلک قال تلزم جماعة السلین و اما هم قلت فان لم تکن لهم
 جماعة و لا امام قال فاعترل تلك الفرق کلها و لو ان لعن باصل شجرة حتی یدرکک الموت و انت علی ذلک و فی رواية قلت
 فما العینة یا رسول الله قال السیف قلت و هل بعد السیف بقیة قال نعم کیون الامارة علی اقدار و هدنة علی دخن قال
 قلت ثم ماذا قال ثم یخرج الی بابل بعد ذلک نبع نهر دمار من وقع بینه ناره و جب آجرة و حط و زره و من وقع بینه
 نهره و جب و زره و حط آجرة قال بنوسی قوله فما العینة قال السیف کان قنادة یسبیه علی اهل الردة کانت فی زمن
 یلصدین رضی الله عنه و قوله هدنة علی دخن معناه تسلیح علی بقایا من النسخین و ذلک ان الله خان اکثر من النار قال
 ابو عبید اصل الدخن ان کیون فی لون الدابة او الثوب او غیر ذلک کدرة الی سواد و فی بعض الروایات قلت
 یا رسول الله الهدنة علی الدخن ای قال لا یرجع قلوب بنی آدم عن الذی کانت علیه و یردوی و جماعة علی آفة الیقول
 کیون اجتماعهم علی نسا من القلوب سببه یاخذوا العین فیه سببه اولی مشتعل سببه فادنه علیه مسد الیمن فنه قلت
 حضرت مرتضی الشیخ حضرت صلی الله علیه و سلم نسبت ان خلافت حضرت مرتضی جبر و اند که قتل نموده و ازان میا لم شده
 فی الخفایش اخرج الطبرانی و ابو نعیم عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعنی انک تموت مرثیة

وانك مقتول وان طهذه مفضوكة من طهذه يعني لحية من راسه واخرج الحاكم عن علي رضي الله عنه قال ان ماسا
عبد الله بن النسيب صلى الله عليه وسلم ان الامة ستقتل في بعده واخرج الحاكم عن ابن عباس قال قال النسيب
صلى الله عليه وسلم لعلي انا انك ستقتل بعدى جهدا قال في سلامته من بني قال في سلامته من دينك واخرج احمد
عن اياس بن عمار الاسدي عن علي عن النسيب صلى الله عليه وسلم انه سيكون اختلاف او امر فان استقلت ان يكون
اسلم فافعل حادثة اولي حشر جل وآنحضرت صلى الله عليه وسلم انرا در خبر واحد غريب بيان مشربو وذا اخرج ابو
عن قيس بن ابي حازم قال مرث عائشة بما وليني عامر ليقال له الجوب فيجيب عليه الكلايت فقالت نائبا قالوا اما يعني عامر
فقلت رزوني رزوني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كيف يارحدين اذ ايجت عليها كلايت الجوب اخرج
الحاكم من حديث يحيى بن سعيد عن الوليد بن عباس عن ابراهيم عن علقمة قال ابن مسعود رضي الله عنه قال لنا رسول الله صلى
الله عليه وسلم اتقدركم سبع فتن تكون بعدك فتنه تقبل من المدينة وفتنة مكة وفتنة تقبل من اليمن و
فتنة تقبل من الشام فتنه تقبل من المشرق وفتنة تقبل من المغرب فتنه من طين الشام وهي السفينة قال فقال بن
مسعود منكم من يدرك اولها ومن هذه الامة من يدرك آخرها قال الوليد بن عباس فكانت فتنة المدينة من قبل طلحة
والزبير وفتنة الشام من قبل بني امية وفتنة المشرق من قبل ثوراد وحادثة ثمانية حرب صفين وآنحضرت صلى
الله عليه وسلم ازان خبر داود ودر خبر صحيح اخرج الشيخان عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة
حتى يقتل فرستان عظيمان وعولها واحد واين كلك اشارة است بانك اهل شام صحت بردا شتند که در میان ما و شما این قرآن
است و حضرت مرتضی فرمود که این قرآن قرآن صامت است و من قرآن ناطق و اخرج البخاری ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال لتتارفتلک الفسنة الباغية وآن مشتهى شد بحکیم وآنحضرت صلى الله عليه وسلم ابن قصه را بلفظ بیان
فرمودند که مشربا شد بانکه سبدا مفاسد شتی گردد و مرضی شارب بود حادثة ثالثة حرب نهردان وآنحضرت صلى الله عليه
وسلم انرا در خبر متواتر بیان فرمودند وارشاد نمودند که در حين فرقت مسلمين بطهور خواهد آمد و متولى قتل ان فریق اولها
بالحق باشد و آن یکی از حسنات عظيمة انجاء خواهد بود و بعد از این حادثة واقعه حضرت مرتضی بطهور آمد و آنحضرت صلى
الله عليه وسلم بیان آن در حدیث مستفيض فرمودند و قاتل حضرت مرتضی را با شتی الاخرين نکوسیدند اخرج الحاكم في
حديث طويل عن عمار بن ياسر رضي الله عنه قال كنت انا و علي رفيقين في غزوة ذي القيسرة فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم الا احدهكما يا شتي رجلين فلما بلى يا رسول الله قال خيم فرود الذي عقر الناقة والذي يفر بك يا علي هذه يعني قرعة
حتى تقتل من الدم الحية و بانه اولي بئرا ان صلح حضرت امام حسن بود با معاوية بن ابي سفيان وآنحضرت صلى الله
عليه وسلم انرا در حدیث صحيح بيان فرمودند اخرج البخاری عن الحسن قال لقد سمعت ابا بكره رضي الله عنه قال مينا لني
صلى الله عليه وسلم يخبط جاء الحسن فقال ابني انه اسيد ولعل الله ان يعطيك به بين فيستين من المسلمين بعد ازان
ار حقيقت این بدنه خبر داود ودر اماره على اذ اريد و بئرا على دخن باز استقلال معاوية بن ابي سفيان ببا و شاهی بیان
فرمودند اخرج ابن ابي شيبه عن معاوية قال يار لنت اطلع في الخلافة منذ قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم

مجمع صحيح الفوائد
مجمع تاليفات
والامام ابن ابي
والشيخ عبد الله
جماهير
في تاليفات
الافكار

اخرج ابو داود عن عبد الله بن حوالة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن حوالة اذا رايت الخلافة قد نزلت الا من
القدسة فقد نزلت الزلازل والبلابل والامور العظام والساعة يومئذ اقرب من الناس من يرمى نذره الى راسك واهجبا
المنه ايست بارك انزير يا غيبه كذا باب خلافت شام احاديث مختلفه آمده بعض ناطقند و بعض ناظر مدح مانند حديث وغير
از مسند ابن حوالة اخرج احمد و ابو داود عن ابن حوالة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيصير الامر ان تكونوا جنودا
مجندة جنديا شام و جنديا يمن و جنديا عراق فقال ابن حوالة خذني يا رسول الله ان اذكرك ذلك فقال عليك بالشام فانها
خيرة الله من ارضه يجتبي اليها خيرته من عباده فاما ان اتيتم فليكن بينكم و استشفوا من عندكم فان الله عز وجل توكل على
الشام و اهلها و وجهه فلان لغرض است که اين قوم در حد ذات خویش استحقاق خلافت نداشته اند و خلافت بر ایشان مستقر شد
و غایت تشريعيه متوجه تشييع امر جهاد و تعاون بر آن گشت لهذا هر جا و دم است متوجه بدوات انجمنه است و هر جا مدح و ست
است متوجه با مور ملكيه مانند آن از میان اينها عمر بن عبد العزيز خليفه راشد بود و عليه علم و فضل و زهد آراسته و از دمي آثار
محموده در عالم باقيماند کي کتابت علم حديث و جمع آن ديگر ترک سبب اهل بيت و بر و صادق آمد مضمون حدیثي است که علي بن ابي
سليمان بن ابي حمزة و کذا و کذا فتمت تاليفه آنکه چون اين مدینه نزديک با نقضارسيده و عاقه بنی عباس از طرف خراسان سر
بر آوردند و جنگها واقع شد و مظلما بر سر کار آمد هر کرا از نفس بنی اميه يا اعداء ان ايشان يا فتنه گشتند و مصداق ما نمودند و
انيمني در همه اطراف و نواحی فاش گردید و صار ما صار بعدا بنه منگامها امر بنی عباس استقرار یافت و تغيرات تمام شد
و تغير رايح ظاهر گشت اگر چه اين تغير حوادث عظام در بطن نشست و در زمان طويل سپري شد و حدیثي داشت چنانکه تغيرات متقدم
و حدیثي داشت پس بيان اعتبار ميتوان گفت که دو دولت پيش نيست اول در مدینه بود و ثانی در شام قال النبی صلی الله علیه و سلم
الخلافة بالمدینه و الملك بالشام و من الامم اربعيات في وصف النبی صلی الله علیه و سلم مهاجرة طيبة و ملكه بالشام اول
بلفظ خيريت و خلافت و رحمت و مدت شيوع اسلام معتبر شد و ثانی بوصف تسليع ايمانهم شهادتهم و ليشوا الكذب ملك و عضو
و اسناد و صناديق و صوف گشت اول مورخ بنزول رحى الاسلام الحسن و ثلثين و ثانی بعد قيام امر سلطنت مدینه اولى مورخ
بسبعين سنة در اول زمان سب سلف صالح نبود و در ثانی سلف صالح راسب مگر و ند علی اختلاف اهلوا هم و آراءهم در اول
جميع امور دينی ايشان رايح بود به پيامبر و خليفه خاص و اختلاف معتد به در دين استقامت وجوده در زمان ثانی اختلافها
و مذہب با همي پراکنده در اصول عقايد که مرجع و قدریه و خوارج و در افق پيدا شدند و در فتاوی و احکام جمعی مذہب اهل
مدینه داشتند و طایفه مذہب اهل عراق ليکن هنوز اين اختلافها مدون نشده و اين نزاع محکم الاساس گشته آين حالت
با حالت اولی بمنزله و دو نوع مختلف الحقیقه تحت جنس تصور بايد گرد و اعتبار آن امر جامع آنحضرت صلی الله علیه و سلم
فرموده اند لا يزال الاسلام بخير اے استن عشر خليفة کلهم من قریش و فی رواية لا يزال امر الناس باضیاء و لیسیم
اثنا عشر خليفة کلهم من قریش اخبره الشيخان من حديث جابر بن سمرة تحقیق این امر جامع که مشرک است در میان خود و
دولتی که در مدینه بود و دولتی که در شام استقرار یافت تفصیلی میطلبند که درین دو جناح دارد یکی خلافت و دیگر علم آنحضرت
صلی الله علیه و سلم آن اتفاق بود و دولت باعتبار خلافت از انجمن است که درین هر دو دولت خلیفه مستعمل میبود مستقر

ع
ایضا فی کتاب
رجع علی بنی
سکون فی بلاد

در عالم بغیر از احوال و مدون اعتمادی بر امرای لشکر بخلاف دولت بنی عباس ما اتفاق این برود با اعتبار مسلم
از اجماعت است که تا اینوقت ندین نه ایشیه بود و هیچکس ننگیست که من تابع فلان شمس بگذازد که کتاب سنت را برود حق نداده
اصحاب خود را و بل میبود و هر دو عوی میکرد که مقتضای فراموشی بعد محمد علی صاحبها الصلوة والسلام حکم چنین چنین است
آفتابانی نه اند و صاحب فقه این زمانه مخلوط بود و قمار میبازد تا بسین شمس و مشرک میبازد و عاقل را بجهت استقرار خلافت بنی
عباس در عراق و این دولت فریب بجهت رسیدن انداخته حضرت علی الله علیه وسلم از آن خبر دادند و آخری از آن خبری که ابی هریره قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج من خراسان رايات سود فلا يروها مني حتى تنقبت باللباء و هي من فتنه السرة و هي
منكوث ثم يكون جرحه و عذو آخره ابوداود من حديث عبد الله بن عمر قال كنا نعدوا احده رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر
السنن فاكثرت في ذكرنا حتى ذكر فتنه الاخلاص فقال قائل يا رسول الله وما فتنه الاخلاص قال هي حرب حتى تنقبت
السرة و فتنها من تحت قدم رجل من اهل بيته يزعم انه مني وليس مني انما اولياي المشركين ثم يصطليح الناس على رجل كورك
عليه يصنع ثم فتنه الديار لا ندع احدا من هذه الامة الا لظنة لكاذبا فاذ قيل انقبت ثماذت يصيح الرجل بها حيا
و يمشي باقرا حتى يصير الى قسطنطين مسطاط ايمان لا لئان فيه و مسطاط لئان فيه فاذا كان ذلكم فاقطروا الله بال
من يريه او من يريه قال الخطابي قوله فتنه الاخلاص انما انقبت العشي ايسر الاخلاص ليدوا بها و طول السها يقال
للرمل اذا كان يلزم سبته لا يبرج هو طمس سبته و قد يعمل ان يكون سبته بالا خلاص لسواد لونها و ثلثها و الحركت في بابها لانه
والاهل يقال حرب الرجل فهو حربك اذا حارب الله و الله و الله فان يريها انها فهو كاذب فان من تحت قدميه و قوله كورك
على يصطليح مثل و معناه الاموال الذي لا يثبت و لا يستقيم و ذلك ان الخطيب لا يقوم بالورك و لا يثبت و انما يقال في بابها لانه
و الواقعة اذا وصفوا هو كلفني ساعده و ساعده في راع و نحو ذلك يريه ان هذا الرجل غير خفيق للثناك و لا يستقل به اليه
نفسه الله تعالى و صفرا طي نهيب الله له لها انجده در سني اين حديث پيش فقير محقق شد آن است كه فتنه الاخلاص فتنه بنی
امیه است در شام و قرطبه است بگرینج عبد الله بن الزبير از مدینه بگذازد و حربا بجهت بعد از ان از متقاتله شك بن خنجر
و غیر آن واقع شد و فتنه السرة فتنه بنی عباس است اقبه حمدا براهم جانی بسوی ابو مسلم در کتب تاریخ خوانده و پاشی و فتنه
الديار فتنه ترك است فاذا قيل انقبت ثماذت اشاره باستقلال لواءك اترك طلبة بعد طبقه در بن روم و فاكس
باقيمانه مسئله در غایت اشكال در حديث ابن باجه اشاره بقصه خروج ابو مسلم از خراسان واقع شد و آن خليفة با
مهدی گفته اند و ترغيب بر نصرت او نمود و اند و بطرفه آن خارجیان خدمتی حواله کرده اند و آخری ابن باجه من حديث
علقمة عن عبد الله بن مسعود قال بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اقبل فريضة من بني هاشم فلما راهم السبي
يسل الله عليه وسلم افروقت عينا و تغير لونه قال فقلت انزل ترابي في وجهك مشيا فكمهيه فقال انما اهل بيتي خشار
الله لنا الاخرة سلة الدنيا و ان اهل بيتي سيفنون بعدى بلاه و شريدا و نظريه حتى ياتي قدامك من قبل المشرك
معهم رايات سود فكمهيه يكون الخير فلا يظنون فيقاتلون فيقتلون فيقتلون اسألوها فلا يعلون حتى يدعوا الي رجل من اهل
بيتي فيلأنا قدامك ما جرحنا فمن ادرك ذلك منكم فليأثمهم و لو جئوا على الخيل و اخرج ابن باجه من لوبان قال قال

در عالم بغیر از احوال و مدون اعتمادی بر امرای لشکر بخلاف دولت بنی عباس ما اتفاق این برود با اعتبار مسلم
از اجماعت است که تا اینوقت ندین نه ایشیه بود و هیچکس ننگیست که من تابع فلان شمس بگذازد که کتاب سنت را برود حق نداده
اصحاب خود را و بل میبود و هر دو عوی میکرد که مقتضای فراموشی بعد محمد علی صاحبها الصلوة والسلام حکم چنین چنین است
آفتابانی نه اند و صاحب فقه این زمانه مخلوط بود و قمار میبازد تا بسین شمس و مشرک میبازد و عاقل را بجهت استقرار خلافت بنی
عباس در عراق و این دولت فریب بجهت رسیدن انداخته حضرت علی الله علیه وسلم از آن خبر دادند و آخری از آن خبری که ابی هریره قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج من خراسان رايات سود فلا يروها مني حتى تنقبت باللباء و هي من فتنه السرة و هي
منكوث ثم يكون جرحه و عذو آخره ابوداود من حديث عبد الله بن عمر قال كنا نعدوا احده رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر
السنن فاكثرت في ذكرنا حتى ذكر فتنه الاخلاص فقال قائل يا رسول الله وما فتنه الاخلاص قال هي حرب حتى تنقبت
السرة و فتنها من تحت قدم رجل من اهل بيته يزعم انه مني وليس مني انما اولياي المشركين ثم يصطليح الناس على رجل كورك
عليه يصنع ثم فتنه الديار لا ندع احدا من هذه الامة الا لظنة لكاذبا فاذ قيل انقبت ثماذت يصيح الرجل بها حيا
و يمشي باقرا حتى يصير الى قسطنطين مسطاط ايمان لا لئان فيه و مسطاط لئان فيه فاذا كان ذلكم فاقطروا الله بال
من يريه او من يريه قال الخطابي قوله فتنه الاخلاص انما انقبت العشي ايسر الاخلاص ليدوا بها و طول السها يقال
للرمل اذا كان يلزم سبته لا يبرج هو طمس سبته و قد يعمل ان يكون سبته بالا خلاص لسواد لونها و ثلثها و الحركت في بابها لانه
والاهل يقال حرب الرجل فهو حربك اذا حارب الله و الله و الله فان يريها انها فهو كاذب فان من تحت قدميه و قوله كورك
على يصطليح مثل و معناه الاموال الذي لا يثبت و لا يستقيم و ذلك ان الخطيب لا يقوم بالورك و لا يثبت و انما يقال في بابها لانه
و الواقعة اذا وصفوا هو كلفني ساعده و ساعده في راع و نحو ذلك يريه ان هذا الرجل غير خفيق للثناك و لا يستقل به اليه
نفسه الله تعالى و صفرا طي نهيب الله له لها انجده در سني اين حديث پيش فقير محقق شد آن است كه فتنه الاخلاص فتنه بنی
امیه است در شام و قرطبه است بگرینج عبد الله بن الزبير از مدینه بگذازد و حربا بجهت بعد از ان از متقاتله شك بن خنجر
و غیر آن واقع شد و فتنه السرة فتنه بنی عباس است اقبه حمدا براهم جانی بسوی ابو مسلم در کتب تاریخ خوانده و پاشی و فتنه
الديار فتنه ترك است فاذا قيل انقبت ثماذت اشاره باستقلال لواءك اترك طلبة بعد طبقه در بن روم و فاكس
باقيمانه مسئله در غایت اشكال در حديث ابن باجه اشاره بقصه خروج ابو مسلم از خراسان واقع شد و آن خليفة با
مهدی گفته اند و ترغيب بر نصرت او نمود و اند و بطرفه آن خارجیان خدمتی حواله کرده اند و آخری ابن باجه من حديث
علقمة عن عبد الله بن مسعود قال بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اقبل فريضة من بني هاشم فلما راهم السبي
يسل الله عليه وسلم افروقت عينا و تغير لونه قال فقلت انزل ترابي في وجهك مشيا فكمهيه فقال انما اهل بيتي خشار
الله لنا الاخرة سلة الدنيا و ان اهل بيتي سيفنون بعدى بلاه و شريدا و نظريه حتى ياتي قدامك من قبل المشرك
معهم رايات سود فكمهيه يكون الخير فلا يظنون فيقاتلون فيقتلون فيقتلون اسألوها فلا يعلون حتى يدعوا الي رجل من اهل
بيتي فيلأنا قدامك ما جرحنا فمن ادرك ذلك منكم فليأثمهم و لو جئوا على الخيل و اخرج ابن باجه من لوبان قال قال

رسد فرض میگردد و اختلاف او و او بطبیقه خاص یا من عند الله و فی قضایه و حکمه چنانکه بنی اسرائیل چون مغلوب شدند
در دست عمالقه و اولاد ایشان و دیار ایشان منسوب گشت حالیکه در آنوقت داشتند کفایت نیکو و برکت خدایتعالی
مستخلف ساخت طاوت را و بدین زمان فرمود که بعلا مت که از کذا و در ایشانند و خلافت را بنام او کند دیگر آنکه بعد
استقرار خلافت او بنص شارع سر باز زدن از قبول خلافت او و شکوک امید پیدا کردن در استحسان تقدیم او معصیت است
چنانکه بنی اسرائیل چون گفتند آئی میگویند که الیک علیکم یعنی طاوت هر چند از نسب بنی اسرائیل بود لیکن سابقه و ملک
داشت و تابعی بود یا سقایی خدایتعالی این سخن از ایشان پسندید و بان التفات فرمود و سوم آنکه حاصل در باب اختلاف
مصمم شدن قدرت در غیب که فتح بنیدر او بنام او واقع شود و اختلاف خدایتعالی مستلزم صطفاست و مدار این صطفا
بر صفاتی است که در این مدح باشد نزدیک عامه مانند کثرت مال و زیادت حسب بلکه مدار آن بر صفات مقربیه بصطحت استخلاف
است مع ندانسته الله آنست که فضیلت جزئی برای او معین فرایند تا نفوس قوم مطمئن شود چنانکه در اختلاف طاوت اقلیت
مال التفات کردند و به سقایی او ائمه در آن نمودند بلکه بسط او در علم و جسم و منصفه اعتبار آوردند تا نفوس قوم بر تقدیم او
مطمئن گردند و الله اعلم قال الله تعالی **وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَادْعَنَا بِاسْمِكَ**
وَنُتِّبْ عَلَيْكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَنِيُّ الْحَكِيمُ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَبِعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَزَيِّنْ لَهُمْ لَكَ الْعَزْوَاقَ الْحَكِيمَةَ و قال تعالی **وَكَانَ لَكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا**
شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَبُكُونُوا الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا و قوله تعالی **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ** الآية اخرج البغوی عن
ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان نوره الامه تونی سبعین امه سی خیر ما و اگر تمها علی الله عز وجل
و اخرج الدارمی عن کعب بنی السطر الاول محمد رسول الله عبدی المختار لافظ ولا یلیظ ولا استجاب فی الاسواق ولا یخرج
بالسنة السیئة و لكن یقفون لیسئلوا بک و یخرجون بطیفة و ملکة بالشام فی السطر الثاني محمد رسول الله الامم و یجدون الله فی السرا و الضرا
یجحدون الله فی کل منزلة و یکترونه علی کل شرف رعاة الشمس یصلون الصلوة اذا جاء وقتها و لو كانوا علی رأس کفا سیه
و یأتون علی اوساطهم و یؤمسون اطرافهم أضواءهم باللیل فی جو السماء کاصوات الخمل و اخرج الدارمی عن
ابن عباس ان سال کعب الاحبار کیف تجد لیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی التوراة قال کعب تجده محمد بن عبد الله یولد
ملکة و یهاجر الی طایفه و یكون ملکة بالشام و یمس الفجاء و لا استجاب فی الاسواق و لا یجاء فی البیة السیة و لكن یقفون و یخضعون
امته الحما و دن محمد و دن الله فی کل السرا و الضرا و یکترون الله علی کل شئ یؤمسون اطرافهم و یأتون دن اوساطهم
یصلون فی صلوئهم کما یصفون فی قالمهم و یمس فی مساجدهم کبوی الخمل یمس یمس فی جو السماء قوله تعالی **لَتَكُونُوا**
شُهَدَاءَ و خدایتعالی خواست که پاک کند بر دست پیامبر صلی الله علیه وسلم مهاجرین و انصار را و پاک گردانند بر دست نهاده
و انصار سائر امم را قال الله تعالی **لَمَّا أَوْفَى الْوَعْدَ لَكُمْ لَتَبَعَنَّ رَجُلًا مِمَّنْ اتَّبَعْتُمُ الظُّلُمَاتِ** و الا تین اخرج البغوی عن
النعمان بن بشیر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله کتب کتابا قبل ان یخلق السموات و الارض بالکافی عمام

در این وقت بنی
اسرائیل
در این وقت بنی
اسرائیل

در این وقت بنی
اسرائیل

در این وقت بنی
اسرائیل

در این وقت بنی
اسرائیل

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فَوْقَ كُلِّ ذِي فَهْمٍ هُمْ فِي رُحْمٍ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
 بحسب کثرت اتفاق است در مصارف خیر مرتبه بعد از مرتبه ذکره بعد اولی شک نیست که خلفا رضوان الله علیهم
 جل نفوس خود را کردند بطلب ضایقه الله صمد بن ابی نصر رضی الله عنه در کعبه و موت اسلام نمود تا آنکه او را زدند و کوفتند و اندام
 رسانیدند و همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم اختیار هجرت کرد و حال آنکه کفار و طلبا ایشان مردم فرستادند و می پرسید
 باند ایشان بفرمودند و عمر فاروق رضی الله عنه قبل از هجرت اظهار توحید نمود تا آنکه او را زدند و کوفتند و در هجرت
 جابنازی عظیم از وی ظاهر شد و علی مرتضی رضی الله عنه وقت هجرت بر فراش آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواب کرد و چون
 که اگر کفار حمله میکردند بروی خود افتاد و ذی النورین رضی الله عنه از عزم خود و قوم خود اندام کشید و عقد ایمان او در آن
 میان نگرفت و دوبار هجرت نمود و هجرت جسته و هجرت مدینه بعد از آن همه این عزیزان با قلت اجبا و کثرت اعدا در
 معارک و ملاحم تحت رایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم داد و قتال دادند بعد از آن همه این بزرگان در مشا بد خیر بدل
 اموال فرمودند پس ایشان همه از اهل این آیات باشند بلکه سر و قدر آنها و هو المقصود و اگر متعصبه گوید که اینهمه کلمات عموم
 است بحتم که مراد بعضی افراد دیگر باشد گوئیم قصر عام بر بعضی افراد حدی دار داما آنکه در آن وصف ابلغ و اشهر باشند
 و از همه پیشقدم و در اول سماع کلام نظر مخاطبان بر آنان افتد عزال بن جماعه از میان عموم لغت عرب نیست و نیگوید آنرا
 مگر غیر بلیغ و نفوذ آنرا اگر شیخ شجاع بن ایتان عظیم و اگر متعصبه کند و گوید اهل اینهمه فضائل ثابت بود بعد از آن
 بحکم گشت بسبب بعضی سیات گوئیم این بدتر است از اول زانند ای نشود و نهایی سلام تا قیام قیامت این آیات در صلوات
 و محافل و محاصر تلاوت میکنند و خواهند کرد و اگر ظاهر مستباده و مراد نباشد بکلیش عظیم در هر زمان و هر طبقه پیدا میشود
 تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و کبریا عن ابن عباس قال قال ابو بکر و عمر و عثمان و علی
 فقیر میگوید این اثر ضعیف است از جهت حسن قوی است از جهت معنی و در معنی ابدان الصراط المستقیم مفصل بیان کردیم
 قوله تعالی قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْحَبِشَةِ فَقَدْ عَدُوًّا لِي وَبِئْسَ مَا يَكُونُ لَكَ عَدُوًّا لِي وَبِئْسَ مَا يَكُونُ لَكَ عَدُوًّا لِي وَبِئْسَ مَا يَكُونُ لَكَ عَدُوًّا لِي
 و عبد الرحمن بن لیله السک و ذلک من المرسل الصحیح الاستفاضة طرقها عن عكرمة قال کان عمر یاتی یهود و کلهم
 فقالوا ان لیس من اصحابك احدا کثر تیاتنا الیها منک فاجبر من صاحبک الذی یاتیه بالوحی فقال جبرئیل و قال
 ذلک عدو من الملائكة و لو ان صاحبہ صاحب صاحبنا لا تبعناه فقال عمر من صاحبہ ضامنکم قالوا امیکائیل قال
 ما بها قالوا اما جبرئیل فیقول بالغدا بالنیمة اما امیکائیل فیقول بالنیمة و الرحمة و احدهما عدو لصاحبہ فقال عمر ما تری لهما قالوا
 بما من اقرب الملئكة منه احدهما عن یمنه و کلنا یدیه یمن الاخر عن شق الاخر قال عمر من کانما تقولون ما بها بعد ذلک ثم خرج من
 عندهم فمر بالنبی صلی الله علیه و سلم قد عاه فقرأ علیهم من کان عدو من صاحبک الذی یاتیه بالوحی فقال عمر و الذی یاتیک بالوحی انه الذی
 خاصمهم فی ایتافا و اخرج الحاکم عن سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و زیاحی من اهل السما و جبرئیل
 و امیکائیل من اهل الارض ابو بکر و عمر و اخرج الطبرانی بسند حسن عن ام سلمة ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ان
 فی السما ملائکین احدهما یقر بالاشد و الاخر یأمر باللین کل یصیب ذکر جبرئیل و امیکائیل و یبئان احدهما یأمر بالسر

اینها
 م

ع

وأخرج البيهقي عن ابن جابر عن ابن عمر عن الخطاب قال قد نكحتمك فقال له عمر أجمعت قال نعم فقال له أجمعت
 ما نكحت قال يا أبا القاسم قال عمر استقبل علك قبل الخطاب بن أبي رباح أبلغك أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا أبا القاسم
 أجمعت يعني الجاهل قال لا ولكن يعني من عثمان بن عفان وذكر النفازي لا يستقبلون المعنى وعن سالم عن ابن عمر
 سمعت النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله تبارك وتعالى من شئله ذكرى من سئله عشيقة فتسل يا عطى السائين وعنه ابن
 ابنه نعيم سئل ابن عمر عن موم عرفة فقال نكح من سئله الله عليه وسلم فلم يقم معه وعنه عثمان فلم يقم معه
 وأنا لا أصومه ولا أمزج ولا أنهي عنه وروى صيب أن المشركين لما أطافوا برسول الله صلى الله عليه وسلم وجدته يقبض
 فكبريت أن أقطع عليه صلواته فقال أصبت وخرجا من بيتها فلما أصبح خرج حتى أتى أمه ودا من زوجه إلى كبريات الأما
 بهذا وقد خرج أخوك ووضع لك شيئا من زاده قال صيب فخرجت حتى دخلت على زوجتي أم عمر وفا قد نكحتني وجمعتني
 قوسى حتى أقدم على رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة فاجده ويا بكر جالسين فلما رأتى أبو بكر قام إلى عمر ثم رأتى بالآية
 التي نزلت في فخذ يدي فقلت لبعض الأئمة فاحتذروا حتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال نكح السبع يا أبا جهم عن عكرمة أن عمر
 بن الخطاب كان إذا تلاه الآية ومن الناس من ينفك أسل وبق النكاح من غير نكاح قال فتنزل الرجلان عرض ابن بكام
 أنت كحضرت عمر رضي الله عنه بفراسه در یافت که در میان است مروه شهر سیف خواهد شد باین نوع که خلیفه جابر باشد
 وموسى که کثیری نفسه صفت دوست با کار بر خیزد و از انکار او آتجاء حساب گیرند و بمقامه استجاء این نوع از مقامه بوقوع
 خواهد شد اگر چه اکثر صور مقامات است که از هر دو جانب اتباع هوا پیش آید و عن ابی بکر الصديق ان النبي صلى الله عليه وسلم
 قال من اغترت قداه في سبيل الله حرم الله عليه النار وعن عثمان سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حرم الله عليه في سبيل الله
 فضل من الف ليلة يقام ليها ونصام نهاراً وعن ابی بکر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ترك قوم الحج ساء
 الا عظم الله تعالى بالعذاب وعن عمر بن الخطاب ان الله لا يستحي من الحق لانا نأول الله وقى أذاب من وعن زيد بن سلم قال
 بلغني انه جأوت امرأة إلى عمر بن الخطاب فقالت ان زوجا لا يصيبها فاسل اليه فسأله فقال كبريت وذهبت قوتي فقال
 عمر في كم تصيبها قال في كل شهر مرة فقال عمر ذهبي فان فيه ما يكفي المرأة وعن الحسن قال سأل عمر بن الخطاب حفصة كم تصير المرأة
 عن الرجل فقالت ستة أشهر فقال لا جرم لا أجبر رجلاً أكثر من ستة أشهر وعن عمر قال والله اني لا أكره نفسي في الجماع رجاء
 ان يخرج مني ستة تسبع وعن شعث بن سلم البصري قال سئل عن عيسى بن مريم قال حد بها لصاحبه اهو موت الا
 انما نجد في كتابنا قرآن من حد يد يخطي يعطى حز قبل الذي أخيا الموتى باذن الله فقال عمر ما نجد في كتاب الله خرقيل ولا
 أخيا الموتى باذن الله الا عيسى قال لا انما نجد في كتاب الله رسلاً لم نقصهم عليك فقال عمر بل قال لا احياء الموتى فخذك
 ان بنى اسرائيل وقع عليهم الرابا فخرج منهم قوم حتى ان كانوا على رأس سيل اما هم الله بنوا عليهم حالها حتى اذا انبسطت حلالهم
 بعث الله خرقيل فقام عليهم فقال يا هؤلاء الله فبعثهم الله فانزل الله في ذلك ألم تشر إلى الذين كذبوا بآيات الله في كتابه
 ولم يؤمنوا بالآية وعن ابن عمر ان عمر بن الخطاب خرج ذات يوم الى الناس فقال يا أيكم يخبرني بأعظم آية في القرآن قد علمها
 واخذوها وأزجها فأنكس القوم فقال ابن مسعود على النجيرة سقطت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعنه الله في القرآن الله

نحوه الله وانشاء عليه بما هو اصله ثم قال ايها الناس ان بعض الطلح فقر وان بعض الياس غني وانكم تجمعون بالانما تكونون وما يكونون
ما لم تكونوا وادعوا ان بعض الشج شجرة من النفاق وانفقوا خيرا لانفسكم فابن اصحاب هذه الالة الذين يتفقون انموالهم بالليل
بالنهار سيرا وغلابة فلم يجر حسن عند رحمتهم ولا خرج عليهم ولا هم يخرجون وعن عمر قال من اخرا انزل الشراية الربوا
وان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبض قبل ان يغتسل في غزوة الريرة وعن ابن مسعود قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من احب ان يسبح الله دعوة ويخرج كربته في الدنيا والاخرة فليطهر مسجدا وليدع له ومن سبه
ان يظلم الله من قوربه يوم القيامة وسجدة في ظلمه فلا يكون على المؤمنين غلابة ولكن بسبحم رحمتا وعن عثمان بن عفان
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ظل الله عبدك في ظلمه يوم القيمة يوم لا ظل الا ظله انظر مسجدا او تركك ليس ابرم
قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعصوا ما يحثل الله
جميعا ولا تفرقوا واذكروا نعمت الله عليكم اذ كنتم اعداء فآلف بين قلوبكم فاجتمعتم من بعدكم فاعلموا انهم اخوانكم
واكنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون
ولكن منكم امة يتبعون الى الخير ويا مؤمنون يا مؤمنون عمن المتكبرين اولئك هم المفلحون
ولا تولى نواكالذين يفرقوا وافتقروا من بعد ما جاءهم البينة واولئك لهم عذاب عظيم يوم ينظر
وجوه وتسود وجوه فاما الذين اسودت وجوههم اكفرتم بعد ايمانكم فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون
واما الذين ابيضت وجوههم ففي رحمة الله هم فيها خالدون ذلك آيت الله يملئها عليك
بالحي وما الله يريد ظلمنا للعلمين والله ما في السموات وما في الارض من شئ الا عندنا خزائنه
فيسر كويد عني عنه خدای عز وجل درین آیات بیان فرموده است حقیقت خلافت خاصه وحقیت فتنه را که بعد از ایام خلافت
خاصه ظهور آید در میان حضرت خود بان کجالت وخط جناب خود از ان حالت دیگر ارشاد نموده اول الامر میفرماید بتقوی در سوخ
قدم در ان بعد از ان حکم میفرماید باجماع ودر عضا فم بحمل الله ونبی میکند از فرق در ان باز اشارت میفرماید که مراد از اجتماع
دوام است بگو آنکه در قسم شرایع الهیه از کتاب الله مختلف نشوند یعنی یک مذاهب خود این را گیر و دیگری چیز دیگر را و این
در آیه واعصموا بحمل الله حجتا بطریق اجمال مبین شد ودر آیه ولا تكونوا کالذين تفرقوا بوجه تفصیل پس اگر اذمان این
در فهم معانی شد وندرافتد باید که باید بگردد وکنند و اختلاف را از میان خود تا برانند و در فضا و اتفاق و
اجماع داخل شوند و عادت الله است که اجماع در رفع اختلاف واقع نمی شود الا بتصدی خلیفه راشد عالم مسلم الفضل فیما بینهم
و دیگر آنکه همه بر اعلا کلمه الله بنیاید که همه خود را متفق سازند و اتحاد ویرینه که در جالبیت میان ایشان بود همه را فراموش
گردانند و برین میخوانند ان نموده در آیه واذکر نعمت الله عليكم اذ كنتم اعداء الان بعد از ان ارشاد میفرماید که سبب این
اجتماع بحسب چیزی سسته الله است که جماعه از ایشان با حیا و علوم دین و قیام بجهاد و اقامت حدود و امر معروف و نهی منکر
فایم شوند و دیگر آن اشتغال امر ایشان کنند و این یکی از واجبات الکفایه اسلام است و عادت الله است که امر این است
بدون تصدی شخصی مسلم الفضل فیما بینهم برین اقامت صورت گیرد و بعد از ان تشدید میفرماید در تفرق فی الدین ما اندک الشا

درست

[illegible]

و بعض دیگر در صد و مقبولیت آمده و بذل نفوس نموده و حفظ الهی ایشان را از آن مهلکه محفوظ داشت که اقال ^{لینهم من قضا}
 سنجیده و مقهور گشتند و بدعاهای خاص و باطلاص تمام مصطفی اند و اگر ازین جماعه سینه صادر شده باشد حکم لعل الشهد
 اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما تشاءون فقد غفرت لكم محفوظ است و آل و حال ایشان و حول جنت است و اما غیظه من بشارة عذره
 عمر بن الخطاب قال من قرأ البقرة والشاة وآل عمران كتب عند الله من الحکماء و آخرج الدار من عن سلمان بن يسار ان خلا
 ايقال صبيغ قديم المدينة فجعل يسأل من يشابه القرآن فأرسل اليه عمر وقد أهد له عراجين النخل فقال له من انت قال
 انا عبد الله صبيغ فقال انا عبد الله عمر فاخذ عمر عرجوناً من تلك العراجين فغضب به حتى دق رأسه فقال يا امير المؤمنين حبك
 قد ذهب الذئبة كنت اجد في رأسك و نحن ابي عثمان النهدي ان عمر كتب الي اهل البصرة ان لا تجالسوا صبيغا قال فلو جاء و نحن
 ما نكفر قفا و عن محمد بن سيرين قال كتب عمر بن الخطاب الى ابي موسى الاشعري بان لا يجالس صبيغ و ان يحرم عطاؤه و زرقه
 قال الشافعي حكي في اهل الكلام حكم عمر بن صبيغ ان يضربوا بالجر يدجولوا على الابل و يطاف بهم في البشارة و القبايل و يناد
 عليهم يا جزاء من ترك الكتاب و السنة و قبل على علم الكلام و آخرج الدار عن عمر بن الخطاب قال ان سياستكم يا من تجادلونكم
 يشبهات القرآن فخذوهم بالسنة فان اصحاب السنن اعلم بحجاب الله و عن ثوبان قال كنا عند عمر بن الخطاب اذ جاءه
 رجل يسأل عن القرآن مخلوق هو ام غير مخلوق فقام عمر فاخذ بجبا مع ثوبان حتى فاده الى علي بن ابي طالب فقال يا ابا الحسن انما تشع
 ما يقول هذا قال و ما يقول قال جاءني عن القرآن المخلوق هو ام غير مخلوق فقال علي بن ابي طالب فاده الى علي بن ابي طالب فقال يا ابا الحسن انما تشع
 من الامر ما وليت ضربت عنقه عن فاده في هذه الآية قل انبئكم بحجج من ذالك ثم ذكر لنا ان عمر بن الخطاب كان يقول اللهم
 زيننا لنا الدنيا و انبئنا ان ما بعد ما خير منها فاجعل حطانا في الذبيح و خير و البقي و عن عمر قال لو ترك الناس الحج قاتلهم ثم
 عليه كما نقا تلصم على الصلوة و الزكوة و عن عثمان انه فرأى لکن ميثكم الله يدعون الخمر و يامرون بالمرء و ينهون عن البكر
 يستغيثون على ما اصحابهم و اوليك هم المثلجون فقير كويد معنى اين چنين است كه حضرت عثمان اين كلمه را از قرآن مسند
 زير كه متواتر شد در ملت كه اين كلمه در مصاحف عثمانیه نموده بلكه معنى اين سخن آنست كه اين كلمه از فحواي اين آيت مفهوم ميشود
 مانند آنكه مفسر ميگويد و اسأل القرية يقول اسأل اهل القرية و توجيه اين كلمه آنست كه منصب خليفه راشدين دعوت ظاهره است
 بزبان فقط بلكه هيئت بستان و در دفع بلاهای امت در پيش حق عز وجل بايد حاصل آنكه از متهات خلافت راشدين كه دفع
 بلاهای امت بدعاي او شود و عن عمر قال لو شأ الله لقال انتم فقلنا قلنا و لكن قال كنتم في خاصية اصحاب محمد و من صنع مثل
 صنيعهم كانوا خير امتية اخرجت للناس و عن عمر في قوله تعالى كنتم خير امتية قال تكون لاولنا و لا تكون لآخرنا و عن
 فاده قال ذكر لنا ان عمر بن الخطاب تلا هذه الآية كنتم خير امتية ثم قال ايها الناس من سره ان يكون من الامة التي اخرجت
 للناس اطيعوا الله و اطيعوا الله فيها و عن عياض الاشعري قال شهدت اليروش و عليا حسنة امراء ابو عبدة و زبير بن ابى سفيان
 و ابن حسنة و خالد بن الوليد و عياض و ليس عياض هذا قال و قال عمر اذا كان قتال فليعلمكم ابو عبدة فكتبنا اليه انه قد جاء
 الينا الموت و استمد دنايه فكتب اليه انه قد جاء في كتابكم و سيخه و في ذاتي اذ لكم على من مواعظ نصر و انصرف جند الله عز
 و جل فاستنصروه فان محمد صلى الله عليه وسلم قد نصروكم بدي في اقل من عتكم فاذا جاءكم كتابي هذا فقاتلوه

نه بخت قناتش اسے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال يا محمد انظر انفس صاحبك في فقال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم لا بی بکر
 محمدا علی ما سئلت قال يا رسول الله قال قول لا غلبا یزعم ان الله فقیر وانهم غنیا فلما قال ذلك غضبت بشرا قال
 بضریت وجهه فجاء فحق فقال ما قلت ذلك فانزل فیما قال فخاص نفسه قیلا بی بکر لکنه سمع الله قول الذين قالوا ان الله
 فقیر الآية ونزل فی ما بلغه فی ذلك من الغضب لتسمن من الذين قالوا ان الله فقیر من قبلکم من الذين اشرکوا وادی كثير الاية
 وعن السدي فی قوله لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقیر قالها فخاص اليهود من بنی مرثد لقیه ابو بکر فکلمه فقال له
 يا فخاص اتق الله وامن وصدق وافرض لله فرضا حسنا فقال فخاص يا بکر ترعمران ربنا فقیر تسقرفنا اموانا وما يستقر
 الا الفقیر من الغنی ان كان ما تقول حقا فان الله اذا فقیر فانزل الله هذا فقال ابو بکر فلو لانه كانت بین النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 وبنی مرثد نفقة وحق مجاهد قال ممكنا ابو بکر رجلا منهم الذين قالوا ان الله فقیر ونحن اغنیاء لم کیتفقرفنا و هو غنی و هم یهود
 اخرج الترمذی عن عثمان بن عفان سمعت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم یقول موقف ساعة فی سبیل الله خیر من الفدیوم
 فیما سواه من المنازل ولفظ ابن ماجة من بابک فی سبیل الله كانت کالنف لیلته صیامها و قیامها فقیر کویده عفی عنه سابق
 بیان کردیم فضایل کی که بان عباد الله نزدیک شوند به پروردگار خویش و قسم است کی آنکه خلاص گردن انها افراد بشر را
 از زمین طبعیت و نزدیک ساختن آنها این را بحظيرة القدس بمنزله مذہب طبیعی است لاجرم در جمیع ادیان و ملل آن قسم مزبور
 اند مثل توکل و یقین و صبر و صلوة و صوم و صدقة و ذکر باری جل مجدہ و قسم ثانی آنکه تاثیر آنها در افراد بشر باعتبار مراتب
 الهی مخصوص بران خاص است مانند هجرت و جهاد و حج و این قسم در بعض ملل مقرب میباشد افراد بشر بحظيرة القدس و در بعض ملل
 مثلا در شریعت ما رادہ الہیہ متعلق شد بکبت بل صائمه مثل مشرکین و یهود و نصاری و مجوس و صورت ایشان در
 حظيرة القدس باین صفت مثل گشت که گوید قدّم الله الناس بعضهم ببعض الاخرة و این حالت جماعه از افراد بشر در
 داعیه الہیہ بواسطه صحبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فانی شدند مانند جبریل در وقت تحیة شود و متعرض لغفات الہیہ شدند
 در میان ایشان در میان ملائکہ مشاہیر و ناسبتی واقع شد و اسخالات فتح گرد و ابی عظیم را از قرب که اگر صد سال ریاضت بدنیہ و نفسانیہ
 بکشد بدین عشر عشر آن مشابہت فائز نمی گشتند و در ملل دیگر این داعیه و ارادہ متعلق گشت و ائمہ را باین معرض در بیان
 نیاروند پس بشر و جهاد و در ملل ایشان از اعمال مغربہ نبود و در قرآن عظیم دست منیہ برود و فضل امین فرمودہ اند و فضل
 ثانی را بمنزله اهتمام افادہ نموده اند و مناط فضل مراتب گردانیدہ نامرد بهر و فضل مستصف نباشد تقدیم بر افراد بشر
 و استحقاق ریاضت عامه ملین میسر نیست خدای عزوجل در سورہ نسا برود و فضل را بیان میفرماید و انخفضت صلی اللہ
 علیہ وسلم صحابه را بان هر دو می ستایند تا حجت باشد است را و تکلیف بتقدم ایشان شے پرده ظاهر شود قال الله تعالى
 وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَتَعُ الْإِلَٰهِ إِنَّهُمْ عَلَىٰ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ عَلَىٰ خَدَائِعٍ إِنَّ اللَّهَ يَخْتَارُ
 وَحَسَنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عِلْمًا وراول افادہ میفرماید که ایمان مستکمان بکلمه توحید درست
 نمیشود تا آنکه وقت مشاجرات که حالت ظہور نفس سمعی است تسلیم تمام از ایشان ظاهر گردد و بعد از آن میفرماید که این مطیعان با
 پیغمبران و صدیقان و شہیدان خواهند بود و حسن اولیاء رفیقان این آیه شبیه است آیه دیگر که کتب شریفه

المقرئون ویرایان تفسیر عینا لیسیم بحکم المقرئون کمال این جماعت ابرار آنست که با این چهار فرزند محمد شریعت
 در ذیل ایشان معاد کردند و این چهار طایفه بر اقرار اهل کجاست اند و طایفه علیا از طبقات ائمه مرحومه و این جماعت و طایفه
 دیگر بقصر رسالتین مقبوسین است از آیه کریمه صبح گشت و فصول لایسته مع خوار از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و احادیث
 مشهوره که تحلیف آنها قطعی است بخلاف اعتقاد ابرار اند که ابوکر صدیق است و عمر و عثمان و علی تشبیه پس ستمیان مفسوس
 اینانی بر سایر طبقات مبرهن گشت و در طایفه اسلامیه حاشی درین قضی نمایند قال الله تعالی لا یستوی القلیل و کثیر
 المؤمنین غیر اولی البیت و الذین یسئل الله بأموالهم و انفسهم فصول الله للهدیین یا کمال و انفسهم
 علی الصلحین در حقه طایفه کلا و علما الله الحسنة و فصل الله المکرهین علی القلیدین اجرا عظیما که در حقیقت
 یتنه و منقح و در حقه طایفه کلا و علما الله عفو کلا و حیما که خدا تعالی درین آیت افاده میفرماید که صحابه بزرگای طبقتینستند بلکه
 بعضی ایشان اصل از ابرار پس و منایط فضل جدا است فی سبیل الله بانفس خویش یعنی مباشرت بقال کفار و باموال خویش
 یعنی بالیقین فی سبیل الله این آیت واضح گشت که مجاهدان بانفس خویش و باموال خویش سرفراز است اینها و از طبقت
 علیای است و اینان فضل اند از غیر خود باز و احادیث مشهوره که تحلیف آن قاصم است و عذری بعد ثبوت آنها باقی نمی ماند
 ثابت شد که همه این بزرگان و جمیع مساهم خیر در کباب سیادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاضر بودند الا بعدی فی بعض الاوقات
 و از جمعی مباشرت بقال بیشتر بوقوع آمد و از بعضی دیگر اعیان زیاده و تر نظیر احکام سید و ارباب جمعی هر دو و پنجم
 کمال شرف گشت بقال الله تعالی و من یسئل الله فی سبیل الله یجذب الا نضیر عما یتدبر و سعة طایفه من خرج من حید
 مهاجر الی الله در سوره توره و کله الموت فقد و تم اجز علی الله و کان الله عفو و رحیما مدای عزوجل در
 اول سبب فرض میگردد و اند بجزت را از دایره کفر و بیان میفرماید عتوبت ابرار کان بجزت و مستثنی بسیار و فیضنا از که حبله بجزت
 نمیدانند و از خانه خود بر آمدن نمیدانند بعد از ان فضیلت بجزت بیان میکنند و ابرار آن در دنیا و آخرت ارشاد دنیا بد کسی
 را که بقصد بجزت از خانه خود بر آید و مقصد ما رسیده ارا عالم میگردد و ثواب بر خیزد و عده و مید بد ازین آیه فضیله مهاجران
 باید شناخت و الله اعلم و عن عمر بن الخطاب قال انی انزلت نفسی من الی الله عز وجل الی البیتیم ان استغفرت
 و ان انجحت اندک منی المعروف فاذا اکیسوت فنسبت و عن ابن مسعود قال کان عمر بن الخطاب اذا سلک بناطریا فابعدنا
 و جدنا سبلا و انه سئل عن امرأه و ابوبن فقال للمرأة الرابع و للاثم قلت ما لقی و ما لقی فلابد و عن ابن عباس انه
 دخل علی عثمان فقال ان الاخین لا یروان الا من البث قال الله فان کان امرأه و ان الاخین لیسایس ان قریب
 اخوة فقال عثمان لا یستلیم ان آرزو با کان قبلی و منی فی الامصار و ثوابت به الناس و اجاب زید بن ثابت بجزت
 قالوا یا سید الله یقول فان کان له اخوة و انت تحبها باخوین قال ان الی الله عز وجل اخوة فیرید ان اخو
 نیست بلکه حضرت عثمان رضی الله عنه تمسک نمود بان اصل که حکم خایفه را شده چون مستحق شود و سبیل تسکین گردد و حجت است
 در دین و زید بن ثابت معنی را که صحابه در وقت مشاوری فهمید بودند و تقریر فرمود و عن ابن سبها ب قال نفسی عمر بن الخطاب
 ان میراث الاخوة من الامم لکن مثل الانی و لای ادری عمر بن الخطاب نفسی بذلک حتی علیه من رسول الله صلی الله علیه و سلم

حج

سب

تمام این قول را
 در حدیثی که در
 تفسیر سوره بقره
 فرموده است

[illegible]

منہ
 مباح و مستحب
 داخل
 قیود و حرمات
 قیود و حرمات
 بین الامتین

[illegible]

اَنَّ الشُّرَكَاءَ كَانُوا يُضْرَبُونَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْأَيْدِي وَالْأَعْيُنِ حَتَّى تَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ ابُوبَكْرٌ لَوْ رَضِينَا لَهُمْ مَا فُتِحَتْ خُفَاكَ لَوْ كَانُوا يُضْرَبُونَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَانَ
 ابُوبَكْرٌ جَدُّهُمْ أَرْبَعِينَ حَتَّى تَوَفَّى ثُمَّ كَانَ عُمَرُ مِنْ بَعْدِهِمْ فَجَلَدَهُمْ كَذَاكَ أَرْبَعِينَ حَتَّى أَقْبَى بِرَجُلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ
 قَدْ شَرِبَ فَأَمَرَهُ أَنْ يَجْلَدَ فَقَالَ لَمْ يَجْلِدْنِي بَنِي وَبَيْنَكَ كِتَابُ اللَّهِ قَالَ دَنَيْتُ أَيْ كَتَبْتُ بِاللهِ تَجِدَانِ لَا أَجِدُكَ فَقَالَ
 إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا فَإِنْ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ
 اتَّقَوْا وَآمَنُوا بِشَهَادَةِ مَا مِنْكُمْ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَدَأَ أَحَدًا وَالْخُنْدَقُ وَالْمَشَايِدُ فَقَالَ عُمَرُ لَا تَرُدُّونَ عَلَيْهِ فَقَالَ
 ابْنُ عَبَّاسٍ يُولَدُ الْآيَاتُ نَزَلَتْ عَذْرًا لِلْمُضْنِ وَجُتَّةً عَلَى الْبَاقِينَ عَذْرًا لِلْمُضْنِ لِأَنَّهُمْ لَقُوا اللَّهَ قَبْلَ أَنْ تُحْرَمَ عَلَيْهِمُ الْخَمْرُ وَجُتَّةً
 عَلَى الْبَاقِينَ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ حَتَّى يَبْلُغَ الْآيَةُ الْآخِرَةَ وَكَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا فَاتَى اللَّهَ قَدِ عَمِيَ أَنْ يَشْرَبَ الْخَمْرُ فَقَالَ عُمَرُ فَاذْثَرُوا فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ نَزَلِي
 إِذَا شَرِبَ سَكَرَ وَإِذَا سَكَرَ هَدَى وَإِذَا هَدَى أَفْتَرَى وَعَلَى الْفُتْرَةِ ثَمَانُونَ جَلْدَةً فَأَمَرَ عُمَرُ فُجِلْدَ ثَمَانِينَ وَعَمَّنَ الْحُكْمُ فِي آيَةِ
 جَزَاءِ الصَّيْدِ أَنَّ عُمَرَ كَتَبَ أَنْ يُحْكَمَ عَلَيْهِ فِي الْخَطِّ وَالْعِيدِ عَنْ مِثْلِهِ بِنِ مِهْرَانَ ابْنِ أَعْرَابِيَّا أَسَى ابُوبَكْرٍ قَالَ قُلْتُ صَيْدًا
 وَأَنَا مُحْرَمٌ فَتَارَسَ عَلَيَّ مِنَ الْجَزَاءِ فَقَالَ ابُوبَكْرٌ لَأَسَى بِنِ كَعْبٍ دَهْوٍ جَالِسٌ عِنْدَهُ مَاتَرَسَ فِيهَا فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ اتَّبِعْ
 وَأَنْتَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَأَلَكَ فَذَا أَنْتَ نَسَأَلُ فَمَكَرَ قَالَ ابُوبَكْرٌ وَمَا تُسْأَلُ فَقَالَ اللَّهُ يُحْكِمُ بِهِ ذَوَا أَعْدَلٍ
 مِنْكُمْ فَشَارَثَ صَاحِبِي حَتَّى إِذَا اتَّفَقَ عَلَى شَيْءٍ أَمَرَ نَاكَ بِهِ عَنْ كَبْرٍ عَبْدَ اللَّهِ الْمُرْنِي قَالَ كَانَ جَلَانُ مُحَرِّقِينَ فَخَاشَ أَحَدُهُمَا
 طَبِيًّا فَقَتَلَهُ الْآخَرُ فَأَتَى عُمَرَ وَعِنْدَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ مَاتَرَسِي قَالَ شَاةٌ قَالَ وَأَنَا أَرَبِي ذَلِكِ أَوْ هَبَا فَاذْ يَشَاةٌ
 فَلَا مَضْيَا قَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ مَا ذَرَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا يَقُولُ حَتَّى يَسْأَلَ صَاحِبَهُ فَمِيعَهَا عُمَرُ فَرَدَّهَا وَأَقْبَلَ عَلَى الْقَائِلِ فَصَبَّهَا
 بِالْذِّقَةِ قَالَ قَتَلْتُمُ الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ مُحْرَمُونَ فَقَالُوا انْصَبْنَا انْصَبْنَا لَيْقَالَ يَقُولُ يُحْكِمُ بِهِ ذَوَا أَعْدَلٍ مِنْكُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ
 لَمْ يَرْفُضْ الْعُمَرُ وَهَدَ فَاسْتَعْتَبَ لَصَاحِبِي بِنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ خُطِبَ ابُوبَكْرُ النَّاسَ وَقَالَ أَجَلُ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ قَالَ طَعَامُهُ
 مَا قَذَفَ بِهِ وَعَنْ لَيْسَ عَنْ أَسَى بِنِ الصَّدِّيقِ فِي الْآيَةِ قَالَ صَيْدُهُ مَا حَرَّجَتْ عَلَيْهِ وَطَعَامُهُ مَا لَفْظُهُ لَيْكَ عَنْ أَسَى بِنِ هَرِيرَةٍ قَالَ قَدْ
 الْبَحْرَيْنِ فَسَأَلَنِي ابْنُ الْبَحْرَيْنِ عَمَّا كُنْتُ فِي الْبَحْرِ مِنْ لِسْمِكِ فَقُلْتُ لَهُمْ كَلُوا فَلَا رَحْتَ سَأَلَتْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ نِمَ أَيْتَهُمْ
 قُلْتُ أَفْتَيْتَهُمْ أَنْ يَكُلُوا قَالَ لَوْ أَفْتَيْتَهُمْ لَغَيْرَ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ بِالْذِّقَةِ ثُمَّ قَالَ أَجَلُ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ فَصَيْدُهُ مَا صَيْدْتُمْهُ وَطَعَامُهُ مَا قَذَفْتُمْ
 وَعَنْ الْحَارِثِ بْنِ نَوْفَلٍ قَالَ حَجَّ عَثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ فَأَتَنِي بِحِمٍّ صَيْدَ صَادَةٍ حَلَالٍ فَكُلْتُ مِنْهُ عَثْمَانُ وَلَمْ يَأْكُلْ عَلَيٌّ فَقَالَ عَثْمَانُ وَاللَّهِ
 مَا صَادَ وَلَا أَكْرَأَ وَلَا أَشْرَأُ فَقَالَ عَلَيٌّ وَحَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا دَنْتُمْ حَرًّا فَقَرِئَ كَوَيْدُ عَفَى عَنْهُ صَيْدٌ كَمَا هِيَ الْإِطْلَاقُ كَرْدُهُ مِشْوُودٌ بِمَعْنَى
 مَصْدُورٌ صَادُ الصَّيْدِ وَكَأَنَّهُ الْإِطْلَاقُ كَرْدُهُ مِشْوُودٌ بِمَعْنَى جِيْدَانِي كَمَا صَيْدُ كَرْدٍ شَدَّ وَلَكِنْ وَجْهٌ هُوَ مَوْلَاهَا عَنْ الْحَسَنِ ابْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ
 لَمْ يَكُنْ يَرَى بِسَاءِ لِحْمِ الصَّيْدِ لِلْحَرَمِ إِذَا صَيْدَ لَغَيْرِهِ وَكَرِهَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَنْ الْحَسَنِ ابْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ
 أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ ذَكَرَ آيَةَ الرَّجَاءِ عِنْدَ آيَةِ الشُّدَّةِ عِنْدَ آيَةِ الرَّجَاءِ لِيَكُونَ الْمُؤْمِنُونَ رَاغِبِينَ إِلَى الْبَيْتِ عَلَى اللَّهِ عَمْرُ الْخَيْرُ وَلَا يُلْقِي بَيْنَهُ
 أَسَى التَّهْلُكَةِ وَعَنْ هَرِيرَةٍ قَالَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ عَصْبَانٌ مُتَحَارِّجٌ وَجْهَهُ حَتَّى جَلَسَ عَلَى الشَّجَرِ فَقَامَ لَهُ

٤٤
 ابْنِ عَبَّاسٍ

ابْنِ عَبَّاسٍ

حَفْصَةُ
 ابْنِ عَبَّاسٍ

در مقابل می نمود در میان ایشان و در میان مختصین که بر کفر بودند و بر کفر گشته اند با وجهی و از این فرقه آنکه صفاتی مسلمین از سوا
 قریش و امثال ایشان که روستای قریش را در حاکم است ایشان مستحکمان تمام بود و در باب ایشان نازل شد و لا تطروا الذين يتركون
 ما هم الاية باید دانست که حقیقت تعریف تمام نمیشود تا آنکه قراین بسیار قالیه و عالییه بر شخص واحد منطبق شود و لا غیر در حدیث از عام
 با مطلق بے آن خاص توان بر دل قرینه آن است که سوره انفصام و فقه نازل شد در مکه با جماع مفسرین قریب با سلام حضرت
 عمر رضی الله عنه و صدیق اکبر رضی الله عنه پیش از آن بدت در از مسلمان شده بود پس لفظ آدم من کان یتأمن من یرد الله
 آن یزدی پیش رخ صدر و لا سلام مستند دل نیست متاخرین مهاجرین را و نه انصار را و نه من تبعهم با حسان را همان پنجاه شصت کسر
 در وقت نزول آیات مسلمان بودند و مراد خوانند شد لا غیر و تأنیاً آنکه من کان میاد دلالت میکند بر آنکه زمانی در از از بعثت پنبه برگشته
 باشد و آن غیر از مشارالیه ایمان نیارد و بعد از آن ایمان آورد و قدم را بر سر خود در اسلام و خوشگویی و توسل و شنبه است تا
 او را در مقابل کار کفر میباید توان سنجید و من یرد الله ان یبدیه لشرم صدر و بر وجه اتم در انصاف متحقق تواند بود که شخص از
 دل خود بغیر تکرار دعوت و بغیر خلاصت ایمان آورده باشد و شکوک و شبهات کنی تو من هستی توئی مثل ما و توئی رسول الله و
 امثال آن که در خاطر او نگردد و سترش را بکلی وجوه از خود بخود بفهمد باین قرینه تقلیل شرکاجه لازم آمد تا خدا استیلا میفرماید
 و جعلنا له نوراً یشی به فی الناس و این دلالت بر آن میکند که هم مهندسی است و هم مادی و بسبب دفع عظیم مسلمانان عاید شود
 و آن منحصر است ازین فریق در ذات عمر بن الخطاب رضی الله عنه که لا یخفی را بقا عدیل عیسای داین مرد مشارالیه را با کابر محرمین
 و قد قال النبی صلی الله علیه وسلم لئن جمل من قتل مات الیوم فرعون بنی الامیه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا کرده بود
 که اللهم آت فی باحیه بنی الرطین الیک عمر بن الخطاب و عمر بن هشام پس عا و سنجای حق عمر بن الخطاب مستجاب چون آنهمه قراین
 جمع آمد و من سبقت نمود و شنبین در اول نظر باز باید دانست که خدا یشعالی سیکه را بشرح صدر لا سلام که حقیقت مد یقین است مستند
 و دیگر بر اجماع مضمونی و نوری که در میان مردمان اثر آن افتد که حقیقت خلافت خاصه و حقیقت محدثیت است و صف میکند
 باز ایشان را جمیعاً و عدّه دار السلام میدهد و صراحت مستقیم بر امثال ایشان اثبات میفرماید و هو و لیم میگوید و نامیک به من الشرف
 و اینها صفات غلات خاصه او فرقه سوم را میسازد و میگوید یحون ربهم بالغدا و العشی بعد از آن تخصیص میفرماید بر اخلا
 ایشان که بر ید دن و وجهه و و عدّه مغفرت میدهد کدام فضیلت بهتر ازین فضائل خواهد بود و عمر بن الخطاب قال الانما من
 لواجب القرآن قلت فی الدن الشیء الا انما من نجای القرآن او تواجبه ای افاضل متویره جمع نجیبه و النواجب عتاقه
 و عن قیس قال دخل عثمان بن عفان علی عبد الله بن مسعود قال کیف تجدک قال مردوداً فی مولا الحی قال طبت و اخرج
 الترمذی عن سعد بن ابی وقاص عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال هو القادر علی ان یتبع علیکم
 علی با من یوقکم او من تحت ادجلیکم قال النبی صلی الله علیه وسلم اما انما کائنتم و لم یات تاویلها بعد تعریف گوید
 یعنی یدین بقضکم باس بعض در قال مسلمین و او شده و آن بودنی است بعد القضا حی خمس و ثلثین و در حدیث متواتر ظاهر شد
 که غذا با من یوقکم او من تحت ارجلکم دعا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرفوع شد و یدین بقضکم باس بعض باقی است قوله لا تطروا
 الذین الاية اخرج مسلم عن سعد بن ابی وقاص قالی کنایع النبی صلی الله علیه وسلم سببه تفریق قال الشرح ان النبی صلی الله

در بیان آنکه
 در بیان آنکه

انه خطب بالجماعة فحمد الله واثنت عليه ثم قال من نبذ الله فلا مضل له ومن لبس الله فلا مدعي له فقال له من نبذ الله
 كلمة بالفارسية فقال عمر لترجم له بالقول قال ترجم ان الله لا يقبل احدا فقال عمر كذبت يا عدو الله بل الله خلقك وهو
 انك لا تدركه فذلك النار ان الله تعالى ولولا ان سينا عقد لفرقت عنك ففترق الناس ما يختلفون في الله
 واخرج البخاري عن ابن عباس قال قدم عيسى بن حصن بن بدر فزل على ابن اخيه الحر بن النضر الذين
 يمشونهم عمر وكان القراء اصحاب مجالس عمر ومشاوريه كقولنا لا والله ان الله لا يقبل احدا فقال عيسى لابن اخيه يا ابن اخي بل لك
 وجه عند الامير فتنازل لي فاستاذن لصينية فاذن له عمر فلما دخل قال يا ابن الخطاب والله اني نزلت اليك ولا تكلم
 بيننا بالعدل فغضب عمر حتى هم ان يوقع به فقال له الحر يا امير المؤمنين ان الله عز وجل قال لنبيه صلى الله عليه وسلم
 خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهل ان هذا من الجاهلين والله ما جاوز ما عصى من الاما عليه وكان قايما عند كتاب الله
 عز وجل قال الله تعالى واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة واعلموا ان الله شديد العقاب
 واذكروا انكم قليل مستضعفون في الارض تخافون ان يخطفكم الناس قاولكم واولدكم صريحا
 وركم من الطيبات لعلكم تشكروا فقير كونه تفسران در مني اين فتنه اختلاف دارند جمع گویند اين فتنه
 آنست که طائفة از مسلمانان مرتكب معاصي شوند و ديگران از نهي منكر توقف نمایند پس عذاب خدا بر او را در گيرد و عاصيان
 بعضيان خود را خود شوند و تاركان نهي از منكر ترك نهي منكر معتذب گردند و فيه بحث زير كه حينئذ هر يك ما خود شد ظلم
 خود را فعل يا كذا معني صحيح آنست كه اين فتنه فتنه خلافت است و هي الفتنة التي تخرج الكونج البحر چون مسلمين خود و محبت
 شوند و هر يك براي طلب خلافت برخيزد و اقارب و نفوس و نهب اموال و عليه كفار كه هميشه در انتهازاين فرصت ميباشند بظهور آيد
 و اين فتنه شاخها بر كشد كه هر مسلماني را رسد از اهل حضور و اهل بوداي چه خار كل چه مشهور چه معتزل چه مختلط خدا متعالی از همين
 قسم فتنه تهويل و تهديد مي فرمايد و عقب آن ارشاد ميكند و اذكروا انكم قليل مستضعفون في الارض يعني شما مغلوب كفا
 بنوعيد گر سنده فتنه خدای تبارك و تعالی از اسخالت بحالت نايد و نصر و تساع رزق نفل فرمود و مشكراين نعمت آنست كه كا
 كنيد كه موجب غلبه كفار شود و سبب بر هم خوردن مكاسب از ازان شمارد و قال الله تعالى ان الذين آمنوا و
 هاجروا وجاهدوا اموالهم و انفسهم في سبيل الله و الذين اووا و نصروا اولئك بعضهم اولياء بعض
 و الذين آمنوا و لم يهاجروا اموالكم بينكم ولا يتحصن من شئ حتى يهاجروا و لان استنصروكم في الدين
 فعليكم النصرة لا على قوم بليكم و بينهم ميثاق ط والله ما تعملون بصيرة و الذين كفروا بعضهم اولياء
 بعض الا يفعلوا تكن فتنة في الارض وفساد كبد و الذين آمنوا وجاهدوا وافي سبيل الله و الذين
 اووا و نصروا اولئك هم المؤمنون احقاهم مغفرة و رزق كريم و الذين آمنوا من بعد و هاجروا و هاجروا
 معكم قاولئك منكم و اولوا الامر حاكم بعضهم اولياء بعض في كتب الله ط ان الله بكل شئ عليم
 فقير كونه خداي عز وجل درين آيات فضيلت مهاجرين اولين بيان مي فرمايد و در نيا و آخرت و ميگويد كه مهاجرين اولين و مهاجر
 با هم كفار اند و ما صريكمي چون كمي از ایشان بشه تي گرفتار آيد بر دگر لازم است قيام نصرت او و اين معامله با مسلمين

عنه

آيت

غیر مجربین لازم نیست الا چون ایشان و میان و میان نادره و حرب رقیع شود اگر چه بسبب دعاوت و بناوی یا شد
 آنجا لازم نیست نسبت ایشان زیرا که گذار با هم سخن یکدیگر اند اگر مسلمین نصرت آنها قیام نمایند طلبه کفر لازم آید و مردوان
 از اسلام کمال کنند و ذلک قوله **لَا تَعْلَمُوهُ بَلْ هُمْ فِرْسَنَةٌ لِّلْاَرْضِ** و تساو کثیره از آن تفصیلست مجربین اولین و انصاریان
 میفرماید **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ** و کلام تفصیلست بالاتر ازین تفصیلست خوانده بود و بعد از آن مجربین متاخره همواره را بذیل ایشان می
 و مشبب بایشان میگردد و قوله **وَاُولَئِكَ لَازِمٌ** الایه در اینجا اثبات وجوب شامری میباشد بقربت حم و آن آیات سابقین منافات
 ندارد و برین توجیه درین آیات منسوخ نیست و این اصح توجیهات است زیرا که فقیر گفته گفته من عمر بن الخطاب قال لو فیک ایمان
 است بیکه با جان اهل الارض اگر چه ایمان است بکفر غیر گوید و در جرد موافقات عظیمه و اساسات صادقه از شیخین رضی الله عنهما
 ظاهر گردید ذکر موسی بن عقبه گفته بود مفسلا که من فراسستم امان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ**
 فی امرنا و سبیرنا فقال ابو بکر انا اعلم الناس بساویه الارض اخرجنا محمد بنی ان الی غیر کانت کما و نبی کذا و کذا و کذا و اما انا
 فرستیدان لے بدینهم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ** علی فقال عمر بن الخطاب **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ**
 منذ فرت و الا آمنت منذ کفرت و الله لتفانک فاشهد لک اینه و اعدو له عتده و ذکر من فراسه ابی بکر الصديق
 فقال لما طلع المشركون قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَشْهَدُ بِکَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ** و ذکر من فراسه ابی بکر الصديق
 رسولک اللهم انا لک ما وعدتني و رسول الله صلی الله علیه وسلم **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ** بعفید ابی بکر یقول اللهم انی اسألك ما وعدتني
 فقال ابو بکر **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ** و ذکر من فراسه ابی بکر الصديق فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ**
 علیه وسلم و المسلمین ثم اخرجهم من المسجد الى الله یأولونه النصرین را و الی فقال قد ثبت رفع رسول الله صلی الله علیه وسلم
 بیه الی الشیاب النصر و یقول اللهم ان ظهروا علی الله و العصابة ظهر الشریک و لم یقیم کدین و ابو بکر یقول یا رسول الله
 و الله فی نفسی بیده **اَشْهَدُ بِکَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ** و ذکر من فراسه ابی بکر الصديق فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ**
 علیه وسلم قد انزل الله نوره و نزلت الملكة البشیرا ابی بکر فانه قد ایت جبریل متوجهاً یقول و رسا بین السما و الارض لیا
 بیطاً الی الارض فجلس علیها فحیب علی ساقه ثم ایت علی تنقیه غباراً و عن علی قال نزل جبریل فی الف من الملكة عن
 شیمتة الشیبه منی الله علیه وسلم و فیها ابو بکر و نزل میکائیل من میسر و النسب منی الله علیه وسلم و انافی البشیرة و حر
 عمر بن الخطاب فی قوله لعلی و من یؤتیکم کونتم ذبیه قال لا تقر تکلم بذه الایه فانما کانت یوم بدیه و انافیه لکل مسلم
 اخرج مسلم و ابو داود و الترمذی عن عبد الله بن عباس قال مدینه عمر بن الخطاب قال لما کان یوم بدیه نظر البشیرة منی الله
 علیه وسلم الی اصحابه و هم ثمانیه و بضعه عشر رجلاً و نظر الی الشریکین فاذا هم الی ذیاده فاستقبل نبی الله
 اقبله ثم مد یدیه و جعل یشیت لریب ما و ایدیه مستقبل القبلة حتى مستطرد و اراه فانما ابو بکر فاخذ رآه و العاصی
 شکبیه ثم التزمه من در ایت قال یا نبی الله کفاک من اشدک ربک فانما یشیر لک ما وعدک فانزل الله اذ کنت علی یوم
 و ذکر من فراسه ابی بکر الصديق فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ** و ذکر من فراسه ابی بکر الصديق فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ**
 منی سبعون رجلاً و امیر منهم سبعون رجلاً و استشار رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر و عمر و طیا فقال ابو بکر یا

بسم الله الرحمن الرحیم

و الله اعلم بالصواب

صهارت مسجد حرام و سفارش حاج و سایر اعمال ایشان اند بطلب سندگان بشارت میدهد ایشانرا پروردگار ایشان
به بخشایش از جانب خود و بخودشود و به بهشتی که ایشانرا باشد انجا نفیس و ایم جادیدان آنجا همیشه بر آئینه خداست
نزدیک اوست اجر بزرگ یعنی بدست اوست هر که را خواهد عطا فرماید و بر هر کس که خواهد میسر دوز این آیه فقیه مهابران میگوید
معلوم شد و زیادت آن عمل از سایر اعمال خیر و نال حال این جماعه شرح مایکون بطور مستور و هو المقصود قال الله تعالی که گفته است
فَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَمَانِينَ إِذْ هُمْ فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا سِوَاكَ قَالَ اللَّهُ مُتَّبِعُونَ أَفْعَالَكُمْ
الله سبب کینته علیه و آید که بخود گفتند و جعل کلمه الذی کفر الشفیع و کلمه الذی کفر الشفیع و کلمه الذی کفر الشفیع و کلمه الذی کفر الشفیع
عنه خداست تو میبخشد میکند مسلمانان را که اگر شما نصرت ندهید پیغمبر را زبان بگوید و بشاید مگر نفس خود را و هیچ ضرر به شما نیست
بر آئینه نیست که او خدا تعالی و قسمیکه بآوردند او را کافران حالانکه دوم و کس بود و فقیه آن دو کس در غار بودند و کس
سیکنت آن یار خود را اند و مخبر بر آئینه خداست با است پس فرود آورده خدا تعالی آرام دل بآورد تا بعد داد از آن ایشانرا
که ندیدید شما آنرا یعنی ملائکه را در غره دید و غیر آن نازل فرمود و ساخت خدا تعالی سخن کافرانرا پست تر و سخن خدا تعالی
همانست بلند تر و خدا غالب با حکمت است اخبار متواتره و اتفاق است و حرمه حتی اهل هوا نیز متفق اند و ال است بر آئینه آن یار
دیگر ابو بکر صدیق بود و این فضیلت عظیم است او را و تنویر است بحال و دارای جلالت بسوی قبول آن عمل از وجه آن عمل اگر در
اعلی مرتبه عز و قبول نمیداد این تشریف و انقدر تعظیم نمیرمود و هو المقصود قال الله تعالی و عَدَلَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْإِيمَانُ
بِحَقِّ نَبِيِّهِمْ مِنْ خَلْقِهِمْ خَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ مَسْلُوكٌ فِي حَبْطِ عَذَابٍ وَ رَحْمَتِ اللَّهِ الْوَاسِعَةُ لَكَ هِيَ الْغَنَى
الْعَظِيمَةُ فقیر گوید عفی عنه خداست درین آیات حال و مال منافقان و مؤمنان بیان میفرماید صفت منافقان با مرست بشکر و
غنی از معرفت و دخل در حقوق مالیه واجب و نال ایشان آنکه بخواست کفار همیشه در کنار باشند ایشانرا الت و عذاب و است
بعد از آن تشبیه میدهد ایشانرا با کفار پیشین و انداز میدهد همان پاداش که آنجا عدا را بوده است و صفت مؤمنان نصرت یکدیگر
دادن در حق و امر معروف و نهی از منکر و برپاداشتن نماز و دادن زکوة و فرمانبرداری خدا و رسول او و مال ایشان آن است
که داده است خدا تعالی بهشتها میرود و زیر آن جویها جادیدان آنجا و خانههای پاکیزه و باغهای جاوید و از بهشت نعمتها
بزرگتر خوشنود و خدای تبارک تعالی است و آن ایشانرا باشد شک نیست که خلفا متصف بودند باین اوصاف از جهت خبا
متواتره که هیچ شبهه در آن نتوان نمود پس باین بشارت فحیمه بیشتر شد و هو المقصود قال الله تعالی وَ الشَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَنْصَارُ الَّذِينَ اتَّبَعُوا هُمُ الْبَاقُونَ وَ هُمُ الْبَاقُونَ وَ هُمُ الْبَاقُونَ وَ هُمُ الْبَاقُونَ وَ هُمُ الْبَاقُونَ
خَتَمُ الْبَقَاةِ خَلِيدٌ مِنْ قَبْلِهَا أَذْكَاءَ الْفُؤَادِ عَنِ اللَّهِ عَنِ غُرُوبِ بِلَاقِ الْمَيِّتِ وَ بِلَاقِ الْحَيِّ
و نال اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و میگوید پیشینیان نخستینان از مهاجرین و انصار که قبل بدر یا قبل از بر گشتن قبل از
بیت المقدس بجانب کعبه و هر دو نزدیک یکدیگر بوده است و آنانکه تابع ایشان شدند و بنیو کاری که هجرت کردند و نصرت دادند
راضی شد خدا تعالی از ایشان و راضی شد ندایشان از وی باشد و مینا کرد خدا تعالی برای ایشان بهشت نامبر و در
آن جویها جادیدان آنجا همیشه این است کامیابی بزرگ درین آیه تشریف عظیم است صحابه را و اخبار صحت یافته خدا تعالی

محرر

ایشان

محرر

وسلم فنزل الليلة على ستة التجار احوال عبد الطلب لاكمهم بذلك فلما أصبح غد احدث امر وعن فبته بن محسن قال قلت لعمر بن الخطاب انت خير من ابي بكر فبكي وقال والله ليلة من ابي بكر و يوم خير من عمر ثم حمل لك ان احدثك عن ليلة ويوم قال قلت نعم يا امير المؤمنين قال اماليه فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم باربا من اهل مكة خرج ليلا فقبض ابو بكر فجعل يمشي مرة امامه ومرة خلفه ومرة بين يمينه ومرة عن يساره فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر من فعلك قال يا رسول الله اذكر الله فاكون امامك واذكر الله فاكون خلفك ومرة عن يمينك ومرة عن يسارك لا آمن عليك قال فمشى رسول الله صلى الله عليه وسلم ليكنه على اطراف اصابعه فحفت بطلاه فلما رآه ابو بكر رضى الله عنه اتها قد حفت حمله على كاهله جعل يشد به حتى اتى به فتم الغار فانزله ثم قال له والذي بئسك بالحق لانه قد حفر حتى اوجسكه فان كان فيه شئ نزل بي قبلك فدخل فلم ير شيئا فحمله فادخله وكان في الغار فرق فيه حبات و افاعي فمشى ابو بكر ان يخرج منه شئ فيؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم فالفقه قد فجع بن فغيره ولبسه الحيات والافاعي وجعلت ومعه تحذير ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له يا ابا بكر لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينته الالهة منيته لابي بكر هذه ليلة وآيات يومه فلما توتى رسول الله صلى الله عليه وسلم دارت الحرب فقال بعضهم فصله ولا تزكي وقال بعضهم لا فصله ولا تزكي فانيته ولا الالهة نصبا فقلت يا خليفة رسول الله تألف الناس و ارفق بهم فقال جبارني الجاهلية خوارج في الاسلام فماذا انا انفسهم بشعر منفعل او بشعر مفترى فقبض النبي صلى الله عليه وسلم وارفع الوحى فوالله لو مشوا في عقالا ما كانوا يعطون رسول الله صلى الله عليه وسلم فقامت عليهم قال فقال لما منة فكان الله شيا الا في هذا اليوم وعن علي بن ابي طالب قال ان الله دهم الناس كلهم ودمج ابا بكر فقال لا تنفسه ذه فقد نصره الله اذ اخرجته الذين كفروا اتانني اثنين اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا وعن ابي بكر قال دخلني اشفاق من الشئ ولاد خلني في الدين وحشة الى اجد بوليلة الغار فان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين راي اشفاقا عليه وعلى الدين قال لي يونس عليك فان الله قد قضى لهذا الامر بالنصر والتسامح وعن انس بن مالك قال لما كانت ليلة الغار قال ابو بكر يا رسول الله وعني فلا دخل قبلك فان كانت حية او شئ كانت لي قبلك قال او دخل فدخل ابو بكر فجعل لميسر بسيدية فكلم راي حجر اقال بوبه فشق ثم الفقه الحجر حتى فعل ذلك بوبه اجمع وبقى حجر فوضع عليه حقيبته وقال او دخل فلما أصبح قال له النبي صلى الله عليه وسلم فاني نوبك يا ابا بكر فاجره بالذي صنع فرجع النبي صلى الله عليه وسلم يدية وقال اللهم اجعل ابا بكر معي في رجلي يوم القيمة فاجاب الله ان الله استجاب لك وعن جندب بن سفيان قال لما اطلق ابو بكر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الغار قال له ابو بكر لانه دخل يا رسول الله حتى او دخل استخيره فدخل ابو بكر الغار فاعان به هاشمي فجعل يسبح الدرم عن صبعة وهو يقول الله انت الا اصعب مني في وفي بسيل الله الغيت عن عمرو بن العار عن ابيد ان ابا بكر الصديق قال انكم بقرة سورة التوبة قال رجل انا قال اقره فلما بلغ اذ يقول لصاحبه لا تحزن وقال والله انما صاحبه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر اخي وصاحبي حتى الغار فاعرف ذلك له فلو كنت متخذ خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا وقد اكلت خوخة في هذا المسجد غير خوخة ابي بكر وعن عبد الله بن الزبير ان النبي صلى الله عليه وسلم

مجلس
من قریب اربع صد سالہ
تک منقطعاً اور یکسر
شیخان مابین است

[illegible]

[illegible]

جاہلان علی اکمل الوجه از ایشان ظهور نمود و چنانکه دفتر و قرا از احوال آن بزرگواران مشاہد عدل است بر آن و هو المقصود
 عن کتابة العدوی قال دخل عثمان بن عفان علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله أخبرنی عن العقیبة کرم الله
 من ملک فقال ملک علی بنیک علی حسناتک و هو امیر علی الذی علی الشمال اذا علمت حسنة کتبت عشر آذا علمت
 سئیة قال الذی علی الشمال للذی علی الیمین اکتب قال لعلہ لیغفر الله و یثوب فاذا قال ثلثا قال نعم اکتبه اراخا
 الله منه فیسخر القرین ما اقل مراقبته لیس و اقل استخباؤه منه یقول الله یا یلیظ من قول الالدیر رقیب عیشة و ملک ان من
 بین یدیک و من خلفک یقول الله کما یحییات من بین یدیک و من خلفک یحفظونه من امر الله و ملک قال یصنیک فاذا
 تواضعت لیس رقتک و اذا تجبرت علی الله قسک و ملک ان علی شقیک لیس یحفظان علیک الا الصلوة علی النبی صلی
 الله علیه وسلم و ملک قائم علی فیک لا یدع ان یفعل الحیة فی فیک و ملک ان علی حینک فلو لا عشرة الماکه علی کل
 بنی آدم یشترکون لاکله اللیل علی ملائکة النهار لان ملائکة اللیل یومی ملائکة النهار فلو لا عشرة ملک علی کل آدمی و ملکی
 بالنهار و ولده باللیل عن ابن جریج فی قوله ام جعلوا الله شرکا و خلقوا خلقه قال ان جریج لیس بن ابی سلیمان عن محمد بن خدیفة بن
 الیمان عن ابی بکر انما خضر ذلک خدیفة من النبی صلی الله علیه وسلم ثم ابی بکر و اما حدیثه ایاہ ابو بکر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اشرک
 فیکم اثنی من ذیبا النمل قال ابو بکر یا رسول الله هل اشرک الا ما حید من دون الله و ما دعی مع الله قال فیکم انما اشرک فیکم اثنی من ذیبا النمل
 الا ان جریج یقول یذنب صغاره و کبارہ اذ قال صغیره و کبیره قال سب علی قال تقول کل یوم ثلث مرات اللهم انی اعوذ بک ان
 اشرک بک و انا اعلم و استغفرک لیا لا اعلم و اشرک ان تقول اعطانی الله و فلان و الله ان تقول لولا فلان فیکلنی فلان
 و عن یسعل بن بکر قال انطلقت مع ابی بکر الصدیق الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا بکر لک شرک فیکم اثنی من
 ذیبا النمل فقال ابو بکر هل اشرک الا ما من جعل مع الله اشرک قال النبی صلی الله علیه وسلم و الذی نفسی بیده لا اشرک
 اثنی من ذیبا النمل الا اولک علی شیء اذ قلته ذهب علیک فلیله و کثره قال قل اللهم انی اعوذ بک ان اشرک بک و انا
 اعلم و استغفرک لیا لا اعلم عن مجاهد قال قرأ عمر علی النبی صلی الله علیه وسلم حدیث عن فلان قال ایها الناس هل تدرون ما جنات عدن
 فیقر فی الجنة له عشرة الایات بائید علی کل باب خمسة و عشرون الفمین المجرین العین لا یدخله الا نبی او صدیق او شهید و
 نحو ذلک عن عبد الله بن عمر و عنه و عن انس م یسعد و الحسن و الضحاک و کعب الاحبار موقفا علیهم و ابن شاذان عدل است برنخی
 تقریر کریم از تفریض و الله اعلم عن ابن عمر قال ذکر عند النبی صلی الله علیه وسلم طوبی فقال النبی صلی الله علیه
 وسلم یا بکر بل بلکات ما طوبی قال الله و رسوله اعلم قال طوبی شجرة فی الجنة لا یعلم طولها الا الله فیسیر الراكب تحت
 غصن من اغصانها سبعین خریفا و رقبها الحبل یقع علیها الطیر کما مثال البخت قال ابو بکر ان ذلک الطیر نار عم فقال النبی
 من اکلک و انت منهم یا بکر ان شاء الله عن عمر بن الخطاب انه قال و هو یطوف بالبیت اللهم ان کنت کنت علی شقوة اذ
 و نبتا فاقمهم فاما کما یقولون و ثبت و حدیثک ام الکتاب فاجعله سعادة و مغفرة و عن السایب بن لیحان من
 اهل الشام و کان قد اذکر الصحابة قال لما دخل عمر رضی الله عنه الشام حمد الله و اشنی علیه و وعظ و ذکر و امر
 بالعرف و نهی عن النکر ثم قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قام فیسأ خطیبا کفیار می فیکم فامر بتقوی الله

عن ابی بکر
 عن عمر بن الخطاب
 عن السایب بن لیحان
 عن ابی بکر
 عن عمر بن الخطاب
 عن السایب بن لیحان

وسیله ارحم و صلاح ذات البین و قال علیکم بالجماعة فان عبد الله على الجماعة والاشيطان مع الواحد وهو من الاثنين انفسا يقولون
 رجل امرأة فان الشيطان ياتهما ومن ساءت مسيئته وستره معشنة فهو اماره المسلم المؤمن والمادة النافعة الذي لا تسوءه
 سيئته ولا تسوء حسنة ان عمل خير لم يرج من الله في ذلك ثوابا وان عمل شر لم يخف من الله في ذلك مشرعة وادخلوا
 في طلب الدنيا فان الله قد تكفل بائزراكم وكل سقيم له علم الذي كان عابلا استعينوا الله على انما لكم فانه كجواما آرد
 ينشئ وبعثكم امم الكتاب صلى الله عليه وسلم على نبينا محمد وكتبه عليه السلام ورحمته الله السلام عليكم عن الزهر
 قال كان عمر بن الخطاب يستدب على رسول الله صلى الله عليه وسلم فانطلق يوما حتى دنا من رسول الله صلى الله
 عليه وسلم وهو يصلي فبعثه وهو يقول ما كنت تملوا من قبله من كتاب حتى بلغ الطارقون وسبحه وهو يقول لا تقولوا
 كقولوا انت مرسل الى قوله علم الكتاب بما نطهره حتى سلم فاسترخى في اثره فاسلم قال الله تعالى انما تركتكم
 ضرب الله مثلا طيعة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي اكلها كل حين
 باذن ربها وبه ضرب الله الامثال للنايس اعلم بترك كروان ومثل كلمة نوح كهجرة كثيرة لا حيلة الا حيلة
 من فوق الارض ما لها من قرار به ثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في الحياة الدنيا والآخرة
 في الاخرة وبقول الله العظيم وبفعل الله ما يشاءه الكبر الى الذين بك لو انعمت الله كقوله
 واخلوا قومهم حذر اللواتي جهنم يهلكوهم ويطس القوم فغير كويده عنى عنه خدا بعلالي تباين ظلمت كفرو نور ايمان
 باساليب مستنور بيان يفر ما يدان انجمله ميگويد صفت كده عن دين اسلام كه بحكم الهى از فوق سبع سموات مستجاب
 الهات و تقرىات ملكوت در ارض نازل شده و انجا شيوع تمام پيدانمود و اكثر اقليم عالمه معتدله را در گرفت نه در
 صفت درخت ناپاك نافع سيوه دار است كه غيش در زمين محكم است و شاخهاش بجانب آسمان سر بالا كشیده و صفت
 كده ناپاك كه عبارت از شر و يهوديت و نصرانيت و مجوسيت مخترقه مغيرة است بحكم الهى و وحى ربانى بحكم الاساس
 گشته و ملكوت و ناميد آين كوشش نمودند بلكه بسبب شبهات و اسيه ناسيه از صد و بنى آدم و ساعى ايشان كسب
 شبهات صورت گرفت و در اندك زمانى بعبادت الهى به بعثت رسل و اشاعت دين ايشان برهم خورد و مانند درخت ناپاك
 غير نافع كه بر كنبد و شد از بالاي زمين بغير آنكه محتاج بكاختن زمين شوند و از زمين آن تسخير را بر آرد بعه از ان
 او سبحانه بيان يفر ما يدان حال جماعه از دسامى مسلمين و ائمه ايشان كه بلكه حق آفزيده و نصرت آن كمر بسته اند و بر دست
 ايشان اشاعت آن واقع شود و حال گروهى از دوسا و كفار كه در نزد كده باطل سعى مينمايند و فرقه ادلى را تشييت
 بسبب آن قول ثابت و آن كده حق انبات ميفرمايد و در حيات دنيا بصورت نائيد و طلبه بر ساير ائمه و در آخرت نجات و رفيع
 درجات و سابقيت مد و دخول جنه در دوسا كفار را بمتابله نيمت ايزدى بكفران و شوق قوم خویش بدار توار مى نگويد
 فقير ميگويد اين كده است بجهل چون مهاجرين اولين بسبب انده بقول ثابت در دنيا و آخرت سر آمد اهل نجات گشتند
 و ملت حقه بسبب ايشان رواج كلى يافت و عاتبان قرعش در مقابل ايشان گرفتار نكال و دبال گشتند آن محفل
 گشت و آن منى صورت گرفت و تفصيل آن جمع كالشمس بفرقه را بفرقه النهار ميگويد و در دوسا المقصود باقيانه آنكه در

حدیث صحیح تفسیر این آیت واقع شد که مراد از ان تثبیت توفیق الهی است که مومن را عطا میفرماید تا منکر را نیکو راجوب
درست گوید و آن با بحث ما متضاد نمی آید بلکه بیان بعضی انواع تثبیت است که اهم انواع تواند بود مانند تفسیر
و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة برخی حالات و اینچنین است گردانیدن نیزه بر دوش قوت داخل است ولیکن اینجا فرد الکمل
را بنزد اینها هم تخصیص فرمودند عن عبد بن حاتم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله قلب العباد وظهر اربطنا
وكان خير عباد و العرب قلب العرب وظهر اربطنا فكان خير العرب قريبا و هي الشجرة المباركة التي قال الله في كتابه
مثل كلمة طيبة يعني القرآن كشجرة طيبة يعني بها قريبا اصلها ثابت يقول اسلمها كبير و فرعها في السموات يقول الشرح الذي
شرفهم الله بالاسلام الذی هداهم الله و جعلهم من امة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
كيف انت يا عمر اذا انتبهت بك اسل الارض فحفر لك ثلثة اذرع و شبر في ذراع و شبر ثم اتاك منكر و نكير اسودان
يخبران اشعارهما كان اصواتهما الرعد الفاصف و كان اعينهما البرق الخاطف يحفران الارض باثني عشر
فأجلساك في ثلثة ثلثاك و توكلاك قال يا رسول الله و انا يوسف علي ما انا عليه قال نعم قال انك تكلمها باذن الله
يا رسول الله و روى نحو ذلك من حديث عبد الله بن عمرو و اسلمه بريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعمر الخ
و عن عثمان بن عفان قال مر رسول الله صلى الله عليه وسلم بجماعة من بني النضير فوقفوا عند قبره و صاحبه يدفن فقال استغفروا لابي
و انساؤا له التثبیت فانه الآن يسال عن عمر بن الخطاب في قوله تعالى انهم قرأوا ليعقبت
الله كفنتها قال بها الانجران من قریش بنو النخيلة و بنو امية فاما بنو النخيلة فكلقتهم يوم بدر و اما بنو
امية فقتلوا ابي عن ابن عباس انه قال لعمر يا امير المؤمنين هذه الآية الذين بدلو العقبت الله كفنتها
قال بها الانجران من قریش اخوالی و اخماک فاما اخوالی فاستأصلهم الله يوم بدر و اما اخماک فاعلى الله
لهم ابي عن عمر بن الخطاب انه قال اللهم اغفر لي ظلمي و كفری قال قائل يا امير المؤمنين هذه الظلم فما بال الكفر
قال ان الانسان لظلم لغيره قال الله تعالى انما نحن تزلنا الذكروا قاله لفظون و قد تغير في ذلك خدایتعالى و عدله
فرموده انکه قرآن را از تغییر و تبدل و بیان محفوظ دارد و حفظ الهی آنست که سبب پیدا فرماید که در خارج محفوظ
منوط بآن سبب گردد و در خارج اول سبب بر حفظ آن سبب باشد بود که در آن باب مساعی جمیله بکار بردند
و تمام ایام خلافت خویش در همان اهتمام صرف نمودند تا این مجموع بین الدفتین منضبط شد و همه عالم بر آن متفق گشت
چنانکه نقل متواتر شاهد است بر آن از اینجا معلوم گردید که و عدله حفظ بر دست ایشان با سبب رسید و آن یکی
از خصال خلافت راشد است عن الحسن البصری قال قال علي بن ابي طالب فبنا و الله اهل بيته نزلت و نزلت
ما في صدورهم من غيل اخوانا على سر و متقبلين و عن كثير النوار قال قلت لابي جعفر ان فلانا
حدثني عن علي بن الحسين ان هذه الآية نزلت في ابي بكر و عمر و علي و نزلت ما في صدورهم من غيل قال و الله
انها لفيهم انزلت و فبين تنزل الا فيهم قلت و امي غيل هو قال غل الجاهلية ان بني تميم و بني عدي و بني ناسم كان
بينهم في الجاهلية فلما اسلم هؤلاء القوم تجابوا فافخذت البكر الجاهلية فجعل علي يسخر يده فيكم بها خاضعة

و قد ثبت في صحيح ابن ماجه
و قد رواه ابن ماجه و غيره

و قد ثبت في صحيح ابن ماجه

است که بفرستند به الهیه و در می من طرق کشیده و عن علی انه قال لابن طلحه استی از جوانی که آنرا دابوک من
 الدین قال الله و نزلنا من فی صد فیه من غلی احوالنا علی شریکین فقال رجل من همدان الله اعدل من ذلک
 فسألت علی علیه صلی الله علیه و آله فقال فیمن اذ ان لم یکن نحن اذ لیک و عن علی قال استی از جوان
 اکون انا و عثمان و الزبیر و طلحة من قال الله و نزلنا من فی صد فیه من غلی و عن عثمان الخطاب فی قوله و لعلنا
 انینا که سبنا من الناس قال السبع الطوال و رو ذلک ایضا عن ابن عمر و ابن عباس و مجاهد و سفیان و غیرهم
 و توجیه فی قول النحاک الناس فی الفرقان یذکر الله القصص الواحدا را قال الله تعالی ان الله و احسن
 قال الذین لا یؤمنون بالآخرة قل انهم مستکبرون و هم مستکبرون و لا یؤمنون بالله و لا یؤمنون
 ان الله لا یحب المستکبرین و لا ذاق قبل لهم ما اذا انزل ربکم قالوا استطیر الاولین و لیکن اولادهم
 کما کانت قوم الیقظة و من اولاد الذین یفسلونهم یغیر علم الاسماء فایزرون و قد مکر الذین من
 قبلهم فانی الله بنیانهم من القوا علی فسر حکمهم الشقیف من قوتهم و انهم العذاب من حیث
 لا یستعرون و هم یوم الیقظة یخبرهم و یقول ابن شریک و الذین کنتم تشاققون قومهم قال الذین
 او توالی علم ان الجزی الیوم و الشیء علی الکیف بن الذین تتوفهم المملکة طلیعی انفسهم
 قالوا السلام ما کنا نعلم من سوا بلی ان الله علیهم بما کنتم یعملون و قد خلوا ابواب جهنم
 فخلل الذین فیها فلیش منقوی المستکبرین و قبل للذین اتقوا ما اذا انزل ربکم قالوا اخذوا لکم
 فی هذا الذین احسنه و ولدا لا یخبر و لیکن من المتقین و جنت عدلین یخلوهم تجری من
 تخیرها الا انهم هم فیما تابشوا و من ذلک لیک تجری الله المتقین الذین تتوفهم المملکة طلیعی
 یقولون سلام علیکم اذ خلوا الجنة یا کنتم یعملون فیه فیه عنده خدا ابتالی تبیین مراتب کفر و ایمان بیان میکند
 در قال و حال و مال آن یک فریق را و صفت میفرماید که قرآن را اساطیر الاولین گفتند و تشبیه میدهد با قوام انبیاء
 ماضین علیهم السلام که بسبب کفر انواع عقوبات مبتلا شدند و خیر آخرت اثبات مینماید و آن مخاطبات خفیه که در وقت
 قبض ارواح از لایکه شنوند ذکر میفرماید و آن فریق دیگر را می سناید که در حق قرآن انزل الله خیر گفتند و ایشان
 حسنه دنیا که عبارت از نصر و غلبه بر احم عالم است و خلافت و تسلط بر همه حسنه آخرت که عبارت از ثواب عظیم و
 جنات عدن است اثبات میکند و مخاطبات لطف که در وقت قبض ارواح از لایکه شنوند ذکر میفرماید باز فقیر گوید غنی
 عنه این سوره مکیه است در حال کشاکش مهاجرین اولین با کفار قریش و مخاطبات ایشان و مجادله و مقادله میسر
 ایشان نازل شد پس حکایت این اقوال و احوال تعریف ظاهر است بجا می که در آنوقت بجا دل کفار و مخاطبات
 مشهور بود و هو المقصود قال الله تعالی و الذین هاجر فی الله من بعد ما ظلموا لیتوبوا فی الذین
 حسنه و لا یخیر الآخرة الا کثر لو کانوا یعلمون ان الذین صدقوا و علی انهم یعملون فیه فیه عنده خدا ابتالی
 میفرماید انا که هجرت کرد و نه در راه خدا بطلب مرخصات او بعد از آنکه مظلوم شده اند البته جای خواهم داد ایشان را

در حالت حسنه که عبارت از غلبه بر سایر ائمه است و بدست آوردن غنایم کثیره و بودن بفرخ خاطر هر جا که خواهند آمدند
 و آخرت بزرگتر است اگر مسیحا استند بکشد و گاهی پیشانی میگرداند باز فقیر گوید این آیه نص است در و در مهاجرین حسنه
 دنیا و آخرت بعد از ان گویا چشم دیدیم که جماعه از مهاجرین حسنه دنیا بهم آمد و یقین کردیم که این جماعه در آخرت
 عظیم خواهند شد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث مستفیض نقیض است و آنجا که نمودند و هو الصادق المصدوق
 فیما قال وهو المبین لکلام الملک النعمان عن عمر بن الخطاب قعه اے المنصبه صلی الله علیه و سلم قال یقول الله من
 تواضع لے کذا و اشار باطن کفیه اے الارض و اذاننا من الارض بقعه کذا و اشار باطن کفیه اے السماء و در
 نحو السمار و عن عمر بن الخطاب قال علی المنبر یا ایها الناس تواضعوا فانے سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من تواضع
 لیسیر قعه الله و قال انیسر رعتک الله فهو فی نفسه صغیر و فی اعین الناس عظیم و من تکبر و صغره الله و قال انما خلقک
 الله فهو فی اعین الناس صغیر و فی نفسه کبیر حتی لکوا حقون علیهم من کلب او خنزیر عن عمر بن الخطاب انه کان اذا
 الرجل من المهاجرین عطا و یقول خدا بارک الله لک هذا و قدک الله فی الدنیا و ما ذکرک فی الآخرة افضل ثم قرأ
 هذه الایة لکیونتم فی الدنیا حسنه و لا جزا الاخره و اکبر کما کوا یعلمون عن عمر بن سالم عن هذه الایة اذ یاخذهم علی شرف
 قعوا و انزل الایة عند تنقص ما یرود من الایات فقال عمر ما رے الا انه علی ما تنقصون من معاصی الله فخرج رجل من
 کان عند عمر فلیق اعربا فقال یا فلان یا فلان یا فلان قال قد تخلف بینه انتقصه فخرج الی عمر فاجره فقال قد انشیه
 ذلک فقیر گوید این تفسیر لازم کلمه است معنی تخوف آنست که معاقب پیش از وقوع عقوبت قرآن عقوبت بیند و از ان اندیشه تمام
 دل برستد و چون عبدی بعد رسید و عید خدا تعالی عسیان بکند اندیشه عقوبت بخاطرش میگذرد پیش از رسید عقوبت عن عمر بن
 الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ابرئ قبل النظر بعد الزوال تحسب بشکلین من سلوة استخ قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلم و یس من شئی الا و یوسج الله ملک الساعة ثم قرأ یس یا علی بن ابی طالب عن النبی و الشاملی سجده الله الایة کلها عن
 ابن عباس قال نزلت هذه الایة و قرب الله مثلاً رجلین احدهما اکریم فی رجلین عثمان بن عفان و موسی له کافر و هو مسکد
 بن اے العیص کان یکره الاسلام و کان عثمان یغنی علیه و یقلد و یغلبه الموت و کان الاخرین باه عن الصدقه و المعرفه فزلیت
 فیها عن سلیم بن عمر قال صحبت حفصه زوج المنصبه صلی الله علیه و سلم و هی خاریجه من مکه الی المدینه فاجرت ان عثمان قد
 قیل فرجت و قالت ارجوا انی فی الذمی نفسی بیده انها للقریه التي قال الله قریه کانت آمنه مطمئنه اے آخر الایة عمر
 الی بصیره قال قرأت هذه الایة فی سورة النحل و لا تقولوا لما تصف السکرم الکذب هذا حلال و هذا حرام الی اخر الایة
 فلم ازل اخاف القبا اے یومی ذرا عن ابن مسعود قال عسی رجل ان یقول ان الله امر بکذا و نهی عن کذا فیقول الله
 عز وجل کذب او یقول ان الله حرم کذا و احل کذا فیقول الله له کذب قال الله تعالی و قال لعیبادی ان یقول
 الکی هی احسن ان الشیطان یزعم بینه ثم ان الشیطان کان لا یتوان عدو الله ان یزعم بینه ثم ان الشیطان کان لا یتوان
 ان یزعم بینه ثم ان الشیطان کان لا یتوان عدو الله ان یزعم بینه ثم ان الشیطان کان لا یتوان عدو الله ان یزعم بینه
 لمن و طعن می ساختند و ازین جهت فتنه دو بالا می شد و عدو آنها ستم میگشت و در اسلام نو فتنه بسیار بود و در اسلام نو

ع
 انما یخبر
 انما یخبر
 انما یخبر
 انما یخبر

ع
 انما یخبر
 انما یخبر
 انما یخبر
 انما یخبر

ع
 انما یخبر
 انما یخبر
 انما یخبر
 انما یخبر

این آیت نازل فرمود و تن عبادی قبول است ای احسن الم کجوندگان مرا که بکوندن آنگاه که بیکتر است و بکلمه نزدیکی نزد
 به صفت دعوت آئند و تر آئینه شیطان تحریک میناید و در میان ایشان یعنی شیخ غضب میکند بر آئینه شیطان دشمن ظاهر است
 آدمی را آنکه که بیکتر است نیست و بیکم آنکه بیکم برود و گارشما و اناتر است باحوال شما اگر خواجه نشاید بر شما و اگر خواهد عفو است
 کند شمار او نفرستادیم زیرا ایشان گماشته باز قهر بگوید که سوره نبی اسرائیل از قدیم آنچه در کبر نازل شده است پس از
 بکلمه عبادی هستند که جماعت از سابق مؤمنین مهاجرین که بزرگوار کفار شهر بودند و با خصما و قریش بدال میکردند و در کلمه
 عبادی امتیاز است این محکم دارد و عظیم از لطفت و رحمت و احسان پس این بزرگواران متصف اند این اختصار من لطف و تعظیم
 آخر جبریل علیه و این عساکر عن ام بنی قریظ قال فی السبب علیه وسلم یفلس و انما علی فراشی فقال شغرت
 فی ثمن اللیلۃ فی المسجد الحرام فانا فی جبریل فذبت بی الی باب السجده فاذا ابیت فی ثمن فوق الحمار و دون البغل
 مضطرب الادنین فکسبت لکان فیض کافره و کبیر و اذا اخذت فی مویط طالت بداه و قصرت رجلاه و اذا اخذت فی
 صعود طالت رجلاه و قصرت بداه و جبریل لا یقوتی حتی انتهی الی بیت المقدس فاذا ثقت بالکفۃ الی کانت الاثبیا
 لثوق بها فیشر لے رهط من الانبیاء منهم ابراهیم و موسی و عیسی فصلت بهم و کلمتهم و اقرت بانامین آخره و ابیت شغرت
 الابیض و قال لے جبریل مشرت اللبن و ترک الخمر و شرت الخمر لارتدت امک ثم کسبت فانیث المسجد الحرام فصلت
 و العذاة فیصلت بر دانه و قلت انک الله یا ابن عم ان سجدت لهذا ذری فیکذبک من صدک فک فصرت بیده علی
 روایه فاستخرج من یدیه فارتفع عن بطنه فطرت الی علیه فوق ازاره کانهما طی القراطیس و اذا نزل علی عذو و ده
 کاد شیطان یسک فخرت ساجده فلما رقت رأسی اذا هو قد خرج فقلت لجاریتی و کما تبغی فافطری ماذا یقول ماذا
 یقال له فلما رجعت اخبرتنی انه انتهی الی غیر من قریش فیهم الطعم بن عبد و عمر بن هشام و الولید بن المغیره فقال الی
 صلیت اللیلۃ الیسا و فی هذا المسجد صلیت به العذاة و انیت فجا بین ذلک بیت المقدس فیشر لے رهط من الانبیاء و فیهم
 ابراهیم و موسی و عیسی فصلت بهم و کلمتهم فقال عمرو بن هشام کالستیزی فیهم لے فقال اما عیسی ففوق الرکبۃ
 و دون الطر بل غیر لبس الصید ظاهر الهم جند اشعر اقلو و یمنیه کانه عروقه بن سعود الثقفی و اما موسی ففوق آدم و اول
 کانه من رجال شتو و کثیر اشرف غار العینین من رکبۃ الانسان مقلدۃ الشقیه خارج الشقیه عابث و اما ابراهیم
 فواست لاشبه الناس لے خلقا و خلقا ففتوا و خلقوا و اک فقال الطعم کل امرک قبل الیوم کان اما غیر فو لک الیوم
 انا شهبه انک کاذبک نحن نصرک الکبا و الال الی الی بیت المقدس مصعدا شهبه او منجد و کثیر ازعم انک امینه لے
 لیلۃ و اللات و العز لے لا امید فک فقال ابو بکر یا طعم بس ما قلت لابن اخیک جیهنہ و کذبۃ انا شهبه انه صادق
 فقالوا یا محمد صیفت لنا بیت المقدس قال دخلت لیلًا و خرجت منه لیلًا فانا ما جبریل فصوره فی جناحه فجعل یقول ان
 سنہ کذا سنہ موضح کذا و باب منه کذا فی موضع کذا و ابو بکر یقول صدقت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 یومئذ یا بکر ان الله قد سماک الصدیق قالوا یا محمد اخبرنا عن غیرنا فقال انیت علی عمر بنی فلان بالکرم و حیا
 قد افضلوا ناکه لیم فاطلقوا ناکه فکلبها فانیث الی رجالهم لیس بها منهم احد و اذا قدح یا فشریت منه شمر

عبد الله بن عمر
 بن الخطاب
 روى في
 صحيحه
 و رواه
 ابن جرير
 و ابن
 کثير
 و ابن
 کثير
 و ابن
 کثير

عبد الله بن عمر
 بن الخطاب
 روى في
 صحيحه
 و رواه
 ابن جرير
 و ابن
 کثير
 و ابن
 کثير

عبد الله بن عمر
 بن الخطاب
 روى في
 صحيحه
 و رواه
 ابن جرير
 و ابن
 کثير
 و ابن
 کثير

انتهيت الى عيسى بن فلان ففترت مني الابن وبرزك منها جل احمر عليه جوارحى محطط بياض لا ادرى اكسر البعير ام لا ثم اتيت الى عيسى
 فلان في التعميم ليدعها جل اذرق ما هي به وتطلع عليكم من الشية فقال الوليد بن المغيرة ساجر فاشلقوا فطره ووجدوا كما قال
 فرمونه بالسحر وقالوا صدق الوليد فانزل الله واما جعلنا الرءى بالتي اركبناك الا فتنه للعباس ورواه اخرى قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم بجبريل ان قومي لا يصدقوني قال يصديق ابوبكر وهو الصديق وعن عمر قال لما اُسرى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم راي بالكاخاتن النار فاذا رجل عاكس يعرف الغضب في وجهه وعن عبيد بن ادم ان عمر بن الخطاب كان
 بالحامية فذكر فتح بيت المقدس فقال لكعب ابن زريق ان اهل بيتي قال خلف الصخرة قال لا ولكن اهل بيتي قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقدم الى القبلة فصلى وعن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اُسرى الى رايث على العرش
 مكتوب بالاله الا الله محمد رسول الله ابوبكر الصديق عمر الفاروق عثمان ذو النورين وعن ابي الدرداء عن النبي صلى الله عليه
 وسلم قال رايث ليلة اُسرى الى في العرش فرنذة خضرار فيها مكتوب نور ابيض لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبكر الصديق
 عمر الفاروق وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما خرج بي رايث على ساق العرش مكتوب بالاله الا الله محمد رسول الله ليلة اُسرى
 وعن ابي هريرة قال لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اُسرى به فكان بذي طوى قال يا جبريل ان قومي لا يصدقوني
 قال يصديق ابوبكر وهو الصديق واخرج الحاكم عن عائشة قالت لما اُسرى بالنبي صلى الله عليه وسلم الى المدينة الاقصى
 اصبح يحدث الناس بك فارتد الناس ممن كانوا امنوا به وصدقوه وسعوا بذلك الى ابي بكر فقالوا اهل لك في صاحبك يزعمون
 اُسرى به الليلة الى بيت المقدس قال او قال ذلك قالوا نعم قال لبن قال ذلك لقد صدق قالوا فصدقه انه ذهب الليلة
 الى بيت المقدس وجاء قبل ان يصبح قال نعم الى لاصدقه بما هو بعد من ذلك اصدقه بنجر السمار في غدوة اورثته فلذلك كنت
 ابوبكر الصديق وعن زيد بن اسلم قال كان للعباس بن عبد المطلب دارا الى جنب مسجد المدينة فقال له عمر بن الخطاب وارا اذ عمر
 ان يزيراني في مسجد فابي العباس ان يبعني اياه فقال عمر فبعني فابي فقال عمر فبعني انت في المسجد فابي فقال عمر لا بين
 احدهم فابي عليه قال فخذ بيدي وبيك رجلا فاخذ ابي بن كعب فاخصا اليه فقال ابي لعمرا اري ان تخرجهم من داره حتى ترضيه
 فقال له عمر اريت قضاك هذا في كتاب الله وجدته ام سنة من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابي بن سنة من رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقال عمر فاذا قال اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان سليمان بن داود لما نبى بيت المقدس
 جعل كلما نبى حائطا اصبح مهندا فادعى الله اليه ان لا بين في حق رجل حتى ترضيه فمر به عمر فسمعها العباس بعد ذلك في المسجد
 وروى عن ذلك عن سعيد بن المسيب وابن عباس وسالم ابي الهيثم وعن كعب قال ادعى الله الى داود داود الى بيت المقدس
 فعارضه بيتا له فادعى الله اليه يا داود امرتك ان تبني بيتا لي فعارضته بيتا لك ليس لك ان تبنيه قال يارب نفى عني قال في
 عقيب فلما ولى سليمان ادعى الله اليه ان ابن بيت المقدس فبناه فلما دخله خراجا شكر الله قال يارب من دخله من ياف
 فامنه او من دخله فاستجب له او مستغفر فاعف له فادعى الله اليه اني قد خصمت لال داود والدار قال فخرج اربعة آلاف بقرة
 وسبعة الاف شاة وصنع طعاما وادعى الله اليه ورواه رافع بن عمر ثم اخذني بنو المسيج فلما تم السور سقط ثلثا شكي
 ذلك الى الله فادعى الله اليه انك لا تصليح ان تبني لي بيتا قال ولم يارب قال لا جري على يدك من الله ما قال يارب ما كن

ذلك في هراة ومجنتك قال في ذلكهم جادى وانا اكرمهم فتش ذلك عليه فادعى الله اليه لا تحزن فاني ساقضي بئاريه وقل
 ايكم سليمان فلما مات داود اخذ سليمان في بناءه فلما تم قرب القرابين وذبح الذبائح وجمع بنى اسرائيل نادى الله اليه قدامى
 سرورك بنيان بيتي فلتني اعطيك قال اسالك ثلث خصال حكما يصادف حكمت وملك لا ينفي لاحيد من بعدى ومن آتى
 هذا البيت لا يري الا لسلوة فيه خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما الائمة فمعدن عظيمه
 وانا ارجو ان يكون قد اعطى الائمة اخرج الترمذي عن عمر بن الخطاب انه لبس ثوبا جديا فقال الحمد لله الذي كساني ما اوتي
 به عذوتي وانا اعمل به في حياي ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من لبس ثوبا جديا فقال الحمد لله الذي
 كساني ما اوتي به عذوتي وانا اعمل به في حياي ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من لبس ثوبا جديا فقال الحمد لله الذي
 ستر الله عيها وجيها فاهلثا عن عطاء بن السائب قال اخبرني غير واحد ان قاضيا من قضاة الشام اتي عمر فقال يا امير
 المؤمنين رايت روبا اظلمتني قال ومارايت قال رايت لشمس والقمر يقتلان والنجوم معها نصفين قال نعم ايها كنت قال
 مع القمر على شمس فقال عمر وجعلنا الليل والنهار ايتين فحونا آية الليل وجعلنا آية النهار مبصرة فانطلق فوالله لا تسلي علما اذ قال
 عطاء بن روبا فبلغني انه قتل مع معاوية يوم صفين عن ابن عباس قال انه لما كان من امر هذا الرجل ما كان يعني عثمان قتل علي اعزل
 فلو كنت في محرابي حتى تستخرج فقتلني وايم الله ليتاخرن عليكم معاوية وذلك ان الله يقول ومن قتل قتيلا مظكوما
 فقد جعلنا لوليته سلطانا فلا كسيف في القتل اذ كان متصوفا وعن عمر قال لا تظلموا وجوه الدواب
 فان كل شئ يسبح بحمده وعن ميراث بن مهران قال اتي ابو بكر الصديق بغراب وافر الجناحين فبذل شتر جناحه ويقول ما صيد
 من صيد ولا غنم من غنم الا باقتيعة من تسبيح وروى نحوه عن الزهري قال اتي ابو بكر الصديق بغراب الحديث عن ابن
 عباس قال لما نزلت بمكة اتي النبي صلى الله عليه وسلم امرأة ابى لهب فقال ابو بكر يا رسول الله لو تخيت عنها فاهنا امرأة يذبحها
 سحالك بني ومينها ظم ترو فقال يا ابا بكر بما جئتك قال والله ما ينطق بالشعر ولا يقوله فقالت انك لمصدق فانه فت
 اجعة فقال ابو بكر يا رسول الله ما اراك قال كان بيني وبينها ملك لسترني بخنجر حتى ذهبت وروى نحوه ذلك عن اسماء بنت
 ابى بكر الصديق عن ابى بكر الصديق وعن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال رايت ولد الحكم بن ابى العاص على السحاب
 كأنهم القردة وانزل الله في ذلك وجعلنا الزواجر آيات لآئنه للناس والشجرة الملعونة لآئنه يعني الحكم وولده وروى غيره
 من ذلك عن سهل بن سعد وعليل بن مرة والحسين بن علي صديقين عايشة عن عمر بن الخطاب عن النبي صلى الله عليه وسلم
 في قوله اقم الصلاة يدركك الشمس قال زوال الشمس عن قادة في قوله رب ادخلني مدخل صدق الآية اخرجه الله من مكة محمدا
 وادخله المدينة مدخل صدق قال وعلم نبي الله صلى الله عليه وسلم انه لا طاعة له بل طاعة الله لا سلطانا نصير
 لكاتب الله وهدوه وقران فيه ولا طاعة كتاب الله فان السلطان عزة من الله جعلها بين أظهر عباده ولا ذلك لا فاعل
 بعينهم على بعض واكل شديد هم ضعيفهم وعن عمر بن الخطاب قال والله ما تزع الله بالسلطان اعظم ما ينزع بالقرآن
 عن محمد بن سيرين قال سمعت ان ابا بكر كان اذا قرأه تحقن وكان عمر اذا قرأه جرف قيل لابي بكر لم تكن هذا قال انا جري
 وقد عرف حاجتي وقيل لعمر لم تصنع هذا قال اطرده الشيطان واوقفه الرستان فلما نزلت ولا تجهر بيهلاك ولا تخاف

بِمَا قِيلَ لَكَ بِكَرَارِ شَيْءٍ قِيلَ لَمْ يَخْفُضْ شَيْئًا وَرَوَى مُثْلُهُ عَنِ الزَّيْعِ بْنِ اَنَسٍ قَالَ قَالَ اللهُ تَعَالَى وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِي
 يَدْعُوكَ رَبُّهُ صَبْرًا لَعَلَّكَ تَكُونُ مِنَ السَّاجِدِينَ وَلَا تَقُلْ عَيْنُكَ عَنْهُمْ يَزِيدُ زِينَةَ الْحُلِيِّمِ وَالَّذِينَ
 وَلَا تَقْطَعُ مِنْ اَعْقَلِنَا قَدْبَهُ عَنْ فِكْرِنَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ وَكَانَ امْرَاةً قُوطَاهُ وَقِيلَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَتَنَّا
 قُلُوبَهُمْ وَمِنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرُوا كَمَا اَعْتَدْنَا لِلْظَّالِمِينَ نَارًا اَخَاطِرَهُمْ مُرَادٍ قَهَا وَلَنْ يَكْتَفِبُوا بِنِعْمَتِ الْاِيْمَانِ
 كَمَا لَمْ يَكُنْ يَشْعُرُ اَلْوَسْوَسَةُ لِلنَّبِيِّ اَللَّهِ رَبُّهُ وَمَا سَاءَتْ مَرَّتُ فَقَاهُ فَيُرْكَو بِدَعْوَى عَنِ خَدَايَا بِنَا مَرْخُورِ اَصْلِي اَللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آداب زهد تعليم ميغرايد هر چند وی سلمه السد علیه وسلم بخلق عظیم متصف بود لیکن تا دستور باشد امت را اولاً
 ارشاد میکند تلاوة کتاب الله ثانیاً می فرماید حبس کن نفس خود را با آن جماعه که میخواهند پروردگار خود را طلب کنند ثانیاً
 او را باید که بخواد زکند چشمان تو از ایشان طلب کنند ثانیاً بریت زندگانی دنیا را و فرمان مبرکسی را که غافل ساختیم دل او را
 از ذکر خود پس رومی کرد و خواستش نفس خود را پس شد کار او از حد گذشته حاصل کلام آن است که با جماعه از فقرای مؤمنین
 که بطاعت الهی صحیح و شام مشغول اند صحبت دارد بابل تنعم مجالست مکن الا بقدر ضرورت و دعوت و نعمات و نیوای ایشان
 نیکت پندار و آن نعمات را بنظر استخوان مبین و نانا خدا بی تعالی غدا بنوعین کفار و ثواب فقرای مؤمنین بیان میفرماید
 اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْاٰتِمِيْنَ نَارًا وَاِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اِنَّا لَا نَضِيعُ اَجْرَهُمْ اَحْسَنَ عَمَلًا اِلَّا رَابِعًا مَتْنِیْ ضَرْبِ مِیْكَدَ كَقَصَّةِ
 كَا فَرَقْنَمُ دُومَن فِی قِرْسَتٍ وَاَعْرَبُ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ وَخَامَسًا تَشْبِیْهِ مِیْ دُومَنَاتِ حَیَاتِ دُنْیَا رَابِعَةً زَمِیْنِ كَقَرْبِیْبِ خَشَكِ
 شُود دَا زَمِیْمُ رِزْدُ وَاِیْمِیْنِ مَالِ وَاَبُوْنِ عَقْرِیْبِ زُوَالِ پَذِیْرُ وَاَبَاتِیَاتِ صَالِحَاتِ رَا كَقَبَارَتِ اَزْ ذِكْرِ خَدَايَ تَعَالٰی اِسْتِ
 بَقَايَ سِرْمَا ثَبَاتِ مِیْغَرَايْدُ بَا زِ فِیْقَرِ مِیْگُو یَا اِیْنِ سُوْرَه كِه مِهْتِ پَس جَمِیْعِ كِه خَدَايَ تَعَالٰی بِنَا مَرْخُورِ اَصْلِي اَللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِنَا مَرْخُورِ
 اِیْشَانِ اَمْرِ مِیْنَايْدُ وَاَبُو كَرْ مِیْجِ وَاَشَامِ مِیْسَتَايْدُ وَاَعْدَه نِیْمِ مِیْقِمِ مِیْدُ پَدِ نِیْسَتِنْدُ اَلَا هَا جَرِیْنِ اَوَلِیْنِ كِه كَثْرَتِ ذِكْرِ مَوْصُوفِ بُوْدِنِ
 وَاَزَاوَلِ فِیْقَرِ بُوْدِنِ اَبُو فِیْقَرِ اِیْنِ فِی الْقُرْآنِ اَللَّهُ صَرَفِ اِمْوَالِ مَوْدُ وَاَبُو فِیْقَرِ اِیْنِ اَعْلَمُ اَنْوَاعِ تَشْرِیْفِ سَبْتِ اَجْمَاعِ اَبُو مَوْصُوفِ
 عَمِنْ زَیْدِیْنِ وَاَبُو اَنْ عَمْرُ قَرَا فِی الْفِیْرِ بِالْكَهْفِ وَاَبُو صَفِیَّهْ بِنْتُ اَبِی عُبَیْدِ خُوْدَكِ وَاَبُو عَمْرُو اَبُو اَسْمَانِ بِنِ عَمْرُو اَبُو اَسْمَانِ بِنِ عَمْرُو اَبُو اَسْمَانِ بِنِ عَمْرُو
 قَالَ مِنْ تَالِهَةِ اَللَّهِ وَاَبُو اَسْمَانِ بِنِ عَمْرُو اَبُو اَسْمَانِ بِنِ عَمْرُو اَبُو اَسْمَانِ بِنِ عَمْرُو اَبُو اَسْمَانِ بِنِ عَمْرُو اَبُو اَسْمَانِ بِنِ عَمْرُو اَبُو اَسْمَانِ بِنِ عَمْرُو
 يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ فَقَالَ لَهُ عُمْرَانُ اَنْتُمْ قَدْ تَمَيَّيْتُمْ بِاَسْمَاءِ الْاَنْبِيَاءِ فَمَا بِالْكَلِمَةِ وَاسْمَاءُ الْمَلَائِكَةِ وَرَوَى عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ عَنْ مَرْثَلَانَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْهُ سُئِلَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ فَقَالَ كَلِمَةُ السَّحَابِ اَلَا رَضِیْتُمْ مِنْ تَحْتِهَا بِالْاَسْنَابِ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَرَأَ فِي لَيْلَةٍ تَمْرُكَانَ يَرْجُو رَحْمَةً رَّبِّهِ اَلَا يَكُنْ لَهُ نُورٌ مِنْ عَدْنِ اَمِيْنِ اِلَى مَكَّةَ حَسْبُكَ الْمَلَائِكَةُ قَالَتْ اَللَّهُ تَعَالَى اَوْ لَيْتَكَ
 اَلَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ الدِّيْنِ مِنْ ذُرِّيَّةِ اٰدَمَ وَهَمِنْ حَمَلْنَا مَعَهُ نَوْجَ زَوْجٍ مِنْ ذُرِّيَّةِ اِبْرَاهِيْمَ وَ
 اِسْرَآئِيْلَ وَهَمِنْ هَذِهِنَا وَاجْتَبَيْنَا اِذْ اَسْتَلَى عَلَيْهِمُ اَبْتُ الرَّحْمَنِ حَزْوَ اُسَيْدٍ اَوْ لَيْتَكَ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ
 خَلَفٌ اَصْحَابُ الصَّلَاةِ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَقُوا بَلَقُوا غَيًّا اَلَمْ يَأْتِ وَآمَنَ وَعَلَى صَالِحَاتِ
 قَاوَلِيْكَ يَدَّ مَحْلُوْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يَطْمَئِنُّ سَبْجًا جَنَّتِ عَدْنُ اِلَاقِيْ وَعَدْنُ الرَّحْمَنِ عِبَادُهُ بِالْغَيْبِ اِنَّهٗ
 كَانَ وَعْدُهُ نَابِهًا لَا يَسْمَعُوْنَ قَهَا لَفَوْا اَلَا سَلَّوْا لَمْ يَرْكَبُوْا فَمَا بَكَرَ لَا وَغَيْبًا اِنَّكَ الْجَنَّةَ

این حدیث از ابی هریره
 روایت شده است
 و در بعضی نسخ
 از حدیث مذکور
 فوق الذکر
 در بعضی نسخ
 از حدیث مذکور
 در بعضی نسخ
 از حدیث مذکور

این حدیث از ابی هریره
 روایت شده است
 و در بعضی نسخ
 از حدیث مذکور
 فوق الذکر
 در بعضی نسخ
 از حدیث مذکور
 در بعضی نسخ
 از حدیث مذکور

[illegible]

بهترین نزدیکی خدا می توانی باعتبار ثواب و بهر دست با اعتبار مزاج کار حاصل کلام آنکه نزدیک خدا می توانی تفاضل بنی آدم را
 حسب و زیاد و جاه و باعتبار کثرت اعدا و انصار نیست بلکه باعتبار اعمال خیر است باز فقیر گوید اسفاً تفاضل بحیثیت حسب
 و نسب و اعتبار آن از حیثیت سوابق اسلامی اصل عظیم است در باب تفاضل صحابه بنیامینهم قدر بر عن الشبی قال کتب قصیر
 الی عمر بن الخطاب ان رسولی آتینی من قبک فرمعت ان فیکم شجرة لیست بخلیقۃ لشی من الخیر تخرج مثل اذان الحمر ثم تشق
 عن مثل اللؤلؤ الابيض ثم تصیر مثل الزمرد الا خضر ثم تصیر مثل الیاقوت الاحمر ثم یخرج منک کما یتخرج فکون کاطیب فالودج اکل
 ثم یقیس فکون عیصۃ للقیم و زاد المسافر فان کن رسولی صدقتی فلا اری هذه الشجرة الا من شجرة کتب الیه عمر ان رسک قد
 صدقت هذه الشجرة عندنا ہی الشجرة الی انبها الله علی مریم حین فلت بعیسی و عن عمر بن الخطاب انه قرأ مریم فجد ثم قال هذا
 السجود فان البکاء و عن عبد الله بن عامر بن ربیع قال انقلست انا و آخر فرانا عمر بن الخطاب و اخذنا ینظر الی صاحبہ فقال انی
 اخشی ان یکنوا من الخلف الذین قال الله تخلف من بعدکم خلف اصاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون عیا عن
 الی بکر صدیق قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال فی ویر لصلوة بعد ما سلم هو لار الکلمات کتبه ملک فی رقی فتم
 بنما تم ثم رفعه الی یوم القيمة فاذا بعث الله لعیب من قبره جاره الیک و معه الکتاب ینادی این اهل العهود و حی یرفع الیهم و الکلمات
 ان یقول اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم الی اعمده الیک فی هذه الحیوة و الدنیا بانک انت اله
 الذی لا اله الا انت و حدک لا شریک لک و ان محمداً عبدک و رسولک فلا تخلف الی نفسی فانک ان تکلف الی نفسی تقر فی
 من الشر و تباعدنی من الخیر و الی لا اثن الا برحمتک فاجعل رحمتک عهداً الی عندک لودیه الی یوم القيمة انک لا تخلف لعیاد
 قال الله تعالی قال رب اشرح لی صدري و یسر لی امری و احلل عقدی من لسانی یفقهوا قولي و اجعل لی ویراً من اهلی هرون اخي اشد یاه اذرباً و اشکره فی امری کما فی تفسیرک کتباً و ذکرک
 کتباً و اذک کنت ینا بصیداً یقر گوید رب العزة تبارک و تعالی حضرت موسی را بجانب فرعون فرستاد و انحضرت
 بعض سوالات ضروری که بغیر آن تحمل اعبار رسالت متعذر شد طلب نمودند الحال تفصیل آن باید شنید از جمله سوالات سؤالی
 هست که نفیس حضرت موسی تعلق دارد بر آن شرح فی صدری و این از جمله ضروریات تحمل اعبار رسالت است تا شرح صدر بنا
 بر سوال را جواب با صواب میسر نیاید و تا تیسیر امور از جهت غیب نباشد بکافیه اعدا که بادشاهان زمین باشند بوجود نیاید و تا
 فصاحت لسان نباشد تبلیغ رسالت رب العزت بابلغ و جود صورت دیگر و از جمله آنها سؤالی هست که با عانت دیگری در
 امر رسالت تعلق دارد و این را بوزارت تعبیر رفته و در جای دیگر و اصدقتی تقریر کرده شد باز اینجا صفت در باب وزارت
 طلب کردند یکی بن آملی هارون اخي و این صفت از جهت خصوص حال بود که حضرت موسی را غیر حضرت هارون در الوقت
 کسی باین نصرت قیام نمی توانست نموده شرط وزارت مطلقاً بقرینه آنکه حضرت موسی حضرت یوشع را که نه از سبط موسی بود
 خلیفه خود ساخت و خلافت الملع است از وزارت آنچه در وزارت مطلوب میشود و صاحب قوت و مروت است که قوم از حل و عقد
 و سی حساب میگردانند و در خلافت زیاده از ان اشتراک با پیغمبر در جلالی که قبیل یوی مشوبه مطلوب است تا مردمان و خلیفه
 بحیثیت حقارت ننگند لهذا خدا می توانی در بنی اسرائیل پیغامبری نفرستاد و اگر از بنی اسرائیل از سبط حضرت موسی بشدای غیر آن

طراز منجی کبریا
 میده
 علامه ابنی و انکار
 حجة سوره
 فخر و اجار و کبریا
 سست بکمال
 برون کسب و کبریا
 کجانی بکبریا
 حجب

اِنِّى عَلَیْكُمْ بِكَرَمَتِهِ الْاِلهِ اَبَدًا لِّلّٰهِ تَعَالٰی عَقُوْا لَعَنَ قَوْمٌ یَّعْنٰی اَوْ شَاهِدِیْ اَمْرًا خَاصًّا بِرَاسِیْ خُدَهَتْ عَمَّ حَوَادِیْ كَرْدُو
 سَیَّانِ اِیْشَانِ لَیْسَ اَمَّا كِه اِیَّانِ اَوْرَدَنْد وَاَرَامِیْ نَیَّالِیْسَنَه كَرْدَنْد وِیْزِیْشَتَهَا یِ نَعِیْمُ شَیْنَد وَاَنَّا كَمَه كَا فَرَشَدَنْد وِیْ دَرُوغِ شَمَرْدَنْد اَیَّاتِ
 اَمَّا اِیْشَانِ اِیْشَتِ مَذَابِ خَوَارَكُنْدَه وَاَنَّا كَمَه مَیْجَرَتِ كَرْدَنْد وِیْ رَا دِ خُدا بَعْدِ اَز اَن كَشْتَه شَدَنْد یَا مَوْتِ طَبِیْعِی مَرُوْدَه اِلَیْه رُوْزِیْ خَوَاطِرِ دَا
 خُدا تَعَالٰی اِیْشَانِ رَا رِزْقِ یَك وِیْزِیْ خُدا هَمُوْن سِتِ بَهْتَرِیْنِ رُوْزِیْ وِیْ هِنْدِگَانِ اِلَیْه وَاَمَّا رَا اِیْشَانِ رَا بَیْجَا یِ كِه لَیْسَنَه كُنْدَه اَز اَو كَشْتَه
 خُدا وَاَنَامِیْ بَرُو بَارِ سِتِ اِیْن سِتِ عَالِ وِیْ هَر كِه یَا دُشِس وِیْ دُیْشِلِ اِیْجِه سَاعَه كَرَشِدَه یَا دُو یَا زَقْدِیْ كَرْدَه شُوْد بَرُو یِ اِلَیْه یَا رُغْمِ اِیْشَانِ
 اَو رَا خُدا یِ تَعَالٰی بَرِ اِیْزِیْ خُدا تَعَالٰی دَر كَزْمَه اَمْرَزَنْدَه سِتِ یَعْنِیْ هَبَا جَرِیْنِ اَدِلِیْنِ اَز دَسْتِ كَفَا رَا یِ اِیْ سَبَا رُحْشِیْدَه اِیْگَر مَقَابِلَه اَن
 اِیْزَا یِ كَفَا رَا سَا نَد عِیْنِ عَدْلِ سِتِ وَاِیْگَر كَفَا رَا یِزِ مَجْمَعِ شُوْنْد وَاَتَقَا یِ اِیْن اِیْه اَكَشَنْد نَصْرَتِ اِلَیْهِ شَامِلِ عَالِ مَحَا جَرِیْنِ اَو لِیْنِ خَوَاطِرِ بَرُو
 وَاِیْن اِیْه هَم سَمِیْ هَا نِ اِیْه سِتِ كِه اُذَنْ لِّلَّذِیْنَ یَقَاتِلُوْنَ بَعْدَ اَز اَن خُدا یِ تَعَالٰی تَقْوِیَه مِیْكُنْد وِیْ عِدْ نَصْرَا یِ بَیَّانِ قَدَرِ خُوْشِیْشِ دَر اَفَاقِ
 وَاَلْفِیْشِ وِیْزِیْ كَرْتَرِفِ خُودِ دَر عَالَمِ بِرَحْبِ اِرَادَه خُودِ یَا زَقْدِیْ كَرْدِیْنِ اِیْه اِیْه نَصْرِ سِتِ دَر لَبَا رَتِ مَحَا جَرِیْنِ بِیْشَتِ دَر اَعْرَافِ وِیْ نَصْرِ
 دَر دُنْیَا وِیْزِیْ مَقْصُودِ عَن مَحَا رَا نِه كَانِ كَشِیْجِه سَجْدَتِیْنِ سَیْ اَلْحُجَّ وَ قَالَ اَنْ هَذِهِ اَسْوَدَةٌ نَفِیْلَتِ عَلٰی سَاوَرِ الْقُرْاٰنِ لِسَجْدَتِیْنِ عَن اَبِیْ كَبْرَیْ
 قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اَللّٰهِ صَلٰی اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ اِذَا صَلَّیْتَ الصَّبْحَ مَرْجَا بِالْهَارِ الْجَبَدِ وَ اَلْكَاتِبِ وَ الشَّهِیْدِ اَلْکِتَابِ بِسْمِ اَللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَللّٰهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اَللّٰهِ وَ اَشْهَدُ اَنْ الدِّیْنَ كَمَا وَصَفَ وَ اَلْكِتَابَ كَمَا اَنْزَلَ وَ اَشْهَدُ اَنْ السَّاعَةَ اَیْتَتْ
 لَا رَیْبَ فِیْهَا وَ اَنَّ اَللّٰهَ یُعِیْبُ مَنْ یُّعْبُوْهُ عَن عَمْرٍا قَالَ نَالَ رَسُوْلُ اَللّٰهِ صَلٰی اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مِنْ اَنْبَسِ الْحَرِیْرِ فِی الدُّنْیَا لَمْ یَكِبْ اِلَّا اَعْرَافُ
 عَن اِبْنِ سُرَّانِ عَمْرٍا یَنْفِیْ اَنْ یُغْلَقَ اَبْوَابُ دُوْزِیْكَه قَاتَ الْاِنْسَ كَانُوا یَنْزِلُوْنَ مِنْهَا یُحِیْثُ وَ جَدَّ وَ حَاشِیْ كَانُوا یَنْفِیْزُوْنَ فَاَسَاطِیْطُهُمْ فِی الدُّوْ
 وَ عَن عَمْرٍا اَلْخَطَابِ اَنْ رَجُلًا قَالَ لَه عِنْدَ الْمُرُوْثِ یَا اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَقْطِیْعِیْ لِمَا تَاَلٰی وَ یَقِیْعِیْ فَاَعْرَضَ عَنْهُ عَمْرٍا وَ قَالَ هُوَ حَرَمٌ اَللّٰهُ سَوَّاهُ اَلْعَاكِفُ
 فِیْهِ وَ اَلْكَاتِبِ عَمْرٍا اَلْخَطَابِ قَالَ اَحْكُمَا اَلْعُلَمَاءُ مَكَّةَ اِنَّمَا وَ بَطْلُهُمْ عَن بَعِیْدِ بَنِ عُمَیْرٍ قَالَ یَقِیْ عَمْرٍا اَلْخَطَابِ رَكْبًا یُرِیْدُ وَ اَنْ اَلْبَیْتِ قَالَ
 مِنْ اَتَمِّ قَا بَا یِه اَحَدُهُمْ شَنَا قَالَ عِبَادُ اَللّٰهِ سَلُوْا قَالَ مِنْ اِیْنِ خَیْطٍ قَالَ مِنَ الْخِیْطِ اَلْبَیْطِ قَالَ اِیْنِ تَرِیْدُوْنَ قَالَ اَلْبَیْتِ اَلْبَیْطِ قَالَ
 عَمْرٍا وَ لَهَا لَعْنَةُ اَللّٰهِ فَقَالَ عَمْرٍا مِنْ اَمِیْرِكُمْ فَاَنشَا رَا اِلِیْ شِیْخٍ هَمَّ فَقَالَ عَمْرٍا اَنْتَ اَمِیْرُهُمْ لَاحِدُهُمْ سَنَا الَّذِیْ اَجَابَ دَسْمَ اِبْنِ سُبَّاسٍ قَالَ
 رَا یْتَ عَمْرٍا اَلْخَطَابِ قَبْلَ الْحُجْرِ وَ سَجَدَ عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ بَابُ رَسُوْلِ اَللّٰهِ صَلٰی اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَعَلَّ اَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بَنِ سَیْرٍ قَالَ اَشْرَفَ عَلَیْهِمْ
 مِنْ اَلْقَصْرِ فَقَالَ اَتَوْنِیْ بِرَجُلٍ تَاَلٰی اَلْكِتَابِ اَسْرَ قَا تَوْهَ بِصَعْمَیَّةِ بَنِ صُوعَانَ فَكَلَّمَهُمْ بِكَلَامٍ فَقَالَ اِذِنْ لِّلَّذِیْنَ یَقَاتِلُوْنَ بِاَنْهُمْ ظَلَمُوا اَوَّلًا اَنْ یَسْرَ
 عَلٰی نَفْسِهِمْ تَقْدِیْرُ فَقَالَ لَه خُشْمَانِ كَذِبَتْ لَیْسَتْ كَذِبٌ وَلَا اَلْعَمَّا بَكِ وَ لَكُنْهَآ لِیْ وَ لَاصْحَابِیْ عَمْرٍا بَنِ عَبَّاسٍ اَلَّذِیْنَ اَخْرَجُوْا مِنْ بَا یِرْهُمْ
 اِیْ مِنْ مَكَّةَ اِلِیْ الْحَرَمِیَّةِ یَعْنِیْ عَمَّ اَصْلِیْ اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَ اصْحَابِهِ وَ عَمْرٍا بَنِ غُفَّانِ قَالَ فِیْهَا تَزَلَّتْ هَذِهِ الْاٰیَةُ الَّذِیْنَ اَخْرَجُوْا
 مِنْ دِیَارِهِمْ یَنْفِرُوْنَ اِلَیْه بَعْدَ مَا اَخْرَجْنَا مِنْ دِیَارِنَا یَنْفِرُوْنَ ثُمَّ یُكَلِّمُنَا فِی الْاَرْضِ فَاَتَمْنَا اَلْهَدٰوَةَ وَ اَتَمْنَا الزَّكٰوَةَ وَ اَمَرْنَا بِالْعُرُوْفِ وَ نَهَّیْنَا عَمَّا
 اَلْمُنْكَرِ فِیْ یَلِیْ وَ لَاصْحَابِیْ وَ عَمْرٍا ثَابِتُ بَنِ عَرْفَجَةَ اَلْحَضَرِیْ قَالَ عَدَّثْتِیْ سَبْعَةً وَ عَشْرُوْنَ مِنْ اَصْحَابِ عَلِیٍّ وَ عَبْدِ اَللّٰهِ هَمَّ لَاحِقُ بَنِ اَلْقُرْ
 وَ الْعِزَّارِ بَنِ جُرَّوْلٍ وَ حَطِیَّةُ اَلْقُرْطِ اَنْ عَلِیًّا قَالَ اِنَّمَا اَنْزَلْتُ هَذِهِ الْاٰیَةَ فِیْ اَصْحَابِ مُحَمَّدٍ وَ كَوَلَدْتُ نَفْسِیْ اَلنَّاسَ الْاٰیَةَ قَالَ لَوْلَا دَفْعُ
 بِاَصْحَابِ مُحَمَّدٍ عَنِ النَّاسِ لَیْسَتْ صَوَابُ عَمْرٍا اِبْنِ اَوْدُقِیْ قَالَ دَخَلْتُ عَمَّ رَسُوْلُ اَللّٰهِ صَلٰی اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فِیْ مَسْجِدِ الْحَرَمِیَّةِ فَجَلَسَ
 اِیْنِ فَلَانَ اِیْنِ فَلَانَ فَلَمْ یَزَلْ یَقْدُمُ یَعْنِیْ اِلَیْهِمْ حَتّٰی اَجْتَمَعُوْا عَنْدهُ فَقَالَ اِنِّیْ مُخَدِّعٌ كَمُ بَحْرِیْثٍ فَاَحْضَرُوْهُ وَ دَعُوْهُ وَ حَضَرُوْا یِه مِنْ اَلْعِلْمِ

لَعْنَةُ اَللّٰهِ عَلَیْهِمْ
 اَبُو اَلْحَسَنِ
 رُوْمِیْ

لَعْنَةُ اَللّٰهِ عَلَیْهِمْ
 اَبُو اَلْحَسَنِ
 رُوْمِیْ

و مانند آنکه در باب احکام نکاح و طلاق و غیر آن بصورت مختصه غیر واقع نمی پردازد چون این اصل را فهمیدی بدانکه خدای تعالی در سوره
فرقان شبهات کفار و جهلیات ایشان نیز می شمارد و پادشس هر یکی و قطع ماده هر اشکالی بیان مینماید بعد از آن صفات
عباد الله المحقرین ذکر میفرماید و انجا بر صفات ثابته مشهوره در اشخاص موجودین یوسن کتفا میکند تا با دلالت عامه خود تفسیر
پسند بخاطرین و عباد الرحمن الذین الایه و آن صفات و قاربت و حلم به نسبت جا بلان مواظبت بر نماز تجمه و خشیت از عذاب
آخرت و پناهندن از ان برب العزت تبارک و تعالی و اقتصاد در مصرف اموال و توحید عبادت و ترک قتل نفس و اجتناب از زنا
و احترام از حضور مجالس زور و بصیرت و نیایش در وقت اجتماع آیات الله و دعا بجناب الهی بقرة عین در اولاد و ازدواج
و ایشان را غرقه که اعلی موضع است در بهشت و عده میدهد و حاضرین آنوقت بودند الا سباقی مومنین از مهاجرین اولین و انبیا
من فضیله اخرج مالک و الشیخان عن عمر بن الخطاب قال سمعت هشام بن حکیم یقرأ سورة الفرقان فی حیات رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه وسلم فاستمعت لقراءته فاذا هو یقرأ علی حروف کثیره لم یتغیر یقرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت اسأله فی الصلوة فقص
حتى سمع فلیتبه بکلمه فقلت من اکرک هذه السورة التي سمعتک تقرأ قال اقرئها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت کذبت فان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قد اقرأها علی غیر ما قرأت فانطلقت به افرود و سلمی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت انی سمعت
بهذا یقرأ سورة الفرقان علی حروف لم یتغیر یقرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأ یا هشام فقرأ علیه القراءة التي سمعت یقرأ
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کذک انزلت ثم قال اقرأ یا عمر فقرأت القراءة التي اقرأ فی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
کذک انزلت ان هذا القرآن انزل علی سبعة احراف فاقروا ما یشرعن عبد الله بن المغيرة قال سئل عمر بن الخطاب عن نبی و صبر
فقال ما اکرکم الا قد عرفتم له نبی فاما البصر فالانحاف و البصایه عن الحسن ان عمر اطال صلوة الفصحی فقیل له صنعت اليوم شیئا لم یکن
تصنعه فقال انی بقی علی من ورد فی شیئی فاجبت ان اکره اذ قال اقصیه و تلا هذه الآیة و هو الکریمی جعل الکریم و انما تطفه الآیة
و عن عمر انه راى غلاما یبخر فی مشیه فقال له ان التبخریه مشیه مکره الا فی سبیل الله و قد مدح الله اوما فقال و عباد الرحمن یز
یشون علی الارض یؤنوا فاقصد فی مشیتک قال الله تعالی و انذیر عیشة ذکک الا قرین و انخفض جتنا حاکم لک آتیک
من المومنین فان عصمتک فقل انی بریء مما تعملون و توکل علی العزیز الرحیم الا انی بریء مما عملت فقلت
و تعلیک فی الشیخین بن الله هو السیمع العظیم فیرکب عفی منه فذای تعالی در سوره شرا قصه هفت پیغمبر علیهم الصلوة
و السلام بیان میفرماید بعد از آن اثبات نزول قرآن بر دل مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب حق بواسطه جبرئیل
مینماید و دلیل حقیقت آن می آرد که علمای اهل کتاب بسبب کور بودن آن در زبر اولین حقیقت آن را یسنا سمند باز قائده نزول قرآن
بر مرد عربی بلسان عرب نه بر شخص عجمی بزبان عجم ارشاد میکند و کوزنانه باز مستحکم بودن انوار در قلوب اهل شقاق انا و ه میفرماید
کذلک سلکناه بعد از آن تقویت میدهد حقیقت قرآن را بآنکه قرآن از باب القامی شیاطین نیست بدو وجه یکی آنکه شیاطین از اول
بلا را اعلی که محل انعقاد احکام الهیه است برای مصالح جمهور بنی آدم محمد اند دوم آنکه سنت الله چنان جاری شده که القامی
شیاطین نباشد مگر بر نفوس در تیه خبیثه زیرا که مناسب در میان مفید و مستفید شرط است و نفس مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از نفوس عالیه قدسیه است در قایت طهارت اعمال و اخلاق و نیز از باب شعر نیست که کار شعر غالباً افراط است و در مدح و تحسین

له از ما و ره
بغیر از این که در این
اندر این که در این
در صورت ۱۲

عنه مع متن
و اما در حدیث
کلی که در این
المرأة مثل الایه
و الاخر فاما الاخر
و اما الاخر فاما الاخر
زوج الایه و الاخر
آیات سوره
شرا

نزل نفس ۱۲

ان شارة من الصالحين اي في حسن الصفة والوفاء بما قلت قال موسى ذلك يعني وبنيت ايما الاجلين قضيت فلا عدوان علي قال
 نعم قال الله علي ما تقول دليل فزوجه واقام معه بكنهه ويعمل له في رعاية غنمه وما يحتاج اليه وزوجه صفوة واخوها شرفا والامانة
 كانتا زوجه ان وعمن عمر بن الخطاب في قوله تشبي على استيحاء قال جارت مستتره بكنهه ورعها على وجهها قال الله تعالى بنبأ ذي
 الذنوب املوا ان اكرم ضيفي واسعة قابلي فاعيدوني كل نفس ذائقة الموت نعم الكفاية بمرجعها والذنب
 امسكوا وعلوا الصلوات لتبوءنهم من الجنته عن فالحري من شيئا الا نهر خلدنا بن فها نعيم اجور العبدان الذين
 صلبوا واولي يهتم بتوكلون وكاين من ذايه لا تحيل رسر قهاه الله يترنها وانا كودوهو السميع العليم
 يعني اي يندگان من كه ايمان آورده ايد هر آينه زين من فراخ است پس خاص ماعبادت كيندي يعني اگر قوم شما از اخلاص در عبادت
 مانع ميشوند بجهت كيند تا اخلاص عبادت يسر آيد هر نفس خشنده مرگ است باز بسو با گردانده شويد و آنا كه ايمان آورده اند و كود
 كار ما مي شالسته البته جاي درسيم نشان را از بهشت بجهلها مي مرتفع كند ميروزيان جوبها جويدا آجا كنوز دكار نيك كندگان آن جها ان كريكندگان
 صبر كند يعني بر مشاق بجهت و توكل ميكند بر پروردگار خویش و بسا جانور كه بر نميدارد در روزي خود را خدا در زمي ميدهد و را
 و نيز شمار او است شوا و انا فقير گويد اين آيه امر است به بجهت از دكار كفر و دعد است بهشت آنا كه مشكيا في در زيد بر مشاق
 بجهت و جهاد و غيرهما و بر خدا توكل كرد و تشيع است مومنان را بر بجهت و ترك سباب معاش كه هر كمي در وطن خود و مهاجرت
 بتذكر حال دوات كه ذخيره نهادن و زراعت كردن و تجارت نمودن نشان ايشان نيست به خداي تعالى هر كمي را در روزي
 يسر اند باز فقير گويد بنقل متواتر ثابت بود بجهت شك را در ان مدخل نيست كه جماعه از سباق مومنين بجهت كردند و بر مشاق بجهت
 و جهاد صبر نمودند و سباب معاش كه در كميت داشتند بطلب ضاى الهى ترك نمودند و انواع اعمال خيرا ايشان بظهور انجا ميد
 پس و مدخرت كه اعلی درجات است در بهشت براى ايشان مقرر شد و هو المقصود و عن الشعبي في قوله الم حبيب الناس ان
 الاية قال انزلت في انايس كالا بكمه قد اقرؤا بالا سلام فكتب اليهم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من المدينة لما نزلت
 آية الهجرة انه لا يقبل منكم اقرار ولا اسلام حتى تهاجر و اقال فخرجوا عايدين الى المدينة فاتبهم المشركون فردوهم فزلت فيهم الآية
 فكتبوا اليهم انه قد انزل فيكم آية كذا انك اذ اقالوا اخرج فان اتبعنا احد قاتلناه فخرجوا فاتبهم المشركون فقاتلهم فبهم من قتلهم
 من سجا فانزل الله فيهم ثم ان ركب بلذين باجروا امن بعد ما قتلوا اثم جاهدوا وصبروا ان ركب من بعد ما لغفوا رجيم عن ابن مسعود
 قال اول من اظهر اسلامه سبعة رسول الله وابوبكر وصمية ام عمار وعمار وصهيب وطلال والمقداد واما رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فتمتعه الله بهم لاني طالب اما ابوبكر فتمتعه الله بقبولهم واما سائرهم فاخذهم المشركون فالتبواهم ادراع الحديد وكمهم في الشمس
 فما منهم احد الا قد اناهم على ما ارادوا الا بلال فانه ما نك عليه نفسه في اسودمان على قومه فاخذوه فاعطوه الولدان فجلوا ليطوفوا
 به في شعاب مكة وهو يقول احد احد عن انس قال اول من باجر من المسلمين الى الحبشة باهله عثمان بن عفان فقال النبي صلى الله عليه وسلم
 صحبها الله ان عثمان لا اول من باجر الى الله باهله بعد لوط عن سمار بنت ابى بكر قالت باجر عثمان الى الحبشة فقال النبي صلى الله
 عليه وسلم انه لا اول من باجر بعد ابراهيم و لوط و عن زيد بن ثابت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما كان بين عثمان
 وبين رقية وبين لوط من مهاجر عن ابن عباس قال اول من باجر الى رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان بن عفان كما باجر لوط

له اي نشان افشادها
 عن الامور الشبان
 و عن الفهم ۱۲
 آيات سورة
 عنكوت

ف

از صاحبین اولین که در وقت نزول سوره لقمان بشر فی اسلام و مبارزه با کفار موصوف و مشهور بودند و با یکدیگر به من فضیله نال
تعالی و لقد انبتنا موسی الکتاب فلا تکن فی مرتبه من تعالیه و جعلناه هدی لیبی اسرائیل و جعلنا منتهی
آیة بهد فیک یامیننا لما صدقوا و کذبوا بالبینات فو قیلون فی کفره و حقی عنه خدی تعالی میفرماید و سر آینه دادیم موسی را کتاب
پس مایش در شبیه از بر خور و در کتاب مراد از کتاب اول تورات است و از کتابانی قرآن عظیم و اینجا استخام که تخی است از بیع
بکار برده شد و جعلناه هدی و ما ختم تورت را هدایت برای بنی اسرائیل و ما ختم از بنی اسرائیل پیشوایان که راه میروند و توفیق ما
چون مبصر کردند و آیات یاقین می آوردند و باز فقیر میگوید خدای تعالی در اهل کلام ذکر مومنین کالین فرمود و انما لکم فی الذل
اذا ذکره البعدان فرق در معاد این جماعه و معاد جماعه که طرف مقابل ایشان واقع شده اند از شما و توفیق کان مومنان کن
کان فاما لکم توفیق بعد از ان تشبیه و ادعالت آنحضرت راضی الله علیه و سلم بحالت حضرت موسی که پیش ازین بجهت موسی
تورت دادیم و از اسبب هدایت بنی اسرائیل گردانیدیم پس اگر تر آفران دادیم و آن را هدایت امت مرحومه گردانیدیم پس تعالی
نیست و از بنی اسرائیل جمعی را ائمه ساختیم چون استحقاق امامت پیدا کردند و بصبر بر مشاق جهاد و خاصه کفار و بقوه یقین
اگر از مومنین کالین جمعی را از امت تو امام سازیم و بدست ایشان عالمی را هدایت گردانیم جای تعجب نیست و درین آیه بحسب
سباق و سیاق اشارت نیست خفی بآنکه جماعه از امت مرحومه ائمه خوب بودند در حسن و در بیان در هرین خاری و سلم
بر دیده کی بیندگار چشم باز است این قال الله تعالی و ما سرا الکومینون الا کتاب قالوا هذا ما وعدنا الله و مرسلوه و
صدق الله و مرسلوه و ما زادهم الا ایمانا و تسلیمنا من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیهم فمما یج
تن قضی بحکمهم و ما یجدر بکونکم بلا لایحیی الله الضل فذل یصدقهم و یعلی المنفقین ان
شما او یقوت علیکم طر الله کان تحقیق انجماء فقیر گوید معنی این آیه در قصه اعراب نازل شده و لکن را بی المؤمنین
الاکثر اب و چون بیدند مسلمانان افواج مشرکین را گفتند این است آنچه وعده داد ما با خدا و رسول او و درست فرمود خدا و رسول او
و زیاده نکرد آن افواج مشرکین در حق ایشان گریه و درشتن در کون خدا و این یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند که چند روز
از دست کافران شنی پیش خواهد آمد بعد از ان فتح و نصرت نصیب خواهد شد و لیک الایام تداءر کما ین الثانی چون مومنان از ایشان
کفار دیدند و دانستند که نصیب از موعود با نجا رسیده و توقع نصیب در دلهای ایشان شکم شد و در کون رجال از مسلمانان جمعی هستند که
رست کردند با خدا انچه بران عهد بسته بودند با خدای عزوجل یعنی ثبات قدم در مواظب حرب اختیار نمودند پس از ایشان کسی هست که
تمام رسانند و خود را از ایشان کسی هست که انتظار میکشد تا می نزد خود را یعنی محقق مومنین یا خد عهد بسته که در اعلا کلمه الهی
جمله کار بر نهد و در مواقع حرب ثبات قدم پسند پس گوی از ایشان انچه کردنی بود کردند و با انجام رسانیدند یعنی شهید شدند
یا غیر از اعلا کلمه است که بوقوع آمد نصیب ایشان چیزی نگرفتند و اگر باقیانند و گوی بنور بار دیگر در انتظار اعلا کلمه الهی هستند
یعنی باقیانند بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعد از وفات وی صلی الله علیه و سلم در اعلا کلمه است و داد اسلام دادند باز فقیر گوید
درین آیات تشریف عظیم است برای جمیع که در غزوه اخرا ظاهراد با طاعت استقامت نمودند و نیل جهاد و جهاد کردند و بیشک ظلال از ان
جماعه بودند و اشاره خفیه است بآنکه هنوز کار با در پیش است و از جمعی سعه یلخ در ان کار با بظهور خواهد رسید آخر انچه بخاری و سلم عن ابن

در حدیث
در حدیث

در حدیث
در حدیث

ابل اخبر الله ورسوله واسالك الا تذكر الى اميرة من نسائك اخرت فقال ان الله لم يحسن ثمنها ولكن بعثني معلما لنبهوا ولما اتيته اميرة
 منهن عاخرت الا اخبر بها عن عمر قال استعينوا على الهارب بالقرى ان احدكم اذا كثرت ثيابها وحسنت زينةا انجسها بالخروج عن
 معاصي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رجلا سابه فقال اتني المجاهد بن عظيم اخرا قال اكثرهم شدة ذكرنا قال فاتي الصائمين عظم
 اخرا قال اكثرهم سد ذكرا ثم ذكر كصلوة والزكاة والحج والصدقة كل ذلك ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اكثرهم شدة
 ذكرنا فقال ابو بكر لعمر يا با حفيظ فربب الذكركون بكل خير فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجل عن مجاهد قال لما نزلت ان الله
 و ملائكته يصلون على النبي قال ابو بكر يا رسول الله ما انزل الله عليك خيرا الا ان الله كفايه فزلت هو الذي يصلي عليكم و ملائكته يخرج
 الرزق من تحت راسه والحاكم وصيحه عن ام هانئ بنت ابي طالب قالت خطبني رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعتذرت اليه فيقول اني فاني انزل
 يا ايها النبي انا احلنا لك اني قوله يا جبرن معك قالت فلم اكن احل له الا اني لم انا جبر معك من الظلقات وعن ابي صالح مولى ام هانئ قال
 خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم ام هانئ بنت ابي طالب فقالت يا رسول الله اني مؤمنة وبنيتي صغار فلما ادركت بنو ما عرضت نفسها عليه
 اذ الان فلان الله انزل على يا ايها النبي انا احلنا لك اني قوله اللاتي يا جبرن معك ولم يكن من المهاجرات عن ابن ابي قال
 عمر بن الخطاب يا رسول الله نزل عليك امير و الفاجر فلو امرت اهل بيته المؤمنين بالحجاب فانزل الله آية الحجاب عن ابن عباس قال دخل
 رجل على النبي صلى الله عليه وسلم فاطال الجلس فقال النبي صلى الله عليه وسلم مر اراك يتيعة ولم يعل قد فعل عمر فرأى الرجل عمر
 الكرامية في وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يفعده فقال لعلك آذيت النبي صلى الله عليه وسلم فقام فقال النبي صلى الله عليه وسلم لقد
 مر اراك يتيعة فلم يفعل فقال عمر لو اتخذت حجابا فان لساك لسين كسائر النساء و هو اظهر تعلوهم فانزل الله آية اللاتي انزلوا
 بيوت النبي آية فارسل له عمر فاجره بذلك وعن عائشة قالت كنت اكل مع النبي صلى الله عليه وسلم في قبة فمر عمر فدهاه فاكل فاصاب
 وصبه اصبع فقال عمر اوه لو اطلع فيكن باراكن عين فزلت آية الحجاب وعن عائشة ان ازواج النبي صلى الله عليه وسلم كن يخرجن
 بالليل اذا تبرزن الى التامع وهو صعيد ابيض وكان عمر بن الخطاب يقول لرسول الله صلى الله عليه وسلم تحجب سارك فلم يكن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يفعل فخرجت سودة بنت زمعة ليلة لشار وكانت امرأة طيلة نادانا عمر بصوته الا اني قد عرفناك يا سودة و مرنا
 على ان ينزل الحجاب فانزل الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تملوا بيوت النبي آية وعن ابن مسعود قال فصل الناس عمر بن
 باربع بذكره الاسارى يوم بدر فامر بقتلهم فانزل الله لا كتاب بين المسلمين واليه و بذكره الحجاب امر لسان النبي صلى الله عليه وسلم ان يحجب
 فقالت لزينب و اهلك كفار علينا يا ابن الخطاب والوحى ينزل في بيوتنا فانزل الله اذا سالتموهن متاعا فاسئلهن من ديارهن و بذكره
 النبي صلى الله عليه وسلم اللهم انزل السلام بعمر و برأيه في ابي بكر كان اهل الناس بايعه عن ابي بكر الصديق قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم
 وسلم فبار رجل فلم يزد النبي صلى الله عليه وسلم و اطلق وجهه واجلسه الى جنبه فلما قضى الرجل حاجته نهض فقال النبي صلى الله عليه وسلم
 يا ايها بكر هذا الرجل يرفع له كل يوم كحل الى الارض قلت ولم ذاك قال انه كلما اتبع صلى على عشر مرات كصوت الخنوع اجمع قلت وناذك
 قال يقول اللهم اغفر لي محمد النبي عدد من صلى عليه من خلقك وصل على محمد النبي كما ينبغي لنا ان نصلي عليه وصل على محمد النبي كما امرتنا
 ان نصلي عليه وعن ابي بكر الصديق قال الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم اتمن الخطايا من الماء للبنا و سلام على النبي صلى الله عليه وسلم
 وسلم افضل من عيش الرقاب و حب رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل من الحج الا انفس او قال من ضرب سيف في سبيل الله وعن

اي انما تكلم
 كره ما كره
 شانه
 انت المدة
 في قوم و مودة
 يوم دار النون

في مواضع كثيرة
 نقدر الحجة و
 قال الامام
 في مواضع كثيرة
 في مواضع كثيرة
 في مواضع كثيرة

في مواضع كثيرة
 في مواضع كثيرة
 في مواضع كثيرة

این بشارت ایشان و بعد از آنکه از عین بریدن الاثم ان رجلا كان ذا بأس و كان ليخبرني عن امره و كان من اهل الشام و ان
عمره قد فسد فقلت له تتابع في هذا الشرب قد عجزت عنه فقال اكتب من عمر بن الخطاب الى فلان بن فلان سلام عليكم فاني
احمد اليك الله الذي لا اله الا هو غفر الذنب و قابل التوب شديد العقاب ذمى الطول لا اله الا هو اليه المصير ثم دعا و امرني
عنده فذكروا له ان يقبل الله عليه بقلبه و ان يتوب عليه فلما اتت الصحيفة الرجل جعل يقرأ و يقول غافر الذنب قد وعدني الله
ان يغفر لي و قابل التوب شديد العقاب قد حذرني الله عقابه ذمى الطول و الطول الخير الكثير اليه المصير فلم يزل يردد ما على
نفسه حتى نكس ثم نزع فاحسن النزع فبلغ عمر امره قال هكذا صنعوا اذا رايتهم اغاكم زل زل فسد دوه و وقعوه و امنوا الله
ان يتوب عليه و لا تكونوا انما للشيطان عليه و عن قتادة قال كان شاب بالمدنية صاحب عبادة و كان عمره ثمانين فالتفت
الى مصر ففسد فجعل لا يتبع من شدة قدم على عمر بعض اهل فساد عن الشاب فقال لا تسكني عنه قال لم قال انه فسد و طلع فكتب
اليه عمر بن عمر الى فلان حمداً و تبارك الله الذي لا اله الا هو فاني اكتب اليك من الله العزيز العليم غافر الذنب و قابل التوب شديد العقاب ذمى الطول لا اله الا هو
الا لله المصير فاجعل تغيرها على نفسه فاقبل بخير عن لي اسحق السبيعي قال جاز رجل الى عمر بن الخطاب فقال يا امير المؤمنين اني قتلت
فهل لي من توبة فقرأ عليه حم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم غافر الذنب و قابل التوب قال عمل ولا تياس عن قتادة
قوله و اذا دخلتم بيوت عدن قال ان عمر بن الخطاب قال يا كعب ما عدك قال تصور من ذهب الجنة بكنها البنيون و بعد يقولون
و ائمة العدل و اخرج البخاري عن عروة قال قلت لعبد الله بن عمرو بن العاص اخبرني بشئ صنعته لست كون رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بفناء الكعبة اذا قبل عقبة بن ابي معيط فاخذ منكب رسول الله
صلى الله عليه وسلم و كشي ثوبه في عنقه فحقه حقاً شديداً فاقبل ابو بكر فاخذ منكبيه و دفع عن النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال
اقتلون رجلاً ان يقول ربي الله و قد جاركم يا بنيات من ترككم و عن عمر بن العاص قال ما تقول من رسول الله صلى
عليه وسلم بشئ كان الله من ان طاف بالبيت فمحي بقلبه حين فرغ فاخذوا بجوارح رداه و قالوا انت الذي نهينا عما كان
يعبد ابائنا قال انا ذاك فقام ابو بكر فالتمه من رايه ثم قال اتقتلون رجلاً ان يقول ربي الله و قد جاءكم بالبينات
من ربكم و ان ياتك كاذباً فاعلموا ان كذباً و ان ياتك صديقاً فاعلموا ان بعض الذين يبعثكم الله الله كاذباً
من هو مسير كذا آت ه رافعا صوته بذلك و عينا و شيان حتى ارسلوه و عن انس بن مالك قال قد ضرب رسول الله
صلى الله عليه وسلم حتى غشي عليه فقام ابو بكر فجعل ينادي و يلطم اتقتلون رجلاً ان يقول ربي الله و ان ياتك كاذباً فاعلموا ان بعض الذين يبعثكم الله الله كاذباً
و اخرج الحكيم الترمذي و ابن مردويه عن سمارة بنت ابى بكر كخوه و عن علي بن ابي طالب قال ايها الناس اخبروني يا شيخنا
قالوا لا نعلم ممن قال ابو بكر لقد رأت رسول الله صلى الله عليه وسلم و اخذ فرشاً فذا يجثو و هذا يتكلم و هم يقولون انت الذي
جئت الالهة الهاء و احداً قال فوالله ما و ناماً احداً الا ابو بكر يضرب هذا و يجثو هذا و هو يقول و يلطم اتقتلون
رجلاً ان يقول ربي الله ثم رفع على بردة كانت عليه فبكت حتى ابتلت لحيته ثم قال انشدكم بالله امو من آل فرعون خير امو من
فكست اقموم فقال لا تجيبوني فوالله ساءت من ابله بكر خير من مثل مومن آل فرعون و اكل حل يكتم ايمانه و يدار رجل اعلن
ايمانه عن ابى بكر لصديق قال حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الدجال يخرج في ارض بالمشرق يقال لها خراسان

سنة
الجمعة
لغنى
الكون
لردن
و دراد
الفاضل
و دراد
الفاضل
لغنى
الكون
و دراد
الفاضل

از سر

بعد ازاى و جبرهم الجان المخرجه قال الله تعالى ان الذين قالوا ربنا الله ثم استغاثوا فاستجاب لهم الملائكة ان
 تخافوا ولا تفرحوا واثبثوا بالجنة اني كنتم توعدون و قد وعدوا اولئك في الدنيا و الاخرة و قد وعدوا انهم
 انفسكم وكنتم فيها ما نذرتهم و قد وعدوا انهم انفسكم و قد وعدوا انهم انفسكم و قد وعدوا انهم انفسكم و قد وعدوا انهم انفسكم
 قال النبي من المسلمين غيري و قد وعدوا انهم انفسكم و قد وعدوا انهم انفسكم و قد وعدوا انهم انفسكم و قد وعدوا انهم انفسكم
 من غير ما بعد ازان انيات ينال حيث بهاء كذا جمل مؤخرين بدعت الى الحق و سل صالح مستفاد و ظاهر و باطن الشان
 اقله و رب العزت است اين كيه از كتاب الله معلوم باز اگر شخصه را عقل ميرسد از احوال و اوصاف اشخاص مينه كه بوزار
 ثابت شده و دخول آن اشخاص در يك طبقه بلكه سر و قدر اين جماعه بودن ميتواند فهميد بعد ازان احاديث مستفيضه و مشهوره
 در مناقب همان اشخاص شاه ان فهم ميگردد و در زمرة آقسان كان على بينة من ربه و شهيد شاكه ليقينه داخل ميتوان
 شد عن عمر بن الخطاب في قوله و قالوا قلوبنا في آية قال اقبلت قرشي الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما بينكم من السلام
 فاستسروا و العزبة فقالوا يا محمد انفقنا نقول و لا نسند و ان على قلوبنا علقا و اخذ ابو جبريل ثوبا فامسحه به و بين النبي صلى الله عليه
 و سلم فقال يا محمد قلوبنا في آية ما ندعو نواله و في اذاننا و قد وعدوا انهم انفسكم و قد وعدوا انهم انفسكم و قد وعدوا انهم انفسكم
 الى خلسين ان تشبه و ان لاله الا الله و عدده لا شريك له و اني رسول الله فاستجابوا له و ان لاله الا الله و قالوا
 سى اذ يارحم نفورا و قالوا اجعل الالهة الالهة و احد ان هذا النبي محجوب و قال بعضهم بعضا استروا و امسروا على انهم ان هذا
 يراكم ما سنا هذا في الالهة الاخرة ان هذا الاختلاف و انزل عليه الذكر من بيننا و بهما جبريل فقال يا محمد ان الله يقربك اسلام
 اليس من علم هؤلاء ان على قلوبهم آية ان يفهموه و في اذانهم و قد وعدوا انهم انفسكم و قد وعدوا انهم انفسكم و قد وعدوا انهم انفسكم
 و قد وعدوا انهم انفسكم و قد وعدوا انهم انفسكم و قد وعدوا انهم انفسكم و قد وعدوا انهم انفسكم و قد وعدوا انهم انفسكم
 من العدا قبل منهم سبعون رجلا الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا يا محمد امسروا علينا الاسلام فلما عرض عليهم الاسلام سلموا اليه و قد وعدوا انهم انفسكم
 انفسهم النبي صلى الله عليه وسلم قال الحمد لله بالاس تزعنون ان على قلوبكم علقا و قد وعدوا انهم انفسكم و قد وعدوا انهم انفسكم
 انفسهم النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا يا رسول الله كذبنا بالاس لو كان كذلك ما شهدنا ابد و لكن الله كذاب و الكاذبون عليه
 و هو النبي و نحن نفترق اليه عن سبيله بكر بعد من في قوله ان الذين قالوا ربنا الله ثم استغاثوا قال الاستقامة الا يشركوا بالله
 شيئا و عن ابى بكر الصديق انه قال ما تقولون فأتين اليتين ان الذين قالوا ربنا الله ثم استغاثوا و الذين آمنوا و لم
 يلبسوا ايمانهم بظلم فقالوا الذين قالوا ربنا الله ثم استغاثوا على امره فلم يذنبوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم لم يذنبوا
 لقد صحتوا على انفسهم و الذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم فقالوا ربنا الله ثم استغاثوا فلما رجوا الى
 عبادة الاوثان و عن عمر بن الخطاب ان الذين قالوا ربنا الله ثم استغاثوا قال استقاموا بطاعة و لم يروا عوار و ان الغلب
 عن عمر بن الخطاب قال لو اطلقت الاذان مع الخلافة لا دئت سن عمر بن الخطاب قال ان هذا القرآن كلام الله فنعوذ على من
 و لا يتوابعه و ان من ابن عباس في قوله انفسهم في النار خير قال ابو جبريل ان من ياتي آيات يوم القيمة ابو بكر الصديق
 عن ثبير بن تميم قال نزلت هذه الآية في ابى جهل و عمار بن سفيان في النار خير ابو جبريل ان من ياتي آيات يوم القيمة عمار

از سر

فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا عَلَى كُنُفِهِمْ يَوْمَئِذٍ فَسَبَّحُوا بُحْبُوحَةً إِنَّ اللَّهَ يَوْمَئِذٍ عَالِمُ الْغُيُوبِ
 فِي سُرْمَايَ كَرِيعٍ أَخْرَجَهُ شَقَاطُ الْآيَةِ حِينَ حَالَاتِ مِثْلَ بِرَعَالِيَةٍ مِثْلَ لِهْ مُنْطَبِقِ سَاثِرِيمِ اَعَالِي بِرَبْرُوحِ خَاظِرِ مُنْقَشِشِ مِشْوَكَ دَرُغَلَاكِ
 مَعَالِي ظَاهِرٍ وَهَوِيَةٍ هِيَ عَمْرٍو الْخَطَابُ قَالَ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ فَسَأَلْتُهُ عَنْ شَيْءٍ ثَلَاثَ مَرَاتٍ فَلَمْ يَرُدَّ
 عَلَيَّ فَقُلْتُ لِنَفْسِي كَلَّكَ امْكُ يَا ابْنَ الْخَطَابِ فَرَزْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلَاثَ مَرَاتٍ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ فَنَحَرْتُ بِعِصْرِي ثُمَّ
 انْقَرَضَتْ أَمَامَ النَّاسِ وَغَشِيَتْ أَنْ يَنْزِلَ فِي الْقُرْآنِ فَنَاشَيْتُ أَنْ سَمِعْتُ صَارَ خَايَ صَرْخَ بِي فَرَجْتُ وَأَنَا أَظُنُّ أَنَّهُ نَزَلَ فِي شَيْءٍ فَقَالَ
 النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَى الْبَيْتِ سُورَةٌ هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ الدُّنْيَا وَدَايِمًا أَفَاحُهَا لَكَ فَخُذْهَا كَيْدَ أَنْ لَا يَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ
 مَا تَلَاكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَآخِرَتِهِمْ ابْرَأَهُمْ مِنْ مُحَمَّدٍ مِمَّنْ شَرَّ عَنْ نَبِيٍّ عَنْ جَدِّهِ قَالَ كَانَتْ بَيْنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحِينَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ
 بَيْنَ يَدَيْهِمْ أَنْ يَأْتِيَ الْيَوْمَ اللَّهُ الْآيَةَ فَكَانَتْ بَيْنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّاسِ الْبَيْعَةُ لِلنَّبِيِّ وَالطَّاعَةُ لِلنَّبِيِّ وَ
 كَانَتْ بَيْعَةُ ابْنِ بَكْرٍ بِالنَّبِيِّ مَا أَطَعْتُ اللَّهَ فَإِذَا عَصَيْتُهُ فَلَا طَاعَةَ لِي وَكَانَتْ بَيْعَةُ سَمُرِّ بْنِ الْخَطَابِ لِلْبَيْعَةِ لِلْبَيْعَةِ وَالطَّاعَةُ لِلنَّبِيِّ وَكَانَتْ
 بَيْعَةُ عُمَانَ الْبَيْعَةِ لِلنَّبِيِّ وَالطَّاعَةُ لِلنَّبِيِّ قَوْلُهُ أَوْ بِي بَشِيرٍ شَدِيدٍ قَالَ كُنَّا مَعَ فَارِسٍ وَارِدٍ وَحِينَ جَاءَ فِي الْآيَةِ قَالَ أَعْرَابِيٌّ
 وَكَرَادُ الْجَحْمِ عَنْ ابْنِ جَرِيحٍ فِي قَوْلِهِ قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدُّوا عَلَى قَوْمِكُمْ قَالَتْ عَمْرٍو الْخَطَابُ وَبِأَسْرَابِ الْمَدِينَةِ جُهَيْنَةُ وَنُزَيْتَةُ
 الْأَيْدِي كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَاوُدَ إِلَى خُرُوجِهِ إِلَى كِتْمَةَ دَاوُدَ عَمْرٍو الْخَطَابُ إِلَى قَالِ فَارِسٍ قَالَ قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ إِذَا دَاوُدَ عَاكَمَ عَمْرٍو
 تَكُنْ مَوْجِبَةً لِمُخَلَّفِكُمْ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيُؤْتِيَكُمْ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا إِذَا دَاوُدَ عَاكَمَ عَمْرٍو تَكُونُ قَبْلَ إِذَا دَاوُدَ عَاكَمَ
 النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعْزِزُكُمْ غَدًا يَا أَيُّهَا عَمْرٍو ابْنُ عَبَّاسٍ سُدُّوا عَلَى قَوْمِكُمْ أَوْ بِي بَشِيرٍ شَدِيدٍ قَالَ فَارِسٌ وَارِدٍ عَنْ سَمُرَةَ
 بْنِ الْأَكْوَعِ قَالَ بَيْنَا نَحْنُ قَائِمُونَ إِذَا دَاوُدَ سَادَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِيَّاهُ مِنَ الْبَيْعَةِ نَزَلَ رُوحُ الْقُدُسِ فَخَرَّ
 إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهَوَتْ شَجَرَةٌ فَبَايَعَنَا فَقَالَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رُؤُوسَ الَّذِينَ هُمْ
 الشُّجَرَةُ فَبَايَعَ عُثْمَانُ أَحَدِي يَدِي عَلَى الْأُخْرَى فَقَالَ النَّاسُ هَذَا ابْنُ عُمَانَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ وَنَحْنُ نُهِنُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ أَكُنْ كَذَا وَكَذَلِكَ مَا طَافَ حَتَّى أَطُوفَ عَنْ يَمِينِ قَالَ بَلَغَ عَمْرٍو الْخَطَابُ أَنَّ نَاسًا يَأْتُونَ شَجَرَةَ النَّبِيِّ يُؤَلِّقُونَ عَلَيْهَا فَاكْرًا
 فَتُطْعَمُ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كُنَّا يَوْمَ الْحَدِيثِ الْفَاوِ اِرْبَعَاءَةً فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ
 مِنْ حَرَّةٍ قَالَ لِمَا نَزَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْحَدِيثَ قَرِئْتُ قَوْلَ لَيْشٍ لَزْدَلَهُ عَلَيْهِمْ فَاجَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَجْعَلَ
 إِلَيْهِمْ جَلَّاسًا مِنْ أَصْحَابِهِ فَمَا عَمْرٍو الْخَطَابُ لِبَيْعَةِ الْيَوْمِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ لَأَنْتُمْ وَبِئْسَ بَيْعَةٌ أَحَدٌ مِنْ بَنِي كَعْبٍ يَنْصَبُ لِي أَنْ يَدْعُو
 فَارِسَ بْنَ عُمَانَ بْنِ حَنَّانٍ فَانْ شَيْئًا بِهِ دَاوُدَ بَلَغَ لَكَ مَا رَدَّتْ فَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عُمَانَ فَارِسَ إِلَى قَوْلِهِ
 وَقَالَ أَخْبِرْهُمْ أَنَا لَمْ أَتِ لِقَائِهِمْ وَأَنَا جَعَلْتُ عَمْرًا دَاوُدَ هَمَّ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَ رَجُلًا بِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ وَنَاسًا بِمُؤْمِنَاتٍ فَيَقِيلَ
 إِلَيْهِمْ وَيُشِيرَ بِهِمْ بِالْفَتْحِ وَيَخْرِجَهُمْ أَنْتُمْ وَشُكَّا أَنْ يُظْهِرَ دِينَهُ بِكُمُ حَتَّى لَا يَسْتَعْفِيَ فِيهَا إِلَّا يَأْمَانُ فَانْطَلَقَ عُثْمَانُ إِلَى قَوْلِهِ فَاخِرِهِمْ
 فَارْتَبَعَهُ لَمْ يَشْهَدْ كُونَ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْبَيْعَةِ وَدَاوُدَ سَادَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْآنَ لَأَنْ رُوحَ
 الْقُدُسِ نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَمَرَهُ بِالْبَيْعَةِ فَأَخْرَجُوا عَلَى أَسْمِ اللَّهِ قَبْلَ يَكُونُ فَبَايَعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهَوَتْ شَجَرَةٌ فَبَايَعُوهُ عَلَى أَنْ لَا يَغْفِرَ لِمَنْ بَدَأَ فَرَقِبَهُمْ اللَّهُ فَارْسُوا مَنْ كَانُوا أَرْجَحُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ دَعَا إِلَى الْوَادِعَةِ وَالْمُحَلِّ

٤٠
 في بيان ما كان عليه
 من حاله

في بيان ما كان عليه
 من حاله

انما بالسرور وسوله والفقور كما جعلكم مستحقين فيه فقلت شهدان لا اله الا الله وان محمد رسول الله فخرج القوم مستبشرين فمكروا
 عن مجاهد في قوله لا يستوي منكم من افق من قبل الفتح يقول من سلم وقال اولئك اعظم درجة من الذين افقوا من بعد الفتح
 يقول ليس من باجر كن لم يباجر وكلا وعد الله الحسنى وعن قتادة في قوله لا يستوي منكم من افق من قبل الفتح الآية قال كان
 رينا لان احدهما افضل من الآخر وكانت بفتحان احدهما افضل من الاخرى كانت النفقة والقتال قبل الفتح فتح مكة افضل من النفقة
 والقتال بعد ذلك وكلا وعد الله الحسنى قال الجته وعن زيد بن اسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يتكلم قوم من ههنا ولا يشار الى اليمن
 حتى يقرن اعداءكم عند اعدائهم قالوا فحق خير ام هم قال بل انتم لو ان احدهم افق مثل احد ذهبا ما اذكره فدا جركم ولا نصيفه
 وقصصك هذه الآية بيننا وبين الناس لا يستوي منكم من افق من قبل الفتح وقال اولئك اعظم درجة من الذين افقوا بعد
 وقالوا وعن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد الخدري قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فامم محمد بن حنبل
 اذا كان بعسفان قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤشك ان ياتي قوم يتحرقون اعداءكم مع اعدائهم قلنا يا رسول الله اترى ذلك قال لا
 ولكن هم اهل اليمن هم ارق افئدة والين قلوبا قلنا اهم خير مثنا يا رسول الله قال لو كان لاحد من جمل من ذهب فانفقته اذكره
 من اعداءكم ولا نصيفه الا ان هذا فصل ما بيننا وبين الناس لا يستوي منكم من افق من قبل الفتح الآية وقد سفاقت الاحبار في
 تفضيل القدامى من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم على من بعدهم فعن السري قال كان بين خالد بن الوليد وبين عبد الرحمن بن عوف كلام
 فقال خالد لعبد الرحمن بن عوف تشطيلون علينا بايام سبقتونا بها فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم فقال دعوا لي اصحابي فوالذي نفسي
 بيده لو انفقتم مثل احد او مثل الجبال ذهبا ما بلغتم اعداءكم وعن يوسف بن عبد الله بن سلام قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اني خير ام من بعدنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو افق احدكم احدا ذهبا ما بلغه احدكم ولا نصيفه وعن ابي سعيد
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تشبوا اصحابي فوالذي نفسي بيده لو ان احدكم افق مثل احد ذهبا ما اذكره احدكم ولا نصيفه
 وعن ابن عمر قال لا تشبوا اصحابي صلى الله عليه وسلم فلمقام احدكم ساقه خير من عمل احدكم عمره عن ابن مسعود قال ما كان بين اسلانا
 وبين ان عاتقنا الله بهذه الآية الا ان الذين آمنوا ان تشفع قلوبهم ليدكر الله الا اربع سنين وعن ابن مسعود قال
 لما نزلت الاية ان الذين آمنوا ان تشفع قلوبهم ليدكر الله الاية اقبل بعضنا على بعض اشيء احدنا اشيء صنعنا عن ابن عباس
 قال ان الله استبطا قلوب المهاجرين فعاتبهم على ريس ثلثة عشر سنة من ذل القرآن فقال ألم يأن الذين آمنوا الاية عن الاعشى
 قال لما قدم اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم المدينة فاصابوا من لين عيش ما اصابوا بعد ما كان بهم من الجوع فكانهم قروا عن بعض
 ما كانوا عليه فموتوا فزلت الم يأن الاية عن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرء بديعة من الارض الى الارض
 من امة الفقه على نفسه وفيه كتب عند الله صدقيا فاذا مات قبضه الله شهيدا وتلا هذه الاية والذين آمنوا بالله ورسوله
 اولئك هم الصديقون قالوا والشهداء ايهم ثم قال هذه فيهم ثم قال والفرارون ايهم من ارض الى ارض يوم
 القيمة مع عيسى بن مريم في درجة في الجنة وعن البراء بن عازب سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مؤمنوا امي شهد
 ثم تلا النبي صلى الله عليه وسلم والذين آمنوا بالله ورسوله اولئك هم الصديقون والشهداء عندهم وعن ابن مسعود قال ان الرجل لم يوت على فرسه
 ولا يمشي ثم تلا والذين آمنوا بالله ورسوله اولئك هم الصديقون والشهداء عندهم وعن ابي هريرة قال انما الشهداء الغزاة

الرسول

بهر خبرا دخله في الدين فقال ليلال افترج واخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بشعبيه فنهزه فقال يا الذي تريد ويا الذي تحب
 لا عمر عرض على الذي تدعوا اليه قال تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له والى محمد عبده ورسوله فاسلم عمر مكانه قال
 اخرج عن عمرته عن ابن عباس قال دعاه اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فاسلمهم عن ليلة القدر فاجتمعوا اليها في الحشر الاواخر
 فقلت لعمره صلى الله عليه وسلم لا علم ولا ظن ائني ليلة هي قال داي ليلة هي قال هي سابعة تفتي او سابعة تفتي من العشر الاواخر
 قال عمره صلى الله عليه وسلم ومن اين علمت قلت خلق الله سبع سموات وسبع ارضين سبع ايام وان الدهر يزدني سبع وخلق الانسان من
 سبع وياكل من سبع ويسجد على سبعة عظام والطواف بالبيت سبع والجمار سبع لا شيا ذكرنا فقال عمره صلى الله عليه وسلم لقد طقت
 لايضا فطقت له وكان قنادة يزيه عن ابن عباس في قوله وياكل من سبع قال هو قول الله فابتننا فيها جبا وعذابا وقضيا الاية وعن
 علي بن ابي طالب رضي الله تعالى عنه قال اتانا الله خرصت عمره على القيام في شهر رمضان قيل وكيف ذلك يا امير المؤمنين قال اخبرني
 ان في ليل السابعة خيرة يقال لها خيرة القدس فيها ملائكة يقال لهم الروح وفي لفظ المروحة جبروت فاذ كان ليلة القدر
 استاذنوا ربهم في النزول الى الدنيا فاقبلهم فلا يرون مسجد يصلي فيه ولا يستقبلون احدا في طريق الا دعوا اليه فاصابهم منهم
 فقال له عمر يا باحسن فخرض الناس على الصلوة حتى تشبههم البركة فامر الناس بالقيام عن ابن عباس قال جاء رجل الى عمره صلى الله عليه وسلم
 يساله فجعل عمر ينظر الى راسه مرة ولله رجله اخرى بل يرى عليه من البوس ثم قال له عمر كم مالك قال اربعون من الابل قال ابن
 قلت صدق الله ورسوله لو كان لابن آدم واديان من ذهب لاتبغى الثالث ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب
 فقال عمره صلى الله عليه وسلم انك تفتي بهذا انك تفتي بهذا انك تفتي بهذا فقال عمره صلى الله عليه وسلم انك تفتي بهذا انك تفتي بهذا
 صلى الله عليه وسلم قال انا تفتي بها في المصحف قال نعم وعن ابن عباس قال قلت يا امير المؤمنين ان اياك تترك من كتاب الله
 لم تكبتها قال والله لا ساكن ابيانا فان اكر لتكذب بن فلا صله صلوة الغداة عدا على ابي فاذن له وطرح له وسادة وقال يزعركم
 انك تترك من كتاب الله لم تكبتها فقال لعنه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لو ان لابن آدم واديان من
 مال لاتبغى اليها واديانها ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب قال فاكبتها قال لا انها قال فكان
 ابياسك اقول من رسول الله صلى الله عليه وسلم او قرآن منزل عن النبي قال بنوا ابو بكر الصديق ياكل مع النبي صلى الله عليه وسلم
 انزلت عليه فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره قال فرفع ابو بكر رضي الله عنه يده وقال يا
 رسول الله اني اعلمت من مثقال ذرة من شرا فقال يا ابا بكر انزل في الدنيا ما كره في مثاقيل ذرة الشرا ويذكر كل مثاقيل ذرة
 الخيرة حتى توفاه يوم القيامة وروى عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال انزلت اذ انزلت الارض من راسها والابو بكر الصديق رضي الله
 عنه فاعذنيك فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر قال يتكلم في هذه السورة فقال لولا انكم تخطون وتذنبون
 يغفر لكم لخلق الله امة تخطون وتذنبون فغفر لهم وعن ابي ايوب الانصاري قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر
 انزلت عليه هذه السورة فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره فامسك رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يده عن الطعام ثم قال من عمل مثقال ذرة خيرا فجزاؤه الاخرة ومن عمل مثقال ذرة شرا فجزاؤه في الدنيا مصيبات واكرض ومن
 خيرا وغل الجنة وعن ابي ايسر الخولاني عن محمد بن جعفر بن برقان قال بلغنا ان عمر بن الخطاب انا مسك في هذه السورة من حيث قال

اشهره

اشهره

من بعد ثم قال فيه ما قيل في كثير من الخطاب رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ سورة الفاتحة
 آية الفاتحة وهو ضاحك في وجهه قيل يا رسول الله ومن يقوى على الفاتحة فقرأت في يوم الجمعة فقرأت في يوم الجمعة فقرأت في يوم الجمعة
 قال والذي نفسي بيده إنها لتقول الفاتحة من عبس بن الخطاب منى الله تعالى عنه أنه سئل عن قوله ثم لتأتين يومئذ من النعيم قال
 من أجل خير البر ومشرى بالفرات تبرؤا وكان له منزل يسكنه فذاك من النعيم الذي يسأل عنه وعن جابر بن عبد الله قال جابر بن عبد الله
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر رضي الله عنهما فأتهم رطباً وسقيانهم ما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا من النعيم الذي
 تسألون عنه وعن البرية قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم ذات يوم فاذا هو بكعبه بكبر وعمره في الله تعالى منها فقال يا أيها
 من يومئذ الساعة قال لا الجوع يا رسول الله قال والذي نفسي بيده لا أخرجه الذي أخرجهما فقوموا فقالا ما نفعنا ذلك ولبنا من
 الانصار فاذا الجوع في بيته فلما رأته المرأة قال مرحباً فقال النبي صلى الله عليه وسلم أين فلان قالت انطلق ليستخذب لنا الماء فوجد جارة
 الانصار في فطرته النبي صلى الله عليه وسلم وصاحبه فقال الحمد لله انا اليوم اكرم انصياً فامضى فانطلق فجاء البيهقي في يومئذ وعمر
 فقال لكوني هذا واذا اذنت قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اياك والكلوف في يومئذ فاكلوا من النشأ ومن ذلك العذق وشربوا
 فلما شبعوا ودوا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر وعمر والذي نفسي بيده لا تسكن عن هذا النعيم يوم القيامة عن ابن عباس
 انه سمع عمر بن الخطاب يقول ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يوماً من المدينة فوجد ابابكر في المسجد جالساً فقال يا ابا بكر هذه
 الساعة قال افرجني الذي اخرجك يا رسول الله ثم ان عمر بن الخطاب جاء فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن الخطاب افرجك
 هذه الساعة قال افرجني الذي افرجك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بل يكمن قوة فتنطلقان هذا النمل فيصيبان من
 طعامهم وشرباً فقلنا نعم يا رسول الله فانطلقا حتى اتينا منزلاً بالكعب بن النسيان الهيم الانصاري وعن ابي بكر الصديق رضى الله
 تعالى عنه قال انطلقت مع النبي صلى الله عليه وسلم ومعنا عمر بن الخطاب فقال له اوبس في فديج لنا شاة فقال النبي صلى الله عليه وسلم
 اياك وذات الدار فاكلنا ثريداً وحماً وشربنا ماء فقال النبي صلى الله عليه وسلم هذا من النعيم الذي تسألون عنه وعن عثمان بن عفان رضى الله
 تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كل شئ صدي غل بيتي وعلقت الجوز وثوب ثور اري عورتها والماء فافضل عن هذا فليس
 لابن آدم فيهن حق عن عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال سمعته يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 لا قال على الا تردى ببول فلا يقصر ولا يتوى يخرج بوله سهلاً فذه النعم من الله تعالى من قاده بن النعم انه وقع بقرته في ذلك
 منهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا قاده لا تسبق في شاة لعلك ان ترى منهم رباً لا تردى عليك مع عيالهم ولعلك
 مع افعالهم في قوتهم اذ اربهم لولا ان نفع قرئش لا جبرتهم بالذي لهم عند الله وعن مغوية سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يقول الناس سبع قرئش في هذا الامر خبارهم في الجاهلية خبارهم في الاسلام اذا تقهروا والسير لولا ان يحيط قرئش لا جبرتها بايسا
 عند الله قال وسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول خير نسوة ركبن الابل صالح قرئش اركبها على راح في ذات يوم احصاه
 ولوفى صفر ومن اسكن في بيت رجل من الانصار فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى وقف فانه يصعد في البيت فقال
 الائمة من قرئش ولهم عليكم حق وكل من ذلك النكاح اعدوا وان شربتموا حراً واذا ما بدوا ووافقوا لم يفعل ذلك منهم عليه لعنة
 واللعنة والناس جميعين لا يقبل منهم صرف ولا قبل عن جابر بن مطعم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لا يقبل من قوة الرجل

وكانت

في يومئذ

عن ابن عباس

من غير قریش قبل للزهری لم یکنه بک قال نبل الراي وعن سهل بن جثمة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قلوا من
 قریش ولا تقولوا قد مرنا قریشا ولا تقولوا فان القریش قوه الرحلين من غير قریش وعن ابي جعفر رضي الله عنه قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم لا تقدر مواقرثا فتقتلوا ولا تأخذوا عنها فتقتلوا خيار قریش خيار الناس وشر قریش شر الناس والحق
 نفسي بیده لولا ان تبطر قریش لاجرت بها بالهاخذ الله وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس تبع لقریش فی الخیر
 والشر انی یوم القيمة وعن اسمعيل بن عبد الله بن رفاعه عن جده قال جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم قریشا فقال هل فیکم من غیرهم
 قالوا لا الا ابن اختنا وصليقتنا فقال ابن اختکم منکم ومولاکم منکم ان قریشا اهل صدق وامانة فمن یغفر لهم العواقب کربة الله علیهم
 وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس تبع لقریش فی هذا الامر خيارهم تبع لخيارهم وشرهم تبع لشرهم
 وعن ابي یسرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علی باب فيه نفر من قریش فقال ان هذا الامر فی قریش وعن ابن مسعود قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لقریش ان هذا الامر ککم وانتم ولانته وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال هذا الامر
 فی قریش طایفة من الناس اثنتان وحركة اصبغیه وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الملك فی قریش والقضاء
 فی الانصار والاذا انجبت عن سعد قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من یرد یوان قریش یرثهم الله وعن جابر بن عبد الله
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقریش فقال اللهم كما اذقت لهم عذابا فاذق اخرهم لاوا وعن سعد بن وقاص ان
 رجلا قيل فیل للنبی صلی الله علیه وسلم فقال البعد الله انه کان یخفی قریشا عن انس ان رجلا قال یا رسول الله ما الکوثر قال نهر
 فی الجنة اعطانیه بیه هوشة بياض من اللبن والحل من العسل وطوله ما بین المشرق والمغرب لا یشرب منه احد فیظلم ولا یؤفک منه
 احد فیتشتت ابدا لا یشرب منه من اخر ذمته ولا من قبله من عیبه عن ابن عباس قال کان عمر یخفی عن شیخا من بدر فقال له
 عبد الرحمن بن عوف لم تر کل هذا الفتنة معنا ولنا اباؤنا منته فقال انه من قد علمتم فدها هم ذات یوم ودعانی معهم وماریة واما
 یومئذ الا لیربهم منی فقال ما تقولون قوله اذا جاء نصر الله ونفستهم حتى ختم السورة فقال بعضهم امرنا الله ان نحمده ونستغفره واذا جاء
 نصر الله وفتح علينا وقال بعضهم لا ندرى وبعضهم لم یقل شیئا فقال لى ابن عباس انکذاک لقول قلت لا قال ما تقول قلت
 سوا کل رسول الله صلى الله عليه وسلم علیه وسلم اعلنه الله اذا جاء نصر الله وفتح مکة فذاک علامته اهلک فسیم یحذرونک وتستغفرونه ان کان
 کذبا فقال عمر ما اعظم منها الا کالم وعنه ابن عباس قال لما نزلت اذا جاء نصر الله والفتح جاء العباس الی علی بن ابي طالب عنده فقال
 انطلق بنا الی رسول الله صلى الله عليه وسلم فان کان هذا الامر لنا من بعده لم تشا جنایة فی قریش وان کان غیرنا سألنا الوصاة
 بنا قال لا قال العباس فحسبت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم اذکرت ذلک له فقال ان الله جعل ابابکر خلیفته علی دینی الله
 ووجهیه وهو سوس فاسموا له واطیعوا امره وادعوا له وادعوا له وادعوا له وقال ابن عباس فما وافق ابابکر علی رأیه ولا
 وازره علی امره ولا اکانه علی شانه اذ خالفه اهل الحجاز ارتدوا العرب الا العباس قال فوالله ما عدل رایها وخرمها رایها بل الامر
 جمیع عن عمر بن الخطاب صلی الله علیه وسلم انه قرأ الله الواحد الصمد فضل منقتم در اقامت دلیل عقله بر خلافت خلفا وحوین
 اشخاص معینه وصفات ایشان بجز عقل ثابت نمیشود بلکه بنقل متواتر مشهور یا خبر واحد صحیح لا بد مراد از دلیل عقلی اینجا آن
 که یک مقدمه از مقدمات آن عقلی شد و دیگر متواتر مشهور و آن مقدمه که عقلی شد و قسم تواند بود قسم اول عقلی محض که بغیر

سوره کور

السوره النجم

سوره الاحقاف

استناد بشرح ثابت شود و لیکن مجاب که شرح تصدیق آن فرمایند تا اعتدال را شاید قسم دوم متنی با خود از استقرار و لایم شریع
یا خود از آنکه نفیض او مستلزم محال شرعی باشد مثلاً بعد از چیزی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بعد از آن جایز نیست و غیر
آن مانده و لهذا این فصل را بنهم میسازیم بر دو مقصد مقصود اول حاصل آن تبیین معنی خلافت نامیده است زیرا که لفظ خلافت
حقیقه شرعی است و در میان مشرک آمده مختلفه دانسته بر یکی از لفظ خلافت معنی ادراک میناید و صفات لازمه خلیفه بنوعی تقریر
میکند مثلاً فرقه خلافت مینامد بر اسم الله علیه و سلم یعنی امامت میگیرند و در صفات خلیفه با شمیست و قاطعیت و محبت و مانند آن
اعتبار میکنند و شک نیست که هیچ مافقی اینهمه را برای خلفای خلفه اثبات نمیتواند کرد و ما در خلافت مفهوم سلطنت و فرمانروایی
سلین اخذ مینمایم و در خلافت خاصه بهجرت و سوابق اسلامی معتبر میسازیم و هیچ طاقه اینهمه را برای اثنا عشر غیر مرتضی
اثبات نخواهد کرد پس تشبیه که در میان فریقین واقع است منشاء آن عدم تنقیح معنی مراد بوده است اختلاف اصطلاحات حق را
مقتضی است پس خلافت با عبارت جانشینی است که یکی بجای دیگری بنشینند و به نیابت او کار کند و در شرح مراد از وی پادشاه
است برای تسهیل اقامت و محمد صلی الله علیه و سلم است باقیات به نیابت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس اگر کسی پادشاه
باشد و حکم او نافذ نباشد و خلیفه نیست هر چند فرض کنیم که افضل است باشد و معصوم و مفترض الطاعت و قاطعی دارا کار فرمای پادشاه
باشد یا حکیم کند سیف را نه مشرک را و کار را و اخذ خراج و باج باشد و با قیامت دین مثل جهاد و اقامت حدود و فیصل قسایا
اصلاً نبرد از و خلیفه نخواهد بود و نه اندک تر مغلوبه در زبان ما و پیش از ما اینجا نکته باید فهمید که گفتگوی امامیه درین صحت نزاع لفظی
است بلکه شعب محض است نزاع لفظی هم نیست زیرا که خلافت غیر امامت است عدالاً امامیه و مراد فیه است عدال است یکی از
خلافت یعنی پادشاهی و صفات خلیفه یعنی صفاتی که نزدیک و جو و آهنا پادشاهی معصیت نباشد یا حکم او نافذ نشود و افضل است
باشد یا نه سخن میگوید دیگری از افضل است که در حکم الله متفاد شدن او بر تمام است فرض است پادشاه باشد یا نباشد ذکر میکند
و امامت اینهمه سخن است که هیچ فرقه از فرق اسلامی بآن لفظ نکرده است و نه از کتاب و سنت اینهمه مفهوم شده و نه اولاد
حضرت مرتضی در عصری از عصاره بران اتفاق کرده اند و بکرم عادت بسطیل است که در شرع و لا بر اینهمه باشد و کسی بر آن نداند
و بگوشت کسی نرسد بدان میماند که شخصی گوید امر روز در بازار سیله آمد که چند هزار کس را غرق خشت و غیره و بچکس این را نمیداند
و اثری را را ران هم دیده نشد و بگوشت آنکه از ایشان عظیم تر و اگر باور کنیم این را سوسطای بشیم و امامیه با امامت زین العابدین محمد
باقر و جعفر صادق رضوان الله تعالی علیهم قائل اند حال آنکه ایشان با اتفاق پادشاه بودند آری خلافت را نصیب امامت
میدانند یعنی آنکه چون امام موجود باشد خلافت حق او است دیگری انیسند که اقدام بران کند و ظاهراً آن است که این مسئله از
قروم فرضیت انقیاد است مراد پس اگر معصومی مفترض الطاعت پادشاهی را با سلطنت تمام گرداند پادشاهی او صحیح است
خودش امام باشد و آن منصوب خلیفه مانند آنکه حضرت شمویل طاووت را خلیفه خست و خود ایشان نبی بودند و طاووت یک و اگر
عصیان امام در حکم تلخ یا غیر آن بود و آید آن نیز معصیت باشد پس خصوصیت خلافت تا اثری ندارد پس در مسئله خلافت تا
مخلاف افروختن و از هر دو جانب برد و ما در میان آوردن معنی ندارد و قائل بودیم که نکته حق آن است که چون این نکته مذکور شد
در اصل سخن بودیم خلافت را چون بوجهی شده مفید کنیم معنی آن باشد که نیابت پینا بر صلی الله علیه و سلم در کارهای که

پیغمبر صلی الله علیه و سلم بنابر وصف پیغمبری میگردند از اقامت دین و چهار انداز الله از مضامین حدود و احیاء علوم دینی
 و اقامت ارکان اسلام و قیام بقضا و افتاد آنچه باین قبیل تعلق دارد و آنچه که از عهدۀ ما واجب بر آید و عاصی نباشد و تا این
 آن خلافت جابر است که در بسیاری از احوال مخالف شرع بعمل آید و از عهدۀ واجب بر نیاید و معطل گذارد بسیاری از
 آنچه میباید تا آنکه عاصی باشد و خلافت خود مثلاً اقامت حدود و میکند و احیاء علوم دین نمی نماید یا اقامت بعضی میکند که شرع
 بآن حکم نفرمود و بجای رجم میسوزد و بجای قصاص رجم میسوزد و این خلافت بر شده و از می چند دارد که بدون آن لوازم
 قیام شخصی بخلاف رفته تصور نیست مانند عقل و کبریا و ذکورت و استقامت و بصیرت و حریت و علم و عدالت و شجاعت
 و آرامی و کفایت و در حرب و سلم و غیر آن و این صفات بعد از عقل معلوم میشود که تحقق مقصود خلافت بغیر آنها ممکن نیست و
 سنت سنی و صفی دیگر برین صفات مزید کرده است و آن قریشیت است تا تشبه و اقتضای با فضل الله در بنی اسرائیل که
 انبیا می بود و الا از بنی اسرائیل از سبط لاوی می شنیدند یا بود یا غیر آن هم چنان آن حضرت صلی الله علیه و سلم لازم گردید که خلیفه
 از قریش باشد از بنی هاشم باشد یا غیر بنی هاشم و در شرایط قریشیت حکمتهاست که انیوضف تفصیل آنرا بر نماند تا بدین سوال اگر جوی یا ندان
 یا جابلی یا غیر محرب غیر کافی را بعد موت پدرا و خلیفه سازیم و علما برای احیاء علوم دین و برای قضا و افتاد منصوب گردانیم و
 امیری حاذق را در فوج کشی و محرب در شکست دادن اعدا امیر غزاة گردانیم و حکمی را که طریق اخذ زکوة و خراج میداند و نصب
 ستمان بر شرط میباشند و تقسیم بیت المال و تحقیق میتوانند وزیر الوزرا سازیم امور سلطنت منتظم شود و بغیر وجود این صفات
 در خلیفه جواب گوئیم بنقض اولاً اگر این همی را یا این زن را از میان بر اندازیم داین علما و امراد و زرا با هم تعلق شوند و با
 یکدیگر مخالفت نمایند و همو دو گداز در میان آرند امور سلطنت بغیر خلیفه منتظم می تواند شد پس نصب خلیفه چه ضرر دارد و چنانچه
 نفوس بغیر جابلی که بشوکت خود همه را در یک سنگ منسلک گردانند یا بر هواست نزد یکست که اندک خشونت در میان ایشان
 افتد و آن مخالفت بر هم خورد لهذا حکما گفته اند سبب ایفای مسجود و متعدده میباشد در رتبت و رتبت و حاجت و اتفاق طباع
 و اتفاق بومضات کسبیه در رسم و عقل و اجتماع که بیکوچه یا دو وجه پیدا شود یا بر هوا دار و بران بنا کرده جنگها و کلامی
 عمر و صورت نمی بندد و اینجاست است از آنچه بسیار حکمت است بدان چون در این امور بر احتمالات عقلیه نیست بلکه بر آنچه در عادت
 موجب رفع مفده با وجود محبت باشد باید دانست که این عزیز ناقص باین زن هیچ کاری آید وجود و عدم و مساوی است او
 خود نمیداند که شریعت مصلحت چیست تا در آنچه موافق شریعت و مصلحت است و مخالف آن است تمیز نماید یک را ترجیح دهد و از دیگری
 منعی نماید و اعما و در هر فن بر اهل آن فن کردن و خود مقلد محض بودن هرگز رتبت نمی آید و کاری نمیکند یا اگر منافسد عالم
 از همین جهت ناشی شده و اگر تسلیم این شخص ضرور نیست انصر و رکت و آنچه المخطورات با جمله شک نیست که خلیفه چون متصف
 باین صفات فاضله باشد نوعی از تشبه با پیغمبر علیه السلام پیدا کرده است هم در ملکات و هم در افعال چون بر خلاف رفته و صفی دیگر زیاد
 کنیم و گوئیم خلافت رفته خاصه مرجع آن تشبه خلیفه است پیغمبر علیه السلام زیاد و از آنچه در خلافت رفته شرط گردیم در
 تفصیل آن زیاد و می باید افتاد و بر سخن اینست که آن خلیفه عین پیغمبر نخواهد بود و از نزول می و اقراض طاعت صفت او
 باشد بلکه از صفات امتیان صفی که اقربا بصفت پیغمبر از جهت پیغمبری و نمونۀ او و ظل او است اخذ نماید و با تشبه معبر بخلاف تشبه

شرع واحد است غیر و تبدیل را راه بآن نیست لیکن قابل آن است که موضوع خاص متغیر کند مانند آنکه طیب برای سبب آدمی شود
 خاص بعد از آنکه سبب و فعل دلد معین بنیاید از میان خدین تحولات و این را بشرع و مینماز گویند **وَلَا تَكُن مِّنَ الْفَاعِلِينَ** و اینها
 نکته دوم گمان کن که ارسال رسول فرستادن پیغام برست از بالا است یا از مشرق مغرب یا از بلندی بلندی بلکه معنی ارسال
 رسول از جانب حق جل و علا آن است که اراده الهیه متعلق شود بآنکه شریعت را جمهوری بنی آدم بپسند تا صلاح ایشان بشود
 و از مشهورات ذاعده گردد و عقل و قوای ایشان بآن علم حق مشتعل شود تا سبب حد و اراده افعال خیر و کف از مینمایا گردد
 در حق بسیاری یا در میان بنی آدم انواع مشرک و مظلوم شائع گردد و دفع شرک و مظلالم از میان ایشان بدون پیغامبری
 مؤید از جانب قدس میر نباشد بقیع از مینوین را وقت عقوبت و اجل آن در رسد و محبت نباشد که سنگ از همان اندازه
 یا بیهیمه هلاک نمایند بلکه مصلحت سال رسو بشود صاحب کف که آن عزیز بنزل جبریل و هبطه تعذیب آن جماعه ملعونه گردد
 و این علم داین داعیه را همه افراد انسان قابل نیستند بلکه قابل آن عدل افراد و تشبه آن بلا اعلیٰ می تواند شد و همذات قابل
 ظهور امر حق نیست بلکه حکمت الهیه پیش از وجود افراد معین میکند فردی را و شخص میا از دین را چون آن در رسد و آن امر
 بوجود آید نفس قدسیه آن فرد معتدل را برای خود مطاع فرماید که **وَأَمَّا طَطَّعْنَا نَبَسَهُ** آن شرع در دل دریزد و جمیع قوای عقلیه
 و قلبیه آن فرد معتدل را بسخر خود نماید و ایستگی گردد و سی جمع کند و او را منصب ارشاد و تعلیم کرم فرماید و ایشان را توفیق تعلیم میدهد
 بخشد و این داعیه را در میان ایشان شائع گردانند بدان ماند که چراغی در خانه افروزند و عکس آن چراغ در آینه ها که حواجر افرا
 منصوب ساخته اند بینه پس بوجود این ارشاد و هت رشاد و هر دو معنی موجود شوند هم کمال نفس پیغامبر و نفوس آئمه **أَخْرَجَتْ لِأَنبِيَائِهِم**
 آن شریعت الهیه که دنازل الازال صورت بسته بود هر دو حقیقت یکجا بخوبی از انظار تحقق موجود گشت چنانکه کتاب طب اشلا وجود
 خط است و وجود لفظی و وجود فنی پس وجود خطی رنگی است سیاه بر صفحه کاغذ بر ضعی خاص ریخته لیکن دال بر وجود و حروف و صورت
 خاص غیر قار دال بر صورت و بنیه چند و آن صورت و بنیه تفصیل مسائل طب حل معضلات است بسبب شستن این کتاب را می تواند
 طب پیدا شد و در بیان مردم بلایه پدید آمد باین سلوب آن شریعت مثله در ملکوت باین تعلیم و تعلیم متحقق شد پس نیست معنی ارسال
 و انزال کتب قدس و این وجودی است در ضمن وجودی آن یک روح است و آن مگر حید و صورت نبی گاهی صورت بادشاه خلیفه میشد
 و گاهی صورت جبر و عالم و گاهی صورت زاهد و مرشد و هر صورت را سبب از بخت و حظ و قوی و هر صورت را افعال است و آثار چنانکه
 ماده بدن عناصر اولیه است و نفس طایفه روح پیره اوست و سبب بدن لطفه است و اغذیه ظاهر میان نبوت و آخرت است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
 بادشاهی هستند و روح این فتح که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**
 و افضل الشرائع که بر افضل البشر نازل شد صورت او مرکب بود از چند چیز هم صورت خلافت و هم صورت جبر و هم صورت راجع
 نکته سوم خلافت ظری داری و سلطه ظفر خلافت سلطنت و فرمانرواییست برای قوامت دین و بطن آن تشبه است با پیغامبر
 ادعا که پیغامبری تلقین دارد پس نبوت آن است که اراده الهیه متعلق شود بصالح عالم و کتب متفسرین کفار و ترمیم شریعت
 غیر افعال و اقوال پیغامبر خلافت آن است که متعلق شود اراده الهیه تکمیل افعال پیغامبر و ضبط اقوال و اشاعت نور او و غلبه دین او
 در ضمن قیام شخص از جهت خلافت پیغامبر و داعیه علای دین پیغامبر در ظاهر شخصی بر نرند از انظار متحقق شود بسیار است و این عزیز در

در همین از هر جانب موفق گشتند بجهت و تپا برای جهاد پدید آمد و معنی ریاست و جمع فوج و فرمان و رومی افزون شدن گرفت تا آنکه
 فتح مکة بر قرن آمد و در عرب از هر طرف بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شتافتند و سوره اذ اجاء نصر الله و الفتح و رایت
 التامس بک الحاکم فی ذین الله اذ اجاء نزول فیت و در غزو تبوک چهل هزار کس و در ولایت مکه هزار کس در کاب آنجناب صلی الله
 علیه و سلم حاضر بودند و در حجة الوداع صد هزار و بیست و پنج هزار کس بملازمت آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم حاضر شدند و درین هجرت
 و بخروج نواح شام در تصرف وی صلی الله تعالی علیه و سلم داخل شد و جزیه و زکوة ازان بلدان میگرفتند و عالمان آن جناب در هر مکان
 نشستند تا آنکه صورت سلطان ناحیه از لواحق پدید آمد چنانکه جسد طفل در جمیع اقطار در ضمن نمودن میگرد و در هر لحه قوی نفس طقه
 متکامل میشود چنان برکات نبوت و فیوض رسالت متصاعف میشد و درین صورت یک پایه از ترقی باقی مانده بود که آنحضرت صلی
 علیه و سلم بر بنی اعلی انتقال فرمود و آن هیئت ذوالقرنین است که جمیع بادشاهان را مطیع خود ساخت و لوی فرمانروایی بر همه فرخت
 و این پایه را بعرف بادشاهان پیشین شاهنشاهی میگفتند و خدای تعالی آنحضرت را صلی الله علیه و سلم باین ترقی بشارت متواتره فرمود و وی
 صلی الله تعالی علیه و سلم مرات بسیار و کرات بشمار آنرا افاده فرمود و چون ندای آنها النفس الطمینه ایچی الی ذلک و در آنحضرت
 صلی الله تعالی علیه و سلم بیکل جابت گفتند خدای تعالی آن موعود را بر دو خلفا بنزد گردانید فارس و روم را که تمام ارض با جگه را ایشان بودند بدست
 ایشان مفتوح ساخت و خزاین انجم و سلیمان داد و آینه در پیکر حنات آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم نهادند و متکامل شدند در ضمن این
 ترقیات معنی نبوت متور گشت و مضمون هوالکذا رسول الله و من الحق لکم فی ذلک لایکون علی الذین کذبوا به شیء و بعد از این صلی الله علیه و سلم
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقتی پدید شدند که عرب یکدم شعار بت پرستی داشتند راه در رسم انبیاء سابقین با کلمه فراموش نموده
 نه از معاد ایشان خبری و نه از مبدأ در میان ایشان ذکر می طلیم بر یکدیگر آمین ایشان بود حلال و حرام نمیدانستند پس حق سبحانه و تعالی
 آنحضرت را صلی الله علیه و سلم مبعوث فرمود و بهترین کتب الهیه بر وی صلی الله علیه و سلم نازل نمود و انواع احکام و حکم انطاق فرمود
 که و ما یطق عن الهی ان هو الا وکی فوکی و ما یفوق که در حد حفظ علم و رشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمین کتاب الله را خواندند و
 احادیث حکم و احکام را یاد گرفتند تا حدی که بادیه نشینان اخبار ملت گشتند باز در میان امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطایسته
 فرمود و در هر عصر جمیع البقرات قرآن توفیق بخشید و بعضی را تفسیر قرآن میرستا و طایفه را بر بیت حدیث ممتاز گردانید و قومی را فتوی
 و قضا قائم نمود و در هر زلزله خلف را توفیق اخذ از سلف داد اگر کسی دل دانا داشته باشد بداند که ما الحیوة از منج قلب آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم منفر شده است و آنرا جدول و آنهار پدید آمد مسلمان شد و غر با ازان جدول و آنهار حصه یافته اند و چون در در شتر
 مثل کوشه خواهد شد ما به ایض من اللبن و احلی من العسل و آذانیه کعد و نجوم السمار پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم هیچ چیز ازین
 قبیل موجود نبود و بعد بعثت از میان قلب مبارک وی صلی الله علیه و سلم چشمه جوشید تمام آفاق رسید در ضمن این تعلیم و تعلم و حفظ
 آن شریعت حقه که در نهایت اولی ثابت بود و در صد و در ملاطی مثل گشته نزول فرمود و منتشر شد این اقیاس عقل نتوان گفت از
 شدت ظهور یکباره ایمن میاید شمر و ترقی در صورت جبریت نیز عزابت از دانا نگامیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مکه تشریف داشتند اکثر علما
 الهیه که روز و شب بر قلب مبارک او باران صفت نزول میفرمود و همه توحید عبادت بود و دهن متعاضد و قصص انبیاء سالف صلوات الله
 علیه و علیهم اجمعین چون بدین رسید داناان علم کشاد و شد پس بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم احکام و حکم مفصل تر نازل گردید و آنجناب

و نسبت اولیه آنجا به صورت بند و اینهمه بجاست بدون توسط ظفار است نمی آید پس جمیع افراد است باعتبار این امور محتاج شدند بواسطه آنکه
سخن کوتاه نشدیم باحضرت صلی الله علیه و سلم در صورت نبوت بغیر قیام خلیفه با و شاهی عالم بشکل قیام ذو القرنین با و شاهی بر دو وجوب
زمین که فارس و روم و با خول آن شد میسر نیست و همچنین بغیر جمع قرآن و صرف همت بلیغ در اشاعت آن و حمل ناس بر شلوات آن و
بدون اجتماعاً در سربانی از ابواب نفقه میسر نیست و همچنین بدون افاده جمله صالحی از مسائل احسان میسر نیست مگر به نحج و در بیان آنکه
تشبه با پیغمبر صلی الله علیه و سلم باعتبار استعداد و ملکات که مصدر افعال و احوال شخصیت صلی الله علیه و سلم بود و همت بوضعت بیاید
که بشود و اینجا دو دقیقه است که فهم آن از ضرورت این بحث است بلکه از همه اکثر مشاکلا میوه دقیقه اولی خلق بسیار بواسطه از حضرت حق
است جل شانہ بار آورده و اختیار نزدیک اهل حق پس انجام و تولید غلط است توقیف که بعضی بسیار بر بعضی دیده شود بر سبیل جری فاد است
عادات الله چنین جاری شده که عقیدت جو بعضی اشیا مخلوق کند و کذا خلق نماید اینجا قدم قومی لغزیده است در هر استدلالی که حساب
بر سبب خاص کند یا بسبب بر سبب خاص این شبهه بهر سانند که افاده اشیا بازاده فاعل مختار است نه بطریق اجاب و تولید پس استدلال
بسبب خاص بر سبب خاص و بالعکس آن که در این شبهه سفسطه صرفست مصالح دنیا و آخرت همه موقوف بر استدلال است از حساب بر سبب
و بالعکس تخم در زمین چرا میزند و آن را چرا آب میدهند و آسمان و دوا چرا میکنند و جهاد با اعدا چرا بعمل می آرند آنحضرت صلی الله علیه
و سلم در جواب در جمیع امور چرا حساب را ملاحظه میفرمودند و بی بسبب خاص میزدند و اگر این استدلال از میان بر خیزد عقل بیکار
افتد و عاقل و سفسطه کیسان شوند و سختی خلفا در امور ملکی و اصابت ایشان در آن باب فضیلتی نند و مکلف آن نشوند بیجا که آنرا
بهتان عظیم حق آن است که توقف سبب بر سبب امر حق است و خلق بواسطه بار آورده فاعل مختار نیز امر حق هر که تطبیق در هر دو امر
تواند داد و عقل و گنجایش آن کند جائز نیست ادراک در مسئله سخن را ند و الا بهر دو مسلک لاحق داند و از تفصیل باز ماند و دقیقه ثانیه
آنکه در یاد می رانی دلته میشود که که از حساب و سبب سازند پیش قائلان مختار میزد قطع را فاده ندر چه خرق عادت ممکن است
همچنان پیش قائلان با اجاب نیز اگر آن فاده قطع ندر زیر که در عالم کون و فساد یقین بآنکه همین اشیا حساب باشند لا غیر و بآنکه وجود
بالغ و انتقار شرط نیست علی کثرتها و انتشار نایس نیست معذرتی نفس الامر اعتقاد لازم در بعضی امور حاصل میشود بلکه در بعضی
یقین نیز بهم می رسد و این سخن بیان میماند که آنخلط حسن است معذرتی در بعضی مواد چنان یقین حاصل میگردد و مستلزم مواد و صور اکثر
انظار غیر یقین به معذرتی یقین در بعضی امور پیدا میشود و احتمال مجاز و شتر اک تشخیص عالم داند آن در کلام مجرب صادق قیام معذرت
یقین مضبوط خطاب شارح حاصل میگردد و اینجا این معانی مکاره است و میر در اینجا آن است که علمی خفی نفس را در بعضی جاها حاصل
و یقین آن محسوس تشبیه میگردد و من حیث یدری اولاد بر می چون این دو دقیقه مذکور شد بر اصل سخن و بگویم افعال تشبیه تقاریر
از نفس ناطقه پیدا میشود و آنکه آن نفس را ملکه را سجد میزند مناسب آن افعال و احوال و این بیان میماند که مشکلی گفته اند که بنا عالم
بر وجه اتقان دلالت میکند بر آنکه موجود آن عالم است و مزید است و حکیم است و قادر است پس خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و سلم که مصد
این سه قسم فعال که بصورت پیغمبری او یقین دارند لایذ است از آنکه در نفس طلق او کمال بر دو قوت و بعیت بر نوا و شهنش قوت عاقله و
عالمه و اجتماع این دو قوت و اصطلاح هر یکی با دیگری نیز بر راحته داشته باشد تا شایسته خلافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شود و از
نزات کمال قوت عاقله و در پیغمبر وحی است و در خلیفه محدثیت و صدقیت و قدرت صادق آن اصابت کند در این نزد خود

و در حقیقت تمام شود و در حقیقت محض است اگر لطف جهان آفرین به خاص کند بنده مصلحت عام را به نبوت و خلافت نبوت محض تهذیب نفوس این
جامه خاصه نیست بلکه برکتی است عام برای تمام عالم که در ضمن تهذیب نفوس انجام پذیر آمده و از میان نفوس ایشان جوهرشیده از باب تکوین است
نه مطلق بابتیشرع نیز که هوای معتدل است که ابراض مرضی عالم را مصلح فرماید یا بارانی عظیم که تحطی خط زردگان را از آنکه نماید نکتششم
در طریق شناختن مستعدان خلافت خامه از میان مردمان چنانکه شناختن پیغامبر برحق از میان مدعیان نبوت بنیات عیسیت و ادیان
لیسیر علی من قیسره الله علیه و آله و عجمان معرفت مستعد خلافت خاص نبوت نیز عیسیت محض ازین حیرت مظلمه و وحیرت تواند بود چنانکه معرفت
پیغامبر نیز به وجهی سادگی سابق از نبوت این نبی و دیگر لاحق بعد از نبوت تا دوم سابق است که پیغامبران پیشین بوجود پیغامبر تا از نبوت ایشان
در میان ایشان شایع شود بقیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اولی است که هم آیه ان یظلمه ظلموا بی الله و ان ینزلنا من السماء
خوابند که پیغامبری صاحب کت را در آخر زمان بعوث فرماید بر زبان پیغامبران سابق بآن معنی اخبار نمایند و بعد از آن مشاگردم
و اندازات بکنند و مانند آن هر دو لایف اخبار آن پیغامبران سازند تا دوم لاحق آن است که شریعت پیغامبر لاحق مصدق شریعت سابقه
باشد و معجزات با هر دو دست این پیغامبر ظاهر سازند و شریعت او را سحیح بقیه بکنند تا ملاک نشود هر که بلاک شود و الا علی جمیع من یحیا
در خلافت خلفای حیرت واقع است و محض ازین حیرت دو وجه می باشد یکی سابق که اخبار پیغمبر است با انواع بسیار نخست بیان فرماید
که فلان کس پیشینی است دوم اعلام نماید که فلان شخص از صدیقین و مشبه با و صالحین است سوم امارات استحقاق او خلافت را تولا
و عوارضا و کند چون سخن تا اینجا رسید محمده السید بخلاف او حاکم گردید و مردمان یا طاعت او مکلف شوند بعد از آن در وقت
پیغامبر طایفه را بهم گردانند که برای خلیفه خلافت را عقد نمایند و بعد از آن بدو عقیبت میت تصرف او در عالم بسوط فرماید که انک
من هلاک و یحیی من حی عن پیغمبر و اما در لاحق آن است که معانی خلافت خاصه در خلیفه نمایان کنند و آیات و امارات
خلافت او مثل فلان لایع متواتر ظاهر فرمایند همان میانه که شخصی گوید بین طبعیات و امارات او در طب ادلی مرتبه غنی باشد بعد از آن هر
کس جمیع کند و هر مرتبه را به حساب و علامت حکم کند که فلان مرض دارد و امسایت نماید در آن بعد از آن برای هر مرض و دوائی
وصف کند و آن آدویه مؤثر اند و عالم عالم بمعالجه او از اراض محکمه خلاص شوند و طبابت او نیز برایش شری رابطة الهیاء واضح
گرد و حال او در خلافت که مابیان آن کردیم تا بلی وافی کن و مقصد اول از کتاب بر خوان تا دلائل خلافت خاصه از میان حضرت
شایع ادر آن نمای بعد از آن مقصدی بر خوان و دلائل قسم ثانی مشاهده و فرا ازین جهت واجب است که خلیفه خاص باشد همیشه باشد
و شهر و مقامات مالیه و پیغامبر با او معامله نماید که امیر با منتظر الامارات کند نکتشهم در فرقه و لواحق مسئله خلافت خاصه فرقه
اول آنچه بیان کردیم نوعی است از مراتب ولایت که شش انواع ولایت است بنیوت و وراثت بسیار است که خلافت
خواص عباد خود را بآن میوزد و اما چون عقل بعوم ناس دارد و بحث مادران نیست و شریعت ظاهر و چندان در اثبات آن لفظ کفر
اگر این قسم ولایت را در شش خاص معین حسرتنایم غلط نمائی و اخبار و کلام دیگران تنافی و اگر فضیلت یکی بر دیگری تقرر نمایم مرا اولی نیست
در همین مرتبه خواهد بود و با اعتبار مراتب اسرار الهی بسیار است مقصود بالبيان بان است که شریع الهیه تعلق آن در شش با فرقه
ثانی آنچه بیان کردیم صورت کاط خلافت خاصه است چنانکه افراد هر نوع در مقصد آن نوع مختلف می افتد با اعتبار مواد که طبیعه
آن نوع بوده است همچنان لازم نیست که همه خلفا و در خواص مساوی الا ذام همیشه ممکن است که شخصی با اعتبار یک صفت اقوی واقع شود

و شخص دیگر باعتبار وصف دیگر ثابت تا ولی بعد شترک همه در اصل این امور پس چنانکه انبیا در اصل نبوت مشترک اند و در اصول
 لوازم نبوت متوافق و در زیادت و قلت بعض اوصاف متفاوت همچنان بعض خلفا سوابق اسلامی بیشتر دارند و بعض سلیقه شاید
 زیاده تر بعد اتفاق در اصول لوازم خلافت خاصه و لهذا حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در استدلال خلافت سخن دشت باعتبار
 بعض اوصاف جلیه که بسیار ملک تعلق دارد فرغ ثالث اگر جماعه از کمال مؤمنین در اصل لوازم خلافت خاصه همچنان باشند و در زیادت
 و قلت اوصاف متفاوت مقتضی خلافت خاصه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن است که صاحب یاقه اوصاف متعلقه با دناهی مقدم
 باشد بر صفات زیاده اوصاف متعلقه بجهت و زهد بجهت و بیکی آنکه بادشاه ضابط بشوکت خود میتواند که آجبار و زما در او پایگاه
 ایشان نگذارد و دشته از ایشان امور متعلقه بجهت و زهد بگیرد و در عالم بعد نصب ایشان فائده ای مطلوبه شایع گردد و چنان است
 ملکات جلیه و کسبه خود آن همه را میثنا سید ع که سالک بخیر بود و زراه و برهم منزلت با بد بخلاف آجبار و زما که نمیدانند تغییر دادن
 ملوک و اعوان ملوک را دوم آنکه چون در اوصاف ظاهره که روپوش نبوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تامل کنیم خلافت شخص حضرت صلی الله
 علیه و سلم ظاهر تر بود از جبریت و زهد وی صلی الله علیه و سلم پس رعایت جزو ظاهر و اقوی احق و اولی است سیوم آنکه حضرت
 الله علیه و سلم در بسیاری از اوقات رعایت ملکه سیما لشکر سلام و ملکه داری مقدم داشته اند مانند تامل بر عتاب بن سید بر که با وجود
 بودن مهاجرین و انصار و لابد چون این مفت نکته گفته شد باید دانست که مفهوم خلافت خاصه بر نبی که بیان کردیم علمی است شریف
 که نور توفیق آنرا در خاطر بند و ضعیف رخیه است نظیر من غیره و دیگر من لایعرفه و ذلک من فضل الله علینا و علی الناس و لیکن
 آنکه آنانی لایکن کردن مقصد ثانی در دلائل عقلیه بر خلافت خلفا که ما خود پیش از استقرار احوال و افعال پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم یا ما خود پیش از مقدمات مسلمة عند مسلمین از جهت که نقیض آن مقدمات مستلزم محال شریعت مثلاً خلف و عده الهی لازم
 آید یا قاضی در حجت پیغمبر بحکم یا اجماع امت مرحومه بر لال ظاهر گردد و تا جمیع منحصرت در دو مقدمه مقدمه نخستین آنکه
 بدلائل عقلیه یقین میکنیم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم لابد خلیفه برای امت خود معین فرموده است و انقیاد آن عزیز در آنچه بخلاف
 تعلق دارد لازم نموده و دوم آنکه بدلائل عقلیه یقین مینمایم که اگر حضرت صلی الله علیه و سلم برای امت خود خلیفه معین ساخته است
 آن خلیفه صدیق اکبر است لا غیر ثم الفاروق بعده ثم ذوالنورین بعد الفاروق و لهذا و ان شروع فی المقدمه الاولی و پیش از
 شروع در تقریر آن نکته است همه که ترتیب لائل و تقریب آن بمسائل بر معرفت او موقوف است و آن نکته آن است که مراد از تعیین
 خلیفه که بوجوب لزوم آن زبان میکشایم نه آن است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک بوفات خود مسلمانان را جمع فرماید و بیعت آن
 خلیفه امر نماید یا فعلی از افعال متهمه اختلاف در محال بعل آرد چنانچه الحال بر تحت نشانند و چهر بر سر نهادن منهم اختلاف میباشد بلکه
 مراد ما اینجا شرعی است مثل سائر شریعات چنانکه بوضو و غسل و نماز و زکوة و سائر عبادات و مناکحات و مبايعات و اقصیه و جرات
 در عمر شریف خود امت را مکلف ساخت بعض قرآن و اشاره آن تار و بعض حدیث و اشاره آن آخری و تشریح اجماع و قیاس صحیح
 مره ثالثه همچنین واجب است که خلیفه خاص مکلف سازد بآن انواع تکلیف که تقریر کردیم و بفهم این نکته شعبی عظیم منفع دیگر و طائفه
 از اهل سنت در صدد آنکه خلافت خلفا بنص ثابت شده حدیثی چند درین باب وایت کنند و اکثر از متکلمین و محدثین در پی آنکه آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم اختلاف نموده و نقلی چند درین باب وایت میکنند چون بنظر انصاف می بینیم این نقول محمول است بر نفی بیعت خاصه که در

مقصد دوم
از فصل پنجم

عقد ولایت عهد میباشد و آن احادیث دال بر خلافت مثل ولایت سایر اولاد شریع بر نبوت موصی آن قال محمد بن احمد بن محمد بن
محمد بن ابراهیم بن القاسم بن محمد بن رسول الله علیه و سلم قال بین سمیع تکبیر عمر رضی الله عنه فی الصلوة ینزل برکات
الله ذلک المسلمون فلو لا مقالنا لآلهما عمره و فاته لم یکن المسلمون ان رسول الله علیه و سلم قد استخلف ابا بکر و کتب
قال من و فاته ان استخلف فقد استخلف من هو خیر منی و ان اترکهم فقد ترکهم من هو خیر منی فعرفنا ان رسول الله صلی الله
علیه و سلم لم یستخلف احدًا الا کان عمر رضی الله عنه غیر متهم علی الله بکرم رضی الله عنهما و مرادنا ان نعرف علی ان است که یکایه میریم
درین بابت نازل شده پس حدیثی صریح بر او اتر رسید و باشد بلکه می تواند بود که آیات و احادیث بسیار از اخبار در قدر مشترک است
متهم شدن در بعضی تأیید این خلافت بطریق رمز و ابهام برده باشند و باسیم خلافت تصریح کرده و با کمال عزت قال و قد لله الیه ان اتوا شکوا
و علیهم السلام لیکونوا منکم لایا یام خلافت بطریق تعیین و تصریح برده باشند و معنی خلافت بکنایه ادا کرده باشند کما قال النبی صلی الله
علیه و سلم لا قدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و در بعضی برده و بطریق رمز و ابهام بیان نموده و با کمال عزت قال الذین انما کنت فی
الارض قاصوا الصلوة و آتوا و در بعضی لوازم خلافت باین عزیزان صریح اثبات کرده باشند و در بعضی بطریق ایما و اشاره و اقتضا بآن
معنی کنایت نموده باشند چون همه بیست اجتماعیه هم آید در مدعای خود دلیل اطلاق گردد و حجت تکلیف بآن قایم شود و باین نکته شنبه
و غیر نیز مندرج میگردد و طاعت نقد در مسند و آنکه خلافت این بزرگواران بخصایب است لیکن بنص غنی و جمعه در بیان آنکه خلافت بر
علی است چون بنظر انصاف می بینیم اگر یکدیگر لایزال از میان برداریم آن خود علی نیست لیکن آنچه از شارع بار رسیده است
قاطع علی است و آنندگان فن استنباط میدهند که اکثر احکام قطعیه سلمه بن المسلمین مانند جمعه و عیدین بغیر این طریق که گفتیم نفس جله
نماز و چون این نکته مهمل بر سر اصل سخن رویم دلیل اول استقرار احادیث که در باب فتن بر دلیت میکنند دلالت ظاهر و در بعضی
انحصرت صلی الله علیه و سلم اکثر و قانع آتیه بفرموده است و هر واقعه را بظن ادا کرده که در مضایق فدا می یستطاعت آنان
مفهوم شود چون انیمقدمه را بناسیم بکتاب تفسیر فیما یم که حضرت صلی الله علیه و سلم خلیفه اول و ثانی و ثالث که بر نزدیک بودند و
در اختلاف قوم در اختلاف ایشان فتنه بریناست و کارهای عظیم مشایخ فارس در دم برهم میخورد و البته تعیین فرموده اند عاقلان و
بجوز کرد که اهمیهات را بگذارند و در بیان امور جزئیة اهتمام نمایند بکما انک هذا بهتان عظیم درین مهمل جو ادعایم اگر شرفا و در فتن
استاناید چه ضروری که کج مانان او کرده شود بدان آنکه الله تعالی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم غایم النبیین است بعد آنحضرت صلی
الله علیه و سلم پیامبری نخواهد بود پس حکمت الهیه تقاضا کرد که حکم و قایمی که بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا روز قیامت بود و
است بر زبان وی صلی الله علیه و سلم جاری شود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم رضای حق جل و علا بنسبت بعضی آن وقایع و خطب و
لغالی بنسبت بعضی بیان فرماید تا لغت تمام شود و حجت قائم گردد پس بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر آن وقایع کشف گشت و
و خطب بنسبت هر یکی از آنها نمودار گردید و وی صلی الله علیه و سلم هر آن در بعضی اوقات خبر دادند مانند کسیکه بشنیدم ظاهر می بیند باز
بمسب تقریباً و اجدده بعد و احدی بیان فرمودند و حکمت متقنه آن است که هر آن وقایع می بیند و بالا استیجاب جملاً و تفصیلاً اگر امر
خفای واقع شده و بعد بلبسبان رذات یا بسبب صیوب تطبیق و صف کل بر صورت غامضه واقع شده است اما باین اجمال پس از حدیث خلفه
قال نعم فیما رسول الله صلی الله علیه و سلم متانما ترک شئاً لیکون فی مقام ذلک الی قیام الساعة الا حدیث بر حقیقه من معتد و کتب

نفسه بر علیه آنجا بود که چون منتهی شد نسبت به فائز و فائز که کمانه کرد از جل و نه الرجل اذا تاب عنه ثم اذ اراه حرفه
متفق علیه و اما بيان آن وقایع تفصیلا حضرت صلی الله علیه وسلم از خلافت صدیق رضی الله عنه خبر دادند در احادیث بسیار از
منابات و غیر آن بین ذلک که به لامر آن لم یجدنی فلان ابا بکر و اینها دلالت میکند بر صحت خلافت حضرت صدیق زیرا که
حضرت صلی الله علیه وسلم این اجراء بطریق وحی معلوم فرمودند و تقریر نمودند و اظهار کراهت نکردند و اگر بعد از آن درین استدلال
با مناسبت کند گوئیم چنانچه روایت میکند عن حسن بن عمر ابی بکر سوری کسری فالبسها سرقه بن مالک فلبسها منکبیه فقال الحمد لله
کسری بن هریر بن ابی سرقه بن مالک اعراسه من بنی تمیم قال الشافعی انما البسها سرقه لان ابی بکر سوری کسری فالبسها سرقه بن مالک
سرقه و منظر الی ذلک کسرت سوار سوری کسری و میقتضی و تاجه و معلوم است که این سوار از ذهب بود و لهذا سبب
مردان را حرام است و شافعی که راس در رئیس اصولیان است خبر دادند حضرت صلی الله علیه وسلم با عدم الحاریران مخصوص آن عموم شده
است و بخاری از جابر نقل میکند که زن خود را میگفت آخری عنانا ملک و می استدلال میکرد بخبر دادن حضرت صلی الله علیه وسلم
بود جود انما و سکوت فرمودن از انکار بران پس این اصولی نه استدلال اصحاب را یاد گرفته است و نه مذمت شیخ خود و الله اعلم و این
سخن مایه تبرع است و الا ائذ بالذین من بعدی الی بر و عمر صریح است در ایجاد اقتدار شیخین و نظایر آن بسیار یافته میشود
از آن خبر دادند بآنکه در انقطاع خلافت صدیق اکبر خلافت گونه واقع خواهد شد و ابی اسلمون الا ابا بکر بعد از آن خبر دادند قصه
یوت به تبلیغ آیه یا ایها الذین آمنوا من بعد الذین کذبوا عن دینه فکفوا و یأتی الله لعلکم یحجتم و یحکمون و اظهار کمال رضا
باین قائل فرمودند بعد از آن خبر دادند قتال فارس و روم در حدیث شیخین اذ ملک کسری ملک کسری بعده و اذ ملک قیصر فلا قیصر بعده
و الذی نفسی بیده لتفتقن کنوزها فی سبیل الله و خبر دادند مجمع قرآن در مصابیح آیه ان علیکنا جمعه و قرآنه و خبر دادند بجلالت
فارق عظم در احادیث بسیار در حدیث نزاع و لوب و لوب بعضی با بعضی و امر کردند با قنبر او در حدیث ائمه و او خبر داد
بخلافت حضرت عثمان و بآنکه در آخر ایام و بلائی خواهد آمد و خبر دادند بآنکه از نزاع قیصر خلافت خواهند خواست و وحی آورد
بر حق خواهد بود و اعدای او ظالم و فاسق و فرمودند آن قیصر از نزاع کن و خبر دادند که مرتضی را با خویش مناقشات خواهد افتاد
و بآنکه شیخ دمار قین و قاصطین جنگ واقع خواهد شد و خبر دادند که یک از آنها بموتین در فلان جا کشته می شود و وحی
در بلائی خواهد افتاد و در آخر خلاص خواهد شد و عمار بن سیدرافیه باغیه خواهند کشت و بردست اولی الناس الی جماعه ائمه ملک
خواهند شد آیتهم رجل مندون و قتل حضرت مرتضی نیز خبر دادند و در حق قائل او فرمود اشتبه الناس قوما و یفرمود ان
ملکت فاحسن و فرمود کیف یک لوقه تمسک الله تمیضا یعنی الخلافة قالت أم حبیبة أو ان الله مقصص اخی قال نعم و لکن فیها
در مناهات و این کلمه شعار است بآنکه خلافت او منعقد خواهد شد بجهت تسلطه حسب بیعت و سیرت او موافق سیرت شیخین باشد
و آن خلافت بعد از بنی بر امامت باشد و لهذا سبب با لفظ مناهات فرمود و نیز معاویه فرمود ان ذلک امر افاض الله و اعطى
آن اشاره بامارت شام و خلافت است جمیعا و عن الحسن بن علی قال سمعت علیا یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تعد
الایام و الالیام حتی یکلم معاویه عزاه فی انصایع للیثی و فرمود لن ینب معاویه ابدا و یصلح امام حسن خبر دادند و کدی می پرسید
و یصلح الله بر بن قیس عظیمین من امین و قتل حسین بن علی خبر دادند و فرمود تا جبریل بر اثر نبی آن من نمود و در حدیث حضرت

نقد و سزا
کرم و انانیت
جوان ۱۲
علی
الکون عس
تکذبان و
بارتق و قیام
و قاصطین که
بیاوردن قاتل
علی
ای که در حدیث
نعم بن زید

[illegible]

ملا و دارالهنر و خوارزم و خراسان بخود نامی از خلافت ایشان نمایند و از مرده ثانیه قندهار و بلخ که خلیفه عباسی اکتفا به ایشان
 بمصر رفتند و خلافت خوشتند و هنوز در دیار عرب خلافت ایشان باقی ماند و بود و از مرده ثانیه غلبه عثمانیه بر بلاد عرب و شام
 بر بلاد فارس تا آنکه ریاست قریش کان لم یکن گشت و مصلحان کلی روی داد و عن معاذیه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
 و سلم یقول لیظنون ان ترک علی العرب تحفه بمناب الشیخ و فی قصور غزاه الی البیضاء بعد اذ ان خبر دادند بخلاف محمدی و
 خروج و جمال و نزول حضرت عیسی ویر آمدن یا جوج و ما جوج الی آخر ما ذکر و مشرب بطول و چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 از احوال ملوک و خلفا خبر دادند و چنان از تفرق امت خود خبر دادند و فرمودند که صل و انتشار نوعی از اختلاف خوارج خواهند بود و
 واقع شد این حادثه زیرا که چون خوارج بسعی حضرت مرتضی بر هم خوردند و هب ایشان در میان سه قوم ظهور نمود و معتزله و کلاب
 الرأی و غلاة متصوفه و فرمودند که در باب تفسیر افراط و تفریط خواهند کرد و این اختلاف سبب شیوع مذاهب باطله خواهند شد
 و همچنین واقع شد زیرا که امامیه و زیدیه و اسماعیلیه از میان ایشان پدید شدند و شغب ایشان بسیار پدید شد و عروق خفیه از ایشان
 در جمیع طوایف ناس را بدلا ما اشارت اند و از آنکه اهل سنت خبر دادند فرمودند که تشکیک الناس ان یغیروا اکباد الابل فلا یجدوا
 عالما یعلم من عالم الهدیه قال سفیان زری هذا العالم مالک بن انس رواه بحاکم و صحیح و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم لا یستوی الاثر فیما فی الارض علما قال الامام احمد و غیره هذا العالم هو الشافعی لانه لم یتشر فی طباق الارض من علم
 عالم قریشی من الصحابة و غیرهم و انشهر من الشافعی مکرر و الی البیضاء فی کتاب المعرفة و خبر دادند که از فارس چنان علما پدید آمدند
 شد که بکار محمد بن عیسی و مسلم و ترمذی و ابو داود و دلسامی و ابن ابی و دارقطنی و حاکم و یحیی و غیر ایشان همه از
 فارس پدید آمدند و از فقهاء ابو الطیب و شیخ ابو حامد و شیخ ابو سعید شیرازی و جعفی و امام کهریزی و امام غزالی و غیر ایشان فارس
 پدید آمدند بلکه امام ابو حنیفه دیار ان ما و از دارالهنر و خراسانی او نیز از اهل فارس اند و در میان این بشارت داخل و خبر دادند که
 بر این برآید و پدید آید و چنان قندهار و بر سر برآید محمدی که از سر از ایشان دین خود پدید آمد بر آید اول عمر بن
 عبد القریز جوهر ملوک را بر انداخت در ستم صالحه بنیاد نهاد و بر آید ثانیه شافعی تا بیس خصال و تفریع فقه کرد و بر آید ثانیه ابو اسحاق
 اشعری احکام قواعد اهل سنت نمود و با بینه ان مشاطره ما کرد و بر آید رابعه حاکم و بیستی و غیر ایشان احکام علم حدیث نمودند و
 ابو حامد و غیر ایشان تفریعات فقهیه آوردند و در مائه خامسه غزالی را بهی جدید پدید آورد فقه و تصوف و کلام را بر سر هم
 و از میان حقایق این فنون نزارع برخاست و در مائه سادسه امام زاری اشاعت علم کلام کرد و امام بودی احکام علم فقه
 و چنان حال بر سر برآید محمدی پدید آمده است با جمله فقهیه مغلط فقهیه ازین احادیث آن است که از فخر و ایمانی این احادیث
 متعلق رما بعضی رقاع و سطح بعضی دیگر ادراک نماید و این احادیث را بر مجرد قصه خوانی حمل نکنند و من یحب حکیم از کسی که استدلال
 حضرت فاروق از حدیث کیف یک از کتف و قلوب شک بر شد دعیت اجلا بود از جزیره عرب و بر آنکه اقرار میبود در سرزمین
 غیر سطحه المتابید بود ملاحظه کرده شد بعد از ان و تحت مشک باخبارات مستقبله باظهار حسن بشاشت و مشرب دعیت آن و تحت
 و تقریر آنها توقف نماید فانه لایحج الحاجب عند ولی الالباب عن ابن عمر قال قام عمر خطیبا فقال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان
 مالک یسود و یشیر علی اموالهم و قال یقرئکم ما قرئکم الله و قدر ایت اجلاهم فلما جمع عمر علی ذلک اتاه احد ابی یحیی فقال لی ایاک المونی

دست
 مجذوبان
 بر صلی

آنچه خداوند افرید و خلق علی الاصول قتال عمر گفت ای نبیست تو رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت یک روز از اجزای
 من نبر دند و یک خنجر کشید بعد بلیه قتلان بده کانت بقرینه من الی القاسم فقال کذب یا عدو الله فاجلهم عمر و اصحابهم قتل
 با کون لهم من القتل لا دابة و سر و قتلان قتل و محال و غیر ذلک با و الخاری و دلیل قتلان بر کثرت قتلان استجاب از بهر آنکه خداوند
 باشد و من معرفه استجاب را فتح نموده پیش از آنکه میدانم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق هر یک از صحابه نبود که نبیست و است
 با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشتند نفس را می فرموده است و کلمه که مرآتیه حاصل مراد تواند بود و زبان شریف جاری شده و
 این قصص بیرون از شمار است هر گاه برای هر یک که بیان ساخته است بر کبار صحابه خود و در زمان آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم که وزیر و مشیر او بودند و بعد از وی صلی الله علیه وسلم تحمل آنغبار غلات نمودند و هر نفس را می فرموده و مشهود و ملاحظه ایشان
 از دو حالت بیرون نیست یا خیر است پیش از خیر است بهترین جمیع خیرات است که من سئو شده چنانچه فی الاسلام که آنرا که آخر ما و
 آخر من عمل بدانان بزرگواران رحمت ابرو جمیع مجاهدین و جمیع آنکه سببی ایشان هستند می شده اند حاصل است و اگر شریک است
 بدترین شریک است زیرا که دین محمدی را بر هم زد و امام معصوم ما را میسازد و بهر تقدیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم امور برتر است
 صحابه خود را که بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن متصف شد بیان میفرماید چرا امر عظیم را ایما الی الخیر و ایما الی الشر بیان نفرمود
 اگر خیر است لطف خدای تعالی و رافت حضرت پیاپی بر تقاضا میباید که بران خیریت مطلع سازند تا مردم آن خیر را خیر دانند و آن
 اتمام نمایند و اگر شر است لطف الهی و رافت حضرت رسالت پیاپی تقاضا میفرماید که بر شریت آن مطلع سازند تا مردم آن شر را
 ویت الشیطان بدانند و اگر نوع ثانی می بود آن نیز بیان امر خلافت است و نوعی از تعیین خلفا است که فلان فلان بخلاف
 حقیق نیستند و حقیق غیر ایشان است با جمله استقواء سیرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تعلیم بر احوال صحابه دلالت ظاهر دارد
 که خلفا را بیان شر نموده است و تعیین خلفا بوجه اتم کرده و این نکته را نیز تفصیلاً در همین باب و است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 ترجمان غیب بود و در آنچه از مناقب هر یک از صحابه بیان فرمود و هر کسی را فیضیله که در وی بود و یا قسبه الامر همان فضیلت بود
 کار آمد نقصان داد ای بن کعب السید القراء گفت و فرمود که خدای تعالی مرا فرموده است که سوره و لم یکن تعلیم تو کنم آنی گفت آنحضرت
 الله قال نعم قد رفقت عینا الی ویر و در تخصیص سوره لم یکن است که در آن سوره تلاوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن را شنید
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین امر جلیل الشان بطریق مرح و الزام حجت بر اهل کتاب مذکور فرموده و ما رسول الله بنی و شیخنا
 مقم و قد اکتب فی حق الله اعلم میباید که نکته در تخصیص سوره چیست آن است که سلسله سلسله از قوامت مرح و ابو طهم
 او بجناب رسالت رسیدن مقدر بود و بعد از آن مسعود را پدر فرمود که یا امیرکم این ام عید نموده و ما آنرا که فخر زود برای که
 سلسله نفع و قرات هم غیر از است بجا بک سالت صلی الله علیه وسلم بویستن مقدر بود و در حق خالد چرا فرمود و سبب من سبب شد
 برای آنکه فوج بسیار بر دست او بهم آمدنی بود و در حق سعد چرا فرمود و سببی ان بنی حتی متفق یک اتمام و فیض یک آخرون برای
 فتح عراق و مکه میان بر دست او شده فی بود و در حق ابوجحیه و چرا گفت امین بن و الاثر ابو سید و برای آن گفت که جل و بعد شام بر دست
 و افتادن بود و در حق عمر بن العاص گفت یوم المال السالج الرجل الصالح برای آنکه ایالت مصر بطریق او بودنی بود و در حق معاویه
 گفت ان ولیت امر الناس فاحسن الهم برای آن گشت که خلافت آخر با رسیدنی بود و در حق ابن عباس و عاکر و الله هم علیه کتاب برای

آنکه تفسیر قرآن بر دست او شایع شدنی بود و در حق انس گفت اللهم اکثر الله ذلک و الله یجیب الدعوات فرمود در شبیه عیسی بن مریم که این صفت در وی کامل بود و ابوهریره را میثاق علم در امان رحمت که در سبب و انکار روایت حدیث مشاهد نموده بود و در حق شیخین چرا گفت ائمة و بالذین من بعدی ابی بکر و عمر زیرا که خلافت ایشان مقدر بود و دلیل ثالث بر کفر منازعی را نتیج نموده باشد البته میدانند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هرگاه برای غزو و از مدینه شریفه سفر میفرمودند شخصی را حاکم مدینه مینو دادند امر مسلمین را گاهی محل میگذراند پس چون کوس رحلت از دنیا نداشتند و غیبت کبری پیش آمد آن سیرت مرضیه خود را چار امراعات نفرمایند اگر تامل کنی در رفت تمام آنحضرت صلی الله علیه و سلم شد و مذکر شدنت است بغیر کس محال ذاتی و اگر صلاح عالم که سبب بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و پیش نظر داری شایع گداشتن بنی آدم بعد سسی بلیغ در تربیت و اصلاح آنها تفاوت و تناقض انکاری و اگر بر سیرت علیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نصب حکام و قصاص و تلویش بر امری مستحق آن نظر بر کماری بغیر اختلاف پدر و در دنیا مستنکر و مستعد شاری استقرار اکثر افراد و احوال و حکم کردن بموجب آن در افراد و احوال باقیه یکله از ادله خطابیه است که در معشر احکام بان اکتفا بیون کرد و قصص نصب نواب بعد بر آمدن در غزوات ازان و آنحضرت که بنقل شده ازان احتیاج افتد و دلیل رابع اگر شریعتی را که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آدفع مفاسد عالم و صلاح جهانیان با آورد و به چشم عبرت متبع کنی شک نداری در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن مقررات که افراد بنی آدم را از حقیقت بهیبت با وج ملکیت رساند بیان فرموده بعد ازان هر چه حاجت بان باشد از آداب معیشت و مکاسب و معاملات و تدبیر منازل و سیادت مردم را مشروح ساخته و بهر نابایستی که در اینجا بود ازان منع و زجر نموده و ازان همه گذشته تحسینات و ستودنیای مفاسد و ذوای اثم را بوجه اتم مبین گردانید و هر چیزی را که در راه ارکان و شروط و آداب مفصل ساخته مثل این حکیم دانا و مشفق بهر بان عقل تجویز میکند که امت خود را در عین مملکت سپارد و تدبیر خلاص ایشان نفرماید در غزوه تبوک متوجه شام شود و انا و قوت غضبیه رویان کند و ایشان را تحویل نماید و نامه بکسری نویسد که آتش غیرت بسبب آن بدایخ او رسد و وی از کمال رعوت خود قاصدی پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم بفرستد و قصد امانت کند و میثاقان باند مسیله کذاب و اسود عتسی از زمین عرب برخاسته باشند و مردم ضعیف الاسلام در پی ترویج کفر افتاده باشند و سوره قرآن مانند عصا فر در دست مردم برانند و باشد حکمت این حکیم دانا و رفت این مشفق بهر بان مناسب دانست که تدبیر اصلاح عالم ناکرده و امت خود را زیر لیسق خلیفه سپرده از عالم بگذرد سوال اگر گویی همه حکام در شرع مبین شده است بلکه بسیاری از حکام بقیاس مجتهدین حواله گذشته اند نصب خلیفه هم از حکام غیر مینه بهش گو جواب گویم چیزی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع بود خبر آن بان حضرت رسیده لابد صلاح آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است اگر خیر است تفریر نموده و اگر شر است منع فرمود و الا تفریر بر عصیت لازم آید و آن محال است و مصداق عصمت و چیزی که قریب الوجود و قریب الحول بود آنرا بیان فرمود و آری سخی بعد الوقوع است اثار تشبهات بان نکرد و آن عین رحمت است حکامی که بقیاس مجتهدین حواله کرده اند آن وقایع بعد الوقوع است نه قریب الوقوع و واقع که تفریر آن کردیم قریب الوقوع است پیش پا افتاده که هر عاقلی وقوع آنرا عدا و بعد غد میداند نشان بین التسلین باز بر قیاس مجتهدین آنرا حواله کرد که عقل تحقیق آن مستقل شده است پس بعدی محض است و تبیین

خلیفه که در زمان آینده تغییر و تبدیلی نکند و سعی او مفید مطالب مقصود باشد امری موکول بر همان سیان غیب که عقل را غفلت
 بود و دلیل خامس غلبه بر جمیع ادیان در رسالت آنحضرت صلی الله علیه و سلم من قابل هو الذی فی آخره
 رَسُوْلُهُ بِاللَّهِ وَدَیْنِ الْخَلْقِ لِيُطِيعُوْا عَلَى الَّذِيْنَ سَبَّحُوْهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُوْنَ و اما در وی من الهی صلی الله علیه و سلم همان
 آنکه بشرف فتح فارس و روم فی اول بعثت بکشد و فی اول قدمه مال دنیا و منه وفاته و اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تقرب عبادان
 در صیغه محنوم نکند ادای ما واجب نکرد و پند عاقلانه بین ذلک زیرا که فتوح فارس و روم از ان قبیل نیست که بدون نسب خلیفه
 باشد نیست شود و مطلق ایجاب خلیفه آنی خلیفه کان کفایت نمیکند زیرا که برای موقوف بر نفسی مساوی نیست مستحق پیر حق نیست
 است و دست نه اختیار برای کسی زدن که برای آن موقوف باشد و آن امر بر وی میسر گردد از علوم امتیان بیرون است و مقبول
 الواجب اجبه و فتنه مروت معلوم آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم که میباشند فی سبیل الله و ایضا الذی بین امتنا و من یزید منکم من فتنه و اوایل
 این فتنه در زمان شریف ظهور کرد که سید کتاب و اسو و منسی سر برداشتن و بالتسلع معلوم بود که آن متنبیان در مردان اگر دست
 یابند ملت اسلام را بر هم زنند و مسلمانان را دستا صل سازند و دفع این فتنه سوای نصب خلیفه رشد ممکن نیست و نه هر خلیفه که باشد
 بلکه شخصی عزیز السدی که تدبیر غیب برای این امر عظیم معین باشد و دفع ضرر واجب است و حقیقت جریس ملکیم البوینش و وف
 رستم غیر تقرب بجز تبعید از سر مستحق نیست و قال الله تعالی اذ قالوا للنبی کف ابعث لنا ولنا نقول فی سبیل الله اگر درین آی
 فتم خود را کار فرما شوی بدانی که مقاتله با کفار را بهر ادا و دنیا بغیر نسب خلیفه امکان نیست و هر خلیفه بآن قایم نمیشود و شدید واحد
 بعد واحد و تمیز این واحد از مقول باشد خارج است بیجا مبری باید که از تلقی غیب تعیین آن فرماید و فتنه اختلاف ظاهر میان
 در تعیین خلافت فرموشاند و تقس غیب قدح کنندگان بعضی معاصی سرفیه و مثالب رسمیه آب زلال مبارک حقه اطفال نماید و اگر تازی
 ملوک استخوانی البته بدانی که در مثل این حالات مضطرب و اند غیب با دشاهی عزیز الوجود و در تعیین آن بادشاه گاهی بدیل
 نجوم متسک میشدند و گاهی به رویا استخاره و گاهی بفرست حکیمی که بر کاهنیت او اعتماد داشته باشند و جزئیات این قصص از شمار
 بیرون است و اگر یاد داری مگر قصه رای زدن آل سستان بعد قتل نوزد و گشتن او سه نزدیک هر پهلوی تاج و تخت و بسایر
 شاه فرزند بخت که باشد بر و فرقه ایزدی و بتابد ز گنهار و بخردی و در آخر کار بر تو و طها سب اتفاق نمودن و قصه
 منت سلطنت کاوس در وقت پیری او و خواب دیدن گور دزد که صلاح سلطنت فارس و خلافت کینخر خواهر بود و گویا فرستادن
 برای آوردن کینخر و از قصه نوزان امین نیز کفایت میکند و اینجا دقیقه هست که اگر فهم کنی اکثر منفلا آسان شود دست اندازی
 است بر آنکه چون اکثر خلق بشدتی در مانند دیر السموات و الارض الهامی یا تقریب میفرست تا صلاح عالم بآن تدبیر دفع شد
 صورت گیرد و بعثت رسول و نصب محمد وین بر سر بر آید و چیزهای بسیار متفرع بر همین اصل است تیزی که بعثت آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم در وقت غلبه کفر و افان تقاضا کرده است که ما جانی الحدیث القدسی ان الله تعالی عزیم و محمد الا بقایا من اهل الکتاب
 و انی اودت ان ابلیک بهم و ابلیهم بک الله تعالی همان میفرست صلی الله علیه و سلم از عالم اوستی بعالم اعلی استال فرمود
 و هنوز ظهور دین حق چنانکه میبایست نشد و اسباب احتمال دین حق بمرسیده بار دیگر بر قی از روی خود کشاد و تعیین خلیفه
 غم خلیفه نمود و تا آنکه مراد حق تمام شد و موعود و موعود گشت و چنانکه معرفت شخصی که متحمل اعبا نبوت میشود از علوم بشر خارج است

و لهذا جابلان گفتند که اینک خداوند عزوجل این را بر رسول خود فرموده که ای محمد بن عبد الله این را بگو
بما که رسالت مقدور بر بشر نیست این همه تدبیر غیب است که از پس پرده کار می کند و لابد است که پیغمبر آن شخص معین ارشاد فرماید
و اگر فرض کنیم که بعضی انواع تعیین بگذارد و آن نخواهد بود و الا از جهت آنکه در تکمیل الهی که یا ای الله و المؤمنون الا با کبریا هر یک
معنی خلافت را تصدیق شخصی بر ابناء نوع خود بفرمان روائی فهم میکنند و این معنی می گاهند و برین بقدر حسدی و زرد و یا بی لید
الا ان محمدا و آله و صحبه اجمعین و حقیقت شناسان تدبیر غیب برای صلاح عالم و انجاز موعود می بینند و این استخلاف را یکی از نعم عظیمه
می شمارند و حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین خاص کند بنده مصلحت عام را به مقدمه ثانیه آنکه اگر حضرت صلی الله
علیه وسلم تنصیب خلیفه فرموده است آن خلیفه صدیق اکبر است لا غیر ثم عمر بعد غم عثمان بعد عمر و کیشش که بتواتر معلوم شد که صدیق
و فاروق و ذوالنورین با دشامان زمین بودند و فرمان روائی میکردند و مردمان همه بایشان معاطه رعیت با خلیفه بجای
و بلفظ یا خلیفه رسول الله و یا امیر المؤمنین ندا میکردند این قدر را خود موافق و مخالف همه میدانند پس بجز خلافت که فرمانروائی است
ایشان را ثابت شده غیر ایشان را پس از خیر این ستمین اسم خلافت متقی شد گفتگوی سنی مشیبه در آن است که ایشان درین فرمانروائی
مطیع بودند یا عاصی شایع خلافت ایشان نص کرده بود یا بخلایف دیگری یا بر خلافت هیچ کس نص نفرمود پس میگوئیم اگر نص
بر همین عزیزان بود و ایشان موافق آن نص خلیفه شدند و یا اگر نص برای دیگری بود و ایشان بسینه زوری خلیفه شدند و عاصی
گشتند در تصدی خلافت قباچهائی بسیار لازم می آید تا در کلام رب عزت جل و علا و کلام افضل انبیا علیه افضل الصلوات
و التسلیمات و کذب متواتر از صدوق و مسدوق و اجتماع بر خورده بر فضیلت و ارتفاع امن از حکام شرع و عدم قیام
تخلیف بخیری از حکام بر هیچ یک از امت و مخالفت حکم عقل صراح و تناقض در مقصود شایع اما در کلام رب عزت جل بر تقدیری
ایشان عاصی باشند در خلافت از آن جهت لازم می آید که در قرآن عظیم شایع است و درج و ثنا و اخبار برضای اهل بیت شجره و غیر
اولین از مهاجرین و انصار آمده است لقد رضوا الله عن المؤمنین ان یبايعوه ناک تحت الشجره ففعلوا ما فی قلوبهم فانزل السکینه
عليهم و اتاهم بقرآن و نبأ و مغانفکرت هذا یاخذوها و هم کان الله عز و جل احکما و شیخین از آن جمله اند پس اگر ایشان غاصب
جایز می بودند پس عظیم شد و خدای تعالی از بدلیس منزله است و غیر شیخین از دعات بیرون نیستند یا با نموده اند سکوت و زردند
اگر آنکه کردند همه ظالم و فاسق باشند زیرا که احکام ظلم است قال الله انکم کانتون اعداء و اذواجه و اگر سکوت کردند سکوت
بنابر خوف بود یا بغیر خوف بود همه عاصی شدند و اگر خوف بود و آن خوف در جمیع مهاجرین و انصار و اهل بیت رضوان
یا اکثر ایشان بود و یا قلیل را از ایشان اگر جمیع را بود یا اکثر را این مقدمه باطل است زیرا که چون مهاجرین یا اکثر ایشان
بر صرف خلافت از شیخین کرمی بستند استخلاف ایشان صورت نمی بست و شیخین را بجز مهاجرین و انصار ناصری نبود و اگر اقل اخوت
لاحق شده بود اکثر عاصی شدند یا خافیه آن اقل پس این اخبارات بصیغه جمع هرگز صرف باشد و از آن جهت که اگر صدیق در خلافت خود
جایز و غاصب بود در حق او آیات و اله بر کمال طرح و ثنا و بشره بدخول جنت نازل نمیشد لیکن آیات بسیار باین صفت نازل شده
پس خلافت اوصی است اما ملازمت پس از آن جهت که روح و ثنای شخصی که مباد فساد عام شود تدلیس است و خدای تعالی از بدلیس منزله است و
بشارت کسی که ترکب کبیره باشد و بغیر توبه بر دوزخ یک آشایه قبل الوقوع است و نزدیک مغرله متنع الوقوع و بهر تقدیر در توبه امر وی بغیر

مقدمه دوم
از دلائل عقلی

نام
کدام

بيان طيبة الحال ليس عظيم است و اگر شایع قصه از قصص نخی اسرائیل ذکر فرماید و اگر بران کند دلیل سپهر جبرائیل کار از
 جهت آنکه تفرید او تالیس است تکلیف نفاذ مع و بشارت بهشت شخصی را که در آخر عمر بنین کارهای شنبه از وی نظیر آید سبب آنکه
 بهشتان عظیم آتیا بلان لازم پس از آنکه که جمعی غیر از منبرین در آیات بسیار ذکر کرده اند که در حق صدیق نازل شده و از این
 روایات طرق بسیار دارد و همچنین که نزدیک اجماع یقین با مرشک حاصل شود و چون در حق صدیق وارد و بشند و چون صدیق
 قطع شد و در بعضی آیات بجز روایات سلف قرار بسیار یافته شود که سبب آن آن غیرت صدیق بود و است اولی که قصه و وفای
 نصرته الله اذ اخرجته الی یثرب فاکتفی ان یثرب لای یجیبه الا یثرب ان الله معنا و معاد
 غار با تفاق و انی و مخالف غیر صدیق نبود و دوم و لایا تیل اولوا الفضیل منکم و السعة ان یثرب اولی القربی و السعة ان یثرب
 فی سبیل الله و لیعنفوا و لیستخفوا الا یثرب ان یثرب الله لکفر و الله غفور رحیم و اشارت به صدیق با تفاق و سوم
 ان یثرب من انفق من قبل الفیض و قاتله قال الواحدی قال الطبری فی روایة محمد بن الفضل نزلت فی الی بکر مد علی
 و انه کان اول من اتفق المال علی رسول الله علیه و سلم و اول من قاتل علی الاسلام و قال ابن مسعود اول من ظهر اسلام
 بسید النبیه علی الله علیه و سلم و ابو بکر و قد شهید له النبی صلی الله علیه و سلم بانفاق الیه قبل الفیض فی احادیث کثیره چهارم قال الله
 مؤمنون له و جابر بن صلیح التمیمی قال الواحدی قال عطاء عن ابن عباس یبرأ بابر و عمر و الیایان للنبی صلی الله علیه و سلم
 من ما داه و یثرب و عن ابن مسعود عن النبیه صلی الله علیه و سلم فی قوله و صالح المؤمنین قال صالح المؤمنین ابو بکر و عمر و هم
 الا انسان یوالد به احسانا حمله امه کرمها و وضعها کرمها و حمله و فضله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشد
 و بلغ اربعین سنه قال رب اوزر عینی ان اشکر نعمتک الّتی انعمت علی و علی و الی و ان لعل صلاتها و فضله و هم
 الی فی ذریعتی الّتی ثبتت الذی و الی من المسلمین قال الواحدی قال مقاتل و عطاء الطبری عن ابن عباس انه الایة نازله فی
 السیدین رضی الله عنهما و کان حمله و فصلا به هذا القدر و مد علی معهما قوله حتی اذا بلغ اشد الی آخر الایة و قد علمنا ان کثیر من
 الناس من بلغ هذا السلیخ لم یکن منه هذا القول و هو ما ذکر الله عنه قال رب اوزر عینی الایة فدل انه فی انسان بعینه و هو ابو بکر
 رضی الله تعالی عنهما و قد علمت قوله لیس اشد قال عطاء ثمانی عشرة سنه و ذلك ان یصحح النبی صلی الله علیه و سلم و هو ابن ثمانی عشرة سنه
 و النبی صلی الله علیه و سلم عیش سنه فی تجارتهم الی الشام کان لا یغایره فی اسفاره و حضوره فلما بلغ اربعین سنه و نبی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و عاریة فقال رب اوزر عینی الّتی انعمت علی بالهدایة و الایمان حتی لم اشک بک و علی و الی الی فی قحانه ثمان
 بن عمر و ما یخبر بنی صخرین عمر و قال علی بن ابیطالب فی هذه الایة فی الی کر اسلم ابواه جمیعاً و لم یجمع لاصدقین لصحابة المهاجرین ابواه
 غیره و اصلاه الله بها و کریم ذک من کیده و ان کل مساکر ضامه قال ابن عباس اجابه الله تعالی فاعقبت تسعة من المؤمنین یثرب
 فی الله و لم یرد سبباً من غیر الا فانه الله سبحانه و استجاب له فی ذریته اذ قال و اخرج الی فی ذریعتی و لم یکن له ولد و لا والد و لا ولد
 الا امیرا بالشهد و حده شمس و الّتی جاته بالصدق محمد صلی الله علیه و سلم و صدق به ابو بکر و اصحابه و هم المؤمنون الذین صدقوا محمد صلی
 الله علیه و سلم باجاره من الاسلام اولک هم المؤمنون هم الّذین یحققون اموالهم بالکلی و انهار سیرا و نزل الی فی الکشاف قبل نزول
 الی بکر لصدیق رضی الله تعالی عنه بنی لصدق باربعین الف و دینار عشرة باللیل و عشرة بالینار و عشرة فی الی و عشرة فی العلانیة

بقال این خراسان و از لایه و مغرب و اقتضا که هر موطی التائیم پس دعوت ایشان واجب الاتمال بود و این حضرت خلیفه حق
است و چون حیثیت ایشان در دعوت پنجاه دروم و مجرم ظاهر شد جمیع حکام ایشان واجب الاتمال شدند زیرا که سلطان کلمه اسلام
تجمع اند بر دو قول محسوس اثبات و جواب انقیاد ایشان کرده اند در جمیع حکام و دعا و معنی و جواب انقیاد ایشان میکنند و در جمیع حکام
انما بطل انانی تعین الادل و از جهت که خداوند تعالی میفرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْمُوا هَؤُلَاءِ هُنَّ أَسْمَاءُ نِسَائِكُم مِمَّنْ فَتَضِلَّ أَعْيُنُكُمْ عَنْ حَقِّهِمْ فَذَلِكُمْ فَسَلُّوا يَأْتِيَنَّكُمُ اللَّهُ
بِقَرَارٍ مِّنْهُم مَّا تَحْكُمُونَ أَذْكَوَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ آخِرُهُمْ عَلَى الْكَافِرِينَ تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَخَافُوهَا
تُؤْمِنُ وَلَا يَحْزَنُهُمُ هَؤُلَاءِ مَا أَقْبَلُ اللَّهُ بِتُؤْتِيهِمْ مِّنْ فَتْنَةٍ مَّا وَوَاللَّهُ وَاسِعٌ عَالِمٌ وَ این آیه دلالت میکند بر آنکه تمام مؤمنین
کاملین مرتبین جهاد خواهند کرد با مرتدین و فحش در زمان تشریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شد زیرا که اسود عسکری خروج نکرد
بود و انتخاب بسوی مدی مدی لشکری و آن نکرده و در ایام حضرت مرتضی زیرا که قال ایشان با لغات یا خواج اتفاق افتاد و مرتدین
و غلامی بنی عباس بنی امیه نیز هیچ یکی از مرتدین بطریق فوج کشی قتل نکردند و مفهوم از فوجی آیه جمیع رجال و نسب قتال است
پس متعین شد که آن موصوفین صدیق و فاروق و جبرئیل ایشان بودند و در عرف عام قتال منسوب میشود و تعلیم هر چند مدی خود
حاضر و قه نمائند و اگر صدیق و فاروق خلیفه نباشند معنی که با مرتدین جهاد کردند یا بیعت نمودند و با خلفای ایشان را می شدند
محبوبین و محبوبین بودند باز این آیه دلالت میکند بر آنکه جمیع محبین و محبوبین اند و بر مؤمنین رحمانند و بر کافران شیطانه و مجادین
و از کسی تشریف دین همه اوصاف کمال است باز فرمود: هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَّهِ تُؤْتِيهِمْ مِّنْ فَتْنَةٍ مَّا وَوَاللَّهُ وَاسِعٌ عَالِمٌ دلالت میکند بر کمال فضل
و تنهایی در تنهایی است شد که شیعیان ایام خلافت خود با جماعه که اتباع ایشان بودند موصوفین بودند بعضیات کامله که در شریعت
بهتر از آن و معنی نیت و مودع و شمول فضل الهی بودند و جمعی لازم اختلاف حق بود و الی بر فضیلت ایشان است و اما از دم مذکور
کلام فضل انبیا علیه الصلوة و السلام بر تقدیر که خلافت شیعیان بل مشایخ فتنه جور شدند از جهت است که بشارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
برای این بزرگواران در احادیث بشارت که روایت کرده از جماعه عظیمه فی کل طایفه و در آن احادیث علی کثره طرقها و تشعبها مائده
دلالت میکند بر معنی که بشارت است پیش از این معنی بالقطع ثابت شد و اگر ایشان فاسق و برادر باشند لایق بشارت نباشند و بشارت
تالیس بود و بشارت ایشان همین میشود و در و فصل که تقریر آن سابقا گذشت و اما کلام متواترات مرذوقه از صاف و مصدق
از آن جهت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث بسیار خلافت این بزرگواران اثبات فرمود و نشانها را و اشاره اخروی بجماعه تاراه
و مقصود اخروی پس این احادیث اگر چه هر یکی خبر واحد است اما چون آن همه را با محطه کنیم غیر محصور باشد متفق و یکصحنی و آن صحت خلافت
ایشان است در وقت خلافت خویش بیان این محل آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم رؤیا قلبیه کردند بعد از آن فرمود و لا ادری بالقلبی
ایکم فاقعدوا بالکثر من بعدی ای بزرگواران آن است که بالکثرین یقوان من بعدی فی مقامی زیرا که میراث محض و معجزه صلی الله علیه وسلم
ایشان بغیر قیام تمام آنحضرت صلی الله علیه وسلم محض و متعین این بود و نمیتواند شد و صله باید که نمایان محض و متعین این باشد پس
شد که ذکر و یا قلبیه اند آن محاطان شنیده بودند و مرا و از اقتدا اند در امور خلافت است زیرا که تعلیق اقتدا علیهم که مشهور است
باشد آنها است تا آنکه اقتدار رعیت بخلیفه مراد داشته اند در همین حدیث تعلیم قرآن و غیر آن بدو گران حال کرده پس مراد از اقتدا غیر تنوی
و تعلیم است و آن نیست الا استملاف پس حدیث دال است بر این که اینها با انقیاد قوم ایشان را من جبهه الخلافه و همین است معنی تسلیم استملاف

و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خطبه تودیع که مہ را بآن تودیع کردند فرمودند علیکم بیتی و سنتہ الخلفاء الراشدین من بعدی
 عقدوا علیہا بالواجب بعد از آنکہ رویار چند نفر کردند کہ دال باشد بر آنکہ ولایہ امر بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلفای طایفہ
 خواهند بود پس گویا فرمودند علیکم بسنتہ و سنتہ ابی بکر و عمر و عثمان پس انیقول بحجاب النبیاء قوم است در اینجہ خلافت متعلق باشد
 بایشان و بمطلوب و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث مستفیضہ خبر دادند کہ بعد وفات وی صلی الله علیه و سلم خلافت نبوت و
 خلافت رحمت خواهد بود و بعد از آن ملک عضو و اینچہ متصل وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تعہد خلافت خلفای اربعہ بود پس
 خلافت ایشان خلافت نبوت و رحمت باشد و اگر شیر این خلفا مشابہ شیر انبیاء نمی بود یا ایشان بغضب خلافت را گرفته بودند خلافت نبوت
 و رحمت نمی بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث مستفیضہ اعلام فرمودند بآنکہ خلافت تاشی سدل است و سفینہ
 تفسیر کرد آنرا خلافت خلفای اربعہ و عقل نیز بران دلالت میکند زیرا کہ مطلق ریت مؤقت بسی سال نیست پس این خلفا متصف بخلافت
 بودند کہ غیر ملک عضو و پس این خلافت مدوح بود و خلافتی کہ بغصب جور پدید آمد و مدوح نمیشود و در احادیث مستفیضہ وارد
 شدہ است کہ آنحضرت صلی الله علیه و سلم رویا قلب دیدند و جماعہ از صحابہ نیز بالانواع مختلفہ رویا دیدند از آنجملہ حدیث سبب صلوات
 بآزمین و حدیث تطوط بعض ایشان بعض حدیث آشامیدن آب بترتیب و بشویش یا فتن عثمان و باز جمع شدن حساب برای او
 و حدیث وزن بترتیب الی غیر ذلک و این ہمہ معبر است بخلافت و این تفسیر در بعض تصریح وارد شدہ و در بعض با شارت و در بعض
 از ان سکوت کردند از ظہار سطح بلکه بآن پہنچ شدند پس از اینجا دستیم کہ خلافت ایشان ظلم و جور نبود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در مرض آخر صدیق را امام نماز ساختند و با مامت دیگری رضی شدند و این دلالت میکند بر استخلاف صدیق عطا و لعلاً اعطاً
 از جهت کہ عادت جاری است بآنکہ بر تخت نشاندن نزدیک موت دلالت بر استخلاف میکند و عقد لواء دلالت بر تائید نماید و در وقت
 و قلم دادن دلیل منصب وزارت است و این اشارات حکم عبارات دارند مثل اشارہ بدست و سر بجای لا و نعم و امامت و در امر منصب
 آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و بہترین موردین و دنیا پس تسلیم آن بصدیق دلیل شد بر اقامت از مقام خلافت را و اما نقل پس از ان
 جہت کہ جمعی در وقت عقد خلافت بآن تمسک کردند مثل فاروق و عمر رضی و ابو عبیدہ و ابن مسعود و از سایر حاضرین رضوی و انکاری
 برین استدلال ظاہر نشد پس گویا ہمہ استواء بآن استدلال نمودند و اگر امر و در دلالت این فعل خفائی خیال کرده شود در عصر صحابہ
 خفائی نبود و مثل این اشارات مختلف میشود دلالت و باختلاف عادات و حضور و آن حضرت صلی الله علیه و سلم سال را فرمودند ان
 لم یجدتی فانی ابابکر و این نیز صریح است در آنکہ خلافت بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصدیق راجع شود زیرا کہ آنحضرت در بیت المال
 و ادائی و عذای پیغمبریکہ از خواص خلیفہ است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند لا یبقین فی المسجد حوۃ الا حوۃ ابی بکر و این حدیث
 دلالت میکند بر خلافت صدیق و علما درین دلالت دو وجه نقل میکنند قبل لان الخلیفۃ یحتاج الی الاکتراثین و دخول المسجد لشدۃ
 احتیاجہ الی لازمۃ المسجد کی یصلی بہم و یا مرہم و یمنہا ہم و یقفنہم لہم و کان الناس فی الزمین الاول لا یقضون الا فی المسجد و قبل لایۃ اشارۃ
 الی سدر رغبات الناس فی خلافتہ و حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا ذکر کردہ است کہ آنحضرت صلی الله علیه و سلم قریب مرض موت
 فرمودند لقد سمعت ان ادعوا بآبک و احاک الحدیث و این حدیث صریح است در آنکہ مقصود آنحضرت صلی الله علیه و سلم استخلاف صدیق بود
 و مکررہ میشدند کہ غیر صدیق بآن رغبت کنند لیکن ترک کردند کتابت خلافت بنام او و انداختند برای او بنابر توکل بر وعدہ الهی و آنحضرت

الحق بآب منبر
 لایۃ فی الکفرۃ
 کون بن یمنین
 غصب علیہا ابابکر

آن سیدین و فاروق صلاحیت خلافت داشتند و خلافت ایشان حق بود و بحديث حذیفه ان استخلفوا ابا بکر الخ آنحضرت صلی الله علیه و سلم کواصی دادند صدیق را بآنکه اول کسی است که در جنت داخل شود و بآنکه صاحب آنحضرت باشد بر حوض و نداکر و شود و در از دایمی بهشت و بآنکه وی جگر کند و تر است در انواع بر و جریل با میکائیل در غزو بدر با او بود و کسی که متصف با صفات باشد اقرب است آنحضرت در منزلت و هر که اقرب باشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم حق با خلافت است آنحضرت صلی الله علیه و سلم خیر دادند که فاروق استعداد نبوت دارد و در قوت علمیه و عملیه و آما علمیه جانی که گفتند شیطان از وی میگردد و رویا میص دماند آن و این تلویح است و نائب او است و آما علمیه جانی که گفتند الحق نطق علی لسان عمر و گفتند وی محدث است و در دایم حق است برای او با حق و این خصلت تلویحی و نائب او است پس وقتی که نبوت منقطع شد حق با خلافت شخصی است که استعداد او در شبیه استعداد انبیاست آنحضرت فرموده است صلی الله علیه و سلم ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر پس لابد است که خیریت او بر همه در وقتی از اوقات عمر او باشد و در آخر عمر خلیفه بود پس خلافت او حق باشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عاگردند در حق فاروق عیش حمید او است شهید الیس اگر غصب جور کرده باشد عیش حمید کجا میسر شود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث مستفیضه تصریح فرموده است خیر القرون ترستی ثم الذین یلوئهم ثم الذین یلوئهم ثم یظهر الکذب پس اگر صدیق و فاروق و ذوالنورین غایب و جابر می بودند و اکثر ناس غایت می نمودند ایشان را بر ظلم و جور اهل حق نمی بودند و قرن ایشان بدترین فرسخ می بود و با اجتماع همه بر بدست ایشان جهت که اجماع و تشدید بر خلافت صدیق و فاروق و همه امت با ایشان بیعت کردند معامله رعیت با خلیفه با ایشان بجا آوردند و بلفظ خلیفه و امیر المؤمنین نهاده اند پس اگر ایشان حقیق با خلافت بودند فهو المطلب اگر بودند همه عاصی و فاسق و کاذب ضال شدند و بدترین خلق اندیشند و لازم باطل است زیرا که خدای تعالی فرموده است کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلْعَالَمِينَ تَأْتِرُونَ بِلَا مَعْرِفَةٍ وَتَهْتَكُونَ عِمْنَ أَمْنِكُمْ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَجْتَمِعُ أُمَّةٌ عَلَى الضَّلَالَةِ وَقَالَ خَيْرُ الْقُرُونِ تَرْتِي الْحَدِيثَ وَأَزْجَرُهَا أَنْ يَكُونَ سَلَامٌ مَقْنُونٌ أَنْ يَكُونَ إِمَامٌ يَحْيَى لِبَدِ أَنْحَضَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَدِيقٌ بُوْدِيَامُ تَقْضُو پس حق خارج نیست ازین دو قول و مرتضی ترک کرد منازعت با صدیق پس متعین شد که حق صدیق است زیرا که ترک منازعت خالی از د و حال نیست یا این است که بنا بر تقیه بود یا بغیر تقیه باطل است زیرا که حضرت مرتضی بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم عاجز نبود بوجهی که امکان مقاومت صدیق نداشته باشد ازین جهت که شجاع بود و بالاتفاق و بنو هاشم با او بودند و ابو سفیان بنی سعد الشمس با او موافق شده بود و وزیر با او بود و حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها با علو منصب قرابت خود و وجه ادب و دایم ادعی و داعی است قبول ریاست او را و نفوس عوام مطمئن اند بآنکه خلافت در اقا رب خلیفه اول باشد و اگر بغیر تقیه ترک منازعت نمود عصبانیتنا بر و خیانت در حق است کرده باشد و عاصی و خائن لائق امامت نبود و اگر کشیده گویند که هفتاد هزار از عرب با صدیق بیعت کرده بودند و عرب از بیعت خود رجوع نمیکنند باطل است زیرا که هفتاد هزار با مرتضی بود و ایام خلافت او بیعت نموده بودند باز رجوع کردند باز بیعت هفتاد هزار یک دفعه بود و در بیعت اول بجز چند تن بیعت نکرده بودند پس عاصی شد ترک منازعت قبل بیعت اول و بعد از وی قبل تمام امر و اگر گویند مشغول بودیم با تم پیغام بر گوئیم عاصی شد ترک مصلحت عامه برای کاریکه فائده آن مترتب نشد و از آن جهت که امت متفق است بر آنکه امام حق بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی است که ازین دو کس بود و پس میگوئیم که مرتضی امام نبود زیرا که متواتر شد که در ایام

نه گفت خود که گفت غیر نه و الا الله ابرو بر تم مر و این قول ادعای از سه حال است ظن یا از زبان سرائق بود و این قول و موافق
 و بیست المطلوب یا بعد است عقاید لیکن بغیر ضرورت و بغیر تفسیر یا بحسب این سخن میگفت یا بحسب عقاید این پس بدلس و غایب و الله بهتر
 بدلس و غایب اما بعد لایق امامت نباشد یا تفسیر بود و تفسیر در خلافت و بی ضرورت و بعد از اگر اگر ای بوده است میبایست که بر تفسیر
 انکار میکرد و چنین مبالغه نمی نمود و اگر تفسیر با وجود خلافت و شجاعت و شوکت و قیام بقال مع اهل ارض حاضر میشد میتوان گفت که
 یا بحسب که پیشین بر میبایست و در تفسیر یا بر تفسیر انکار میشد پس کلام خیر الله متحقق است و خلاف ادعیه و میتوان گفت که اظهار اسلام
 و نماز و حج و زکوة و روزه و غیره بر تفسیر مسلمین بود و شک نیست تفرقه قوم بر یک اسلام شد بود از تفرقه بسیار کار
 شین پس از اسلام او بر ناست چه جای امامت و این همه بقبا عالی میکشد که هیچ مسلمانی خیال آن نمیکند و پس ثابت است که خلافت
 حق صدیق بود و بعد از آن حق فاروق بهین دلیل بعینه و از جهت که خلافت خارج نیست از دو شخص صدیق و عمر رضی لیکن مرتضی بعد
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم تفسیر بود پس متعین شد صدیق بری خلافت دلیل بر آنکه حضرت مرتضی بعد آن حضرت صلی الله علیه و سلم تفسیر بود
 آن است که افتاد خلافت بنسب شارع میباید یا به بیت یا به تسلط افعال است از این است بریدن نیست و بر سر در مرتضی عقود بود و در این
 موجود و امامت و تسلط خود را بر سر است و اما نفس پس از آنکه است که اگر نفسی در خلافت حضرت مرتضی بود و نزد یک او یا نزد یک کسی از صحابه
 چون دیدند که خلافت از مرتضی صرف کردند و برای غیر او منعقد ساختند البته اظهار آن نفس میکرد و بدعا می خلافت را در این کار
 الزام نموده و الا عامی میشدند و مادت قاضیه است تا آنکه صورت آن الزام نقل کرد و میشد خصوصاً بعد موت شینین چه قیام بر تفسیر
 بخلاف وقوع مشاجرات عرفیه و در صورت البته مرتضی آن نفس مطلع میشد و انکار نفس میکرد و لیکن حضرت مرتضی انکار نفس نمی
 نمود و کرده است و اما نقل این از حکام شرح از آنکه است که اگر خلافت صدیق و فاروق حق نباشد و منصب جو را از گرفته باشند ایشان
 و مسا و نای ایشان فسق و ضال باشند و اگر چنین باشد از قرآن و سنن این برخیزد زیرا که قرآن منع کرده شینین است بر دست جو ان
 ایشان و سنن اکثر از شینین و جو ان ایشان مروی است و غیر ایشان چون گویند کردند از نهی مکر آن سکوت بنابر تفسیر بود یا بغیر تفسیر
 اگر بغیر تفسیر بود و افسس خلق الله بودند و اگر بنابر تفسیر سکوت کردند بر چه انسان بران موافقت کردند و دران نیز شینین تفسیر اند و هر
 دران مخالفت کردند و پوشیدند آن غیر مرفی است لقوله تعالی و لکن ینکون لهم ذنوبهم الذی اذینهم لهم و الذین لکنهم من
 لکن حق فیهم امتناع و منهدا در صورت لغرض من غیر ترجیح فارض میشود پس محبت به سب است باقی ماند پس ایشان مهمل
 مانند و تبلیغ ایشان واقع شد پس اگر مشید گویند حقیقت قرآن را و نهیم از تلاوت آنه آنرا گوئیم بخیل که بنابر تفسیر باشد و اگر
 گویند بنابر حفظ الهی كما قال و لا تأکله کل فی ظن ان گوئیم از بنما معلوم شد که بر حفظ الهی است و میتوان بود پس امام معصوم بر ما
 لازم شود اگر گویند حقیقت اند و نهیم بمعجزه گوئیم نقل بمعجزه بطریق تواند پیشرفت پس عفا عنه ثابت نشد و اگر چیزی از کرامت
 ثابت است بطریق واحد بغیر تفسیر تفسیر است و مثل آن از شینین منقول است این سخن را اندک کند و تر باید داشت قیام محبت تحلیف بغیر
 معرفت مکلف به هیچ نیست و آن معرفت بدون نقل از صاحب شرع صورت نه بند و چون نقل از در پی تفصیل نقل فرستیم بعد از و گوئیم
 گفته بیک نقل بر دو نوع میباید بود که اگر شرع آنرا بران میتوان گفت مذکوریم فی من بعد بران و تفسیر که با خود فرستاد شرع است
 نه یقینی که ممکن آن بران میکشد باین نوع ان نقل بر رویا است و سنن و ابتداء بر موافقت و مخالفت آن نوع منوط و تفریق محرم

این سخن از کلام
 امام است و در
 کتابهاست و در
 کتب معتبره
 مال و غیره

این سخن از کلام
 امام است و در
 کتابهاست و در
 کتب معتبره

و اختلاف فیه اختلاف است درین نوع و لا تکلّفوا کما کان الذین تقدّموا و اختلفوا الاّ من احدث فی دیننا ما لیس منه فهو
 ردّ محمول است برین نوع و این نوع عبارت است از نص صریح کتاب الهی و حدیث مشهور حضرت سرور انبیا علیه الصلوٰه و السلام که بفرمان
 متعدّد و بر دایت رجال عن رجال فی کلّ طبقه پیوسته و در حکم حدیث مشهور است خبر واحد که قراین آنرا بمرتبه یقین رسانند و این قراین
 بهشوم مخالف و موافق کتاب الهی بشد یا حکم صریح عقل بر حسب ضنون خبر یا قیاس بر اصول شش و مانند آن و اجماع است مرحومه
 خصوصاً اجماع طبقه اولی ازمت و قیاس بر این امور مذکور و نوع دیگر اخبار احاد که در موارد دیگر اختلاف علماء در تصحیح و تضعیف
 افتاده و اقیسه متعارضه و اخبار متخالفه که است در تطبیق آنها شذوذ و مذرفه اند و استدلالات ضعیفه که عقول در ردّ و قبول آن
 گفتگو کرده و حکم این نوع آن است که درین مسائل هست خود را بموافقت صاحب شریعت صرف باید نمود و بوجه بعد استغفار از جهل مطلقان یا
 باشد بران عمل باید کرد این حکم کلی نیز با جماع است در یافته ایم مختلفان درین نوع همه مصیب اند یکی مصیب و دیگر مخطی معذور بنا علی
 اختلاف فی ذلک علی قولین تفسیق را در اینجا مجال نیست و اختلاف است درین نوع رحمت است و وصفت است و این نیز بفرز است
 حکم عقل معلوم است که متناصل در تکلیف نوع اول است و قسم رابع از نوع اول که قیاس بر متفرع است بر سه قسیم اول که سبکه
 خلافت شیخین بلکه مشایخ ثلثه را منکر است و این بزرگواران را نفس و کفر مطلق بسیار و خاک در دهن از در حقیقت تیشه بر پای
 دین زده است و قطع رتبه دین از رتبه خسته است زیرا که کتاب الهی جمیع شیخین است و سبب اتفاق عالم بران دو نورین است اگر
 ایشان خلافت را به نصب و جور گرفته بودند و مضمون علیه الخلافه را ترسانیده بودند و فریقه از فرائض الهی ترک کرده اند فاسق
 خلق الهی شدند و بدترین ناس و همچنان معاندان ایشان پس نقل هر واحد از ایشان قابل اعتماد نماند و اگر تواتر را اعتبار کنیم مطلب ما
 حاصل است زیرا که ثبوت خلافت این عسکریان نقل متواتر متحقق است و اگر نقل چند کس که بر عزم این ملحدان منکر خلافت خلفا بودند بشنوم
 از ان نام برده مانع قرآن و احکام ثابت نشد و نه بطریق خبر و نه و اگر بالفرض مردی باشد بضعیف ترین نقل خواهد بود و که هیچ
 کس از هزاره علم آنرا نمیداند و باین نوع اول از نقل هم نرسد و احادیث مشهوره نقل مشایخ ثلثه و اعوان ایشان و قائلان بخلاف
 ایشان است پس نقل هر واحد از ایشان قابل اعتماد نباشد و اگر تواتر را معتمد سازیم نیز ایشان هم در سینه ایشان را گشته شد
 و کفی الله المؤمنین بالقیسّال و اجماع است کلمه است مجمل چون آنرا بر تکلیفیم در غیر زمان خلفای ثلثه متحقق نشده و بنیز حکم
 ایشان منعقد نگشته پس آنرا هیچ اعتبار نباشد بلکه در دست ما هیچ چیز از شریعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از نوع اول نباشد
 و است بطنون خود ما عمل کنند ثبوت علم مطلق در جزئیات شریعت ثابت نیست الا باجماع طبقه اول پس آن نیز متحقق نباشد
 پس هیچ کس الیوم مکلف بحکم شرعی نیست لعمرة الله و الملائکه و النّاس اجمعین علی هذه العقیده الباطله اما مخالفت حکم عقل صراح
 از جهت که نبی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشریعت غرّ لغت عظیمه و لطف جسیم است و قتال بنی آدم که لذاتیر قبیح بود برای این
 مسلی تجویز کرده شد پس اگر تمام امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از وی از ایمان بر آید و باشند در اوضالات بیوده گر چنانچه
 اندک در غایت قلت این نعمت عظیمه نباشد و قتال برای عین فایده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسلمان شوند
 و عنقریب از ایمان بر آیند برای صورت اسلام بدون آنکه در آخرت لغوی و بدین عظیم بود و قبیح فاحش و اگر ایشان را
 اکثر ایشان بر حق بودند چرا آنرا منکر نکردند و چرا تسلیم جایز و غاصب نمودند درین مقام عقل خود را اندکی حکم باید ساخت آن

مجاور و پاک صاحب جوی صلی الله علیه و سلم در پی اعلا کرامت کسیدند برای همین قدر بود که تا حد سیس از یک دو سلام و درید
 و از در دیگر در بر وید و این قدر آو میان را که گشتند و غایت کردند و دنیا و دوزخ ایشان را اسیر گرفتند برای همین بود که
 بلفظ بلفظ اسلام کنند و در آخرت بهره یابند و اگر سید گویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم به اختلاف مرتضی و اولاد او و حریت
 جمیع مسلمین اراده فرموده و دنیا و آخرت ایشان اختیار خود با خاتمه امام بر خود قسم کرده اند جواب میگویم مقتضای اصل
 عقل آن است که ترتیب موجودات و تسلط بادشاهان و مانند آن بر رعیت اولی اهل است بمنزله طعام و الهام علوم حق و ستر
 راسته و برای اصلاح عالم در دل از کی خلق الله و از اینجا اجرای آن علوم در دل خواری و از اینجا در دل عوام ناس طبع
 بعد طبیعت اصلاح است بمنزله نمک در طعام پس شرائع بعد از آنست که از استعدادات کائنات خارجی و قیست هرگز در حکمت حکیم
 الهی بقل مجده گنجایش ندارد که در تحقق لطف الهی که مقتضی ارسال حضرت بنیامیر بوده است صلی الله علیه و سلم بعد خلافت
 مرتضی و اولاد او را سازند حال آنکه در عنایت اولی مقرر بود که هیچ گاه حضرت مرتضی و اولاد او تا دامن قیامت منصوب
 نشوند و هیچگاه خلافت ایشان علی وجهی صورت نگیرد بلکه از میان ایشان هر که دعوت بخود کند و سرقتال برآورد و مخدول بکند
 مقتول گردد و فدای تعالی میفرماید **وَلَقَدْ سَخَقْتُ كَلِمَتًا لِّأَعْبَادِ مَا لَكُمْ سَلَسِلَ إِلَهُكُمْ لَكُمْ الْمُنْصَوِّتُونَ وَكَوَلَاتُ**
حُكْمَ النَّحْوِ الْعِلْمُونَ و الخلفاء الذین هم خلفائنا لا نبیاء و جمیع المؤمنین فهم المنصورون و جمیع الباطلین ممکن است که تا زمان
 امر فرایند و هزاران هزار یقین یابند و نماز خواهند و باین سبب براتبه مالیه پسند و بعضی اشتیاق شقوت او و رعایت اولی محمود
 شد و امتثال آن امر کند و از قیض عام محروم ماند و ممکن نیست که چیزی فرایند که هیچگاه هیچکس از اهل کند و از آنجست که حرمان
 افعال حدای تعالی در عالم بشری با حد و دلت بر بعضی معانی و تفرقه میفرماید اگر از ابرسته الله و الهیایم بگویم بجا است و اگر بگویم
 عقلی نیز تقریر کنیم رواست و لهذا اشکال در الهیات از نظام حسن که عالم را تا ثبات واجب الوجود تا در مختار علیم قدر کرد و اند
 در ربوات ظهور مجر و بر طبق دعوی بنیامیر مثبت نبوت قرار داده اند نظیر آن از محسوسات و دلائل شیرین است بر سبب دلائل
 و دلائل خصیصه رتبه اراضی است بر سبب غیث و دلائل نقامت است بر مرض و دلائل جرح است بر جرح الی غیر ذلک پس لطف
 خدای تعالی که سبب بعد از بنیامیر صلی الله علیه و سلم شد و است در اول حال کاری که در اتفاق طائفه بر قبول دعوت توحید و انکار
 شرک و مشرکان ظهور آمد پیش از هجرت بعد از آن کاری فرمود و متفرع بر نیگار و آن چهار اعداء الله است اولاد و دخول انواع شی
 آدم فی دین الله آخر بعد از آن کاری دیگر نمود و متفرع بر نیگار و آن از اولاد و دلت گیری و قیصر است بر دست شینین پس دین حق از
 امت مرحومه بر جمیع ادیان ظاهر شد بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن همه در حال بتاریت میدادند و ترغیب میفرمود
 پس این تسبیح است واحد مانند نهال نشانیدن و بر آمدن غصان و اوراق اولاد بر آمدن از ارشاد ثناء و خروج ثمار ثناء و مانند
 طفلی و جوانی و کهنه و آدمی و ترتیب هر یکی بر دیگری چون این نشق واحد دیدیم و هشتم بان لطف است که ساعت جنت آنرا و
 نماز میگویم و پس حقیقت خلافت خلفا ازین نشق واحد عقل بطریق حدس و را که در چنانکه از ترتیب از بار و ثمار میثناسیم که قصد
 باغبان فرمود و آن لطف باغبان که نشاندن نهال را اتفاقا کرده بود و بان لطف بعینه متقاضی بار و ثمار گشته همچنان نزول آن
 آیات آیات بعد از آن سوره و سوره مرتب شدن بعد از آن همه در مختار جمیع گشتن تسبیح است واحد همچنان اصل علوم حکام از سینه مبارک

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر روز فرمود بعد از آن بحوق قیاس و جماع بخورق و منشر شد و همچنان علم احسان از صدر شریف آنجناب
 علیه السلام جلوه نمودن و بعد از آن در خلفا آن علوم احسانیه گل کردن همه ترتیب واحد است متناسق بیشتر از آنکه با تجربه
 و تدبیر آخره علی اوله و از جهت که مسلمین همه با اتفاق جمیع نمودند و متفق شدند بر خلافت ایشان بعد از آن بر دست ایشان قیام کردند
 اولاً و جهاد فارس و روم ثانیاً متحقق شد قرآن با تمام ایشان مجموع و متفق علیه گشت و کفر از بلاد شام و عراق و یمن برخاست و
 حدود جاری شد نماز و روزه و تلاوت قرآن و اتفاق مسلمین بر یکدیگر پدید آمد و آنچه که پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نامی و نشانی از وی شنیده بودیم بمحض تسبیح صلی الله علیه و سلم ظاهر شده بود و در جمیع اقطار ارض فاش گشت درین
 نحو و اتفاق واقع است پس عقل صراح که بکدورت تعصب بکدر نشده باشد حکم مینماید که این خلافت حق است و عصیان پیناهم
 در عقول آن واقع نشود و در تقاضای خلافت قصوری روی نداد زیرا که اصل وراثت سواد عظم از ممت مرحومه موافقت امر
 پیغمبر است و عدم عصیان او و پیغمبر ایشان کمی است و قرآن که امام ایشان است کمی اگر اختلافی در میان است واقع شود بعارض
 هواست یا بعلت جهل و عقل صراح میثبات کند که پدید آمدن عارضه و بجز دو ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدون وقوع
 امری که آثار قوت غضبیه ایشان کذب است و حجت مقدم که سبب این انحراف باشد غیر معلوم و جهل نفس از سواد عظم
 بغایت دور و اگر ایشان از نفس غافل بودند صاحب حق چرا اظهار حق نکرد و کدام خوف موجب ستر آن گشت سبب آنکه ایشان
 عظیم و خیرت افعال ایشان معلوم کردیم از موافقت آنها بقرآن عقل حکم میکند که اینهمه خیر است و حق است قطعاً و مصلحت شرع در تائیم
 این بزرگان هزار در امری که زشتان معلوم است موافقت قرآن کسب آنکه متصدی آن شخصیتی شد غیر شخصی هیچ نیست و ایجاب
 استیلا شخصیتی که خلافت آن بودنی نیست کدام مصلحت است از بی آقارب و احوال شخصی که خلافت از دست آوردن بهتر است
 متعلق میشود و هرگز تری که در ترکش ایشان است نمی اندازد و در نیست که خب جا و براد عارضه واقع حل کند و با قدم بر
 خلافت جمهور دلالت فرماید قاعده عقل صراح آن است که بظاهر اعتماد کنند مگر آنکه قوی از آن ظاهر باز دارد مثلاً
 دیدیم که آتش شعله میزند تا آنکه بر غلط حص خود مطلع نشویم با وجود جرئری که شبیه بنار مینماید یقین بدانیم بمحرده خمال
 قصد آن نکردن و چنان طعام را بر آن موقوف نگذاشتن محض دیوانگی است اما تناقض در مصلحت شرع از جهت که شیعیه میگویند
 لطف واجب است بر خدا تعالی و لطف او تعالی تقاضا میفرماید که ملت را حفظی باشد و آن حافظ ملت لابد است از آنکه عالم معصوم
 باشد و معصوم غیر مرتضی نبود پس امام باشد و ما ساعد میکنیم در مقدمه اولی و ثانیه بتغیر ما میگوئیم که ضلای تعالی متصف است
 بلطف كما قال الله تطیفت بعباد و وعد فرمود حفظ قرآن را و انما له لحفظ و وعد و واجب الوقوم است
 و میگوئیم که لطف تقاضا میکند که ملت را حفظی باشد اما این حافظ است خیر میتوان شدگی آنکه خود متکفل حفظ باشد پس همیشه دفعه بعد
 و دفعه تقریبی احداث فرماید از غیب با لقا در قلب مردمی که امر کند بمعرفت و سخن از منکر و القا در قلب قوم انقیاد او را قال الله
 تعالی و انما که نگارند و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یبعث فی کل امة فی هذه الامة من یحیی و یدینا و یمم انما که است موحیه
 من حیث المجموع خاصیتی باشد که بر ضلالت جمیع نشود كما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یجمع امة علی الضلالة سیموم شخصی را
 میکنند که اقامت دین فرماید و چنانکه شیعیه میگویند که لطف گاهی ظهور امام معصوم است و آن کمال انواع لطف است و گاهی وجود او

به اخفا و آن نیز از اصل لطف غالی نیست تا میگوئیم که گاهی ندای تقالی هر سه نوع فقط را جمع میفرماید و آن اکل انواع لطف
 است و آن در ایام خلافت رحمت و خلافت نبوت است و گاهی بدو نوع اول انکشاف نماید زیرا که اصل لطف آن نمودی
 می شود و در مرتبه ثانی نیز مساعد میگوئیم نوعی از تغییر پس میگوئیم که اگر لطف الهی تعیین شمعنی که سابقا ملت باشد تقاضا
 فرماید لابد است این که نسبت به بشر علم و مبلو درجه در آخریت باشد تا لطف مستحق گردد و عصمت بمعنی که شهادت میکنند ضروری نیست
 ممکن است که در اول عمر که در فایز باشد بعد از آن خدا تعالی توبه نصیب کند و بزبان بنیامر اطلاع دهد که آخر حال او نیست
 و تصریحاً و تلویحاً حسن حال و اقبال و تعلیم فرماید لیکن اینجا شرطی دیگر مطلوب است و آن آن است که امام ظاهر و منصور و بعد از او
 اگر محتاجی باشد تکلیف باتباع شخصی قبول کند امر بنیامر میگوید نمیکنند لازم آید و اگر غرض اول بود و تقرب بخیر نباشد از نصیب او بلکه
 تقرب بشیر باشد و ترک نصیب او اقرب باشد بلکه از نصیب او زیرا که در صورت اولی مواخذ نباشد بلکه واجب و فعل محرم
 صورت مواخذ خواهد بود و بعد بهمه مقتضات میگوئیم که لابد امام حق بعد و فایز آنحضرت صلی الله علیه و سلم موجود بود و باقی علی
 الموفق و الخلف و آن امام صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه بعد از آن فاروق اعظم زیرا که هر دو بشیر بعلم و فلاح و صلاح
 بود و امان و ظاهر و منصور بود و نه حضرت مرتضی زیرا که اگر چه عالم بود و بشیر بهشت بود ظاهر و منصور بود و تحقیق این
 موقوف است بر تحدید نکته بدان اسعدک الله تعالی اشاره گفته اند که احکام اسلام باطل با غرض نیست و این مسئله را بر دوشی
 سر داده اند که موصی آن باشد که در ارسال رسل و انزال کتب و نسخ شرائع سابقه و بر هر دو این عادات جاهلیت مستلزمی منظور
 نیست اراده که ترجیح احدی درین کار خود کرده است و این قول این صورت و بیست و یکم نیست آری غرضی که تمایل آن
 واجب کند فی نفسه منفی است و مستلزمی که مرجع آن لطف عباد باشد و مربوط با مقتضای سبب است و واقع است اصل سبب
 فقها به صحابه و تابعین و پس از ایشان معتمد علی احکام است با اعتبار مناسب شناختن معانی مناسب متلاطم نفس و مال عقل
 و عرض و ملت ضروری و نه است و نقصان و مدد و تشریف و تقدیر و ابرار و ابرار باقی اند و بشیر و بیست
 صلوة و صوم و زکوة و حج برای تهذیب نفس و خروج او از اسیر شهوات و باطن او و در فتنای گیتی امری است مقرب و مفید
 کبار و ثواب مقبول امام عزالی در باب توبه چه قدر تصریح آن کرده است آنرا همه گذشتیم استقرار احکام و احوال فطانت
 دران با بجزم بعرض شصت مطلوب پیافه مطرود و منظر میگردانند چنانکه در حجت بالغه اکثر آن مطالب تقریر نمودیم آنرا
 هم گذشتیم در قرآن و احادیث خبر بسیاری از اصحاب و مناسبتین در باب ارسال رسل گفته اند و کلمات آنکه گذشتیم
 بَعْدَ اَبْنِ مَرْثُومَ قَبْلَهُ لَقَدْ اَتَيْنَاكَ الْاِسْلَامَ الَّذِي نَسْتَعِينُ اَيْتَانِ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَكُنَ مِنْ الْخَرَجِ
 و در حدیث قدسی آمده ان الله خلق بني آدم مثله و ان الشياطين اعدائهم و ان الله نعت عزيرهم و عجمهم و اني بعثت اليك
 بهم و اني بعثت اليك بهم و در حدیث وارد شده که مثل آنحضرت صلی الله علیه و سلم مثل مندرجش است و انهم قیامت بودی شهرت
 یافته که سنی جو فاعده خود که الزام و اول حدیث مشهور است با ثبات آن منوط بر شیوه تحقیق از حدیث است و قول شری
 و نه قول با تری بی هر حکم نفس کتاب و حدیث مشهور و اطلاع امین و قیاس با شایسته همان سنت است و قیاس با شایسته همان سنت است
 باشد یا غیر آن ظن غالب بر قیاس آن است که غرض شری درین مسائل نوع چند است که سنی است یا نه یا مخالف آن را بسبب آن میگویند

سنت

نه جزم با کمال در شریعت چنین و چنین است چون این نکته بوجه اجمال مذکور شد باید دانست که سبب ارسال رسل و انزال کتب و تکلیف حکام
شرع لطف الهی است یعنی رسیدن افراد بنی آدم بحال نوعی خود بدین این چیزها نیست یعنی آدم بجان رحمت که باعث خلق نوع
النسان شد است بار دیگر بر قیاس اندر وی خود کشف و دانافاضه شرعی فرمود که تکمیل افراد بشر نماید و ایشان را بحال و جمال
خویش رساند بجهان بی مانند که باغبان نهال می نشاند و تربیت او میکند در اول مرتبه از تربیت او نشستن تخم است در زمین و جذب
کردن آب و هوار از اطراف و جوانب خود و ثانیاً همان تربیت سبب ظهور شاخ و برگ درخت میشود و ثالثاً بعلیه همان تربیت
موجب وجود آزار و نمار میگردد و نیز آن تربیت اولاً سبب زیادت اجزاء درخت است و ثانیاً بعلیه همان تربیت باعث تازگی
اجزاء درخت و ظهور شطابیط عجیبه در اوراق و از مارا و می گرد و و همچنان غذائی که مذکور است و الا سبب زیادت
اجزاء طفل ساخته است همان غذائاً موجب ظهور حال حسن او پیدا آمدن حرکات و سکانات خاصه بنوع او گشته است پس شریعت
تمه تقدیر است و تکلیف شرع تمه تمه کوین نوع است چون این نکته بخاطر نشست بهل عرض پردازیم حق جل و علا در کتاب عظیم میفرماید
هُوَ الَّذِي ارْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَذِي الْحَقِّ لِيُطَهِّرَكُمْ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَقَالَ تَكُونُوا لَكُمْ
كُلُّكُمْ دِينٌ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَكِنَّ كَلِمَةً مِنْ بَيْنِ يَدَيْكُمْ فَتَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ لَكُمْ كَلِمَةً وَتَقَالُ الْبَنِي
صلى الله عليه وسلم في حديث عدي بن حاتم وابو ذر والمقداد وغيرهم حتى صار مشهوراً و كذا في قوله تعالى لا اله الا الله
بیت من ماریا و بر بجز غریز او دل دلیل انما نهم شده و یعنی مشترک واحد دین حق همان است که ممکن شد و همان است که ناشی
در همان است که شرفا و عروبا در بیوت و برو مدر در آمد و شک نیست که صدیق البر و فاروق عظم و ذی النورین مسلط شده بر روی
ارض و در دم و فارس را فتح کردند و قرآن را جمع نمودند همان قرآن در تمام عالم شائع شده است و مسائل اجماعیه ایشان را
جميع آفاق منتشر گشته و اکثر اهل اسلام بذهب سنت متمسک شده اند چه محدثین و چه فقهاء و قرا و چه مفسرین و چه بادشاهان و
زمن و در سادات اهل بیت گاهی خلاف منظم نشد الا خلافت حضرت مرتضی فقط و معلوم است که حضرت مرتضی در ایام خلافت خود
دید و چه کشیده و ایام خلافت حضرت مرتضی بذهب شیعه ایام بتلا و ایام تقیه و خوف بوده است و بعد از چهل سال که در رضی
تعاونه بدار بقا انتقال فرمود و بنو امیه در انقطاع و استیصال امر او چه کوششها نموده اند و بعد از حضرت مرتضی هیچگاه خلافت بر کسی
مستقر نشد و خروج میکرد و در اول جمع رجال و نصب قال گفته میشد ای ان اذنت الدنيا بصرم قائل باین مذمم همیشه مخفی
و مظهر و بوده است که ما هم مظهر فی کلابه حالاً انصاف باید داد که دین ما مظهر است یا دین شیعه و متمم طریقه است یا طریقه شیعه لطف الهی
که باعث پیغامبر علیه الصلو و السلام و اشاعت دین او مطلوب بود مذمم باین سنت نتیجه داده است یا مذمم شیعه را افاده فرموده
نصب امامی مخفی خائف که صلابه عرض مذمم خود علی رؤس الاشهاد داد در نشد لطف الهی است یا تسلیط بادشاهی که امام شمس
البعثه انهار ظهور فرماید و دین خود را با اعلان تقریر کند و شرق و غرب عالم را مسخر حکم خود گرداند و از این لطف جسیم شمع حق است در
اقطار ارض یا نصب امام مخفی مخدول که سبب آشغ جمیع عالم شود اگر بفرض مدار این بشارات متواتره صور اسلام باشد بفر حقیقت
آن لطف نباشد بلکه در پس باشد و ازاده شریطوانت بی آدم سوال اگر کوئی باین دلیل که تقریر کردی مدعا و قبی ثابت شود که مخالف
در معارضه آن دلیل امامی و بجز تقریر خود لیکن شیعه گفته اند قال الله تعالى قَاتِلُوا آلَ الْكَافِرِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ

[illegible]

بر فرائض با سبب بر نوافل مروج است در شریعت و مدار فضیلت و کمیت آنرا و بشر واقع شده و بخلاف صدقه دادن در وقت
 رکوع هیچ مناسبت با سبب شرعی پیدا نمی کند الا آنکه منتهی بحد دلالت دارد بر غنای در صدقات و جنتی حسن عبارت آن باشد که گویند و میگویند
 یسار عین الصدقة خصوصیت رکوع را و فنی نیست که در آن رکوع در آن باز اگر تسلیم نمایم که آیت نازل شده است در آن جهت رکوع و نیت و دلالت آن است
 حضرت مرتضی نامیر مسدین است و الامر که اگر زیر که ندای تعالی مرتضی را در مشاهد حضرت صلی الله علیه و سلم توفیق عظیم کرم فرمود
 تا امور مجیه از وی بظهور آمد مثل مبارزت در روز بدر و جنگ احد و قتل عمر بن عبدود و در غزو خندق و فتح حصن در وقت ضربه غیر
 ذلک و این نصیر مسدین بود و خلافت از کجا منبهم شد و اگر شیعہ گویند بلی معنی متصرف است در امور شهید ولی مرأه در نواح و ولی صبی در
 معاملات او و ضمیر خطاب بر اسی است و ولی است نمیشد مگر امام جواب گویند و لا یقتضی جمالی اگر این آیت دال است بر امامت او احوال
 پس در حال حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم امام باشد و لا قائل به و اگر معنی آنکه بعد ازین پیغمبر بر ما ناهض گردد زیرا که در وقتی از اوقات
 و هو وقت قیامیه بالخلافه امام معنی بود و ثانیاً محل هر جا در قرآن ولایت آمده معنی آن نصرت است فی الانفال ان الله بن اموات
 و هاجروا و جاهدوا امواتا و انفسهم فی سبیل الله و الذین اووا و نصره و اولئک بعضهم اولیاء بعضهم
 و الذین امنوا و لم یهاجروا و لم یقاتلوا و لا یموتون فی سبیل الله و الذین امنوا و لم یهاجروا و لم یقاتلوا و لا یموتون فی سبیل الله
 فی المآله لا یتخذ الله لهم نصیری اولیاء بعضهم اولیاء بعضهم فی سبیل الله و الذین اووا و نصره و اولئک بعضهم اولیاء بعضهم
 دلالت مینماید بر آنکه در اول میفرماید با آنها الذین امنوا منکم و الذین امنوا منکم و الذین امنوا منکم و الذین امنوا منکم و الذین امنوا منکم و الذین امنوا منکم
 و این اشارت بنصرت است بعد از آن میفرماید و من یتوکل الله و رسوله و الذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون و این
 صریح است در نصرت انصاف بدیه که این دلیل فی نفسه دلالت بر وجوب خلافت حضرت مرتضی مینماید یا بعارض بود و فعلاً بعد
 برده عاید دور و درازی فرد آورده اند و گفته اند که لایزال عکلی الظلمین یعنی الظلمه و ابو بکر کان ظالماً لانه کان
 کافراً فی اول عمره حتی بعثت النبی صلی الله علیه و سلم و دعاه الی الاسلام اصل قصه است که خدای تعالی خطاب فرمود بحضرت ابراهیم
 علیه صلوات الله و سلامه و ایزد ایزدین جاکم انک انت الانس امام ما قال و من یتوکل علی عکلی الظلمین اگر چه معنی امام مشیو است
 نبی شهید یا خلیفه یا عالم مقتدا لیکن مراد در اینجا نبی است بلا شک پس کلام این است که خدای تبارک و تعالی حضرت ابراهیم را نبی مبارکی
 مردمان و مبعوث گردانید و ابراهیم مردمان و صلوات الله علیه موال نمود که بار خدایا از ویت من جمعی را انبیا گردان و حق سبحانه
 فرمود در سوره وحی من یبوء من ظالمین را و در حکایت این ماجرا و است بر شکران عرب با لغ و جوه که میگفتند لا یتوکل هذا
 القرآن علی رجل من اقرانهم عظیم چون معنی آیت دهنه شد میگویند اینجا صلا ذکر خلافت نیست و دلایل آیت مبسوط است و ندارد
 و ذکر نبوت و وحی است و علی تسلیم لفظ ظالم حقیقه بر شخصی منطلق است که در وقت وقوع مضمون جمله ظالم باشند بر شخصی در زمانی
 که قبل است یا بعد است ظالم بود اطلاق عصیر بر خمر نیم بر عصیر مجاز است بالاتفاق و ابو بکر صدیق در ذیل خلافت ظالم نبود و قوله
 صلی الله علیه و سلم لا یرضی ان یتوکل من یتوکل الا ان یتوکل لای یتوکل فی اصل قصه آن است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 متوجه شد بغزو بنوک و حضرت مرتضی را در خانه گذاشت بجهت مصلحت خانه خود از یو به گونه ملا با حق حضرت مرتضی بهر سبب که وقت جنگ
 بر ابراهیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد آنحضرت فرمود و لا یرضی ان یتوکل من یتوکل الا ان یتوکل لای یتوکل فی اصل قصه آن است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي وعلمه في بعض تجاربه فقال لي يا رسول الله تكلمني مع الناس واهل البهائم
فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انا ترست ان تكون مني بمنزلة ما روت من موسى الا انه لا نبوة بعدي حاصل كانت
كهف حضرت موسی در وقت غیبت خود از بنی اسرائیل بسوی طر حضرت بارون را خلیفه ساخت پس حضرت بارون جمع کرد در میان
سبب حضرت از اهل بیت حضرت موسی بود و خلیفه او بود بعد غیبت و بنی بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون مرتضی را خلیفه
در غزو تبوک مرتضی تشبیه پیدا کرد و حضرت بارون در وقت خلافت در وقت غیبت و بودن از اهل بیت نه حضرت
ثالثه که نبوة است این معنی با خلافت کبریه که بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد هیچ ربطی ندارد زیرا که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در هر غزو و غنیمت را میردینه مقرر میساخت خلافت کبری دیگر است و خلافت صغری در وقت غیبت از مدینه دیگر و اگر
ولایت کند بر آنکه در حق حقیق است بآنکه تفویض امور با او فرایند این معنی با ذهاب خلافت ندارد و اگر مراد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم خلافت کبریه می بود تشبیه میداد بوضع که خلیفه حضرت موسی بعد وفات او بودند بحضرت بارون زیرا که حضرت
بارون در وقت غیبت حضرت موسی بجانب طر خلیفه او بودند بعد وفات او موت حضرت بارون قبل حضرت موسی است
بچند سال حال آنکه تشبیه باید دید که برای توضیح این دلیل گفته اند باینکه علی بن ابی طالب انما بیست و چهار دن من مو
ثابته علی بن ابی طالب صلی الله علیه وسلم والا لما فتح الاستثناء ومن المنازل انما بیست و چهار دن من موسی استخافه
للقيام مقامه بعد وفاته لو عاش لانه لو غزاه كان منفردا بذلك غير جاز على الانبياء و غير گفته اند من جمله منازل بارون من
موسى انه كان شر كاله في الرسالة ومن لوازمه استحقاق الطاعة بعد وفاة موسى لوقفي توجب ان يثبت ذلك
لعلي الا انه استنعى الشركة في الرسالة فوجب ان يتبعه مقرر على الطاعة على الأئمة من غير رسالة و هذا معنى الامامة جواب ما
بمنزلة بارون من موسی نوعی از تشبیه است و مستبر در تشبیه او و مستبره مذکور علی الاکسنة است نه او و در دراز بهان میانه
که شخص از بنی اسرائیل اسیر انبیا و تبر بعد یا شرکت در بیعت او را که نماید مشهور از خصال حضرت بارون همان خصال ثلاث است
بهم ناطق از مثل این کلام معنی استحقاق خلافت بعد وفات نبواند فهمید خصوصاً باین علاق که از عدم استحقاق خلافت رسول
لازم می آید و از عزل معشر خلافت منتفی می شود بلکه میتوان گفت که اگر بارون بعد موسی زنده می بود خلیفه نمی شد بخلاف امثال
زیرا که خلافت اصطلاحی غیر بنیامبر الا ان است نه بنیامبر را میتوان گفت که انقطاع کادس که بشرط غیبت تفویض نموده باشد
عزل است بلکه تمامی آن کار است مثل آنکه گویند فلان کار کرده یا و دی کرده آمد میتوان گفت استحقاق طاعت در انبیا
بحکم نبوت است چون نبوت را از میان مستثنی ساخت هر چه بجهت نبوت باشد آنهم مستثنی شد و اکثر ائمت مرتبه که امامت است
بمعنی معصوم مقرر طاعت انبیا نمی کنند بل مفهوم آن محصل نمیشود باین کلام بران نهادن چه قدر از انبیا در
است قوله صلی الله علیه وسلم يوم غدیر خم من كنت مولاه فعلي مولاه اصل قصه آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت
مرتضی را بجانب یمن فرستاد و آنجا در میان حضرت مرتضی و لشکریان او خشنودی واقع شد چون در حجة الوداع بحدت آن
حضرت صلی الله علیه وسلم و صحابیه را مشرف شدند لشکریان او پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکایت عرض نمود
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند روز توقیف فرمود و از حضرت مرتضی حقیقت حال استفسار نمود و چون اصل قصه بخاطر خلافت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في خلقه
دلائل على ما لا يدرك بالحواس
و جعل في آياته
دلائل على ما لا يحيط به العقول
و جعل في رسوله
دلائل على ما لا يدرى بالمشاهدة
و جعل في كتابه
دلائل على ما لا يحيط به القلوب
و جعل في خلقه
دلائل على ما لا يدرك بالحواس
و جعل في آياته
دلائل على ما لا يحيط به العقول
و جعل في رسوله
دلائل على ما لا يدرى بالمشاهدة
و جعل في كتابه
دلائل على ما لا يحيط به القلوب

باربعین الفاء اخرجه الترمذی وحقن ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا زواجه ان الذي يحشو عليكن بعدى منكم لكانت
 الباء اللهم استغفر الرحمن ابن عوف بن سبيل الجنة رواه احمد وسمي جمع در کتاب وغيره آن است تا وقتی که ایمان بکتاب الله واجب است
 صلواته اقارب ازواج شخص حضرت صلی الله علیه وسلم نیز واجب است و سیاق این کلمه قریب سیاق این حدیث است من کان یؤمن بالله واليوم
 الآخر فليکرم نفسه واین معنی از لفظ مسلم در حدیث زید بن ارقم که اصح الفاظ اوست ظاهر است لاختفاء که و اما غضب برای مرقی
 و تاکید در نمی آید و از جاذبه عدل الهی غیر این تشدید چه بروز نماید جوشیدن ملکوت هنگام اقبال حضرت عائشه و دست و قول حضرت
 تاکیدات چه آید و از جاذبه عدل الهی غیر این تشدید چه بروز نماید جوشیدن ملکوت هنگام اقبال حضرت عائشه و دست و قول حضرت
 صلی الله علیه وسلم وقتی که ملائی در میان صدیق اکبر و فاروق اعظم رفت پس انتم تارکون لی صاحبی الحدیث خوانده و صیت
 دوستی مرقی را باین کلمه نمود آنست او لی بکم من انفسکم قالوا بلی قال ان کنتم مولا فاعلموا لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 عا واه و معنی است باین کلمه آن است که حق پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه بر امت کن است که هیچ مصالح خود را تقویض کن
 وی صلی الله علیه وسلم نمایند و ایشان را با پیغمبر خیرتی و استقلال نباشد مانند طفل در دست دایه یا مانند اعمی در دست قائد
 بی اختیار باید بود پس آنکه با مرقی عداوت داشته باشند و وجه شکایت او تقریر کنند بنفس و عقل خود اعتماد نمایند و مانع حکم
 پیغمبر باشند و معنی مولا دوست است بقرینه اللهم و ال من و الاله و عا واه و بقرینه احادیث بسیار که مذکور کردیم لا
 یخلف و لا تشکوا و لا تحب علی آیه الا یحیی من سب علیا فقد سبني الی غیر ذلک چون این معنی واضح شد باید دانست که این حدیث
 باستند ایجاب اختلاف ساسی ندارد اینجا تعظیم صید ابل بیت مراد است و امر بدوستی حضرت مرقی و نهی از دشمنی او
 و این نوع در حق مرقی تنها نفرموده اند بلکه در حق عباس و ولاد او و در حق ازواج طاهرات نیز وارد شده و در حق صدیق اکبر نیز
 بل انتم تارکون لی ابابکر الحدیث تعنت شیعه را تا شاکی چون درین حدیث هم جای ناخن زدن ندیدند گفتند مولا معنی اولی است
 و اولی متصرف در حق تمام امت می گیریم و اولی تصرف در حق جمیع امت امام است پس مرقی امام شد گوئیم مولا یعنی محسوب است
 از جمله قرینه حساب متصوره و از جمله احادیثی که قریب بمضمون این حدیث و نزدیک بزبان او وارد شده و از جمله قرینه اللهم و ال من
 و الاله و عا واه و ال من باز میگوئیم مولا یعنی محقق و معشوق مشهور است و معنی ناصر و مالک نیز آمده لیکن معنی اولی از نیاید و هیچ فعل
 معنی فعلی نخواهد ایم باز میگوئیم اگر مولا معنی اولی شد یا در لفظ ذکر ولی مدو باشد نموده اگر چه جار است اگر چه که ولایت و تصرف امور ملکیه مراد است
فصل ششم در تفصیل شیخین و این مطلب سبب می شود باینکه تفهیم داد که عقیده و لهذا این فصل را بدو قسم تقسیم ساختیم
مقصد اول در ادله تفهیم باید دانست که تفصیل شیخین بر سایر صحابه ثابت است بدلائل کتاب و تفسیر و تلویح مسته
 سینه و باجماع امت و بلازم است اختلاف شخص بخلافه خاصه افضلیه او را بر رعیت خویش و لهذا مقصد اول را تقسیم ساختیم
 بچهار مسلک مسلک اول در دلالت کتاب الله بر افضلیه صدیق اکبر بر سایر امت خدای تعالی تمام صحابه را در یک
 مرتبه نهاده است بلکه بعضی را بر بعضی فضل داده و از استقرار ادله شرع معلوم میشود که این تفصیل بدو وجه در حدیث معتبر
 یکی باعتبار سوابق اسلامیه و دیگر باعتبار صفات نفسانی که صدیقیت و سیدیت و حرایت از آنجمله است و باین مراتب تفهیم
 و ابرار بآن سبب است و نیز از آیات و احادیث بسیار مستنبط می شود که براعت جمال و کثرت مال و قویست نسبت اند آن درین

ای کلمه در حدیث
 علی بن نقیض
 و نور العظم
 این حدیث
 برای این حدیث
 و این حدیث
 من تارکون لی
 که بدین
 خروج حدیث
 در حدیث
 فصل ششم
 در تفصیل
 شیخین

فَضَلْتُ بِي أَرْسَتْ قَالَ إِنَّهُ تَعَالَى مَا أَمَّا الْكُفْرُ وَلَا آوَادُ كُفْرًا لَيْتِي تَعَالَى عِنْدَ مَا لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ أَمِنْ وَعَمِلَ حَسَنًا
إِنْ قَالَ وَجَعَلَكُمْ شُرَكَاءَ قَبْلَكُمْ لِيَتَارِكُوا آيَاتَ الْكُفْرِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى لَكُمْ وَلِلنَّاسِ وَتَبَيَّنَ فَتَبَيَّنَ
وَلَا يَكُنْ لَكُمْ شُرَكَاءُ قَبْلَكُمْ لِيَتَارِكُوا آيَاتَ الْكُفْرِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى لَكُمْ وَلِلنَّاسِ وَتَبَيَّنَ فَتَبَيَّنَ
جَابِسَ مَا يَكُنْ لَكُمْ شُرَكَاءُ قَبْلَكُمْ لِيَتَارِكُوا آيَاتَ الْكُفْرِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى لَكُمْ وَلِلنَّاسِ وَتَبَيَّنَ فَتَبَيَّنَ
مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَرَجَّلَ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ
بَنِي إِسْرَءِيلَ إِنَّهُ يَكُنْ لَكُمْ شُرَكَاءُ قَبْلَكُمْ لِيَتَارِكُوا آيَاتَ الْكُفْرِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى لَكُمْ وَلِلنَّاسِ وَتَبَيَّنَ فَتَبَيَّنَ
هَؤُلَاءِ رَجُلٌ تَلَّ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى مَا يَكُنْ لَكُمْ شُرَكَاءُ قَبْلَكُمْ لِيَتَارِكُوا آيَاتَ الْكُفْرِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى لَكُمْ وَلِلنَّاسِ وَتَبَيَّنَ فَتَبَيَّنَ
لَقَدْ أُولَى اللَّهُ تَعَالَى فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا مَلَكَ يَدَايَاكُمْ وَالْقِسْمَ فَضَّلَ اللَّهُ الْبُحْثَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى لَكُمْ وَلِلنَّاسِ وَتَبَيَّنَ فَتَبَيَّنَ
عَلَى الْقَيْدِ بِنَ دَرَجَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ تَعَالَى مَوْلَى الْقَيْدِ بِنَ دَرَجَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ تَعَالَى مَوْلَى الْقَيْدِ بِنَ دَرَجَاتٍ
بَيْنَهُ وَمَنْغِيرٌ وَأَوْرَاقَةٌ وَكَانَ اللَّهُ تَعَالَى مَوْلَى الْقَيْدِ بِنَ دَرَجَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ تَعَالَى مَوْلَى الْقَيْدِ بِنَ دَرَجَاتٍ
بِكُلِّ بَعْضٍ أَيْسَانِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ أَيْسَانِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ أَيْسَانِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ أَيْسَانِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ
خَوَاتِمُ بَعْضٍ أَيْسَانِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ أَيْسَانِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ أَيْسَانِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ أَيْسَانِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ
تَقَالِي بَعْضٍ أَيْسَانِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ أَيْسَانِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ أَيْسَانِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ أَيْسَانِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ
مَاتِي بِمَا نَدَّاهُ بِمَا نَدَّاهُ بِمَا نَدَّاهُ بِمَا نَدَّاهُ بِمَا نَدَّاهُ بِمَا نَدَّاهُ بِمَا نَدَّاهُ بِمَا نَدَّاهُ بِمَا نَدَّاهُ بِمَا نَدَّاهُ
بَعْضُ الْمَوَاتِ لَعْدِي دَرَجَاتٍ أَيْسَانِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ أَيْسَانِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ أَيْسَانِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ
رَجُلٌ كَالْمَنْشَرِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُقِيمُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ يَرْجِعُ الْأَمْوَالُ
لَا يَكُنْ لَكُمْ مِنْ أَنْفَقٍ مِنْ قَبْلِ الْقَيْمِ وَقَاتِلُوا لِكُلِّكُمْ أَنْظِمَ دَرَجَاتٍ مِنَ الَّذِينَ يَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ مَا قَاتَلُوا
وَلَقَدْ وَعدَ اللَّهُ الْحَسَنَى وَالْحَسَنَى بِمَا تَعْلَمُونَ نَحْبُكُمْ عَنْ مَجَاهِدٍ فِي قَوْلِهِ رَيْسُكُمْ مِنْ أَنْفَقٍ مِنْ قَبْلِ أَنْفَقٍ
بِأُولَئِكَ أَعْلَمَ دَرَجَاتٍ مِنَ الَّذِينَ يَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ مَعْنَى اسْمِ الْفَيْدِ لَيْسَ مِنْ بَعْضٍ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ
لَيْسَ مِنْ بَعْضٍ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ
كَانَتْ الْفَقْدَ وَالْقَالَ جَمْلُ الْفَقْدَ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ
دَرَجَاتٍ جَمْعِي كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ
وَأَيْنَ آيَاتٍ بِطَرِيقٍ مَعْنَى دَلَالَتٍ يَكُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ
بِرَجَاءِ عَانَةِ بِيَانِ عَلَى الطَّلُوعِ وَالسَّلَامِ بِمَعْنَى قَاتِلٍ وَالْقَالَ سَابِقٍ بِبَعْضٍ زِيَادَةٍ مِنْ مَعْنَى مَوَاتٍ شَاهِدٍ
وَارِدٍ فِي كِتَابِ رِسْمٍ مِنْ آيَاتِ سُورَةِ الْفَالِ وَالَّذِينَ أَمَلُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهِدُوا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ أَدَاوا وَلَقَدْ رَفَعْنَا أَوَّلِيكُمْ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ
لَقَدْ رَفَعْنَا أَوَّلِيكُمْ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ كُنْ لَمْ يَجْرُ

بر آنکه هجرت و جهاد جماعه که مقدم است فضیلت ایشان فائق تر و از آن جمله حدیث بخاری عن ابی مالک و ابی رزاه عن حضرت علی بن ابی طالب
عنه السلام فاروق عظم را که از جهاد برین اولین بود و از شما نمود که بل انتم تاکنون بی صاحبی محفل ساختن و ترک و از بایه تقدیم و در تقدیم و بایه
از جمله حدیث انکان من یخرج الیه بنو البکر بن عبد الرحمن بن عوف کلام فقال خال له عبد الرحمن بن عوف و یستطیلون علینا بایهیم و یستطیلون علینا
فصلح النبی صلی الله علیه و سلم فقال و علی ابی اصحابی فوالذی نفسی بیده لو انفقتم مثل احد و مثل الجبال ذهابا ما بلغتم عظام
و از آن جمله حدیث سفیض بر و ابی البکر بن عبد الرحمن بن عوف و غیره و لا یستبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل احد
و بایه ما ادرک و ابی احدیم و لا یصفیه و ظاهر است که خطاب برای جمهور حاضرین است پس بلفظ اصحاب قدما می صحابه را
اراده کرده اند لا محاله چون این مقدمه بوضوح پیوست باید دانست که صدیق اکبر پیش از هجرت قتال و اتفاق می نمود
کرده است و فاروق عظم پیش از هجرت قتال می سبیل الله نموده بجلالت صحابه دیگر چه حضرت مرتضی و چه غیر او قبل
از هجرت قتال و اتفاق از ایشان واقع شده پس شیخین افضل شدند از حضرت مرتضی و غیره و مقتضای حدیث این است
قال الواحدی لا یستوی من الفقه من قبل الفتح و قال یعنی فتح مکة قال مقاتل لا یستوی فی الفضل من الفقه ما له و مقاتل
العدد من قبل فتح مکة مع من الفقه من بعد و مقاتل قال الکلبی فی روایة محمد بن الفضیل نزلت فی ابی بکر تبدل علی هذا ان کان
اقول من الفقه المال علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی سبیل الله و اول من قاتل علی الاسلام قال ابن مسعود و اول من
اظهر اسلامه سیف بنی صلی الله علیه و سلم و ابوبکر قد شهد له النبی صلی الله علیه و سلم بانفاق بالقبول الفتح فیما اخبرنا عبد الله
بن اسحق باسناد عن ابن عمر قال بنی النبی صلی الله علیه و سلم جالس و عنده ابوبکر الصدیق علیه عباة قد خلعا علی صدره
بخلال اذ نزل علیه جبرئیل فاقرأه من الله السلام فقال یا محمد مالی اری ابابکر علیه عباة قد خلعا علی صدره بخلال
قال یا جبرئیل الفقه ما له قبل الفتح علی قال فاقرأه من الله السلام و قل لایقول لک ربک اراض انت عنی فی فکرت هذا اقم
ساخته فالتفت النبی صلی الله علیه و سلم الی ابی بکر فقال یا ابوبکر هذا جبرئیل یقرک من الله السلام و یقول لک ربک ارض
انت عنی فی فکرت هذا ام ساخت قال فبکی ابوبکر فقال علی ربی اغضب انا عن ربی راض انا عن ربی راض و قول ابی بکر
اعظم درجه من الی الفقه من بعد و قالوا قال عطاء بن یدرجات الجنة یتفاضل فالذین الفقه من قبل الفتح فی فضلهم
الزواج لان المتقدمین نالهم من المشقة اکثر مما نال من بعدهم و کانت بصائرهم ایضا انفذ و کلا وعد الله الحسنی بخلال
المتقدمین و وعد الله الجنة اما قال ابی بکر صدیق پیش از هجرت پس ثابت است بطریق بسیار اخرج البخاری عن عرو
قال قلت لعبد الله بن عمرو بن العاص اخبرنی ما شد شی صنع المشکون بر رسول الله صلی الله علیه و سلم قال بنی رسول الله
صلی الله علیه و سلم یسألون فی الفقه اذا قبل الکعبه اذا قبل محبة بن ابي حنیفة فاخذ بنکب رسول الله صلی الله علیه و سلم و کتبی ثوبه فی عتقه
محبة خیر ما شد یافا بک فاحذ بنکبیه و وقع عن النبی صلی الله علیه و سلم ثم قال اقتلون رجلا ان یقول انی رسول الله
و قد جاءکم بالبیت و عن عمرو بن العاص قال ما توفول من رسول الله صلی الله علیه و سلم شی کان الله من ان
طاف بالبیت ففهی طقوه صین فرغ فاخذوا بمجامع روائه و قالوا انت الذی تنهانا عما کان یعبدها و نا قال انا ذاک
نقام ابوبکر فالتمسه من روائه ثم قال اقتلون رجلا ان یقول انی رسول الله و قد جاءکم بالبیت من ربکم و ان یکذبوا

ع
شیخ
حدیث
در صفحه
م
گذاشت

و قد اجمعت القسوة و صغر الجش الليثي فقام الرجلان فاما الحدیث ثم قال عمر و الله يا رسول الله ما كانت
عثمان اياه الا انه صافه ليده فاحب ان يشكر له صنعه عثمان فقال يا رسول الله لا تسبح ما يقول لنا عمر عندك
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رضى امر رضى و الله لو دنت اليك كنت جيتني برأس الخبيث فقال عمر فلما بعد
ما داه النبي صلى الله عليه وسلم فقال سلم يا عمر ان اردت ان تذهب فقال اردت ان اتيك برأس الخبيث فقال اجلس حتى
اخبرك بغنى الرب عن صلوة الى محش الليثي ان رضى في سماء الدنيا ملائكة خشوعا لا يرفعون رؤوسهم حتى تقوم الساعة فاذا
قامت الساعة رفعوا رؤوسهم ثم قالوا ربنا ما عبدناك حتى عبادك فقال له عمر بن الخطاب رضى الله عنه و ما يقولون يا رسول الله
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما اهل السما الدنيا فيقولون سبحان ذي الملك والملكوت و اما اهل السما الثانية
فيقولون سبحان المحي الذي لا يموت فلما يا عمر في صلواتك فقال يا رسول الله فكيف بالذي علمتني و امرتني ان قوله في صلواتك
قال قل هذه مرة و هذه مرة و كان الذي امره ان قال اعوذ بعفوك من عقابك و اعوذ برضاك من سخطك و اعوذ بك منك
جل و جلك و عن ابن عمر رضى الله عنهما قال قال عمر الشركين في سجدتك فلم يزل يقاتلهم منذ عبادة حتى صارت الشمس حيا
قال و اعني و قد فخر رجل عليه برؤا حمر متعشع موشى حسن الوجه فجا به حتى اقرهم فقال يا زيدون من هذا الرجل قالوا الا و الله
الا انه صبا قال ففخر رجل اخرا لنفسه دينا و دعوه و ما اخرا لنفسه ترون بنى عدي رضى ان يعقل عمر و الله لا ترضى بنو عدي
قال و قال عمر بن زيد يا عداء الله و الله لو قد بلغنا ثمانية لقد اخرجناكم منها قلت لابي بعد من ذاك الرجل الذي رؤيهم
عنك يومئذ قال ذاك العاص بن دايل ابو عمرو بن العاص و عن عكرمة عن ابن عباس رضى الله عنهما قال لما اسلم عمر رضى
عنه قال المشركون اليوم اتعقت شاة و حضرت و رقتى درين ايام صغيره و در حجر آن حضرت صلى الله عليه و آله و قالوا و قال
و اتفاق نه بخلاف شيخين و اسلام او كيات و لك كفر نكر و بخلاف شيخين و اگر کسی در اطلاق قتال مد جنگ عصا و شمشیر
داشتی باشد استعمال شایع عرب آن اشكال را با بلیغ و جوه دفع خواهد نمود و استعمال علی مرتضی و غیر ایشان از منجابه
لفظ قتال را برین معنی ادل و درست بر آن و اگر این همه کفایت نکند قول تعالی اذ ان للذين بقا تلحق يا امة محمد
در شان مهاجرین حال آنکه آنجا استعمال سلاح نبود چاسم شبیهت اما وجه تسمیه پس خدای تعالی در سوره فاتحه که
برائمه مسلمین نازل فرموده است می فرماید اهلا و انا الصراط المستقیم صلوات الله علیهم و علی آله و علیهم السلام
می باید در نماز و از جناب حق جل و علا طلب کنند هدایت راه نغم علیهم شک نیست جماعه که را و ایشان اعظم مظلومات
افضل اند نزدیک خدای تعالی و الا طلب راه مفضل یا سادی معقول نمی شود بعد از آن تفسیر فرمود و نعم علیهم و در سوره
یطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله علیهم من النبيين الصديقين والشهداء والصالحين وحسن
اولئك ربنا بعد از آن حضرت صلى الله عليه وسلم در احادیث مستفیضه که حجت بان قائم شود و فرمودند که ابو بکر
صدیق است و عمر عثمان شهید پس از اینجا بر سر گشت که این عزیزان افاضل است اند و ایشان را راست معنوی
بر سایر مسلمین مستحق است و در معنی این آیت آیات و احادیث بسیارست متفق درین مضمون که است مردم را تقسیم
به سه قسم اول مقربین و سابقین دوم ابرار و متقصد سوم ظالم لنفسه و مفرقین و سابقین سه قسم مسلمین اند

و صدیقان و شهیدان ارجاء و قربان و سابقان اند و این عزیزان از جمله صدیقان و شهیدان اند تا جایی که توان در هر مذهب و مذهب
 شده است و باین نوع استدلال اشاره مقول است از حسن بصیری و ابوالعالیه قالانی قوله تعالی **إِنَّ دَنَا الْقُرْآنَ الْقُرْآنَ** و المستقر
 و صاحبان آن در سوره تحریم قرآنی بن کعب این بود که و صاحب المؤمنین ابوبکر و عمر بن عباس قال کان ابی فیما فی المؤمنین
 المؤمنین ابوبکر و عمر و سواد اعظم از تفسیرین صاحب المؤمنین را باین هر دو برگ تفسیر کردند و اند قال **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** العجائب ابی عمر
 و ابی عباس و حمید و الاسلمی و ابی امامه و من الثابتین سعید بن جبیر و عکرمه و میمون بن جهران و الحسن البصری و مقاتل بن
 سلیمان و کنی بهم مدونه و عامل ایشان برین تفسیر آن است که هر چند کلام و صاحب المؤمنین عام است اما قصه که سبب نزول آن است
 شده است دلالت دارد بالقطع که صدیق و فاروق داخل اند در آن عام بی شبهه این همان می ماند که در زبان آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم این تفسیر گفته بود و این کلام و این اندکی لی حضرت صلی الله علیه و سلم خطبه خواندند یا بال اقوام تو کیم علی علی
 و اولاد تو الله ثم یقول احد هم هذا الکلم و هذا الیهی لی هذا مجلس فی بیت اسیه و امه فنیظر ان یهدی له احدا و در صورت قراین
 بسیار دلالت کردند بر آنکه این تفسیر داخل است درین معانی بالقطع از آنجمله آنکه سبوق کلام و تفسیر سخن قصه او بود و پیش
 باز همان لفظ که وی گفته بود حکایت کردند و آنرا تحمل آنجا کردند و هیچ مقلی در داخل او توقف ننمودند و در جمیعان و قصه که در آنجا
 از وراج طهارات و آن حضرت صلی الله علیه و سلم رفته است ابو بسیار واقع شد که سامعان مضطرب شدند و حکم داخل این هر دو و غیر
 در صاحب المؤمنین محس عایشه قالت انزل الله عزیری و کادت الائمة تمک فی سبی غلامی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و خرج الالک قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا بی اذهب الی ائمتک فاجیر بان الله قد انزل عذراها من السماء فان
 فانی ابی و هو یقعد و یکاد ان یغیر فقال انبیری یا بنیه ابی و امی فان الله قد انزل عذراک قلت سبحان الله لا یجوز لایحکم
 صاحبک الذی ارسلک ثم دخل رسول الله صلی الله علیه و سلم متنازل ذراعی فقلت بیده ایما فافخذ ابوبکر الشغل فخلی فی
 رفته ففجک رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ائمتک لا تفعل و فی سوره التحریم قال هر فانی اظن ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ظن انی جئت من اجل حفصه و الله لئن امرنی رسول الله صلی الله علیه و سلم بضرپ لا ضرر من حفصه
 و اما وجه نفع مسلمین بسبب ایشان قال الله تعالی **لَمَنْ حَزَنَ أَمْرُهُ خَرَجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ**
 عَنِ الْمُنْكَرِ الایه ازین آیه معلوم میشود که ائمت مرجع بهرست از سائر ائم از جهت کمال این صفت که
 امر معروف و نهی از منکر باشد و مفهوما و الی الت میگردانند هر که ازین امت بکمال امر معروف و نهی از منکر متصف باشد
 بفضل است از مادران خود و این مفهوم قول خدای عز و جل است **وَلَتَكُنَّ سَيِّدَاتُكُمْ يَوْمَ تَأْتِي سَائِرُ الْعَالَمِ إِلَى الْمَحْذَرِ**
بِأَمْرٍ مِّنَ الْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ باز در آیه دیگر سیرایه در شان
 مهاجرین اولی الامر ان **لَمَّا تَمَّ إِلَهُكُمْ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُونَ** و **أَتُواْ الرِّسَالَ وَآمَرُواْ بِالْمَعْرُوفِ**
وَنَهَوْاْ عَنِ الْمُنْكَرِ و در خارج تمکین واقع نشد الا شایخ تلمه را پس واجب شد که وصف مذکور که در غیریت است
 درین بزرگواران متحقق شده باشد این آیات دلالت کردند بر فضل این جماعه رسائر مسلمین و تقلیل ثمرات جدا متحقق شد
 اندیم بر تفسیرین صدیق اکبر از میان ایشان نیست میگوئیم خدای تعالی در سوره و التلیل فرمود و سید جتهد ما الله اعلم

و این کلام در سوره التحریم

الذی یؤتی فی سائر ذلک و سوره لیل از آن جمله است که در اول بعثت نازل شده و حق که کفار و منافقین را
 اندر اسید و نذر صدیق اکبر نال خود را و سید استخلاص ایشان از قذیب کفار میبخت تا آنکه با معان را همگانی مانند
 در آنکه یا لفظی الذی یؤتی نال نیزگی عام است حضرت صدیق را البته اول مره در گرفته است پیش از دیگران
 از جهت قیام قراین یا این است که اللفظی معهود است و شخص معین مراد است و آن شخص معین صدیق اکبر است چون ابن مسعود
 قال ان ابابکر الصدیق رضی الله عنه اشهری بلا لاسن امیه بن خلف و ابی بن خلف مبرور و عشر اوراق فاعطته الله
 فانزل الله و اللیل الذی یؤتی الی قوله ان نعیم لشی ابوبکر و امیه و ابی الی قوله و کذب بالحق قال لا اکره الا الله
 الی قوله فسنیسره للعشری قال النار عن عروة ان ابابکر الصدیق اعطى سبعة کلهم یعذب فی الله بلا و عامر بن
 قیسره و الهندی و ابنه و ریزه و ام عیسر و الله بن المویل و فیه زلت و یحییها اللفظی الی آخر السوره عن عامر بن
 عبد الله بن الزبیر عن امیه قال ابو حقه لا بی بکر اراک تعشق رقابا ضعا فافلو انک اذا فعلت ما فعلت اعطت
 رجالا جلدًا یمنعونک و یقولون و کذب فقال یا ایبت انما اريد وجه الله فزلت هذه الایه فیه فاما من اعطی و اللفظی الی
 قوله و ما لا یصد عنه من نعمه تجزئی الا ابتغاه و جبریه الاعلی و لسوف یرضی عن سعید بن المسیب قال زلت و ما لا یصد
 عنه من نعمه تجزئی فی ابی بکر اعطى ناسا لم یلبس منهم خراب و لا شکور استه او سبعة منهم بلال و عامر بن قیسره عن ابن
 عباس فی قوله و یحییها اللفظی قال هو ابوبکر الصدیق و قال عامر بن یاسر فی ذلک شعرا جزی بد خیرا
 عن بلال و صحبه عقیقا و اخری فاکرنا و ابابکر و باجمعه چون این مقدمه ثابت گشت خدای تعالی بفرمود
 ان اگر کسی که عند الله انفق کفیس صدیق اکبر اللفظی است و اللفظی است اگر ممت است و هو المطلوب یا این است
 که تقریر نمودیم کتاب الله بوجه بسیار با فضیلت صدیق و فاروق دلالت می نماید مسک و هم در تصریح و بلوغ
 سنت سنیه با فضیلت صدیق بر سائر امت ثم فاروق ثم ذو النورین و پیش از آنکه در روایت احادیث شروع کنیم در
 نکته مطلع سازیم نکته اولی مسئله فضیلت شیخین در ملت اسلامیة قطعی است و اینجا قطع حاصل می شود بدو وجه
 یکی تعدد طرق حدیث تا آنکه اصل سند متواتر یا معنی شود مانند سخاوت حاتم و شجاعت رستم و دیگر حقیقت قراین زیر که خبر
 واحد بسبب حقیقت قراین بسبب حقیقت می رسد مانند آنکه بیماری را دیدیم که صاحب قراش شده و اقارب او پیش اطباء می روند
 و آخر ما یاس از حیات او بهم رسانیدند و با نواح هم و الم گرفتار شدند بعد از آن روزی دیده شد که در خانه او ملوک مشکوره
 می کشند و بخانه بر دروازه نهاده اند و از هر جانب مردم می آیند و ساکت بخانه ادعی در آیند درین حالت اگر شخصی خبر دهد
 که آن بیمار مرد است این خبر واحد بسبب حقیقت قراین بسبب حقیقت خواهد رسانید همچنین احادیث فضیلت شیخین محفوظ است
 بقرائن بسیار و این قراین و دلالت تواند بود یکی آئینه طنبیه و خطابه که موافق باشند در اصل مقصد با این خبر واحد از جمله
 عموما کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم در فضیلت مهاجرین و مجاهدین مانند حدیث رفاعة بن رافع
 جابر بن سبیل الی النبی صلی الله علیه و سلم قال ما تعدون اهل بدر فیکم قال من افضل المسلمين و قال رافع بن خدیج
 خیارنا قال و کذک من شهد بدر من الملائکه و مانند حدیث جابر کتابکم الحمد لله الفاد و اربعه فقال لنا رسول الله

صلی الله علیه وسلم انتم الیه مخریج الی رقص و این هر دو حدیث تعلیل شرکا جدا در افضلیت حاصل گردانیدند و تعلیل است
 کتاب الله و سنت رسول الله و فضیلت پیغمبر هر چند فضیلت بر جمیع امت از آنجا مفعول شود لیکن در بعضی فضیلت موصوفین
 میکنند در تعلیل شرکا جدا بعمل می آید و دیگر فروع افضلیت که ائمت مجتهدین قولا و فعلا بآن استنشا شده اند و در هر محل
 و بر هر وطن افضل بنده الاتیه و غیر بنده الاتیه گفته اند و این مقال را بوجهی سر داده اند گویا پیش ازین متیقن بود و بهت
 و تعجب دیگر را در آن مدخل نه و این هر دو بحث طولی دارد و بسیار از آن مذکور کردیم اینجا استنشا بر آن متقالا باید نمود
 نکته ثانیه چون استنسا کنیم احادیث را که در افضلیت شیخین وارد شده ما را افضلیت چهار خصلت را می یابیم
 یکی در مرتبه علیا از مراتب ائمت بودن صدقیت و شهادت عبارت است از آن دوم اعانت آن حضرات
 صلی الله علیه وسلم و ترویج اسلام در وقت غربت او ائمت الناس علی ابوبکر و اساسی بنا به و نفسیه و عزت اسلام
 که در خصال عصمت استار است بآن سوم تمام کارهای مطلوب از نبوت بهت این هر دو غیر از دوایم حضرت
 صلی الله علیه وسلم در قضا و مقالیه و قصه آب کشیدن از بر نایب شریست از آن چهارم علو درجات ایشان در معاد و
 کسول اهل الجنة و اقامت در عرف عالیه و اولیه حشر و تجلی خاص برای صدیق و معانقه حق برای عمر و یاسین
 از آن و این خصلت هرگز جدا نمی تواند شد از یکی از خصال ششم زیرا که اکثر ثواب یا بسبب صفات نفسانی است
 یا بسبب اغراض اسلام و لغت او یا بسبب تمام کارهای نبوت لیکن ممکن است که شخصی محبت پیغمبر نباشد
 بلکه آخر به ایمان بیارد و هیچ شمس از مشایخ بر خیر ادراک نماید معذرا افضل است باشد باعتبار تمام کارهای مطلوب از نبوت
 پیغمبر بهت او یا باعتبار صدقیت و شهادت و مناسبت قوت عالمه و عاقله او بالنسبه قدسیه پیغمبر و ممکن است
 که در اغراض اسلام و لغت پیغمبر اقصی الفایده سعی بجا آورد و در آخر ایام آن حضرت صلی الله علیه وسلم متوفی شود
 کارهای مطلوب پیغمبر را نداند فضلا از آنکه مباشرت آن نماید یا باعتبار قوت عاقله و عالمه یا پیغمبر مناسبت معتدبه
 ندارد نهایت مری بهت او حالی است از احوال ابرار نیست مقتضای امکان عقلی لیکن سنته الله جاری شده است
 با آنکه دو احوالی بزرگ نیزند مگر بر نفوس قدسیه که سالها زیر تربیت پیغمبر پرورش یافته باشند و تشریف آن حضرت
 صلی الله علیه وسلم تقاضای نماید که خلیفه او نباشد الا اکمل شئ باعتبار این فصل از ربع جسیا بالجمله در احادیث
 این باب تا ملی وافی بکار باید بود و مدار افضلیت از هر حدیثی جدا استنباط باید نمود و چون این همه گفته شد بر دوایم
 احادیث مشغول شویم اما باعتبار کارهای که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جهت پیغمبری میکردند پس شیخین را افضلیت
 ثابت است با حدیث بسیار اول حدیث ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول بیانا انانا کم
 را یشی علی قلبیه علیها دلو فترعت منها ما ساء الله ثم اخذ ابن ابی قحافه قترح منها ذنوبا و ذنوبین و فی نزله الله
 یغفر له منع ثم استحالت غریبا فاخذ ابن الخطاب فلم أر عبیرا یمین الناس فترح فترح عمر بن الخطاب حتی ضرب الناس
 بعلطن و حدیث عبدالل بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اریتم کانی انزع بدلو بکرة علی قلبیه
 فجاره ابو بکر فترح ذنوبا و ذنوبین نزعا ضعیفا و الله یغفر له ثم جار عمر فاستثنی فاستحالت غریبا فلم أر عبیرا یمین الناس

کتاب التمهید فی فضیلت ابی بکر

یغیری قرینه حتی روی الناس و من یأیظون رواها البخاری و مسلم و غیرهما و عن ابی الطفیل عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 قال منیا انا انزع اللیلۃ او دورت علی غنم سود و غنم خمر فجار ابو بکر فترع ذنبا او ذنوبین فیما صنعت و انشد یغیر لہ ثم جابہ عمر
 فاستخالت غریبا فلما ارجع من دارہی الدارۃ فلم ارجع بایمن الناس احسن نزعاً منہ فاولت ان الغنم السود العرب العفر
 البعیر و وہم حدیث ابن عمر فی الموانر مع الالبۃ اخرج ابن مردویہ عن ابن عمر خرج علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ذات غداۃ بعد طلوع الشمس قال رايت قبل الفجر کانی غطیت الثالیہ و الموارین فاما الثالیہ فی المفاہج و اما الموارین
 فذہ التي یوزن بها فوضعت فی کفۃ و وضعت ائمتی فی کفۃ فوزت بهم فوجئت ثم حی بابی بکیر فوزن بهم فخرج ثم حی
 بکیر فوزن بهم فخرج ثم حی عثمان فوزن بهم فخرج ثم رعت سہم حدیث جابر بن عبد اللہ انہ کان یحدث ان
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ربی اللیلۃ رجل صلیح ان ابابکر یط رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و یط عمر
 بابی بکیر و یط عثمان بکیر قال جابر فلما من عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قلنا اما الرجل الشاخی فی رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم و اما تنوط بعضهم بعض فہم و لا ہذا الامر الذی بعث اللہ بہ نبیہ صلی اللہ علیہ وسلم جبارہ حدیث
 سمرۃ بن جندب ان رجلاً قال یا رسول اللہ انی رايت اللیلۃ کان ذلوا و لی من الثمار فجار ابو بکر فاخذ بعر اقیما فشرب
 شرباً مضعفاً ثم جابہ عمر فاخذ بعر اقیما فشرب حتى تضلع ثم جابہ عثمان فاخذ بعر اقیما فشرب حتى تضلع ثم جابہ علی
 فاخذ بعر اقیما فانتطت و انتقع علیہ منہا شیء یجمع حدیث ابن عباس و ابی ہریرۃ کہ تسمیہ خلقا سجا تصیر ذلوا
 شدہ شد ہر عدل این احادیث می تواند شد ان ابن عباس کان یحدث ان رجلاً اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 فقال انی رايت اللیلۃ فی المنام طلتہ یط منہا السمن و یط منہا فاری الناس تکیفون منہا فالتکثیر و المستقل و اذا
 سبت و اصل من الارض الی السماء فاراک اخذت بعلقت ثم اخذہ رجل آخر فعلا بہ ثم اخذہ رجل آخر فعلا بہ
 ثم اخذہ رجل آخر فاقطع ثم وصل فعلا قال ابو بکر یا رسول اللہ یا ابی انت و اللیلۃ غنی فاعمر ہا قال النبی صلی اللہ
 علیہ وسلم انما الطلۃ فالاسلام و اما الذی یط من السمن و السمن فالقرآن حلا و نہ تطیف و التکثیر من
 القرآن و المستقل و اما السبب الدا صل من الثمار الی الارض فالحق الذی انت علیہ تاخذہ فیعلیک اللہ ثم یاخذہ
 رجل من بعدک فیعلوبہ ثم یاخذہ رجل آخر فیعلوبہ ثم یاخذہ رجل آخر فیقطع بہ ثم یوصل لہ فیعلوبہ فآخر فی یا رسول اللہ
 بابی انت اصبت ام اخطأت فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اصبت بعضاً و خطأت بعضاً قال فواللہ یا رسول اللہ
 لا یحیی الذی اخطأت قال لا تقسم انہ حادث دالت می کنند بر آنکہ کارای مطلوب از بعثت پیغمبر
 بدست این مشایخ فظہور رسید بہ ترتیب و دیگر می سہیم و شریک ایشان نیست در آن امر پس فضیلت باعتبار
 تمیز کار ہا ایشان را باشندہ غیر ایشان را ششم حدیث خذیفہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقدوا
 بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و عن ابن سعد و قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقدوا بالذین من بعدی ابی بکر
 و عمر این حدیث دلالت میکند کہ شیخین بعد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم قائم مقام آن حضرت خواهند بود
 بمقام حدیث بنی مطلق عن انس بن مالک قال بعثت نبی المصطلق الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

حدیث
 صحیح
 حدیث
 صحیح

آنحضرت صلی الله علیه و سلم سجدی از روی اذن نبوت خود را شناختند زیرا که وزن بر ریحان عهد الله دلالت کرد اینجا ازین واقعه خلافت و افضلیت طغفای شمه معلوم فرمودند و اما باعتبار اعانت اسلام در وقت غربت و قیام حضرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالت ایذا و کفار و شدت حال پس شیخین را فتنه گریست با حدیث بسیار یکی از آن که دو آرد و هم است از احادیث این مسلک حدیث ابی سعید خدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا من نبی الا که وزیران من اهل الشام و وزیران من اهل الارض فاما وزیرای من اهل الشام فخیبر بن و میکائیل و اما وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر و عن سعید بن المسیب مرسلاً قال کان ابوبکر الصديق من البني سکان الوزیرکان کثیرا و ره فی جمیع اموره و کان ثانیة فی الاسلام و کان ثانیة فی الغار و کان ثانیة فی العرش یوم بدر و کان ثانیة فی القبر و لم یکن رسول الله صلی الله علیه و سلم یقدم علیه احدا سیزدهم عن ابی ازیوی الدوسی قال کنت جالسا عند البنی صلی الله علیه و سلم فاطلع ابوبکر و عمر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم الحمد لله الذی ایدنی بهما و عن حذیفه بن الیمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لقد تممت ان ابعث الی الافاق رجلا یعلم الناس السنن و الفرائض کما بعث عیسی بن مریم الخواری من قبل له فاین انت عن ابی بکر و عمر قال لا غنار فی عنما انهما من الدین کالسبع و البصر چهار و هم اثبات نیست صدیق بر خود و آن مستفیض است از حدیث ابی سعید خدری و ابی هریره و حضرت مرتضی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ائمتنا من علی فی ماله و صحبه ابوبکر و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مالا یجد عندنا الا و قد کافنا ما خلا ابوبکر فان له عندنا یکا فیه الله بها یوم القیمه و ما لقی بال احد قط ما لقی بال ابی بکر و این اشارت است بافضلیت باعتبار اعانت آن حضرت صلی الله علیه و سلم در جمیع اسلام پانزدهم اولیت اسلام صدیق اکبر از میان احرار بالغین و ظاهراست که نکایت در کفر از غیر بالغ خردمندی تواند نمود و این نیز مستفیض است از حدیث ابی دراد و عمر بن عیسه و مقدم و عمار عن ابی الدرداء فی قصه مغامره عمر سعیه قال قال البنی صلی الله علیه و سلم ان الله یبعث الیک نعلتم کذبت و قال ابوبکر صدق و داسانی بن نفسه و ماله فقل انتم تارکون لی صاحبی شانزدهم دعای آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد اذ فاروق اللهم اغفر الاسلام و ظهورا جابت این دعا بالغ و جود و این نیز مستفیض است از حدیث ابن عمر و ابن عباس و عائشه و ابن مسعود و عن ابن عمر قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اللهم اغفر الاسلام باحبتین الرجلین الیک بابی جیل اولی عمر بن الخطاب قال و کان اجتمعا الیه عمر و اما حصول غربت اسلام باسلام فاروق از حدیث ابن مسعود و ابن عباس و حذیفه عن ابن مسعود نازلنا اخره منذ اسلم عمر و فی روایت و الله ما استطعنا ان نصلی عند الکعبه طاهرین حتی اسلم عمر مفدهم استبشار اهل نبوت باسلام فاروق و این نیز تلویح است باعانت اسلام و مسلمین از حدیث ابن عباس قال لما اسلم عمر نزل جبریل فقال یا محمد لقد استبشرا اهل الشام باسلام عمر و محمد هم حدیث عمر غلق فتمت است و غلق جهنم است و این حدیث مستفیض است عن حذیفه و قد سألنا عمر عن فتنه النبی تموج کمنوج البحر یس علیک منها باس یا ایها المؤمنین ان بنیک و عیثا با یس خلقا ثم فیه الباب بعد از آن در خلدیج مثل شمس فی رابعه النهار ظاهر شد که فتح فارس مدوم که در بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مطلق بود بدست ایشان فظهر رسیدنی و دخل غیری و جمع قرآن که در کتاب الله موعود بود با سهام ایشان بعمل آمد بغیر شراکت احد

[illegible]

از حدیث ابن عمر و ابی ذر و مر قنقی و غیر ایشان عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال جعل الله مکه علی
 نهر و قد اخرج الترمذی بایست و منهم اثبات محمد بن کثیر و یحیی بن یزید و یحیی بن یزید و یحیی بن یزید و یحیی بن یزید
 و ما تدری و عقبه بن عامر عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقد کان فیما کان قبکم من الامم من محمد بن
 فان یکن فی الشیء منهم احد فانه عمر اخرج البخاری سنن ابی یوسف و فیما کان قبکم من الامم من محمد بن
 از حدیث سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و بریده و سلمی و عایشه عن سعد بن ابی وقاص قال استاذن عمر علی رسول الله صلی
 علیه و سلم و عنده و نسأله من قریش یکتبونه و یستکبرونه عالیة اصواتهم فذكر الحديث الی ان قال قال رسول الله صلی
 علیه و سلم لعمر و الذی نفسی بیده ایسک الشیطان قطس الکافح الا سکتک فجا غیر فکک اخرج البخاری و سلم سنی و یحیی
 و ادون یحضر صلی الله علیه و سلم لبس فاروق را در نام از حدیث عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال بنیانا انما نتم شرت یعنی اللبث حتی انظر الی الریح یجری فی ظفیری او فی اظفاری ثم ناولت عمر قالوا فما اولت قال العلم
 اخرج البخاری و سلم سنی و دوم سوفقت رأی فاروق با و حی التی و آن یهودی است و این حدیث مستفیض است از حدیث
 عمر رضی الله عنه قال واقفت ربی فی ثلث مقام ابراهیم و فی العجاب و فی لسانی بدیه اخرج البخاری نحوه
 سنی و سوم دیدن یحضر صلی الله علیه و سلم زیادت دین فاروق عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلی
 علیه و سلم یقول بنیانا انما نتم رأیت الناس یؤخروا علی و علیهم نفس فمنها ما یبلغ الذی و منها ما یبلغ ذون ذلک و عرفت علی عمر
 و علیه قیس یجبره قالوا فما اولت یا رسول الله قال الیون اخرج البخاری و سلم اما فضیلت شیخین باعتبار اکثریت ثواب
 و اصل بودن در جہاتشان در مہشت پس ثابت است با حدیث بسیار یکی حدیث سید اکھول الجنة و آن سنی و چہام
 است از حدیث ابن مسک و آن مستفیض است از حدیث انس و مر قنقی و ابی حنیفہ عن انس قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم لا بی بکر و عمر یزدان سید اکھول اهل الجنة من الاولین و الاخرین الا البیتین و المرسلین لا تجزها علی
 اخرج الترمذی و عن علی بطریق مختلفه منها طریق علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب قال کنت مع رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اذ طلع ابو بکر و عمر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یزدان سید اکھول اهل الجنة من الاولین و الاخرین
 الا البیتین و المرسلین یا علی لا تجزها سنی و چہام اختصاص ایشان بغرف جنت از حدیث ابی سعید خدری قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اهل الدرجات العلی لیراهم من شہم کما ترون النجم الطالع فی أفق الشمار و ان ابابکر
 و عمر منهم و انما سنی و ششم قدم شیخین برامت در مشر از حدیث ابن عمر ان البنی صلی الله علیه و سلم خرج ذات یوم
 قد ضل المسجد و ابو بکر و عمر احدهما عن یمنیه و الاخر عن شمالیه و هو اخذ باید یها و قال کذا انبعث یوم القیمه و فی روایه غریه قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اول من تنشق الارض عن اناسم ابو بکر ثم عمر سنی و ششم اول کسی که در مہشت در آمد
 خواهر بود از حدیث ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اما فی جبریل علیه السلام فاخذ بیدی فاروق فی باب
 الجنة الذی تدخل منه استی فقال ابو بکر یا رسول الله و دوت ان کنت معک حتی انظر الیه فقال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم اما انک یا ابابکر اول من یدخل الجنة من اناسی و ششم تجلی کردن خدای عز و جل خامه بر امی بن از حدیث

فی قدسہ و قد عبد القیس قال قد جاء بهم ابو بکر رضی اللہ عنہ بجواب ما آجاء الجواب فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یا ابوبکر اعطاک اللہ الرضوان الاکبر قال بعض القوم و ما الرضوان الاکبر یا رسول اللہ قال تجلی اللہ لصا بد فی الاخرة
سائمه و تجلی لابی بکر خاصه سى و منهم حانه شدن صدیق رضی اللہ عنہ بر حوض کوشنم پراہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
از حدیث عبد اللہ بن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا بی بکر انت صاحبی علی الحوض و صاحبی فی الغار
چشم اول کسی که خدای تعالی با او مصافحه و معانقه کند فاروق باشد از حدیث ابی بن کعب قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اول من یلیا فحہ الحق عمر و اول من یسلم علیہ و اول من یأخذ بیده فی خله الجنة و فی رذیة آخره النار
من یلیا فحہ الحق یوم القيمة عمر و اول من یأخذ بیده فیطلق الی الجنة عمر بن الخطاب آدمیم بانکه فضیلت صدیق بر
فاروق از کجا سفودم می شود و آن سفودم است از حدیث عمار و عائشه و آن چهل و یکم است از احادیث این مسلمان
عن عمار بن یاسر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا عمار انی جبریل انفا فقلت یا جبریل حدثنی بفضل عمر بن الخطاب
فقال یا محمد لو حدیثک بفضل عمر مثل ما لبت لزوج فی قومه الف سنه الا تسین عا ما انقذت فضائل عمر و ان عمر
نحسہ بن حسات ابی بکر و عن عائشه رضی اللہ عنہا قالت بنا رأس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حجری فی لیلته صلی اللہ
اذ قلت یا رسول اللہ کیوں لاحد من الحسنات عدد نجوم السماء قال نعم عمر قلت فاین حسات ابی بکر قال انما جمیع حسات
عمر کحسنة واحدة من حسنات ابی بکر انا فضیلت ایشان مطلقا بدون اعتبار چیزی و آن بهم است راجع یکی از خصال راجع
ایس ثابت است با حدیث بسیار از تجمیع حدیث عمر بن العاص و آن چهل و دوم است از احادیث این مسلمان
عن عمر بن العاص ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لعنه علی ابی جبریل ذات السلاسل فاتیته فقلت ای الناس انت الیک قال
عائشه فقلت من الرجال قال ابوبکر قلت ثم من قالی عمر بن الخطاب و ان کنایت است از فضیلت مطلقا چهل و سوم
فضیلت فاروق از حدیث جابر بن سفيہ عن ابی سعید خدری عن جابر بن عبد اللہ قال قال عمر
لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ابوبکر انا ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول اللہ صلی اللہ
علیه وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ذاک الرجل ارفع انتی رجة فی الجنة قال ابوسعید و اللہ ما کنزى ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب حتی مضی بسبیله
چهل و چهارم امر کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با ما است در حال مرض و نهی از امامت غیر ابی بکر و قطعاً معلوم است
که امام می باید فضل باشد و آن حدیث مستفیض است عن عائشه و ابن عمر و ابی موسی و عبد اللہ بن زبیر و عمر بن الخطاب و ابن عباس
و ابن مسعود و علی بن ابی طالب و الزبیر بن العوام و غیرهم عن عائشه ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال مروا ابابکر فلیصل بالناس
فقلت عائشه یا رسول اللہ ان ابابکر اذا قام مقامک لم یسمع الناس من البکاء فامر عمر فلیصل بالناس قالت فقال مروا
ابابکر فلیصل بالناس قالت عائشه فقلت بحفته قولى که ان ابابکر اذا قام مقامک لم یسمع الناس من البکاء فامر عمر فلیصل
بالنار ففعلت حفصة فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انکم لانتن صواحب یوسف مروا ابابکر فلیصل بالنار ففعلت
حفصة لعائشه ما کنتم لا صیب منک خیر اخرجه الجماعة و عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا ینبغی قوم

از حدیث ابی بکر
از حدیث ابی بکر
و شکی که آن
است بود

قیسم ابو بکر آن یوتهم غیره و عن ابن عمر قال لما اشد برسول الله صلى الله عليه وسلم وجهه قبل له في الصلاة فقال مَرُوا ابابكر فليصلي
 بالناس قالت عائشة ان ابابكر رجل رقيق اذا قرأ عليه البكاء قال مَرُوا فليصلي فعاودته فقال مَرُوا فليصلي انكن صوابين
 اخرجه البخاري جهل و تخم تنويه کردن شخصت صلى الله عليه وسلم بنا قسب شخین با جمعی از صحابه و آن مستفیض است از
 حدیث مرتضی رضی الله عنه و انس ابی مجنون عن علی رضی الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله ابابكر فربما
 ابنته و حملني الى دار الهجرة و اعشق بلا لاسن بالله رحم الله عمر يقول الحق وان كان مراً تركه الحق و ماله صدق في رحم الله
 عثمان ستمی منه الملكة رحم الله علياً اللهم ادر الحق معه حيث دار جهل و ششم تشبیه دادن شخصت صلى الله عليه وسلم
 بشخین را بکلین مقررین بدو پیشا بر ادلی العزم اخراج الطبرانی بسند حسن من آدم سلمه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال
 ان في الساء ثلکین احدثها يا مراً بالشدّة و الاخرها مراً باللين و کل مصیب ذکر جبریل و سکا تیل و بیتان احدثها يا مراً باللين
 و الاخرها بالشدّة و کل مصیب ذکر ابراهيم و نوح و ادلی صاحبان احدثها يا مراً باللين و الاخرها بالشدّة و کل مصیب ذکر ابابكر
 و عمر و عن عبد الله بن عمر قال جاءني ام سلمة من اناس الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا يا رسول الله زعم ابو بكر ان الحسنات
 من الله و الشّيات من العباد و قال عمر الحسنات و الشّيات من الله فتابع الله فتابع هذا قوم ثم قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لا تقضين بيكما بقصائر اسرافيل من جبریل و سکا تیل ان سکا تیل قال يقول ابی بکر و قال جبریل يقول عمر
 فقال جبریل الميکاتیل انما هي تختلف اهل السما و يخلف اهل الارض فلنحاکم الی اسرافیل فتحا كما اليه يقضى بينهما بحقيقة القدر
 و غيره و مشرو و مخلو و مرة و كلمة من الله ثم قال يا ابابكر ان الله لو اراد ان لا يعطي لم يعط بل يعطى فقال ابو بكر صدق الله و رسول
 و اخرج الحاكم من حدیث عبد الله بن مسعود في قصة بريدة و اشار به ابی بکر الى الفداء و اشار به عمر و ابن رواحة الى القتل قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يا تقولون في بولایه ان مثل بولایه کمثل اخوة لهم کافوا من قبلهم قال فرج ربه لا تدع علی الارض من یکتب ذنب
 و یأرا و قال موسى رثنا اهل السما و اشدّ علی قلوبهم الایه و قال ابراهيم فمن تعجبی فانه من خصاني فیکتفونهم و هم
 و قال عیسی ان تعذبهم فاعذبهم عذاباً وک و ان تغفر لهم فاعفهم فانک انت الغفر الذی یحکم جهل و هم نعم حدیث ابن عمر کنا شیخین من الناس فی ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فخر ابابكر ثم عمر ثم عثمان بن عفان اخرجه البخاري و فی رواية کنا فی زمن النبي صلى الله عليه وسلم لا نعد
 بابی بکر احدثهم عمر ثم عثمان ثم ترک اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفاضل بينهم اخرجه ابو داود و ابن حدیث خبر واحد است
 لیکن اصح شیء است شیخین و غیر ایشان صحیح آن جازم اند این را در مسلک سنت هم قرآن آورد باعتبار آنکه این مصیبه تقریر است
 و در مسلک اجماع نیز باعتبار منطوق خود جهل و ششم قبول فرمودن شخصت صلى الله عليه وسلم مستور شخین را در قانع
 عن عبد الرحمن بن عوف الأشعري ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا بی بکر و عمر لو اجتمعتا فی مشورة ما خالفكما رواه احمد
 و اخرج مسلم فی قصة طلحة عن ابی هريرة فقال یعنی عمر یا رسول الله یا بی نبوت و اتمی بعثت ابابكر و سکا تیل من لوی شهدا
 لا الا الله مستیقنا بها قلبه بشروا بالجنة قال نعم قال فلا تفعل فانی خشی ان یتکلم الناس علیها فخلعهم لعلیون فقال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم خلعهم جهل و منهم تشریف صدیق اکبر بلقب صدیق از حدیث مرتضی و عائشة رضی الله عنها
 عن النزال ابن سبرة قال ففشنا علیا رضی الله عنه طیب النفس و هو یخرج فقلنا حدیثنا عن اصحابك قال کل صحاب رسول الله

صلی الله علیه وسلم اصحابی فقلنا حیث ناعن الی بکر فقال ذاک امر الله انما یصلی علی لسان جبرئیل و محمد بن ابی بکر علیه السلام
اخرجه الحاكم و عن عائشة رضی الله عنها قالت لما انصرفی بالنبی صلی الله علیه وسلم الی المسجد الاقصی استسجج یحدث الناس
بذلک فارتد الناس من کان آمنوا به و صدقوه و سعو ابدالک الی ابی بکر فقالوا بل لک الی صاحبک یرحم الله امیر المؤمنین علیه السلام
الی بیت المقدس قال او کان ذلک قالوا نعم قال لیکن کان قال ذلک لقد صدق قالوا و صدق انه ذهب الی بیت
المقدس و جاز قبل ان یصلی قال نعم انی لا صدقته فیهما و بعد من ذلک اصدقه سحر الشیخ فی عذوة اورد و قد فله لک
سیدی ابوبکر الصدیق پنجاهم اختیار کردین حضرت صلی الله علیه وسلم صدیق اکبر را برای امارت حج اخرج الحاكم عن ابن
عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث ابابکر رضی الله عنه و امره ان ینادی بیهو لا یرکبکات الحج و اخرج البخاری
عن ابی هريرة فی مثل مناه الامیر الحج کی از امور عظیمه است که حضرت صلی الله علیه وسلم از ابان بر نبوت بجای آوردند مثل امانت
صلوة بلکه اول است بر اختلاف از امانت صلوة زیرا که امانت صلوة در هر مسجد شخصی راجع سیکرد و امارت حج در تمام
عالم یکی عاید می شود و امانت صلوة تقدم است بر قوم محصور و امارت حج تقدم بر اقوام غیر محصورین بحقیقت امارت حج
در ملت مانده نشستن است بر تخت یا مانند نزول در کوشک شاهان بزرگ در دولت ساسانیان عباسیان و غیر ایشان
در اشاره بر اختلاف لیکن معاینه استدلال نمودند با امانت بحجت قرب عباد بخلاف امارت حج پنجاه و یکم اختیار کردن
حضرت صلی الله علیه وسلم فاروق را بحجت اخذ بیت لای ایشان و آن ادلی طویل است بر فضیلت او این است پنجم درین
اوراق از روایت احادیث فضیلت میسر شد و آن نموده می است از احادیث بسیار عرض از ایراد این احادیث آن است که
خصال اربع که مدار فضیلت است شناخته شود و شناخته شود که هر یکی ازین چهار ثابت است با حدیث متواتر بالمعنی اما
فضیلت بر اشخاص متعدد از اهل فضل یعنی اسما را آنها اینجا قطعی نمی باشد و قطعیت آن رجوع بسا لک دیگر باید کرد
مسئله سوم اجماع است بر فضیلت مشایخ ثلثه تدریب خلافت و اجماع است بر ابد و وجه تقریر ما نمیم
حکایت النقاد اجماع از زبان ثقات در روایت اقوال جم غفیر از صحابه تابعین تا آنجا که حافظه عبید ضعیف کفایت نماید و وقت
گنجایش کند متفق با هم در اصل معنی فضیلت هر چند طرق دلالت متعارف باشند اما وجه اول دو مرتبه است مرتبه اولی نقل صحیح
اجماع از حدیث عبدالله بن عمر قال کنا نحیمر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فغیر ابابکر ثم عمر ثم عثمان بن
عوفان اخرجه البخاری و فی روایة لافعل یابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم ترک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لان فضل
بینهم اخرجه ابو داود و هر چند این حدیث خبر واحد است اصح شئی است درین باب و محفوظ است بقرآن بسیار که نزدیک است
انها قطع حاصل شود زیرا که در نقل اجماع دلالة و در روایت اقوال جم غفیر بیان خواهیم کرد که هر وقت که در اختلاف خفیه سخن
رفته است لفظ خیر لا یمتد فضل الناس و حق بالخلافه و حق بهذا الامر گفته اند و از ابوجبی سر داده اند که گویایش ازین و نظر ایشان
محقق بوده است و احتیاج استدلال و تحقیق متعال نداشته اند مرتبه ثانیه نقل اجماع دلالة و بنابر آن بر اهل بیت است
که سکوت قبل از تدوین مدارب اجماع است و آنرا در پنج نوع تقریر کنیم نوع اول وقت النقاد خلافت صدیق جمعی از فضلاء
معاینه صدیق را افضل است گفته و آن استدلال کردند بر استخلاف او و دیگران تسلیم نمودند و موافقت کردند در آن حال

پنجاهم اختیار کردن
حضرت صلی الله علیه وسلم
صدیق اکبر را برای امارت حج
اخرج الحاكم عن ابن
عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
بعث ابابکر رضی الله عنه و امره ان ینادی
بیهو لا یرکبکات الحج و اخرج البخاری
عن ابی هريرة فی مثل مناه الامیر الحج
کی از امور عظیمه است که حضرت صلی الله علیه وسلم
از ابان بر نبوت بجای آوردند مثل امانت
صلوة بلکه اول است بر اختلاف از امانت
صلوة زیرا که امانت صلوة در هر مسجد
شخصی راجع سیکرد و امارت حج در تمام
عالم یکی عاید می شود و امانت صلوة
تقدم است بر قوم محصور و امارت حج
تقدم بر اقوام غیر محصورین بحقیقت
امارت حج در ملت مانده نشستن است بر
تخت یا مانند نزول در کوشک شاهان
بزرگ در دولت ساسانیان عباسیان و
غیر ایشان در اشاره بر اختلاف لیکن
معاینه استدلال نمودند با امانت بحجت
قرب عباد بخلاف امارت حج پنجاه و یکم
اختیار کردن حضرت صلی الله علیه وسلم
فاروق را بحجت اخذ بیت لای ایشان و آن
ادلی طویل است بر فضیلت او این است
پنجم درین اوراق از روایت احادیث
فضیلت میسر شد و آن نموده می است
از احادیث بسیار عرض از ایراد این
احادیث آن است که خصال اربع که مدار
فضیلت است شناخته شود و شناخته شود
که هر یکی ازین چهار ثابت است با حدیث
متواتر بالمعنی اما فضیلت بر اشخاص
متعدد از اهل فضل یعنی اسما را آنها
اینجا قطعی نمی باشد و قطعیت آن
رجوع بسا لک دیگر باید کرد مسئله
سوم اجماع است بر فضیلت مشایخ
ثلثه تدریب خلافت و اجماع است بر ابد
و وجه تقریر ما نمیم حکایت النقاد
اجماع از زبان ثقات در روایت اقوال
جم غفیر از صحابه تابعین تا آنجا که
حافظه عبید ضعیف کفایت نماید و وقت
گنجایش کند متفق با هم در اصل معنی
فضیلت هر چند طرق دلالت متعارف
باشند اما وجه اول دو مرتبه است
مرتبه اولی نقل صحیح اجماع از حدیث
عبدالله بن عمر قال کنا نحیمر بین
الناس فی زمان رسول الله صلی الله
علیه وسلم فغیر ابابکر ثم عمر ثم
عثمان بن عوفان اخرجه البخاری و فی
روایة لافعل یابی بکر احدا ثم عمر
ثم عثمان ثم ترک اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم لان فضل بینهم
اخرجه ابو داود و هر چند این حدیث
خبر واحد است اصح شئی است درین
باب و محفوظ است بقرآن بسیار که
نزدیک است انها قطع حاصل شود
زیرا که در نقل اجماع دلالة و در
روایت اقوال جم غفیر بیان خواهیم
کرد که هر وقت که در اختلاف خفیه
سخن رفته است لفظ خیر لا یمتد
فضل الناس و حق بالخلافه و حق
بهذا الامر گفته اند و از ابوجبی
سر داده اند که گویایش ازین و نظر
ایشان محقق بوده است و احتیاج
استدلال و تحقیق متعال نداشته
اند مرتبه ثانیه نقل اجماع
دلالة و بنابر آن بر اهل بیت است
که سکوت قبل از تدوین مدارب
اجماع است و آنرا در پنج نوع
تقریر کنیم نوع اول وقت
النقاد خلافت صدیق جمعی از
فضلاء معاینه صدیق را افضل
است گفته و آن استدلال کردند
بر استخلاف او و دیگران تسلیم
نمودند و موافقت کردند در آن
حال

یا بعد وقت سکوت و تسلیم قبل از این که از این جهت که در این حدیث فاروق قال قلت یا معشر الانبیاء
 یا معشر المسلمین ان اولی الناس باثر رسول الله صلی الله علیه وسلم من بعد ان فی اثین از میان انبیا و ابوبکر السباق المسلمین
 ثم اذات بیده الحدیث اخرجه ابن ابی عمیر من حدیث ابن عباس فی حقبة سفیفة بنی ساعدة و نیز از حدیث فاروق در
 قسمة بیت عامه عن النبی بن مالک انه سمع خطبة عمر الاخرة حين جلس على المنبر و ذلك الغد من یوم توفی النبی صلی الله
 علیه وسلم فاستند ابوبکر صامت لا یتکلم قال کنت ارجو ان یعیش رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی یدیر ینار ید بید الکسان
 یکون اخرهم فان یکم محمد قد مات فان الله عز وجل قد جعل من انظرکم نوراً تمته و ان یبه یدى الله محمد اوان ابوبکر
 صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم تانی اثین و انه اولی بالمسلمین با موروکم فقوموا فیا یقوموا اخرجه البخاری و نیز از حدیث
 فاروق بروایت ابن سعد قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت الانصار یتنا اسیر و منکم اسیر خال فانا هم
 عمر فقال یا معشر الانصار انتم تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر ابوبکر ان یتلی بالناس قالوا بلی قال فایکم
 طیب لعنه ان یتقدم ابوبکر قالوا نعم و بالله ان تقدم ابوبکر و از حدیث ابو عبیدة بن الجراح فقال تاقوتی و فیکم
 بالثلاثة یعنی ابوبکر اخرجه ابن ابی شیبة و اخرجه احمد معناه و غیره ذکر استلال ابی عبیدة لا یستخلفه صلی الله علیه وسلم
 فی القلوة و از حدیث مرتضی در میر رضی الله عنهما حين رجعا الى البصرة ما خففنا الا انا اخرنا عن المشاورة و انما ترئی ابوبکر
 الحق الناس بها بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لصاحب القرار و تالی اثین و انما للعلم شرفه و کبره و لقد امره رسول
 الله صلی الله علیه وسلم بالقلوة بالناس و هو حی اخرجه المحاکم فوج و وم انکه فاروق در مجالس متعددة و فضیلت صدیق
 برضریان میکرد و از کسی ردی و سوالی در میان نیامد از حدیث عبد الله بن عباس قال عمر کان و الله ان اقدم فتنیر عقی لا یغنی
 ذلک من حیث انهم یجانی من ان انا امر علی قوم فهم ابوبکر اللهم الا ان یتول بی نفسی من الموت شیئاً لا اجد و الا ان اخرجه البخاری
 و نیز از حدیث ابن عباس قال عمر فی جواب من قال انما کانت بیعة ابی بکر فلیت و مت الا و انها قد کانت کذلک و لکن الله و فی
 شره و لیس فیکم من قطع الاعناق الیه مثل ابی بکر اخرجه البخاری حال انکه عادت قوم در سوال و اعتراض در محل خفا معلوم
 است ماخوذ از نقول بسیار تا انکه شوارب بعضی گشته و در مقامات فاروق بسیاری از ان مقالات مذکور کردیم و روی الله قال
 یوما علی المنبر یا معشر المسلمین ماذا تقولون لو یت برأسی الی الدنیا کذا و یت برأسه فقام الیه رجل فاستل سفیفة قال اجل
 کما نقول باسین کذا و اشار الی قطعه فقال لایا یعنی بقولک قال نعم ایاک اعنی بقولی فنهزه عمر ثلثاً و هو یترعرع فقال حکم الله
 الحمد لله الذی جعل فی رعیتی اذا تعجبت قوتی نوع سوم صدیق در وقت استخلاف فاروق بیان فضیلت فاروق نمود
 و بر روی و انکاری پیش نیامد از حدیث زبید بن الحارث ان ابوبکر من حقرة الموت اکرسل الی عمر یتخلفه فقال الناس
 استخاف علینا فظنا علینا و لو قد ولینا کان افظاً و غلطاً نقول لربک اذا یقینة و قد تخلفت علینا ثم قال ابوبکر ابرأ
 ثم فوننی اقول اللهم استخلفت علیهم خیر خلقک ثم اکرسل الی عمر فقال انی موثق بوجیهة الحدیث اخرجه ابن ابی شیبة
 و از حدیث صدیق عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لا بی بکر یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابوبکر
 اما ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر اخرجه الترمذی

شرح این حدیث
 در حدیث بخاری
 در حدیث فاروق
 در حدیث عمر

تأمل این حدیث
 در حدیث عمر
 در حدیث ابوبکر

والحاکم و المعنی از خبر نیم فی ایام الخلافه فوج چهارم عبد الرحمن بن عوف مد وقت استخلاص من فی النورین و جمع
 عظیم شرط کرد که بر سیرت شیخین عمل کنی و احذر ان تسلیم نمود و بر نفسی رضی شد عنه و فضیلت فی النورین بر خود پیش
 کردند برین شرط پس این معنی دلیل قاطع شد بر فضیلت شیخین زیرا که حواله کردن احد المجتهدین بر مفضل یا سادی غیر
 است از حدیث مسور بن مخرمه فارسل یعنی عبد الرحمن الی سکان حاضران المهاجرین و الانصار و ارسل الی امرالاهل
 و کانوا اذا فواتک الحجة مع عمر فلما اجتمعوا تشهد عبد الرحمن ثم قال انا بعد یا علی انی قد نظرت فی امر الناس فلم ارجعهم
 لیکون بشار فلا تجعل علی نفسك سبیلاً فقال ابا یعک علی شیه الله و رسوله و الخلیفتین من بعده فبايعه عبد الرحمن و بايعه
 الناس و المهاجرون و الانصار و امر آراء الاجناد و المسلمون اخرجه البخاری و از حدیث ابی الطفیل قال لما خضر عمر حبلاً
 شوری بن علی و عثمان و طلحة و الزبیر و عبد الرحمن و سعد فقال لهم علی انشدکم الله بل فیکم احداً رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بینه و بینهم اذا اصابین المسلمین نحیر قالوا اللهم لا اخرجه ابو عمر و اخرجه البخاری فی قصه الاتفاق علی عثمان من حدیث
 عمر بن سمیرون فلما فرغ من دفنه جمیع هؤلاء الرهط فقال عبد الرحمن اجعلوا امرکم الی ثلثه منکم قال الزبیر قد جعلت امری
 الی علی و قال طلحة قد جعلت امری الی عثمان و قال سعد قد جعلت امری الی عبد الرحمن فقال عبد الرحمن انکم تبايعون انی
 لا امر فنجعله الیه و الله علیه و الاسلام لی نظر فی فضلیکم فی نفسه فاشکست الشیخان فقال عبد الرحمن فتجعلونه الی و الله علی
 لا اخرج فضلیکم قالوا نعم فاخذ بید احدیها و قال لک قرأته من رسول الله صلی الله علیه و سلم و الیوم فی الاسلام ما قد علمت
 فاشکست علیک لکن اقرتک لتعدل و لکن اقرت عثمان لتسمع و لتطیع ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلك فلما اخذ لیس
 قال ارفع یدیک یا عثمان فبايعه و بايع له علی و ولج اهل الدار فبايعوه فوج پنجم مرتضی در ایام خلافت خود در مجلس
 معتده و فضیلت شیخین را بر ترتیب بیان نمود و جمعی را که درین سلسله ظن فاسد و شکند زجر فرمود و فقهای صحابه را مورد
 و از کسی منعی و اعتراضی ظاهر نشد و این آثار سجد تو اتر رسیده اند چنانکه غفریب ذکر میکنیم و پیش از آنکه بروایت آثار صحابه
 و تابعین مشغول شویم بر یک نکته مطلع سازیم صحابی یا تابعی و غیر ایشان از عدول و ثقات قبل از تمذهب بزم سلف
 و تعصب هر شخص برای مذہب خود و قبل از جمع احادیث بلدان و تکلیف هر یک در تطبیق و تاویل آن اگر حدیثی روایت
 و بصحت آن جزم نماید ظاهر آن است که منطوق آن قائل است زیرا که با وجود صحت حدیث نزدیک او اگر منطوق
 آن قائل نباشد ساقط العدالت گردد و وقید قلبیت ازین جهت نمودیم که بعد ازین حوادث ترک عمل بر حدیث باعث
 عمل سجد نیست نمی تواند کرد الا مجتهد مطلق و درین زمانه اجتهاد مفقود است شایع و عادت ستمه گشته هر چند آن همه خطا
 لیکن نزدیک خویش عذری درست ساخته اند و همچنین اگر اسی در تطبیق احادیث و تاویل آن مختلف شده پس ممکن است
 بلکه واقع است که علما حدیثی را روایت کنند و بصحت آن جازم باشند و بر منطوق آن عمل ننمایند و سبب آن خطا چنانچه
 باشد و عدالت ایشان ساقط نگردد و بخلاف زبان پیشین که این چیزها باجماع و وقید منطوق ازین جهت گفتیم که ممکن است
 که عدل حدیثی روایت کند و بصحت آن جازم باشد و آن حدیث مفهومی یا مقتضای دارد و دقیق الیما خطا را از اصلا
 نمی نمود و پس او بان اقرار نماید فصل اول از آنکه بیان قائل شود و مذہب خود گیرد و زیر آنکه نفوس نه ادا و کتب مفهومات

این حدیث
 و فضیلت
 حدیث است

و مقتضیات مختلف اند و در رد و قبول آن مذاہب پراکنده دارند و این سخن بهمان می ماند که اصولیان گفته اند که سکوت
 قوم از رد قولی اجماع است بر آن قول پیش از تدوین مذاہب بعد از آن پس هر که حدیثی را که بر فضیلت شیخین دلالت کند
 بمشقوق روایت کرده و ثبت آنرا در عداد اجماع و اتفاق می خواند و چون این نکته ذکر کرده شد باصل غرض متوجه شویم
 اما حکایت احوال فقهای صحابه و تابعین در مسئله فضیلت شیخین تفصیلاً استیجاب آن متعذر است بر نمودن بحثی که نمیکنیم
 اما احوال صدیق اکبر رضی اللہ عنہ در فضیلت خود و اخراج الزمزدی من ابی سعید الخدری قال قال ابو بکر است احی ان
 بما کنت اول من اسلم است صاحب کذا است صاحب کذا و قد خلیف فی ارسال ابی سعید است و وصیله و عن عمر بن الخطاب
 عن ابیہ ان ابابکر الصديق قال انکم تقرؤن سورۃ التوبة قال رجل انما قال اقرأ فلما بلغ اذ تقول لصاحبه لا تحزن کي قال
 و هو انما صاحبہ و اما احوال صدیق در فضیلت فاروق اخراج الزمزدی من جابر بن عبد اللہ قال قال عمر لابی بکر
 یا خیر الناس بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ابو بکر اما ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم يقول ما طلعت شمس علی رجل خیر من عمر و اخراج ابو بکر بن ابی شیبہ عن زید بن الخطاب ان ابابکر بن حنیف
 الموت ارسل الی عمر یستخلفه فقال الناس لا تخلف علینا فظنا غلیظا و لو قد و لیکنا کان افظ و اغلظ فالتقول لابی بکر
 اذا القیت و قد استخلفت علینا عمر قال ابو بکر ای بی شحو فونی قول اللهم تخلف علیهم خیر خلقک الحدیث و اخراج ابو بکر
 بن ابی شیبہ عن محمد بن عمار عن رجل من بنی زریق فی قصه طویله قال ابو بکر لعمری انت اقوی منی فقال عمر انت افضل منی
 اما احوال فاروق و فضیلت صدیق بریدن از حد شمار است تا آنکه سجد توأمر رسیده است در بعض روایات خیر الناس
 گفته است در بعض متابعی الی الخیر و در بعض احادیث بالخلافه و معلوم است که خلافت مشروط است بشرط کمال احی و انما
 اکمل مردمان است در آن صفات فمن حدیث عائشه اخراج البخاری عن عائشه فی قصه شقیفه بنی ساعده قال قال عمر
 بل ینابیک انت فانت سیدنا و خیرنا و احبنا الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اخراج الساکم عن هشام بن عروه
 عن ابيه عن عائشه عن عمر قال کان ابو بکر سیدنا و خیرنا و احبنا الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و من حدیث ابن
 عباس اخراج البخاری عن ابن عباس خطبه عمر فی قصه الاتفاق علی ابی بکر و جواب من قال انما کان بیعه ابی بکر
 انما کان بیعه ابی بکر فقلت و انت الادب ما قد کانت کذا و لکن شد و فی شرا و لیس فیکم من یقطع الاعناق الیه مثل
 ابی بکر و فی ابی بکر حدیث ایضا کان و انشد ان الله قد ضرب عقی لا یقر من ذلک من حیث انتم احب الی من ان اما عمر علی فیرم
 فیرم ابو بکر و من حدیث انس اخراج البخاری عن انس انه سمع خطبه عمر الاخره و فیها فان یکم محمد صلی اللہ علیہ وسلم
 قدمات فان شد قد جعل بین اظهر کم نوراً تمهیدن به بدی شد محمد صلی اللہ علیہ وسلم و ان ابابکر صاحب رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم و ثانی ثنین و انه اول المسلمین بامور کم تقوموا فابووه و من حدیث شیبہ اخراج البخاری عن ابی
 قال جلست مع شیبہ علی الکرسی فی الکعبه فقال لقد جلست فی المجلس عمر فقال هممت ان لا ازع فیها صفراً و لا بیهضاً
 الا قمت فقلت ان صاحبک لم یفعل قال ہا المران اشدی جہا و من حدیث رجل من بنی زریق اخراج ابو بکر

در فضیلت ابی بکر
 و در فضیلت عمر
 و در فضیلت عثمان
 و در فضیلت علی

يا ابا ذر استغفر لك انت صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استغفر لي قال يا ابا ذر انك مررت على عمر فقال نعم
 الفتى وان سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه ومنهم مبردة الاسلمى روى حديث
 اثبت جراه فانما عليك نبى او صديق او شهيد ان وحديث روى ابا ذر في الجنة لعمر وحديث ان الشيطان يفرق بينك وبينهم
 سفينة روى روى البزري وقول النبى صلى الله عليه وسلم خلافة النبوة تكون عاماً ومنهم عبد الرحمن بن غنم الاشعري روى حديث
 قال النبى صلى الله عليه وسلم لا بى بكر وعمر لواجتماعنا مسورة ما خلا فلاناً ومنهم ابو موسى الاشعري روى حديث بمسورة الثالثة
 بجنة ومنهم ابو امامة البجلي يفسر قوله تعالى وصالح آلهم ابوبكر وعمر ومنهم ابو اذى الدوسي روى حديث احمد بن حنبل
 ائدنى بها ومنهم عروة الاشجى روى حديث الوزن واما الانصار فمنهم معاوية بن جبل روى حديث ان هذا الامر بدأ بنوة ورحمة
 ثم تكون خذفة ورحمة ثم تكون لكاهن ومنهم ابي بن كعب روى حديث اول من يلقاه الحق يوم القيمة عمر ومنهم ابو ايوب
 روى حديث روى النبى صلى الله عليه وسلم روى تفسير ابي بكر وقول النبى صلى الله عليه وسلم كذا اعتبرنا الملك سحر ومنهم ابو الدرداء
 روى حديث بل انتم تاركون لي صاحبى ومنهم زيد بن ثابت وهو من حمل الانصار على بيعة ابي بكر ومنهم اسيد بن حضير وهو ايضا
 من حمل الانصار على بيعة ابي بكر ومنهم رفاعه بن رافع ورافع بن خديج روى حديث فضل ابي بكر ومنهم زيد بن خازم
 بفضائل الثلاثة بعد نوته ومنهم ابو سعيد بن العلى روى خطبة النبى صلى الله عليه وسلم قرياً من وفاته في فضائل ابي بكر وعمر ومنهم سهل
 بن سعد روى ان احداً ارجع عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابوبكر وعمر عثمان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت
 فاعليك الانبى او صديق او شهيد ان ومنهم عويم بن ساعدة اخرج الحاكم من حديث عبد الرحمن بن سالم بن عبد الرحمن
 بن عويم بن ساعدة عن ابيه عن جده عن عويم بن ساعدة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله تبارك وتعالى اختارني واختار لي
 أصحاباً ففعل لي منهم ذكراً وانصاراً وهناراً فمنهم فعليه لفته الله والملككة والناس اجمعين لا يقبل منه يوم القيمة صرف لا عدة
 ومنهم حسان بن ثابت السدوسي روى النبى صلى الله عليه وسلم شعره في الشارة على ابي بكر ويا ايها النبي في الفار كفيتم ومنهم الوهم
 بن النبتان القائل فاني ارجوان يقوم باؤنا واما المكشون من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فمنهم عبد الله بن عمر القائل
 كنا نخير بين الناس في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فخيرنا ابا بكر ثم عمر ثم عثمان وروى حديث روى القليب وحديث ارفأه النبي با
 ابوبكر واشهدهم في الاسلام عمر واثبتهم حيار عثمان الحديث وروى انها جعتان مع النبى صلى الله عليه وسلم وروى من مناقب
 الشخين شيا كبراً ومنهم عبد الله بن عباس روى حديث لو كنت متخذاً خليلاً غير ربي لاتخذت ابا بكر خليلاً وحديث لما سلم
 عمر نزل جبرئيل فقال يا محمد استبشرا بل استبأى باسلام عمر وهو القائل لعمر لا طعن لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فاحسنت صحبتك ثم فارقتك وهو عنك راض ثم صحبت ابا بكر فاحسنت صحبتك وهو القائل في حديث النبى عن الرقي
 بعد العصر اخبرني رجال مرفيئون وازفناهم عندي عمر ومنهم عبد الله بن عمرو بن العاص روى حديث دفع الكفار عنه صلى الله
 عليه وسلم ومنهم ابو هريرة روى حديث القليب وحديث ما لفتني مال احيد ما لفتني مال ابي بكر وحديث ارجوان يكون منهم
 يسى من يذلي من جميع ابواب الجنة وحديث روى ابا ذر في الجنة لعمر وحديث اثبت جراه فانما عليك نبى او صديق او شهيد
 ومنهم ام المؤمنين عائشة رضى الله عنها القائل لو تخلفت تخلفت ابا بكر ثم عمر والقائلة كان ابوبكر احب الناس الى رسول الله

خامس در سلسله سنت سنیه و فقهای ایشان که بزرگ قنطن مخصوص اند بوجه فضیلت در سوت کلام خود اشاره نموده اند
یکی از وجوه چهارگانه چنانکه علی مرتضی با حکام خلافت و ترویج دین اشاره کرده است جایگاه گفته استخفاف ابو بکر رحمة الله
علی ابی بکر فاقام و استقام ثم استخلف عمر رحمة الله علی عمر فاقام و استقام حتی ضرب الدین بجزایره و بارقاع مکانات در آخر
اشاره کرده است جایی که گفته در شای فاروق ما من الناس احد احب الی ان القى الله بانی صحیفه من هذا المسحوق
اسلامیه صدیق روز موبت و بصحیح ترین عبارتی بیان کرده است و عاتشه صدیقه صدیق و فاروق را بر ترویج اسلام وصف
کرده جایی که گفته ما را سی نقطه الا طارائی لحظتها و غیابها فی الاسلام و ابن مسعود و سوابق اسلامیه فاروق تقریر کرده است
جایی که گفته ما را لثا اربعة منذ انما عمر و حذیفه بن الیمان حسن قیام یعقوب خلافت بیان کرده است جایی که گفته کان الاسلام
فی زمان عمر کالرجل المقبل لایزداد الا قربا فلما قتل عمر کان کالرجل المدیر لایزداد الا بعدا و عبدالله بن عمر جد در عبادت
و زهد بیان نموده جایی که گفته ما را ایست احد البعد رسول الله صلی الله علیه و سلم اجد و اجد من عمر حتی انتهی و علی هذا القیاس
اکثر فقهای صحابه اشاره یکی از ان خصال از یح یا دو یا سه از آن کرده است و این معنی با دینی تا بل از مقالات ایشان فهمید
می شود و باقی ما را آنکه فقهای صحابه باوصاف دیگر نیز بیان فضیلت کرده اند از ان جمله علم است اخرج الدارمی عن ابن مسعود
ما سلك عمر طریقا الا وجدناه سهلا و اخرج الدارمی عن حذیفه قال انما یفتی الناس ثلثة رجل امام و رجل یعلم الناس
القرآن من المسبوخ قالوا یا حذیفه و من ذلک قال عمر بن الخطاب او احمق شکفت و اخرج الدارمی عن عمر بن
سیمون انه قال ذهب عمر بثلثی العلم فذکر لابرهم فقال ذهب عمر بشیعة اعشار العلم و باین خصلت در حدیث نیز اشاره
واقع شده است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قال لعده کان فیما کان قبلکم من الامم
یا علی محمد فون من غیر ان یکونوا انبیاء فان یکن فی اهل بیت احد فانه عمر و قال بینا انا نائم اتیت بقدر من لبن فشربت منه حتی
ان لا یری الرئی یخرج من انفاری ثم اعطیت فضلی عمر بن الخطاب قالوا فما اوله قال العلم لیکن در حدیث شریف این خصلت
در تحقیق تاکید معنی قرب باطن و محدث سر داده اند و مراد از آن علم و هوشی است که بفضیان حاصل شود و مراد قوم علم کتاب
سنت است و ابتدا بطرق استنباط از آن و از انجمله اخلاق قویه است که در جبلت آدمی نهاده اند و در حقیقت کافره مسلم تقوی و خاس
همه بان اخلاق فایز میشوند لیکن در سابقین مقررین محمد کمال است معنای این میگرد و معین در تمام حقوق خلافت نشود و در غیر این
پنجی از کالات مبدء معین قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تسئل عن الاکرم عن معادن العرب تسئلونی خیارهم
البحا بایة خیارهم فی الاسلام اذ انعموا و عقل درمی یابد که صدور فعال از منبع خلاق است هر که خلق قوی فعال او حکم
و متین ظاهر خواهند شد و تحقیق درین باب نیست که در خلا خاصه و خاصا چند است از کالات کسبیه که در تربیت مدار فضائل آنرا
نهاده اند و آن او صاف نگانه است که از لوازم خلا خاصه شمر دیم و او صاف چند است از کالات لاجبلیه که در اخلا راشد و آزاد نهسته اند مانند
ترشیت سمع و بصرو شجاعت و کفایت و او صاف چند است از کالات لاجبلیه که حسن سیاه قوم سو قوف نیست بر آن صحابه بالین در قیام
خلا و وقت شای خلفا ذکر آن او صاف کرده اند صدیق اکبر فاروق عظم را قوی میگفت و فاروق عظم حضرت صدیق را فضل میگفت
پس فضل عبارت است از زیادت فضائل شرعیه که صدیقیت و شهیدیت از آن قبیل است سوابق اسلامیه نیز از انجمله و قوی عبارت

۲
چنان بزرگ
صحابه
و صدق
و فضیلت
و جلال
و عزت
و کرامت
و شرف
و کبریا
و جلال
و عزت
و کرامت
و شرف
و کبریا

از زیاده بختی بیدیه که عیسای بر کلام خدا و امر به حسن سیاست تواند بود و این چند ازین باب بنویسم آخر ابر عمری انصاری
 من ابن عباس قال بینا آتاهم شیخ عمر بن الخطاب و قد تقفنا انما قد نعتنا انما قد نعتنا انما قد نعتنا
 نکت یا اریه المومنین الله امر عظیم قال و یک یا ابن عباس ما ادری ما اخرجنا من ارضنا علی سلمة بن سلمة و لم و انت سمعته
 فادرك ان نکت ذلک مکان البقیة قال ان ذلک تقول ان صاحبک اذلی الناس من علیة قلت اجل و انت انی لا قول ذلک
 فی سابقه و علمه و رزائیة و منبره قال انما لا ذکرک و لکن کثیر الله ما یثقل ثقله قال و الله لو نکت لم یثقل ثقله بنی ابی سلمة علی بن
 اناس یمنون فیهم سمعته انما لا ذکرک و لکن کثیر الله ما یثقل ثقله قال و الله لو نکت لم یثقل ثقله بنی ابی سلمة علی بن
 برآئین من ذلک کان شریک فی ابی سلمة امراته محمد علی بن سلمة و علی بن سلمة من الزبیر بن العوام قال اذ کان
 یصل یلاطم الناس فی الصباغ و الله قلت سعد بن ابی وقاص قال لیس لیس صاحب ذلک صاحب یثقل ثقله بنی ابی سلمة علی بن
 سمرقند قال نعم الرجل ذکرک و لکن ضعیف من ذلک و الله یا ابن عباس یصل لیس لیس صاحب ذلک صاحب یثقل ثقله بنی ابی سلمة علی بن
 غیر ضعیف لیس لیس صاحب ذلک فی غیر یصل قال ابن عباس کان شریک عمره ذلک و اخرج ابو عمر فی الاستیعاب قیل لابن
 شماس انما یثقل ثقله من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم اخبرنا من ابی بکر قال کان و الله خیرا کلهم مع صدقة کانت فیهم قلنا
 عمر قال و شریک کان کثیرا خیرا کلهم الذی قد یثقل لیس لیس صاحب ذلک صاحب یثقل ثقله بنی ابی سلمة علی بن
 قال و الله کان صوابا قریبا من رجل قطیفة رقة قلنا علی قال کان و الله قد یثقل ثقله بنی ابی سلمة علی بن
 فعلمنا شرف علی بن النبی من الدنيا الا فاته و اخرج ابو عمر فی الاستیعاب قول عثمان بن سطلج ان اکون مثل لقمان الحکیم اخرج
 ابو یوسف عن ابی الملیح بن أسامة المذلی قال خطب عمر بن الخطاب فقال ایها الرماة ان لنا علیکم حق یثقل ثقله بنی ابی سلمة علی بن
 و المعونة علی الخیر ایها الرماة انه لیس من علم احب الی الله و لا اعظم نقاسا من علم امام و یثقل ثقله بنی ابی سلمة علی بن
 و اعظم فخر راس جبل امام و یثقل ثقله بنی ابی سلمة علی بن
 عن رجل عن عمر قال لا یقیم امر الله الا رجل لا یصدع و لا یصانع و لا یصانع و لا یقیم امر الله الا رجل لا یصدع و لا یصانع و لا یصانع
 عمر و لا یقیم امر الله الا رجل لا یصدع و لا یصانع و لا یصانع و لا یقیم امر الله الا رجل لا یصدع و لا یصانع و لا یصانع
 سمعت قول انبیه سمیع فی کتاب الله عز وجل یا ایت استأجر و ان خیر من استأجر القوی الامین و اشار الی عمر
 و قال ان القوی الامین و عمر و بن روم اللجی قال کتب ابن الخطاب الی عبیدة بن الجراح کتابا یقرده علی الناس بالحیة
 ابعد فانه لا یقیم امر الله فی الناس الا حقیقت العقد عبیدة القوی و لا یطلع الناس منه علی عیبه و لا یثقل ثقله بنی ابی سلمة علی بن
 و لا یثقل ثقله بنی ابی سلمة علی بن
 علیه الاخر من الجحایة لعزایهم و لا یقیم امر الله فی الناس الا حقیقت العقد عبیدة القوی و لا یطلع الناس منه علی عیبه و لا یثقل ثقله بنی ابی سلمة علی بن
 انما مع عثمان فی مال له بالعاریة فی یوم صایف اذ رآی رجلا یسوق بکبر و علی الارض مثل الفرائس من الخیر فقال عثمان

این حدیث در بیان فضیلت علی بن ابی طالب است و در بیان آنکه هر کس با او بیعت کند یا از او بیعت کند خداوند او را دوست دارد و او را در بهشت مقرب خود قرار می دهد و این حدیث را از ابو عمر و ابن عباس روایت کرده اند و در این حدیث از عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و دیگران روایت شده است و در این حدیث از آنکه علی بن ابی طالب را با خود در میان خود می گیرند و او را با خود در میان خود می گیرند و او را با خود در میان خود می گیرند

این حدیث در بیان فضیلت علی بن ابی طالب است و در بیان آنکه هر کس با او بیعت کند یا از او بیعت کند خداوند او را دوست دارد و او را در بهشت مقرب خود قرار می دهد و این حدیث را از ابو عمر و ابن عباس روایت کرده اند و در این حدیث از عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و دیگران روایت شده است و در این حدیث از آنکه علی بن ابی طالب را با خود در میان خود می گیرند و او را با خود در میان خود می گیرند و او را با خود در میان خود می گیرند

این را از آنکه نام با همه چیز می‌شود و هر چه می‌گوید حق است و هر چه می‌گوید باطل است و هر چه می‌گوید
 برین هم دینی از ربان فقال انظر فطرته فاذا هو عمر بن الخطاب فقلت انظر الامير المؤمنين تمام عثمان فامرني فخرج راسه بيده
 فاذا الف الشكر فافاد راسه حتى اذا احاداه قال ما اخرجك اينده الساعة فقال كبر ان من ابل الصدقة تخافا وقد دني
 بابل الصدقة فاروت ان ارفعكم يا يحيى خشيت ان يغيثا فيك امني الله عنهما فقال عثمان يا امير المؤمنين علمي الى الامير
 والاطل وكنفك قال سأل اهلك ومضى فقال عثمان من احب ان ينظر الى القوي الامين فلينظر الى هذا اخبرني الشافعي
 في سنده وادوات جندست از رعایت حقوق عباد و ترویج در آن که حضرت مرتضی بآن اوصاف تفصیل داده است
 ششمین را بر خود بلکه جمیع فقهای صحابه و تابعین تفصیل ششمین بآن اوصاف اند که علی رضی الله عنه سبقت رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم و علی را بکشتن عمر خطبته افشاند و قیل لعلی ایضا خلافا قبلک ای یدرخل ابو بکر و عمر الجثه قبلک فقال علی ای و الذی
 فلق الجثه ببرء النسمه لیدخلنا و اتی لمع معاویه موقوف فی الحساب نکتة ثانیة اگر سوال کنی که در کتاب
 دو صفت را سبب تفصیل بعضی صحابه بر بعضی ساخته اند که سوابق اسلامی باشد و اوصاف قریب معنوی که صدیقت و
 در شصت و نهمی است از آن و در سنت سنیة چهار خصلت را سبب تفصیل بعضی صحابه بر بعضی اختیار کرده اند و دو صفت
 مقدم و دو دیگر یکی ارتفاع درجا و رتبت و تقدم است و رفیع حشر و دیگر قیام بموعود خدای تعالی برای پیغمبر خود صلی الله
 علیه و آله و سلم و صحابه اوصاف دیگر بر آن زیاد کرده یکی از آن علم کتاب و سنت است و دیگر کفایت و حرم و حسن سیار است
 و ششم اجتناب از شبهات و تمایز سلیم و در رعایت بیت المال و مانند آن پس تطبیق در میان بر سه چگونه باشد که هم تطبیق
 در میان این اختلاف سوابق تطبیق فقهایی باید کرد در اختلاف واقع در سکه قتل در قرآن عظیم قسمت ثانیة فرموده اند که
 قتل یا عمد است یا خطا و در سنت سنیة قسمت ثلثیة تقریر نموده اند که قتل یا عمد است یا خطا یا خالص یا خطای شبه عمد
 و فقهایی خفیه قسمت ثماسبیة قائل شده اند پس این قسمت ثلثیة را بقسمت ثانیة راجع ساخته اند و ثماسبیة را بثلثیة بخین
 اینجا میگنیم که دو صفت زانده در سنت راجع است بآن دو صفت مذکوره در کتاب الله و تفصیل اوست و شرح و بیان بدست
 زیرا که ارتفاع مکان در جنت بسبب این دو خصلت است یا کمال نفسانی شخص بآن میرساند یا سعی در اعانت شخصت صلی الله
 علیه و آله و سلم و قیام بموعود خدای تعالی و غرض از سوابق اسلامی است زیرا که اصل و پیروان اسلامی اعانت شخصت است صلی الله علیه و آله و سلم
 در ترویج دین و صلی الله علیه و آله و سلم و این گاهی در بد اسلام می باشد و گاهی در آخر آن بعد انتقال شخصت صلی الله علیه و آله و سلم
 بر رفیق اعلی و سه صفت زانده در اقاویل صحابه راجع است باین خصلت آخره که تمام موعود آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم
 زیرا که اعانت با اعتبار ترویج علم شخصت موقوف است بر التماس علم کتاب و سنت اجماعی است و باعتبار اکثریت فتوح
 و امن مسلمین از شر کفار موقوف است بر کفایت و حرم و حسن سیار و باعتبار تعلیم زید موقوف است بر اجتناب از شبهات
 که شان ششمین بود و چون ما بر مسلمین اہم امور است ترویج در آن بیزید اہتمام مخصوص گشت پس انہمہ شرح تفصیل سنت سنیة است
 شرح تفصیل قرآن عظیم سوال اگر گوی که در اقوال صحابه قریب بسبب اعانت شخصت صلی الله علیه و آله و سلم و وجاہت در میان نام
 مانند آن از فضائل شمرده اند و در قرآن عظیم نفی فضیلت باعتبار نسب و وجاہت بیان کرده اند از فضائل حضرت فہمی النورین ذکر کرده اند

که حضرت صلی الله علیه و سلم دو جگر پاره خود را بوی آرزوی فرمود و از فضائل مرقفی ذکر کرد و اندک در این علم آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود
و در حق قبول زهر ارضی شد و نهاد و همچنین بعضی فضائل جللیه مثل شجاعت و فصاحت و تقاضا صفت فضائل مرقفی تقریر نموده اند پس
تطبیق در میان این دو قول می آید چگونه تا می گوئیم فضائل و قسم است یکی آنکه در حد ذات خود فضیلت آدمی و سعادت او است
و تشبیه با پیغمبر آن حاصل میشود از جهت پیغامبری و این قسم همان است که نسبت سنیّه بآن تصریح و تلویح نمود قسم دوم آنکه در حد
ذات خود فضیلت معتبره در شرع نیست مثل نسب مصاهره و قوه بدن شجاعت و فصاحت لسان و جاب است در میان مردان
لذا کافر و مسلمان را آن فضائل حاصل میشود متقی و فاسق هر دو بآن متصف می توانند شد لیکن کما هیچ سبب فضیلتی از فضائل معتبره
در شرع میگردد و باین اعتبار می توان از فضائل مذکور ساخت مثلاً ترویج آنحضرت صلی الله علیه و سلم جگر پاره خود را متضمن غایت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بشان اوست و سینه الله چنین جاری شده که منبر برترین انبیا علیه السلام بود و اسلام نکرد اندک شخصی را که حال
او در شرع محمود باشد الطیبات للطیبتین و الطیبتون للطیبات پس باین اعتبار بر بعضی فضائل نفسانیّه دلالت میکنند و همچنین این علم بود
سبب غایت آنحضرت است صلی الله علیه و سلم نسبت او و اعتنا بتعلیم و تحقیق او و همچنین شجاعت و فصاحت کما می فرموده شود در نصرت
اسلام و علامه کلمه الله پس باین اعتبار با فضائل معتبره نسبتی پیدا میکند و چه مانا است باین بحث بیست مولانا جلال الدین دمی
قدس سره سه علم را بر تن زنی ماکر بود و علم گر بردن زنی یار بود و پس سقا ط این صفات از درجه اعتبار بازمی آید
که در حد ذات خود فضیلت معتبره نیست و اثبات این معانی در ذیل مناقب بآن معنی است که در ماده خام و سبب کسب فضائل
معتبره شده پس نام این چیزها میگردد و مراد همان فضائل معتبره میدانند و بگویند باین است در منازل این دو قسم قدس
الله لکل شیء قدراً پس اگر ثابت شود وجود فضائل از قسم اول قسم ثانی زیاده رونق او خواهد افزود و گوای تحقیق او
خواهد داد و اگر قسم اول ثابت نشود یا در مرتبه دیگر ثابت شود این فضائل در شریعت مورد اقبال نخواهند داشت و سبب کسب رابع اثبات
فضیلت شیخین از جهت ملازمت خلافت خاصه فضیلت را و این مسلکی است و قیاساً آنکه که محققین از صحابه و غیر ایشان آنرا اثبات نموده
و با سالیب متعدد بیان آن کرده و اصل درین سئله است که حقیقت خلافت خاصه را داده حق است تبارک تعالی صلاح عالم را
بوجهی که آن تبارک صلاح عالم است بعثت انبیا چون عالم متلی شود بکفر و فسق و ظالم مدبر حق جل شانه شخصی را که جوهر نفس او
اشبه باشد بملایکه مقررین برگزیند و از لطفان غرض اراده تعلیم آن شخص و شیوع علم او در میان مردم پیدا شود و جبرئیل را میدهند
که فلان بنده مراد حق است غلبه او بر عالم و جمع عالم بر انقیاد علم او باز شیوع علم او در آفاق و تشبیه نفس بنی آدم بآن علم حق
باز در نیم شکستن مخالفان او بعد از آن جبرئیل ندا کند در ملکوت سموات الا ان الله احب فلاناً فاجزوه پس همه ملائکه محبت
او شوند و لعنت بر مخالفان او نمایند و استغفار و طلب خیر برای تابان او کنند کما قال الله تعالی الَّذِي يَنْجُو لَكَ مِنَ الْعَذَابِ
وَمَنْ كَفَى لَهُ يَسْتَعِينُ يَجْعَلُ لَكَ جُحُودًا وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَكَ وَلِلَّذِينَ آمَنُوا رَبُّنَا وَسِعَتْ كُلُّ شَيْءٍ وَحَسْبُ
وَعِلْمًا فَاعْرِضْ لَ الَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْحَبِيرَةِ بعد از آن قبول او نازل شود در زمین
و افواج ملائکه سفلیه با شاعت دین او و نصیر موافقین او قائم شوند تا اگر مراد حق کمال تحقیق گردد و این است حقیقت نبوت و چون
بنی در عالم پیدا شود و جماعه را حذب گرداند و مراد حق از بعثت پیغامبر کمال ظاهر نشود و ایام حیات پیغامبر آخر شود کما قال

عزیز من است این فایده است که بعضی از اهل حق گفته اند که تدریس الهی نفس را بحال انوار
از آنکه در اصل طریقت جوهر نفس را نزدیک بحد نفس پیغام بر آورده باشند چنانکه حال مومن آن فرعون مومن انطاکیه است
بعد از آن آن عزیز در اعانت پیغام بر سعی بلیغ بقدیم رسانیده باشد و در ضمن آن اعانت حاجت الهی مکرر شامل حال او گشته باشد
و نفس پیغام بر چندین بار نفس او را بقوت قدسیه خود در گرفته باشد و چندین بار از زیر در بر ساخته تا آنکه بواسطه نفس قدسیه پیغام
نفس او مستعد الهام الهی گردد که در حدیث صدیقیت شعبه امیت از آن انگاه تدریس الهی در تمام موعود برای پیغام بر نفس این شخص
جاریه خود سازد و فرج فرج عنایت الهی در نفس قدسیه او فروزیزند و مانند چراغ که در وسط خانه نگاه داشته باشند و اجسام صغیره خانه
بر واسطه او منور گردند نفوس بنی آدم اثر پذیر آن خلیفه باشند و همه بهمان حرکت که مبدأ آن در غیب است متحرک شوند گاهی داد و قتال دهند
و گاهی افساس علم نمایند و گاهی قولا و حالا فافعه برکات بر نفوس طالبان کنند این نفس که در خارج شبیه بچراغ مبدأ این فیض خاص است
خلیفه پیغام بر است مانند دل نسبت اعضا می آدمی و از لوازم خلافت خاصه است نصرت او بر عالم و الا جاره فیض شود و آن موعود
برست او ظاهر گردد قال تالی و لقد سبقت کل مننا لعیبادنا المرسلین اثم لکم المنة صوم و ان لان
جنتنا لکم انما لکم و ان لوازم خلافت خاص است ظهور بواعید الهی بر دست او و الهی ارسل رسولکم بالهدی
و دین الحق لیظهره علی الدین کلهم و کوکبه الشریکون و از لوازم خلافت خاص است تالیف سلیمین فیما بینهم و عدم اختلاف است
در حجت در میان خویش و کبت کافران و روز بروز شکست اقتاد بر ایشان تا کلمه شهادت علی الکفار و حقاقت تحقق گردد این
خلافت خاص پیغام بر که خلافت و حجت گنایه است از آن جمعی از محققین فضیلت شیخین از صفطای خدا عز و جل ایشان را
برای خلافت پیغام بر خود دانسته اند اخرج ابو عمر فی الاستیعاب عن عبد الله بن سعد قال ان الله تعالی نظر فی قلوب العباد
فوجد قلب محمد صلی الله علیه و سلم خیر قلوب العباد فاصطفاه و بعثه برسالة ثم نظر فی قلوب العباد فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب
العباد فجمعهم و ذکرهم لیکملون عن دینه و جمعی از افاضت خیر که عبارت از ایالات سلیمین و برهم شکن جمیع کفار
و هستند اخرج الحاکم عن ابی وائل قال قال علی بن الحنفیة علینا قال ما خلف رسول الله صلی الله علیه و سلم فاشیخو
ولکن ان یروا الله بالناظر فیکفهم بعدی علی خیرهم و اخرج ابو عمر فی الاستیعاب عن علی قال خیر نزهة الاثمة بعد نبیها
ابوبکر و عمر ثم بین وجه الخیر فی حدیث آخر قال خلف ابوبکر و عمر و الله علی ابی بکر فاقام و استقام ثم خلف عمر و الله
علی عمر فاقام و استقام حتی ضرب الدین بجرانه و بعض محققین فضیلت شیخین از اجماع صحابه هستند برخلاف شیخین قال سفیان
الثوری عن قال ان علیا افضل من ابی بکر فقد خطا المهاجرین و الا نصار و لا اری ان علیا یقبل یون اصل حقیقت خلافت
خاص معلوم شد از تباط و استنباط بوضعی از آن اوصاف که داخل در حقیقت استخلافت است یا لازم است بادی تا تل
می توان شناخت و تقریر این سنگ و متنی تمام شود که بیان سه مقدمه کنیم اول لازمیت خلافت خاص و فضیلت بر عت
خویش ثانیة ثبوت خلافت خاص این بزرگواران نهض کتاب سنت سنیه و اجماع است و معقول بوجهی که حقیقت خلافت خاصه
بر سر من گردد چون مقدمه ثانیة سابقا بطول و عرض نمین شده لاجرم اینجا بر نکته های چیده گفتا کنیم سوم بیان نکته خلافت
خاص ایام حضرت مرتضی منتظم شد بر حیدر حضرت مرتضی متصف بصفات کمال بود که در خلافت خاص در کار است لیکن با وجود آن

اوصاف در سابق ازل نصرت او مستقیم گشت و در خارج بر وفق همان مقدار انتظام نیافت بسبب حکمت توزیع بر زمان
و این مقدار ثلثه ازین بسبب ضرورت شد که از مهاجرین اولین هیچ کس غیر مرتضی بعد از آن ثلثه مستحق نیامد تا بعد از بیان
احتیاج افتد آنچه محتاج بیان میشود عدم انتظام خلافت حضرت مرتضی است معقد شده و بیان ملازمت در بیان خلافت
خاصه و تفصیلت شخصی که باین خلافت کمرش ساختند بر اهل زمان او پس این ملازمت گاهی تفریر کرده می شود
با اعتبار سسته اند در وقت اراده رحمت خاص نیست است که در وقت شریف خلافت و رحمت استاره بآن است زیرا که حکیم
مطلق در وقت اراده رحمت خاص تسلط مفضول نمی فرماید و گاهی تفریر کرده می شود با اعتبار ظهور داعیه و نفس شخص
که غیر فضل اهل زمان این داعیه را قبول نمی کند الطیبات للطیبین و گاهی تفریر کرده می شود با اعتبار تعیین آن حضرت
صلی الله علیه و سلم شخصی را برای خلافت خاص خود که تعیین شخصی برای این امر عظیم از پیغمبر نمی آید مگر فضل است و گاهی
تفریر کرده می شود با اعتبار اتفاق صحابه بر شخصی خاص بوجهی که تفصیلت او را بسنای اتفاق خود گردانند زیرا که اجماع
صحابه بلکه مسلمین قاطبهم نمی باشد الا بر آنچه حق است نزدیک خدای تعالی و این همه وجوه متوافق اند یکی لازم دیگر است
و یکی بیشتر دیگر سه عبارت است **و شک و ارجح و کل الی ذاک** **الجمال** **بشیر** و وجه اول را از ملازمت حضرت مرتضی
تفریر کرده است این بر دانش بالاناس خیر **فجمعهم علی خیرهم** و وجه ثانی را عبد الله بن مسعود ذکر نموده و آن **ان الله نظر الی قلوب**
العباد فوجه قلوب اصحابه خیر قلوب العباد **فجمعهم** و **وزا و نبیه یقاتلون عنک** و وجه ثالث را ابو بکر صدیق و عبد الله بن عباس
بیان کرده بحدیث مرفوع و متفق علی نفس او **وجه رابع** را نیز عبد الله بن مسعود تفریر کرده است و سفیان ثوری ترجیح داده
آن نموده **ما را اذ المسلمون حسنا فوجدوا عند الله حسن قدرای المسلمون** اختلاف ابی بکر ثم قال فی اختلاف عمر **فقرین**
نظر الی ان قال و ابو بکر حین شخلف عمر و قال سفیان الثوری من فضل علیا علی السجین فقد اخطا المهاجرین و الانصار و کما
تفریر کرده می شود **بأنک و کتاب الله امر معروف و نهی منکر را تعلیل کرده اند** **تکلیف فی الارض و مخرج تکلیف و این مفات حقیقت**
خلافت خاصه است و جائی دیگر می فرماید **کنتم خیر امتیه اخرجت للناس** پس خیریت لازم امر معروف و نهی از منکر ساخته شد
و امر معروف و نهی از منکر داخل خلافت خاصه است پس تفصیلت از خواص خلیفه خاص باشد و گاهی تفریر کرده می شود
بأنک تسلط خلیفه فی حکم الله و شریعت و وجوب انقیاد قوم مراد از آن امر که منسوب بخلافت اوست نوعی از تفصیلت است
و این نوع تفصیلت لازم خلافت خاصه است و الیه الاشارة فی قوله تعالی **استأذینا الی قوم اولی باین تفصیل**
و گاهی تفریر کرده می شود **ما را و کلام الله و رسول الله و الذین استأذینا** که با سابق و سابق خود اشاره است بآنکه ولایت سلطین
شرا و نیست الا قومی را که **بجمعهم و یجوبون الی آخر** یا قال صفت ایشان باشد چون اصل ملازمت بوجهی تفریر
کردیم حالا باکت نیست که مفضل تر بر نگاریم تفریر وجه اول خدای تعالی با اختلاف مشایخ ثلثه اراده کرده است تکلیف
مرسوم و رحمت با آن حضرت صلی الله علیه و سلم و دفع کفار و اقامت ارکان اسلام و شیوع امر معروف و نهی
منکر و این معنی مستلزم خلیفه ساختن افضل است و احق ایشان بخلافت و انوم ایشان بحقوق او زیرا که اگر احدا
خلیفه کنند لابد تکلیف دین و رحمت است و سائر معانی مذکور و زیاده تر نظایر گردد و نزد یک اراده تکلیف دین مرقعی که شعور

آن وقت که کلام خلاصه در دست شد است و در کلام مختصر است صلوات الله علیه پس تعیناً اختصار صلوات الله علیه مسلم باقی است که
مروین قرآن این عزیزان اند لا غیر بعد از آن صحابه مؤمنان باقی در چنین صیبت بر ایشان هر چند که از جهتها و از کافرا باشند اما جهاد
بر او لش مروتی است و آخرت حقیقت بقرینه مقتدره تالشه خدای تعالی حداد غیر دشوار را بر اجزای آن ترخت و در عالم غیب هر چه بفرماند باز است
از آن حوادث سوز و برادر تا چیزی که بشریت معرفت آن در کار بود بر سر پیاپی این فرموده آن حداد پیش از توجع بنوا و در هر چه حکمی میسر نمود
تا حکمت ابتلا تا تمام شد قال الله تعالی وقضینا الی بنی اسرائیل لکنفسید لک فی الکراضین فربک ان یتکلن علیک لیکبروا بحسب لسان غیاب
صلوات الله علیه پس از آنکه بعد از آن تخت صلوات الله علیه نامی در این خبر فرمود پس آن تغییر کلی ظهور خود نمود و درین عظیمه پدید آمد و در حلقه
آن حوادث گذشته و در وقت که تخیل یا درین آنها میبینی و در طریق این حدیث و بهایت کثرت است تا آنکه بعد از آن رسید و علم با آن بهریت
یعنی گشت از جمله حدیث صحیح غیر الناس فی ثم الذین یؤمنهم ثم الذین یؤمنهم ثم الذین یؤمنهم ثم الذین یؤمنهم ثم الذین یؤمنهم ثم الذین یؤمنهم ثم الذین یؤمنهم
رواه عن النخاع بن حصین سهل بن سعد و غیرهم و بعد از این واضح میشود که قرن اول این حضرت صلوات الله علیه مسلم از قبیل بنی قریظ و قریظ
ثانی خلافت حضرت صدیق و فاروق است و در ثلث خلافت حضرت عثمان تا به از دوازده سال بر دو قریظ باقی است بعد از آن تا از قریظ
که صفت آنها خواندیم از جمله حدیث عبد الله بن مسعود زول رحمی الاسلام خمسین سنه فان یجلیکوا انفسیل من ملک الی و حدیث
ابن جریر الخلیفه با لیسینه و الملک با شام و حدیث صلیف لا تقوم الساعة حتی تقتلوا اباکم و یجلیکوا و اباسیا فکم و یرث دنیا کم ثم یرثکم حدیث کرب
علقه قال اعزانی بل الاسلام منتهی قال نعم ایما اهل بیت من العرب و العجم اراد الله بهم خیر اذ خل الله علیهم السلام قال ثم ماذا یأمرک الله قال
لتع لفریق کانتها یطعن قال الاعزانی کلا یأمرک الله فقال النبی صلوات الله علیه سلم بنی و الذین انفسی بیده ثم ستعون فیها اساو و سبوا و حدیث
عتبه بن عرق و انما لم یجوز قط الا ما سخطت حین یومن آخر ما ملکنا فستخبرون و یحیرون الامراء بعدنا و حدیث ابی عبیده و اسما
بن جبل قال رسول الله صلوات الله علیه سلم بائدا لا مبرور و رحمة ثم کان خلافة و رحمة ثم کان ملکاً غرضاً ثم کان عتبه و جبریه و حدیث
فی الاله ای و حدیث عبد الله بن عمر و ان اسکم جللت عافیتها فی اولیاد ان آخرهم یصیهم بلا و و اموز و فکر و نهانم شجعی
رفسن ترق بعضنا بعضاً ای و حدیث ابی بکره ثقی قال رسول الله صلوات الله علیه سلم من راسی منکم رؤیا قال رجل انما رایت
کان میزنا نزل الی ان قال و وزیر عمر و عثمان فریح عمر ثم رفع المیزان و حدیث سمره بن جندب قال رجل رایت کان
اولاً و ولی من السماء الی ان قال ثم جاء علی فاخذ بقرنیهما فامشطت فامشح علیهما شئ و حدیث انس و سوال بنی
مصطلق الی من ندفع صدقاتنا بعدک الی ان قال فان حدثت بعثمان حدثت فقیبا لکم الله برقیبا و حدیث سهل
بن حنظل و یبع الاعزانی منه صلوات الله علیه سلم و قوله من یقضیه الی ان قال اذا انی علی ابن کبراً جلد و عمر جلد
و عثمان اجله فان استطعت ان موتت تمت و حدیث عمر رفعه رایت عموداً من نور خرج من تحت راسی
حتی استقر بالشام و حدیث عمر فیه ثم رفع المیزان بعد عثمان و حدیث ابی هریره بک انتمی علی انیس علی بن
قریش و حدیث ام بنی اسدیه ذکر رسول الله صلوات الله علیه سلم فتمت بقولت یا رسول الله من خیر الناس فیما قال
فی شیت الخ و من حدیث سعد بن ابی وقاص قال عذقته عثمان شهیداً رسول الله صلوات الله علیه سلم قال انها سلکون قته فاعذ فیما خیر
العام لم و حدیث ابی صیغ و ابو علی بن ابی طالب فدعاه الی الجرح مدفعاً ان خلی و ابن بکر عهده اذ خلف الناس ان سجد سیفان شیب

اسود و حدیث
ابن جریر الخلیفه
با لیسینه و الملک
با شام و حدیث
صلیف لا تقوم
الساعة حتی
تقتلوا اباکم
و یجلیکوا و
اباسیا فکم و
یرث دنیا کم
ثم یرثکم حدیث
کرب علقه
قال اعزانی
بل الاسلام
منتهی قال نعم
ایما اهل بیت
من العرب و
العجم اراد
الله بهم خیر
اذ خل الله
علیهم السلام
قال ثم ماذا
یأمرک الله
قال لتع
لفریق کانتها
یطعن قال الاعزانی
کلا یأمرک
الله فقال
النبی صلوات
الله علیه
سلم بنی و
الذین انفسی
بیده ثم
ستعون فیها
اساو و سبوا
و حدیث عتبه
بن عرق و
انما لم یجوز
قط الا ما
سخطت حین
یومن آخر ما
ملکنا فستخبرون
و یحیرون
الامراء بعدنا
و حدیث ابی
عبیده و
اسما بن جبل
قال رسول
الله صلوات
الله علیه
سلم بائدا
لا مبرور و
رحمة ثم کان
خلافة و
رحمة ثم کان
ملکاً غرضاً
ثم کان عتبه
و جبریه و
حدیث فی
الاله ای و
حدیث عبد
الله بن عمر
و ان اسکم
جللت عافیتها
فی اولیاد
ان آخرهم
یصیهم بلا و
و اموز و
فکر و نهانم
شجعی رفسن
ترق بعضنا
بعضاً ای و
حدیث ابی
بکره ثقی
قال رسول
الله صلوات
الله علیه
سلم من
راسی منکم
رؤیا قال
رجل انما
رایت کان
میزنا نزل
الی ان قال
و وزیر عمر
و عثمان
فریح عمر
ثم رفع
المیزان و
حدیث سمره
بن جندب
قال رجل
رایت کان
اولاً و ولی
من السماء
الی ان قال
ثم جاء علی
فاخذ بقرنیهما
فامشطت
فامشح علیهما
شئ و حدیث
انس و سوال
بنی مصطلق
الی من
ندفع صدقاتنا
بعدک الی
ان قال فان
حدثت
بعثمان
حدثت فقیبا
لکم الله
برقیبا و
حدیث سهل
بن حنظل
و یبع
الاعزانی
منه صلوات
الله علیه
سلم و قوله
من یقضیه
الی ان قال
اذا انی
علی ابن
کبراً جلد
و عمر جلد
و عثمان
اجله فان
استطعت
ان موتت
تمت و حدیث
عمر رفعه
رایت عموداً
من نور
خرج من
تحت راسی
حتی استقر
بالشام و
حدیث عمر
فیه ثم
رفع المیزان
بعد عثمان
و حدیث ابی
هریره بک
انتمی علی
انیس علی
بن قریش
و حدیث ام
بنی اسدیه
ذکر رسول
الله صلوات
الله علیه
سلم فتمت
بقولت یا
رسول الله
من خیر
الناس فیما
قال فی
شیت الخ و
من حدیث
سعد بن ابی
وقاص قال
عذقته
عثمان
شهیداً رسول
الله صلوات
الله علیه
سلم قال
انها سلکون
قته فاعذ
فیما خیر
العام لم
و حدیث ابی
صیغ و ابو
علی بن ابی
طالب فدعاه
الی الجرح
مدفعاً ان
خلی و ابن
بکر عهده
اذ خلف
الناس ان
سجد سیفان
شیب

زمان تانی بکسیر قسقی و قطع اوتار و در بودن از میان مردمان ارشاد فرمود چنانکه یقین میدائیم که مراجع البته بوده است
و عذاب قبر البته بودنی است و در حال پیداشدن است و امام مهدی خلیفه خواهد بود و حضرت عیسی نزول خواهد نمود و در همین زمان
یقین میدائیم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقتل حضرت عثمان و آنچه مرتب است بروی شما کرده و از زمان فتنه آدنی
نام نهاده و عیسی از جهت قرآن بسیار بوضوح پیوست یقین زمان نموده اند که در وقت حقی الاسلام خمس و ثلثین سنه و یقین مکان
فرمود و که شریعتی مدینه خواهد بود چنانکه گفته الا ان العترة ههنا بیت یطلع قرن الشیطان و صورت فتنه بیان کرده اند و می گفتند
ما کم و تبتله و ابیاسیا کم و یرث دنیا کم و یرثا کم و که کس را نام برده اند که در زمان خیر سنی خلافت خواهند بود صدیق اکبر و عمر
فاروق و ذی النضدین و در زمان فتنه بختیست مرتضی بیست کنند لیکن خلافت او منظم نشود و قدم بر سر جمع نشوند الی غیر ذلک
تا آنکه برای العین و نسیم که مراد همین حالت است که بعد قتل حضرت عثمان بظهور آمد از اختلاف نامی در عرب جبل و صنین بعد از
بغداد در عتق مدینه شده که هر چند برای مرتضی بیست کرده اند و خلافت مستعد ساختند و در حکم شرع که بنای آن منطقات است
لازم شد اطاعت او لیکن مراد حق اصلاح عالم است که خلافت وسیله آنست که برای تقریب آن تصور و شروع ساخته اند و اگر
مراد حق نیست بعد از وجود و تعلق نیست و مرتضی در خلافت مانده در دین تالی بود و نه مانند جاریه بر اتمام مراد حق و درم
ماورنشد که تحت رایت او قال گفته چنانکه ماورنشد بقتال تحت رایت مشایخ ثلثه و مطابق آنچه ازین احادیث مفهوم شده
در خارج دیدیم که مندان حضرت مرتضی عیسی که سابق فوج فوج نازل می شد مستتر گشت که شورش بسیار نماند و اندکی پس از
و غیرت که عبارت از انقیاد مسلمین فیما بینهم و ترک ساز و جد است و اتفاق بر مهادت و گذار و روز بروز شکست بر کفار افتاد و بسیار
نهاد و معنی و تکیه بر آنیم و در بینهم انوسی از فتنه که معنی لیکن بسیم و بنم صورت نه بیت و تمکین فی الارض برای دفع کفار و اعلاء
حکم الاسلام مقرر بود و واقع نشد و آنست که در میان مسلمانان و غیر مسلمانان و در تمام مسلمین حکم او نافذ نشد و
مسلمین با کسب عتق ماکم و در بیامند و هیچ عاقلی بر نمیخواست از این میخواستند که و چنانکه میخواستند که آفتاب امروز از مشرق عالم
شده و آبلین بکته و بگریست که خبر از این بصیرت می رسد و بهر نظر مبر من جلوه میکند لیکن کس آن کرشمه نمیدان که
بجایگاهش و آن فتنه است که انبیا بر امت خود و خلفا بر رعیت خود فضیله که یافته اند بر آن و فتح در آن باره تدبیر الهی
بودن است و واسطه اصلاح عالم شدن و این سر و رخ و خلایق ثلثه علی وجه متفق بود و شهادت و ائمه و ائمه و در حضرت مرتضی
نه هر چند نهی در حق وی رضی الله عنه نقصی پیدا نکرد زیرا که وی ساعی بود در اقامت دین اگر چه پیشتر لیکن فضیلت جاریه
الهی بودن دیگر است و آن اگر می بود احکام خلافت خاتمه از وی متعلق نمی شد و این اقومی و وجه فضیلت مشایخ ثلثه است
حضرت مرتضی کفای فضل اصحاب بین با هم باعتبار محبت و کثرت عمل است و تفاضل این بزرگواران با هم باعتبار امتدانی است
تالی بودن است و مانند مجرور و دست راستی و یار یحیی از ریت و لیکن الله تعالی بوی است ازین بوستان و اقی مکاریم و حکم الهی
است ازین بوستان آنحضرت صلی الله علیه و سلم باعتبار محبت بیت افضل شد تا از انبیا که امت ایشان کم بود از امت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلکه هر چند امت بیت نیز جاریست فی غیر الهی قویتر است قسریست و مت شایان چوگان برود و لیکن
منه گوی روز میدان چوگان چه کار دارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسبب فتح که متزایه نشدند در نبوت خود و ادعای
صالح

